



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مُؤَسَّسَةٌ تَرْجَمُهُ وَنَشْرُهُ «دَوْرَةُ عُلُومٍ وَمَعَارِفِ إِسْلَامٍ»
اِزْتِمَانَات
حَضْرَتِ عَلَامَةِ اللَّهِ حَاجِ سَيِّدِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قُدَّسَ اللَّهُ عَنْهُ الزَّكَاةَ

مشهد مقدّس، صندوق پستی: ۳۵۵۹ - ۹۱۳۷۷

پایگاه اینترنتی دوره علوم و معارف اسلام (فارسی): www.maarefislam.ir

پایگاه اینترنتی دوره علوم و معارف اسلام (عربی): www.maarefislam.org

پایگاه اینترنتی دوره علوم و معارف اسلام (انگلیسی): www.islamknowledge.org

پایگاه اینترنتی مکتوبات خطّی مؤلّف: www.maarefislam.net

پست الکترونیکی: info@maarefislam.com

هوالمحبوب

عبد حسین

تفسیر آیه: وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ

حضرت آية الله

حاج سید محمد صادق حسینی طهرانی رحمۃ اللہ علیہ

حسینی طهرانی، سید محمدصادق، ۱۳۷۳ - ه.ق.
جذبه عشق تفسیر آیه شریفه: وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ / سید محمدصادق حسینی طهرانی. -
مشهد: نور ملکوت قرآن، ۱۴۴۱ ه.ق.
۳۲۸ ص.
کتابنامه.

۱. تفاسیر خاص (سوره بقره: آیه محبت). ۲. محبت (جنبه‌های قرآنی). ۳. اخلاق اسلامی.
۴. خدا و انسان (اسلام). ۵. عشق - جنبه‌های مذهبی. ۶. عشق (عرفان). الف. حسینی طهرانی،
سید محمدصادق، ۱۳۷۳ - ه.ق. ب. عنوان. ج. فروست: دروس تفسیری، عرفانی.
BP۲۵۰/۹ ۲۹۷/۶۳۲

ISBN 978 - 964 - 7270 - 14 - 4

شابک با جلد أعلا (سلفون) ۴ - ۱۴ - ۷۲۷۰ - ۹۶۴ - ۹۷۸

ISBN 978 - 964 - 7270 - 15 - 1

شابک با جلد معمولی ۱ - ۱۵ - ۷۲۷۰ - ۹۶۴ - ۹۷۸

جذبه عشق تفسیر آیه شریفه: وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ

حضرت آیه‌الله حاج سید محمدصادق حسینی طهرانی

طبع اول: رجب المرجب ۱۴۴۱ هجری قمری

تعداد: ۲۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی، چاپ: چاپخانه ایران زمین صحافی: زرینه

ناشر: انتشارات نور ملکوت قرآن، مشهد مقدس، صندوق پستی ۳۵۵۹ - ۹۱۳۷۵

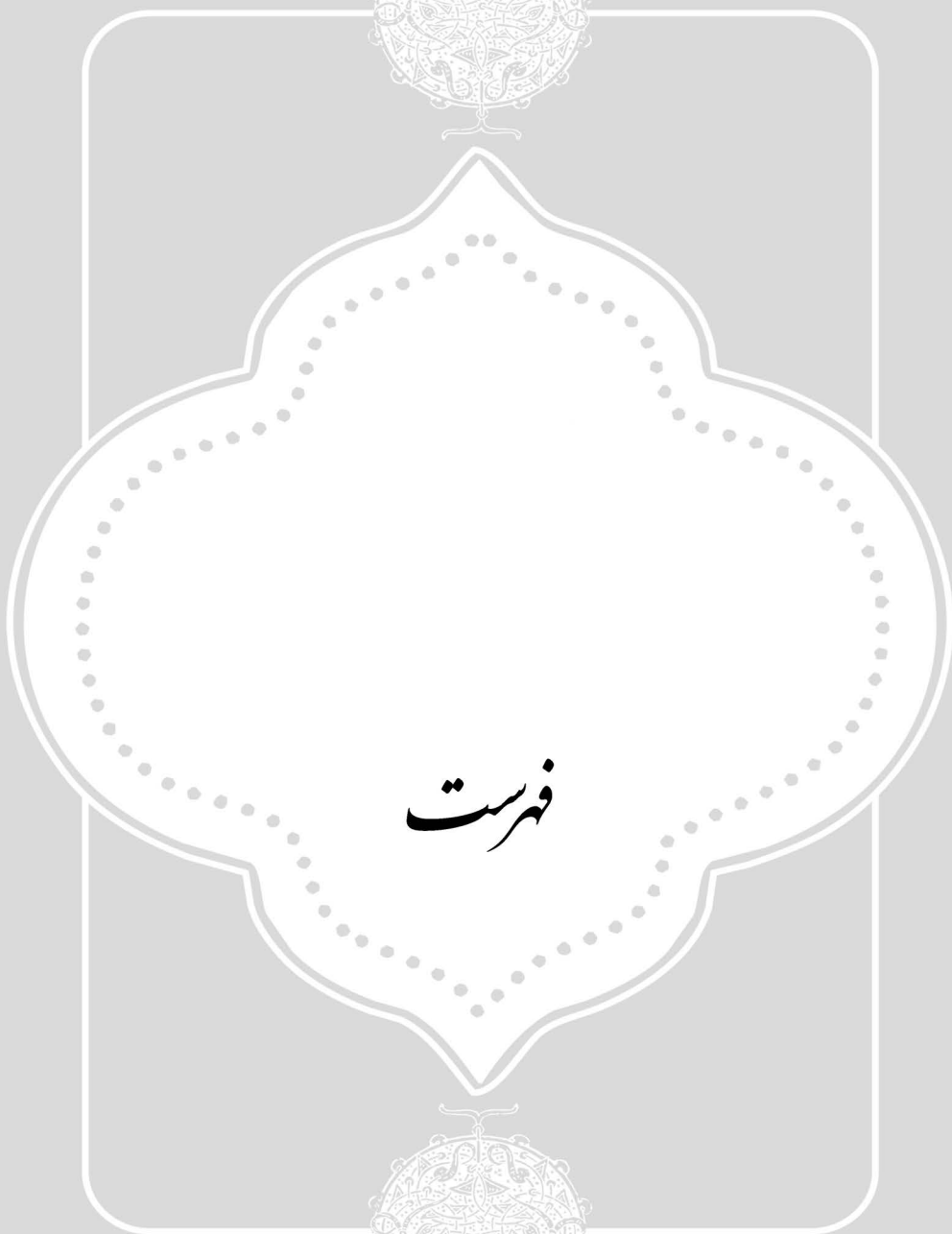
تلفن ۳۵۵۹۲۱۲۵ - ۰۵۱

این کتاب تحت إشراف «مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام»

از تألیفات حضرت علامه آیه‌الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی

بطبع رسیده و کلیه حقوق آن محفوظ و مخصوص این مؤسسه می‌باشد.

Email: info@maarefislam.com



فهرست اجمالی مطالب و موضوعات
جذبه عشق

عنوان صفحه

مقدمه ۴۳

فصل اوّل:

تفسیر آیه شریفه: وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ

ریشه لغوی «حُبّ» ۴۹

حقیقت «حُبّ» ۵۲

تعلّق حُبّ به خداوند متعال ۶۴

معنی و مصادیق «أنداد» ۶۷

معنای: يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ ۷۹

احتمالات مختلف در: أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ ۸۱

معنای: أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ ۸۳

فصل دوّم:

ضرورت سوختن در آتش عشق الهی

محبت و عشق متقابل خداوند و موجودات به یکدیگر ۹۲

معنای محبت به خداوند ۹۴

اهمّیت و حلاوت محبت پروردگار ۹۵

القاب و مراتب محبت ۱۰۱

ضرورت شعله‌ور شدن آتش محبت ۱۰۴

عمل و عبادت؛ مقدّمه عبور از نفس و پیدایش محبت ۱۱۶

محبت، راه میانبر و صحیح ۱۲۷

عبادت عاشقانه ۱۲۹

فصل سوم:

راههای تحصیل و تقویت محبت خداوند

۱۳۹	سه راه برای تحصیل عشق به خداوند:
۱۳۹	راه اول: یادکردن نعمتها و اوصاف جمالی خداوند
۱۴۳	راه دوم: زنده‌نگهداشتن محبت در قلب:
۱۴۴	۱. مروردادن محبت خداوند بر قلب
۱۴۵	۲. خواندن ادعیه و اشعار محبت‌آمیز
۱۵۹	۳. مطالعه شرح حال عاشقان الهی
۱۶۱	راه سوم: تهذیب نفس و مراقبه
۱۶۴	طهارت، شرط قبولی و اثرگذاری اذکار و عبادات
۱۷۸	طهارت ظاهریه؛ مقدمۀ طهارت باطنیه
۱۸۵	آثار تطهیر سِرّ
۲۰۰	قطع محبت دنیا

فصل چهارم:

اصول مراقبه برای طلوع عشق الهی

۲۱۹	خلوت
۲۲۴	نماز شب
۲۲۹	ملازم‌خانه‌بودن
۲۳۶	جمع میان ملازمت با منزل و فعالیت‌های اجتماعی
۲۴۶	خلوت و نفی خواطر
۲۴۹	صمت
۲۶۵	سکوت همراه با تفکر
۲۷۱	ذکر
۲۷۵	ذکر لسانی و قلبی
۲۸۵	دوام ذکر

فهرست تفصیلی مطالب و موضوعات

جذبهٔ عشق

صفحه عنوان

مقدمه

از صفحهٔ ۴۳ تا صفحهٔ ۴۶

شامل مطالب:

- ۴۳ رسیدن به توحید محض و تجلیات ذاتی الهی، فقط با جذبهٔ عشق میسر است
- ۴۴ کلام شیخ نجم‌الدین رازی در رسالهٔ عشق و عقل
- ۴۴ تأثیر عشق خداوند در تقرّب انسان
- ۴۴ از بین رفتن هستی مجازی عاشق و تجلی هستی حقیقی معشوق
- ۴۴ عشق الهی اکسیر حیات و کیمیای سعادت است
- ۴۵ لزوم کنارزدن حجابهای کثرت و رسیدن به دریای توحید
- ۴۵ بخشی از دعای سیفی صغیر امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۴۵ «خدایا! راههای پیوند و وصلت را برایم هموار فرما»
- ۴۵ نمای کلی از محتوا و کیفیت نگارش کتاب
- ۴۶ درخواست محبت و لقاء خداوند در دنیا و آخرت

فصل اوّل:

تفسیر آیهٔ شریفه: وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ

از صفحهٔ ۴۹ تا صفحهٔ ۸۸

شامل مطالب:

- ۴۹ بهره‌برداری از عمر با ایجاد محبت و عشق خداوند در دل
- ۴۹ ریشه لغوی «حُبّ»

- ۵۰ قول اوّل: اصل حُبّ از «حَبَّة القلب» خون بسته وسط قلب است
- ۵۰ شباهت خون بسته به دانه گندم و جو
- ۵۱ معنای «حَبَبَتُهُ» و «شَغَفَتُهُ»
- ۵۱ عبارات اهل لغت در معنای «حُبّ» (ت)*
- ۵۱ قول دوّم: اصل محَبّت به معنای لزوم و چسبندگی است
- ۵۲ شباهت این معنای حُبّ به معنای «عشق»
- ۵۲ معنای لغوی «عشق» (ت)
- ۵۲ حقیقت «حُبّ»
- ۵۳ اختلاف صاحب نظران در حقیقت حُبّ
- ۵۳ دیدگاه مشهور متکلمین
- ۵۳ محَبّت به معنای قصد و اراده
- ۵۳ تعلّق محَبّت به امور ممکن
- ۵۳ نظر جمهور متکلمین در محال بودن تعلّق محَبّت انسان به خداوند
- ۵۴ دیدگاه جمعی از متکلمین
- ۵۴ محَبّت به معنای لذّت حسی
- ۵۴ عدم تعلّق محَبّت به این معنا به خداوند
- ۵۵ نظر جناب صدرالمُتألّهین (ره)
- ۵۵ محَبّت به معنای ادراک کمال یا حالت بهجت نسبت به چیزی
- ۵۵ تعلّق محَبّت به امور حسی و عقلی
- ۵۶ محَبّت به محبوب مکنون
- ۵۶ اطلاق محَبّت به هر جایی که لذّت و سروری باشد
- ۵۶ لذّت و سرور ملائکه و حقائق ملکوتی
- ۵۷ امکان تعلّق محَبّت و عشق به خداوند
- ۵۷ کلام صدرالمُتألّهین (ره) بیانگر یکی از لوازم محَبّت است، نه حقیقت محَبّت

*. حرف «ت» علامت تعلیقه است.

- ۵۷ **نظر مرحوم علامه طباطبائی (ره)**
- ۵۷ محبت به معنای وابستگی خاص در اثر ادراک زیبایی در کسی یا چیزی
- ۵۸ معنادار بودن محبت، چه در حال فراق و چه در حال وصال
- ۵۸ بر اساس نظر مشهور متکلمین، محبت در زمان وصال معنا ندارد
- ۵۸ معنای محبت بر اساس نظر مرحوم صدر المتألهین حال فراق را شامل نمی‌شود
- ۵۸ مناقشه در فرمایش حضرت علامه طباطبائی (ره)
- ۵۹ وصال ظاهری و مجازی همان حالت فقدان و فراق است
- ۵۹ در وصال حقیقی مُدرکی وجود ندارد تا میل و طلبی داشته باشد
- ۶۰ فناء و اتحاد روحی بین انسان و انسانی دیگر در اثر محبت
- ۶۰ محبتی که محصول ادراک جمال باشد محبت حقیقی به ذات جمیل نیست
- ۶۰ **نظر مرحوم علامه والد (ره)**
- ۶۰ محبت به معنای کشش و جاذبه نفس
- ۶۰ معنای محبت از رساله مودت
- ۶۱ محبت به این معنا مقدمه وصال است
- ۶۱ ادراک کمال، مقدمه محبت است
- ۶۱ گاهی صرفاً سنجیت روحی سبب کشش و جاذبه نفس می‌شود
- ۶۲ قراردادستن محبت مؤمنین در قلوب دیگران در دنیا
- ۶۲ روایتی از امام صادق علیه السلام درباره سر محبت مؤمنین به یکدیگر
- ۶۳ فرق «محبت» و «شوق»
- ۶۳ وجود نحوه‌ای از حرکت در «شوق»
- ۶۳ محبت خداوند به مخلوقات، از صفات فعل است
- ۶۴ معنای عرفی محبت شامل محبت خداوند نسبت به ذات خود نمی‌شود
- ۶۴ **تعلق حُب به خداوند متعال**
- ۶۴ معنای حُب در آیه: **وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ**
- ۶۵ تفسیر محبت به اطاعت، صحیح نیست
- ۶۵ کلام مرحوم علامه طباطبائی (ره) در تعلق محبت به خداوند حقیقه

- ۶۶ این آیه دلیل است علیه کسانی که محبت را به معنای مجازی حمل می‌کنند
- ۶۶ صحیح نبودن معنای مجازی محبت در آیه شریفه
- ۶۷ معنای اُنْدَاد
- ۶۷ کلام راغب اصفهانی در معنای «نِدْ»
- ۶۸ «نِدْ» از جهت وزن و معنا مانند «مثل» است
- ۶۸ عَلَتْ استفاده از «مِنْ دُونِ اللَّهِ» بجای «لِلَّهِ»
- ۶۸ در عالم وجود، یک موجود بیشتر نیست
- ۶۹ مصادیق اُنْدَاد
- ۶۹ کلام مرحوم علامه طباطبائی (ره) در مصادیق متعدّد «اُنْدَاد»
- ۶۹ شمول «اُنْدَاد» نسبت به تمام موجوداتی که به ناحق اطاعت می‌شوند
- ۷۰ ملائکه فقط واسطه فیض خداوند هستند
- ۷۰ حیات و علم ملائکه، از باطن رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم است
- ۷۱ اولیاء الهی در برابر خداوند، از خود هیچ استقلال ندارند
- ۷۱ دلالت لفظ «الَّذِينَ» بر مصادیق ذوی العقول اُنْدَاد
- ۷۲ معنای «أخبار» و «رُهبان»
- ۷۲ معنای شیران روز بودن مؤمنین
- ۷۳ بزرگترین جهاد، جهاد انسان با نفس خویش است
- ۷۳ شمول آیه نسبت به اتباع غاصبین خلافت
- ۷۴ برخی از مکاشفات، حکم بُت و نِدْ را دارد
- ۷۴ لزوم قطع تمام تعلّقات، برای تشرّف به لقاء الهی
- ۷۴ انحراف یکی از سالکان که به مکاشفاتش اعتماد و عمل می‌کرد
- ۷۴ انسان تا از نفس نگذشته، احتمال خطا در خواب و مکاشفه‌اش وجود دارد
- ۷۵ مکاشفات و خوابهای نفسانی
- ۷۵ استحباب انجام اذکاری که در روایات آمده است، با رفق و مدارا
- ۷۵ روایاتی در استحباب زیاد صلوات‌فرستادن در شب و روز جمعه (ت)
- ۷۶ تا انسان اسیر نفس است نباید به شکل مطلق به خوابهای خود عمل کند

- ۷۶ نفس و وجود مجازی ما مبعوض ترین اُنداد است
- ۷۶ «من» گفتنِ مبعوض و ممدوح!
- ۷۷ راه عبور از منیت، کسبِ محبت است
- ۷۷ تمام کثرات سایه‌اند و وجود ظلّی دارند
- ۷۷ هیچ استقلالی برای غیر خداوند وجود ندارد
- ۷۷ مضامین بلند توحیدی آیات انتهائی سوره حشر
- ۷۸ موحد آنچه می‌بیند، از ناحیه پروردگار می‌بیند
- ۷۸ معنای اینکه: اکثر مؤمنین مشرک هستند
- ۷۹ در راه توحید، حقائق برای انسان منکشف می‌شود
- ۷۹ معنای: **يُحِبُّوْنَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ**
- ۷۹ کلام مرحوم طبرسی در احتمالات سه‌گانه در معنای این فقره
- ۷۹ قول اوّل: محبت مشرکین به اُنداد مانند محبت مؤمنین به خداوند است
- ۷۹ قول دوّم: محبت مشرکین به اُنداد مانند محبت آنها به خداوند است
- ۸۰ قول سوّم: محبت مشرکین به اُنداد مانند محبتی است که باید به خداوند داشته باشند
- ۸۰ قرائن اختیار قول دوّم
- ۸۰ اعتقاد مشرکان قریش به خالقیت خداوند
- ۸۰ دلالت سیاق آیات قبل و بعد
- ۸۱ ظهور «يُحِبُّوْنَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ» در اتّحاد فاعل حُب در دو موضع
- ۸۱ مذمت کفار برای شریک قائل شدن برای خداوند در مقام محبت
- ۸۱ احتمالات مختلف در: **أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ**
- ۸۱ اوّل: تفضیل مؤمنین بر کافرین در محبت خدا
- ۸۲ دوّم: تفضیل مؤمنین در محبت خدا بر کافرین در محبت اُنداد
- ۸۲ محبت کفار به اُنداد پایدار نیست، بر خلاف محبت مؤمنین به خداوند
- ۸۲ سوّم: تفضیل محبت مؤمنین به خدا بر محبت مؤمنین به غیر خدا
- ۸۳ ظهور آیه شریفه در احتمال اوّل
- ۸۳ محبت مؤمنین به خداوند اشدّ از کفار است

۸۳	معنای: أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ
۸۳	معنای اولیه آیه شریفه و رد آن
۸۴	مؤمن هیچ محبتی به غیر خداوند ندارد
۸۴	اشکال کفار، اصل محبت آنها به انداد است نه مقدار محبت آنها
۸۴	دلالت سیاق ادامه آیات بر اشکال کار کفار
۸۵	مراد از محبت استقلالی به غیر خداوند
۸۵	حسرت ظالمین، از باب تبعیت از غیر خداوند است
۸۵	محبت به غیر خدا باید در طول محبت خدا و برخاسته از آن باشد
۸۵	آیات قرآن در تأیید محبت به رسول خدا، سائر مؤمنین و اصل ایمان
۸۶	علت تعبیر به «أَشَدُّ حُبًّا» بجای «أَحَبُّ لِلَّهِ»
۸۶	معصیت، ریشه در محبت به غیر خدا دارد
۸۶	منظور از الَّذِينَ ءَامَنُوا
۸۷	مؤمنینی که هیچ استقلالی برای غیر خدا نمی بینند، مصداق الَّذِينَ ءَامَنُوا هستند
۸۷	مؤمنین عادی به هر مقدار که از شرک دور شوند، از آیه بهره دارند
۸۷	مصداق اتم آیه، محمد و آل محمد علیهم السلام هستند
۸۷	محصل معنای آیه شریفه
۸۸	نتیجه بحث

فصل دوم:

ضرورت سوختن در آتش عشق الهی

از صفحه ۹۱ تا صفحه ۱۳۴

شامل مطالب:

۹۱	سوالاتی پیرامون بحث محبت خداوند
۹۲	محبت و عشق متقابل خداوند و موجودات به یکدیگر
۹۲	علت ایجاد مخلوقات، عشق و محبت به شناخت خود
۹۲	کلام مرحوم علامه والد (ره) درباره محبت متقابل خداوند و موجودات به یکدیگر

- ۹۲ ایجاد مخلوقات بواسطه عشق خداوند به آنها
- ۹۳ زندگی و حرکت ماسوی الله، بواسطه عشق فطری
- ۹۳ هر موجود عالی، غایت سیر موجود دانی است
- ۹۳ «کَذَح»: حرکت انسان به سمت محبوب دارای جمال
- ۹۳ انسان باید خود را به فناء تام برساند
- ۹۴ افرادی که از پس حجاب خدا را ملاقات می کنند
- ۹۴ معنای محبت به خداوند
- ۹۴ محبت به خدای حقیقی برای طالب لقاء و فناء الهی
- ۹۴ محبت به خدای پنداری
- ۹۵ اهمیت و حلاوت محبت پروردگار
- ۹۵ خداوندی که مثل و مانند ندارد محبتش نیز مثل و مانند ندارد
- ۹۵ محبت خداوند با هیچ چیز قابل مقایسه نیست
- ۹۵ محال است کسی محبت خدا را بپشد و محبت دیگری را برگزیند
- ۹۶ شیرینی و حلاوت محبت خداوند
- ۹۶ روایت: دنیا و آخرت، بر اهل الله حرام است
- ۹۷ «فَلَا عَيْشَ فِي الدُّنْيَا لِمَنْ عَاشَ صَاحِبًا»
- ۹۷ مرحوم علامه (ره): زندگی هیچکس به شیرینی زندگی عاشق خدا نیست
- ۹۷ مردم عادی حال عاشق خدا را درک نمی کنند
- ۹۷ روایت امام صادق علیه السلام؛ مؤمن، شیرینی حُب خدا را می یابد
- ۹۸ بی اعتنائی محب خدا به دنیا
- ۹۸ مردم، عاشق خدا را بی عقل می پندارند
- ۹۸ میل نداشتن به لذائد و نِعَم بهشتی در اثر انس با خداوند
- ۹۸ روایتی در نحوه حشر گریه کنندگان بر امام حسین علیه السلام (ت)
- ۹۹ محبت پروردگار، با محبت دنیا جمع نمی شود
- ۹۹ مشقات زندگی دنیوی در اثر عشق پروردگار
- ۹۹ اشعار ابن فارض در شدائد و سختی های عشق خداوند

- سؤال مؤلف از مرحوم حدّاد (ره) درباره احتمال ابتلاء به بیماری در اثر عشق خداوند ۱۰۰
- مرحوم حدّاد (ره): «محبت پروردگار مَحیی انسان است» ۱۰۰
- تحمل ناملايمات در جنب ثمرات عشق پروردگار ناچيز است ۱۰۰
- اشعار ابن فارض در ترغيب به عشق پروردگار ۱۰۰
- «اگر می خواهی به سعادت برسی، در راه عشق شهید شو» ۱۰۱
- القاب و مراتب محبت** ۱۰۱
- القاب چهارگانه محبت در کلام محیی الدین ۱۰۱
- مراتب محبت از رساله عشق ابن سینا ۱۰۱
- «شَعَف» احراق قلب بواسطه ازدیاد محبت است ۱۰۲
- «تیم» طلب دیدار معشوق حقیقی است ۱۰۲
- آخرین مرتبه، فنای عاشق در معشوق است ۱۰۲
- مراتب و صفات محبت در کلام میرسیدعلی همدانی ۱۰۲
- «لحظه» و «رمقه»، از مراتب محبت نیستند ۱۰۳
- «خُلّت» تخلّل محبت در قوای روحانی محب است ۱۰۳
- «عشق» افراط محبت است ۱۰۳
- معنای «عَشَقَه» ۱۰۳
- برخی از صفات از لوازم محبت هستند ۱۰۳
- ضرورت شعله ور شدن آتش محبت** ۱۰۴
- محبت به پروردگار باید به مرحله عالی و شدید برسد ۱۰۴
- فرمایش امام سجّاد علیه السلام در وصف بندگان خاصّ الهی ۱۰۴
- «قلوب آنان را سرشار از عشق خود قرار دادی» ۱۰۴
- سوختن آلودگیها، با آتش محبت ۱۰۴
- قلب باید از محبت پروردگار پر شده و آتش بگیرد ۱۰۵
- اشعار حافظ (ره) در شعله ور شدن آتش عشق در قلب ۱۰۵
- «در وفای عشق تو مشهور خوبانم چو شمع» ۱۰۶
- معنای «سرباز» در لسان اهل عرفان ۱۰۶

- مراد از «رند» و زیرک ۱۰۶
- علامت زرنگی مؤمن ۱۰۶
- «حَبْدًا نَوْمُ الْأَكْيَاسِ وَ إِفْطَارُهُمْ» ۱۰۷
- کسانی که در نور هستند، در بیداری و خواب مشغول سیر و تقرّب به پروردگارند ۱۰۷
- معصومین علیهم السلام مصداق اَتَمَّ «کِیْس» و «زیرک» هستند ۱۰۸
- تمام شئون افراد کِیْس، خدائی است ۱۰۸
- فرمایش مرحوم علامه (ره) در لزوم توجّه به پروردگار در هنگام خوابیدن و بیدار شدن ۱۰۸
- اهتمام به انجام واجبات و مستحبات ۱۰۸
- دستور اولیاء الهی نسبت به انجام اعمال و اذکار قبل از خواب ۱۰۹
- تلاش برای کنارزدن غبار غفلت در روز و ادامه سیر إلى الله در خواب ۱۰۹
- اولیاء الهی به بهترین شکل واجبات الهی و مستحبات را انجام می دهند ۱۰۹
- شدّت عبادت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ۱۰۹
- مشهود بودن آثار عبادت در جسم حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها ۱۱۰
- الگوی شیعیان خالص در انجام واجبات و مستحبات ۱۱۰
- تقیّد کامل مرحوم حدّاد و مرحوم علامه (رهما) نسبت به مستحبات ۱۱۱
- مرحوم قاضی (ره): شریعت است که راه وصول به حقائق عرفانی و توحیدی است ۱۱۱
- جدّیت مرحوم قاضی (ره) نسبت به انجام تمامی سنّت ها و مستحبات ۱۱۱
- حافظ: «در عشق الهی آب می شوم و هستی خود را از دست می دهم» ۱۱۲
- نقل حکایتی از مرحوم آقای بیاتی (ره) ۱۱۲
- غبار همدانی در اثر عشق خداوند مثل شمع آب شد! ۱۱۲
- غبار همدانی بسیار دلسوخته و عاشق پروردگار بوده است ۱۱۳
- اشعار غبار همدانی در شدّت محبّت به پروردگار ۱۱۳
- روح عاشق، همسایه خود که بدن است را به سختی می اندازد ۱۱۳
- خواندن اشعار این بزرگان انسان را به حرکت و سیر بسوی خدا ترغیب می کند ۱۱۴
- «ای مزرع مهر تو دل من» ۱۱۴
- سؤال از مرحوم حدّاد (ره) درباره شدّت حرارت عشق مرحوم باباطاهر ۱۱۴

- ۱۱۴ آتش عشق مرحوم حدّاد (ره)
- ۱۱۵ آثار عشق خدا بر بدن
- ۱۱۵ تغییر حالت قلب مرحوم انصاری (ره) در اثر هجران پروردگار
- ۱۱۵ پزشک مرحوم انصاری (ره): این قلب بیست سال تحت فشار شدید عشق بوده است
- ۱۱۶ باید به حال مرحوم حدّاد و انصاری (رهما) غبطه خورد
- ۱۱۶ محال بودن رسیدن به مقصد، بدون تحصیل محبّت و عشق کامل
- ۱۱۶ **عمل و عبادت؛ مقدمه عبور از نفس و پیدایش محبّت**
- ۱۱۶ محبّت، چیزی جدای از عمل به دستورات شرع نیست
- ۱۱۶ رابطه متقابل عمل و محبّت
- ۱۱۷ تا درجه نهائی محبّت تحصیل نشود لقاء الله حاصل نمی‌گردد
- ۱۱۷ مراتب محبّت، ملازم مراتب عبودیت است
- ۱۱۷ راه عبور از نفس، عبودیت و اطاعت است
- ۱۱۷ تمام عبادات و اعمال، برای رسیدن انسان به ذلّت مطلقه است
- ۱۱۷ اولیاء الهی خودشان را مالک اموال خود نمی‌بینند
- ۱۱۸ دعای امام سجّاد علیه‌السلام در صحیفه سجّادیه
- ۱۱۸ درخواست ذلّت باطنی در پیشگاه پروردگار
- ۱۱۸ سالک نباید برای خودش ارزش علمی یا عملی قائل شود
- ۱۱۹ علم و قدرت در نزد ما امانت است
- ۱۱۹ تمام نعمت‌ها را خداوند داده و هر وقت اراده کند پس می‌گیرد
- ۱۱۹ حقیقت و وظیفه ما بندگیست و شأن او خدائی
- ۱۱۹ ابتلاء برخی از علماء بزرگ به نسیان در اواخر عمر
- ۱۲۰ اصل وجود و کمالات ما به نحو عاریه است
- ۱۲۰ ادامه فرمایش امام سجّاد علیه‌السلام در دعای مکارم الأخلاق
- ۱۲۰ کلام سیّد علیخان کبیر در معنای «هَذِي صَالِح» (ت)
- ۱۲۱ اساس اعمال انسان، بر نیت قائم است
- ۱۲۱ «وَعَمْرُنِي مَا كَانَ عُمْرِي بِذِلَّةٍ فِي طَاعَتِكَ»

- ۱۲۱ معنای «بِذَلَّة» در لغت
- ۱۲۲ عمر و حیات مانند لباس کار، وسیله است
- ۱۲۲ معنای «مَقَت»
- ۱۲۲ «اللَّهُمَّ لَا تَدَعْ خَصْلَةً تُعَابُ مِنِّي إِلَّا أَصْلَحْتُهَا»
- ۱۲۳ عمل به فرمایشات امام سجاد علیه السلام مقدمه برای عبور از نفس است
- ۱۲۳ عبودیت تامة متوقف بر جذبۀ است
- ۱۲۳ انجام اعمال عبادی و اظهار عبودیت برای رسیدن به فنای الهی
- ۱۲۳ جذبۀ محبت، انسان را شایسته فنا می نماید
- ۱۲۴ تا کسی از نفس نگذرد محال است به فناء تام دست پیدا کند
- ۱۲۴ لقاء الهی با قتیل عشق شدن سالک میسر است
- ۱۲۴ لزوم همت بلند برای رسیدن به کاخ عشق
- ۱۲۵ اشعار ابن فارض در لزوم فناء نفس برای رسیدن به خداوند
- ۱۲۵ راه خدا، راه تهذیب و إفناء نفس است، نه راه تقویت نفس
- ۱۲۵ ابتلاء برخی از مؤمنین به مرض تقویت نفس
- ۱۲۶ دیدن خود، خلاف طریقت و سلوک است
- ۱۲۶ وسایل شکستن بت نفس
- ۱۲۶ علم را از خدا دانستن و خود را از همه جاهل تر دیدن، راه رسیدن به سعادت است
- ۱۲۷ محبت، راه میانبر و صحیح
- ۱۲۷ مرحوم علامه (ره): «عشق اوست که حلال مشکلات است و کلید رمز موفقیت»
- ۱۲۷ همه دستورات شرع مقدس، مقدمۀ ظهور کیمیای عشق خداست
- ۱۲۷ صرف رعایت دستورات اخلاقی، سالک را به مقصد نمی رساند
- ۱۲۷ روش علمای اخلاق، سیر سالک را بسیار طولانی می کند
- ۱۲۸ راه صحیح و میانبر، طریق عشق و محبت به خداوند است
- ۱۲۸ سرعت و شتاب نفوس در طی مسیر لقاء خدا با یکدیگر فرق دارد
- ۱۲۸ مدت سیر مرحوم علامه، مرحوم حدّاد و مرحوم انصاری (ره)م
- ۱۲۸ سرعت سیر دلیل بر قوّت سیر نیست

- ۱۲۹ با عبادت‌های مختصر و اکتفاء به واجبات و مستحبات، راه طی نمی‌شود
- ۱۲۹ **عبادت عاشقانه**
- ۱۲۹ «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ»
- ۱۳۰ انسان باید خود را برای عبادت فارغ کند
- ۱۳۰ دستور ائمه علیهم‌السلام به فرزندان و موالیان خود، به عبادت در بین‌الطلوعین
- ۱۳۰ نماز بدون توجه و با کسالت، انسان را بالا نمی‌برد
- ۱۳۱ عشق استقلال‌لی به عبادت، به حفظ نفس باز می‌گردد
- ۱۳۱ انجام عبادت باید از روی عشق و شوق به وصال باشد، نه از روی عادت
- ۱۳۱ عشق به عبادت، طریق عشق به خداوند است
- ۱۳۲ نظر علامه طباطبائی (ره) درباره آیه: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمُ...»
- ۱۳۲ کلام خداوند به حضرت عیسی علیه‌السلام درباره نعمتهای آماده شده برای اولیاء الهی
- ۱۳۳ خصوصیات دار آخرت و وجود افراد طیب در آن
- ۱۳۳ هیچ کاری نباید با ساعت عبادت مزاحمت داشته باشد
- ۱۳۴ لزوم استفاده از عمر
- ۱۳۴ تأثیر تهجد در طلوع عشق پروردگار
- ۱۳۴ «تهجد» صرف بیداری شب نیست، بلکه «بیدار خوابی» است
- ۱۳۴ مدت زمان نماز شب در شبهای زمستان و تابستان
- ۱۳۴ نحوه تهجد حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم (ت)

فصل سوّم:

راههای تحصیل و تقویت محبت خداوند

از صفحه ۱۳۷ تا صفحه ۲۱۴

شامل مطالب:

- ۱۳۷ آیا به صرف دم‌زدن از محبت و خواندن اشعار عرفانی، محبت حاصل می‌شود؟
- ۱۳۷ به صرف دعای اولیاء الهی، کار تمام نمی‌شود
- ۱۳۷ تحصیل عشق الهی جز با عمل و مراقبه و ریاضت ممکن نیست

- ۱۳۸ اولیاءِ الهی در مقابل ارادهٔ خداوند، از خود اراده‌ای ندارند
- ۱۳۸ اقسام علاقه به رفیق؛ نفسانی و الهی
- ۱۳۸ علائم علاقهٔ الهی
- ۱۳۸ لزوم طی سیر طبیعی در زوال علاقهٔ نفسانی
- ۱۳۹ ارزش محبتی که برای خداست
- ۱۳۹ سنت الهی بر تحصیل محبت با ریاضت و مجاهده
- ۱۳۹ سه راه برای تحصیل عشق به خداوند وجود دارد:
- ۱۳۹ راه اول: یادکردن نعمتها و اوصاف جمالی خداوند
- ۱۳۹ انسان ذاتاً محب جمال و کمال است
- ۱۴۰ محبت به شخص بخاطر جمال او، محبت حقیقی نیست
- ۱۴۰ ایجاد جوانهٔ محبت خدا در دل، با ذکر نعمتها و اسماء جمالی حضرتش
- ۱۴۰ یادآوری نعمتهای الهی در اوقات و حالات مختلف
- ۱۴۱ روایت امام باقر علیه السلام دربارهٔ محبت به خدا به خاطر عطای روزیها
- ۱۴۱ وحی الهی به حضرت موسی علیه السلام: «أَحْبِبْنِي وَ حَبَّبْنِي إِلَيَّ خَلْقِي»
- ۱۴۲ «نعمتهای مرا برای بندگان بیان کن»
- ۱۴۲ اولیاء الهی به جهت محبت به خداوند، مظاهر او را هم دوست دارند
- ۱۴۲ «عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست»
- ۱۴۳ وحدت، اصل است و کثرت فرع
- ۱۴۳ ظهور روایات سابق در استفاده از راه اول برای کسانی که اصلاً محبت به خدا ندارند
- ۱۴۳ **راه دوم: زنده‌نگهداشتن محبت در قلب**
- ۱۴۳ هر یک از مؤمنین بهره‌ای از محبت خداوند دارند
- ۱۴۳ اشتداد محبت با دوام حضور محبت در قلب
- ۱۴۴ **راههای زنده‌نگهداشتن محبت الهی در قلب:**
- ۱۴۴ ۱. مروردادن محبت خداوند بر قلب
- ۱۴۴ نحوهٔ توجه به حضرت حق و محبت او
- ۱۴۴ فرمایش مرحوم علامه (ره) در مرور محبت خدا بر قلب هنگام خواب و بیدارشدن

- ۱۴۵ با مرور عشق خدا در طول روز، سیر انسان، نوری می‌شود
- ۱۴۵ تبدیل عشق اجمالی به عشق دائمی سوزان
- ۱۴۵ ۲. خواندن ادعیه و اشعار محبت‌آمیز
- ۱۴۵ قرائت مناجات خمس عشر، دعای کمیل، ابوحمز و مناجات شعبانیه
- ۱۴۵ سفارش مرحوم علامه (ره) به قرائت دعای: «اللهم ارزقنی حبک» در قنوت نماز
- ۱۴۶ تأثیر فراوان خواندن اشعار برخی از شعراء در زنده شدن محبت الهی
- ۱۴۶ انعکاس نیت و سوز و حال شاعر در شعر او
- مرحوم قاضی (ره): «هرکس تائیه ابن‌فارض را حفظ کند عشق خداوند در قلبش
- ۱۴۶ طلوع می‌نماید»
- ۱۴۷ قصیده میمیه ابن‌فارض
- ۱۴۷ این قصیده حاوی اسرار توحید و رموز عشق الهی است
- ۱۴۷ جام تجلی شراب محبت، انسان کامل است
- ۱۴۸ شدت ظهور عشق الهی موجب خفاء آن است
- ۱۴۸ آثار عجیب عشق خداوند
- ۱۴۸ جوشش شراب محبت از دل اولیاء کامل الهی
- ۱۴۸ با یاد عشق الهی، تمام غمها برطرف می‌شود
- ۱۴۹ التفات به آثار نفوس اولیاء الهی جان را سرمست می‌کند
- ۱۴۹ زنده شدن مرده و شفای بیمار، بوسیله شراب محبت خداوند
- ۱۴۹ تبدیل عصا به علوم و معارف انسان کامل، به محبت الهی
- ۱۴۹ سخن گفتن انسان لال، با یاد طعم شیرین عشق
- ۱۵۰ تأثیر عشق الهی انسان کامل در نورانیت قلب مرید
- ۱۵۰ طلوع معرفت برای کور مادرزاد بواسطه عشق
- ۱۵۱ رهایی از اوهام باطل، در اثر نوشتن اسم عشق بر پیشانی مجنون
- ۱۵۱ توجه تام به خداوند، در اثر حمایت ولی کامل الهی
- ۱۵۱ تبدیل رذائل به فضائل، با اکسیر محبت
- ۱۵۲ توجه به احکام ظاهری شرع، سالک را از آفات سلوک حفظ می‌کند

- ۱۵۲ تجلّی صفات عاشقانِ الهی در انسان، بواسطهٔ عمل به دستورات شرع مقدّس
- ۱۵۲ تجرّد ذاتِ الهی از تعیّنات، و صفا و لطف محض او
- ۱۵۲ تقدّم عشقِ الهی بر تمام موجودات
- ۱۵۳ تمام مخلوقات بواسطهٔ عشق موجود می شوند
- ۱۵۳ بحث قوام مخلوقات به عشقِ الهی، در حکمت متعالیه و عرفان اسلامی (ت)
- ۱۵۳ کلام ملاصدرا دربارهٔ عشق خدا به ذات و تجلّیات خود (ت)
- ۱۵۳ «لولا العشق ما یوجد سماءٌ و لا أرضٌ» (ت)
- ۱۵۳ علّت سریان عشق در تمام موجودات (ت)
- ۱۵۴ «فالعشقُ و الشّوقُ سببٌ وجودِ الموجودات» (ت)
- ۱۵۴ کلام ملاعبدالرزاق کاشانی دربارهٔ سریان عشق در موجودات (ت)
- ۱۵۴ محبّت لازمهٔ وحدت حقیقیّه است (ت)
- ۱۵۴ کلام فخرالدّین عراقی در لمعات (ت)
- ۱۵۴ «کیف ینکر العشق؟ و ما فی الوجودِ إلا هو» (ت)
- ۱۵۴ کلام مرحوم حدّاد(ره): «عالم سراسر عشق است» (ت)
- ۱۵۵ فنای روح در شراب ذاتِ الهی
- ۱۵۵ ریشه و اصل شراب محبّت، در عالم بالا
- ۱۵۵ لطافت جانها تابع بهره‌مندی از محبّت است
- ۱۵۶ عالم وحدت، به منزلهٔ درخت انگور برای شراب محبّت است
- ۱۵۶ تقدّم محبّت بر زمان و مکان
- ۱۵۶ شراب محبّت، یتیم و بی‌پدر و مادر است
- ۱۵۷ نوشیدن شراب محبّت خدا گناه است، نه نوشیدن آن
- ۱۵۷ مست شدن از عشق پروردگار، در اثر عزم بر نوشیدن شراب محبّت
- ۱۵۸ لزوم صرف تمام همّت بر نوشیدن شراب ذاتِ الهی
- ۱۵۸ مرحوم قاضی (ره): مراد از «ظلم الحبيب» اهل بیت علیهم السّلام هستند
- ۱۵۸ ائمه علیهم السّلام، آرامش‌بخش‌ترین و نزدیکترین موجود به ذات خدا
- ۱۵۸ برطرف شدن غم و غصهٔ گذشته و آینده، بر اثر محبّت خداوند

- ۱۵۸ اثر رهائی از آنانیّت و فنای ذاتی
- ۱۵۹ کسی که از باده محبت پروردگار ننوشیده، هیچ خوشی در دنیا ندارد
- ۱۵۹ ۳. مطالعه شرح حال عاشقان الهی
- ۱۵۹ نقش تدبّر در حالات عبادی معصومین علیهم السّلام در شعله گرفتن آتش محبت الهی
- تأمّل در حالات عشق بازی حضرت سیدالشّهداء علیه السّلام و اصحاب آن حضرت
- ۱۵۹ با خداوند
- ۱۵۹ عبور امیرالمؤمنین علیه السّلام به سرزمین کربلا و گریه آن حضرت
- ۱۶۰ توصیف سرزمین کربلا به «مصارع عشاق»
- ۱۶۰ تأثیر مجالست با اولیاء الهی در طلوع نور محبت در جان
- ۱۶۱ مرحوم حدّاد سراپا عشق به خداوند بودند
- ۱۶۱ شور و حرارت مجالس مرحوم انصاری (ره)
- ۱۶۱ انعکاس حالات اولیاء الهی در نفس، با قرائت شرح احوالات ایشان
- ۱۶۱ راه سوّم: تهذیب نفس و مراقبه
- ۱۶۲ منورشدن قلب به جذبه عشق تنها با مجاهده و تهذیب نفس ممکن است
- ۱۶۲ هرچه در تحصیل نورانیّت مؤثّر باشد محبت آفرین است
- ۱۶۲ اساسی ترین رکن تحصیل محبت، اهتمام به مراقبه با تمام مراتب آن
- ۱۶۳ کلام مرحوم علامه (ره) در رساله لبّ اللباب در ضرورت مراقبه
- ۱۶۳ برطرف شدن حجابها و ظهور عشق و حبّ فطری، در اثر مراقبه
- ۱۶۴ طهارت، شرط قبولی و اثرگذاری اذکار و عبادات
- ۱۶۴ «جاروب زن تو خانه و پس میهمان طلب»
- ۱۶۴ قبولی اعمال با تحصیل طهارت؛ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ
- ۱۶۴ شرط اوّل سلوک، ترک جمیع گناهان است
- ۱۶۵ ظلمت و کدورت نفس در اثر ارتکاب معاصی
- ۱۶۵ طهارت ظاهریّه
- ۱۶۵ کسب طهارت ظاهریّه با انجام وضو، اغسال واجبه و مستحبّه، خصوصاً غسل جمعه
- ۱۶۶ سفارش مرحوم علامه به زود انجام دادن غسل جنابت

- ۱۶۶ لزوم تحصیل طهارت ظاهریه و سفارش معصومین علیهم السّلام به آن
- ۱۶۶ اهمّیت تجدید وضو
- ۱۶۶ روایت حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام در آثار تجدید وضو
- ۱۶۷ تجدید وضو کفّاره گناهان است
- ۱۶۷ سالک باید خود را به دوام طهارت مقید نماید
- ۱۶۷ نقش طهارت ظاهریه در حصول نورانیت برای مؤمن
- ۱۶۷ **روایاتی در فضیلت غسل جمعه**
- ۱۶۷ روایت اوّل: «... واجبٌ فی السَّفرِ والحَضَرِ»
- ۱۶۸ بررسی سند روایت
- ۱۶۸ استفاده استحباب مؤکّد از تعبیر «وجوب»
- ۱۶۸ روایت دوّم: «... وَأَتَمُّ وَضُوءَ الْفَرِیضَةِ بِغُسْلِ الْجُمُعَةِ»
- ۱۶۹ علّت تشریع روزه‌های مستحبّی
- ۱۶۹ شیوع تعبیر «وجوب» در زبان ائمّه علیهم السّلام (ت)
- ۱۶۹ استحباب روزه گرفتن سه روز در هر ماه (ت)
- ۱۷۰ غسل جمعه، جبران‌کننده اشتباهات احتمالی وضوهای واجب
- ۱۷۰ روایت سوّم: «... وَاجِبٌ عَلَی كُلِّ ذَكَرٍ وَأُنْثَى»
- ۱۷۰ روایت چهارم: «غُسْلُ یَوْمِ الْجُمُعَةِ طَهُورٌ وَكَفَّارَةٌ...»
- ۱۷۰ تأثیر طهارت ظاهری در تحصیل طهارت باطنی
- ۱۷۰ روایت پنجم: «فَإِنَّهُ لَا یَزَالُ فِی طَهْرٍ إِلَى الْجُمُعَةِ الْآخَرِی»
- ۱۷۱ روایت ششم: سؤال از نسیان غسل جمعه
- ۱۷۱ بررسی سند روایت
- ۱۷۲ دلالت روایت بر اهمّیت و استحباب مؤکّد غسل جمعه
- ۱۷۲ روایت هفتم: «... فَأَغْتَسِلُوا الْیَوْمَ لِعَدٍ»
- ۱۷۲ استحباب انجام غسل جمعه در روز پنجشنبه
- ۱۷۲ **روایاتی در فضیلت وضوء**
- ۱۷۲ روایت اوّل: «الوضوءُ شَطْرُ الْإِیمَانِ»

- ۱۷۳ روایت دوم: «الوضوءُ عَلَى الْوُضوءِ نُورٌ عَلَى نُورٍ»
- ۱۷۳ روایت سوم: «... فَإِنْ ذَكَرَ أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى وَضوءٍ فَلْيَتَيَمَّمْ مِنْ دِثَارِهِ...»
- ۱۷۳ شرائط و علت استحباب تیمم بر لحاف یا لباس
- ۱۷۴ اثر اذکار قبل از خواب
- ۱۷۴ روایت چهارم: «مَنْ بَاتَ عَلَى طَهْرٍ فَكَأَنَّمَا أَحْيَا اللَّيْلَ كُلَّهَا»
- ۱۷۴ اهمیت دوام وضوء
- ۱۷۴ روایت پنجم: «تَجْدِيدُ الْوُضوءِ لِصَلَاةِ الْعِشَاءِ...»
- ۱۷۵ پاک شدن آثار قسم خوردن، با تجدید وضوء برای نماز عشاء
- ۱۷۵ روایت ششم: «مَنْ جَدَّدَ الْوُضوءَ مِنْ غَيْرِ حَدَثٍ...»
- ۱۷۵ نفس تجدید وضوء برای انسان، استغفار و آمرزش است
- ۱۷۵ روایت هفتم: «... كَانَ يُجَدِّدُ الْوُضوءَ لِكُلِّ فَرِيضَةٍ...»
- ۱۷۵ روایت هشتم: «مَنْ أَحْدَثَ وَلَمْ يَتَوَضَّأْ فَقَدْ جَفَانِي...»
- ۱۷۶ مرحوم انصاری (ره) هروقت وضو می گرفتند، دو رکعت نماز می خواندند
- ۱۷۶ روایت نهم: «لَا يَنَامُ الْمُسْلِمُ وَهُوَ جُنُبٌ...»
- ۱۷۷ علت لزوم طهارت هنگام خواب
- ۱۷۷ روایت دهم: «أَكْثَرُ مِنَ الطَّهْرِ يَزِدُ اللَّهَ فِي عُمرِكَ...»
- ۱۷۷ تأکید بر ترک نشدن غسل جمعه
- ۱۷۸ طهارت ظاهریه؛ مقدمه طهارت باطنیه
- ۱۷۸ طهارت ظاهریه باید موصل به طهارت باطنیه باشد
- ۱۷۸ تأثیر طهارت ظاهریه در کسب طهارت باطنیه
- ۱۷۸ تحصیل طهارت باطنیه با اشک نیمه شب و خون جگر
- ۱۷۹ مراتب رسیدن به خلوص و طهارت ذاتی
- ۱۷۹ خداوند می خواهد نفس مؤمن له شود
- ۱۷۹ ابتلاء عجیب مرحوم انصاری (ره) به نقل از مرحوم حاج آقا معین شیرازی (ره)
- ۱۷۹ در راه خدا مفت و مجانی به کسی چیزی نمی دهند
- ۱۸۰ تاهستی و منیت انسان باقی است لقاء خداوند میسر نمی شود

- ۱۸۰ مراتب چهارگانه طهارت در کلام شیخ محمود شبستری (ره)
- ۱۸۰ اول: طهارت از رجسها و پلیدیها و نجاسات
- ۱۸۰ دوم: طهارت از گناه و وسوسه‌های شیطانی
- ۱۸۰ تأثیر نداشتن ذکر و عبادت با ارتکاب معصیت
- ۱۸۱ اصرار بر معصیت صغیره باعث خروج از عدالت می‌شود
- ۱۸۱ یکی از علل معاصی، وسوسه‌های شیطانی است
- ۱۸۱ مضرات وسواس برای مؤمن
- ۱۸۱ سوّم: طهارت از اخلاق ذمیمه
- ۱۸۲ صفات ذمیمه انسان را در شمار بهائم قرار می‌دهد
- ۱۸۲ طهارات سه قسم اول، مقدمه برای حصول طهارت قسم آخر است
- ۱۸۲ چهارم: طهارت سِرّ
- ۱۸۲ خالی نمودن قلب از غیر خدا باعث عبور سریع از برزخ و صراط می‌شود
- ۱۸۲ مرحوم حدّاد (ره): بالآخره همه ما باید به وحدانیت پروردگار اقرار کنیم
- ۱۸۲ مقصود، اقرار به توحید در مقام عمل است، نه صرف اقرار لسانی
- ۱۸۳ تأثیر گفتن شهادتین در میزان عمل
- ۱۸۳ مؤمن نباید غیرخدا را مؤثر بداند
- ۱۸۳ کسانی که به طهارت سرّ برسند سزاوار مناجات با پروردگار هستند
- ۱۸۴ حقیقت مُلک و پادشاهی، متعلّق به خداوند است
- ۱۸۴ «غیرتش غیر در جهان نگذاشت»
- ۱۸۴ ندامت انسان در وقت دیدن عظمت خداوند و ذلّت موجودات
- ۱۸۵ آثار تطهیر سرّ
- ۱۸۵ راهی جز تطهیر سرّ و دستیابی به درجات طهارت باطنی نیست
- ۱۸۵ خلیفه خدا شدن با به فعلیت رسیدن انسان
- ۱۸۶ بنده خدا به وسیله مجاهده و اطاعت، باذن الله کار خدائی می‌کند
- ۱۸۶ نقل قضیه‌ای درباره مرحوم قاضی (ره) از کتاب شریف معادشناسی
- ۱۸۶ علاقه مرحوم قاضی (ره) به عبادت در مسجد کوفه و سهله

- ۱۸۷ کلام مرحوم قاضی (ره): «مُت بِإِذْنِ اللَّهِ» و اشاره به مار
- ۱۸۷ خشک شدن و مردن مار در اثر کلام مرحوم قاضی (ره)
- ۱۸۸ تجلّی اسم «المُمیمت» پروردگار
- ۱۸۹ اولیاءِ الهی با بیداری دل، خود را از غفلت کثرات عالم خارج کردند
- ۱۸۹ شرط ورود انسان به عالم یقظه و خروج از غفلت
- ۱۸۹ تصرف مؤمن در کائنات با به فعلیت رساندن قوای خود
- ۱۸۹ رسیدن به طهارت باطنیه و خلوص ذاتی با شناخت قدر و منزلت انسان
- ۱۹۰ انسان با مراقبه و تحصیل محبت می تواند بزرگترین آیه پروردگار شود
- ۱۹۰ بزرگترین آیه پروردگار در عالم کثرت، فقط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستند
- ۱۹۰ در عالم وحدت، هرکس به مقام ولایت برسد، آیت عظمای الهی می شود
- ۱۹۱ إطلاق «الآیه العظمی» به نحو حقیقت، بر واصلین به عالم ولایت
- جائز نبودن إطلاق این لفظ به نحو حقیقت، به افراد بر حسب مقامات علمی و
- ۱۹۱ شؤن اجتماعی
- ۱۹۱ إطلاق مجازی «آیه الله العظمی» بر علماء و فقهاء
- ۱۹۱ اختلاف فقهاء در صحّت إطلاق «آیه الله العظمی» بر مرحوم آیه الله بروجردی
- ۱۹۱ بازبودن راه وصول به مقام ولایت برای همگان
- ۱۹۲ انسان، آئینه تمام نمای پروردگار است
- ۱۹۲ «وَلَكِنْ يَسْعَى قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ»
- ۱۹۲ اشعار زیبای شمس مغربی؛ «تمام چهره خود را بدو توانی دید»
- ۱۹۳ عظمت علم و قدرت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۹۳ امام، مأموم را به مقامی که خود مستقر است می رساند
- ۱۹۳ قلّه کمال انسان «معرفة الرَّبِّ» است
- ۱۹۳ مجاهده و دوری از غفلت
- ۱۹۳ فرق انسان بیدار با شخص غافل
- ۱۹۴ اشعار شیخ محمود شبستری درباره لزوم مجاهده و تلاش در راه خدا
- ۱۹۴ «جهان زانِ تو و تو مانده عاجز»

- حرکت نمودن به سمت عالم قدس، به خاطر گرفتار شدن در باتلاق دنیا ۱۹۵
- انسان می تواند با اراده آهین حرکت کرده و اعمال و رفتارش را خدائی کند ۱۹۵
- لزوم إقبال همیشگی مؤمن به خداوند ۱۹۵
- مرحوم علامه (ره): «کسی که به طرف خدا می رود نباید پشت سرش را نگاه کند» ۱۹۶
- کسی که توبه نمود و به طرف خدا حرکت کرد، باید همیشه نگاهش به پیش رو باشد ۱۹۶
- مطلوب بودن نظر به گذشته برای عبرت گرفتن ۱۹۶
- باید مردانگی به خرج داد و در میدان مبارزه پای نهاد ۱۹۶
- کسی که مقصدش خداست، در منازل بین راه توقف نخواهد کرد ۱۹۷
- هم و غم سالک راه خدا فقط خداوند متعال است ۱۹۷
- «برو اندر پی خواجه به آسری» ۱۹۷
- ما را به مقام توحید دعوت نموده اند ۱۹۸
- دیدن حقائق اشیاء و انکشاف سرّ آیتت مخلوقات، با رسیدن به عالم لاهوت ۱۹۸
- «رَبِّ أَرْنِي الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ» ۱۹۸
- اشعار سنائی درباره ازبین رفتن ما و من در عالم وحدت ۱۹۹
- «یا رضای دوست باید یا هوای خوشتن» ۱۹۹
- باید محبت و هوای غیرخدا را از دل بیرون نمود ۲۰۰
- «رسم عاشق نیست با یک دل دو دلبر داشتن» ۲۰۰
- قطع محبت دنیا** ۲۰۰
- محبت خداوند با محبت غیرخدا جمع نمی شود ۲۰۰
- زهد امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به دنیا ۲۰۱
- نامه امیرالمؤمنین علیه السلام به عثمان بن حنیف در اعراض آن حضرت از دنیا ۲۰۱
- ظهور امام زمان علیه السلام با دو پیراهن کهنه (ت) ۲۰۱
- بزرگترین مانع تشرف به لقاء الهی، محبت دنیاست ۲۰۲
- «فَقَطُّعُوا عِلَاقَ الدُّنْيَا» ۲۰۲
- برای قرارگرفتن عشق خدا در دل، نباید هیچ علقه ای میان نفس و دنیا باشد ۲۰۲
- خطبه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در دل نبستن به دنیا و جمع توشه برای آخرت ۲۰۳

- ۲۰۴ باید لاأقل کمی از سرمایه‌های الهی را خرج خدا کرد
- ۲۰۴ دوام ذکر برای قطع دل‌بستگی به دنیا است
- ۲۰۴ «دنیا و آخرت دو هوو هستند»
- ۲۰۴ زنی که قدم صدق در راه خدا گذاشته و از عالم کثرت بیرون آمده باشد کیمیاست
- ۲۰۵ زن مؤمنه از مرد مؤمن نادرالوجودتر است
- فرمایش امیرالمؤمنین علیه‌السلام با صدای بلند بعد از نماز عشاء: «تَجَهَّزُوا
- ۲۰۵ رَحِمَكُمُ اللَّهُ»
- ۲۰۶ امیرالمؤمنین علیه‌السلام: «برای ورود به منزل‌های ترسناک آماده شوید»
- ۲۰۶ راه حل عبور از منازل هولناک، اعمال صالح و عشق به خداست
- ۲۰۶ اولیاء خدا عقبات سهمگین را در همین دنیا و با سرعت بالا طی می‌کنند
- ۲۰۶ **صفات اهل دنیا**
- ۲۰۷ «ای احمد! دنیا و اهل آن را مبعوض بدار»
- ۲۰۷ خصوصیات اهل دنیا در روایت معراجیه
- ۲۰۷ خوراک و خنده و خواب اهل دنیا زیاد است
- ۲۰۸ اهل دنیا زیاد غضب می‌کنند و کم راضی می‌شوند
- ۲۰۸ اهل دنیا در وقت طاعت کسل و در وقت معصیت شجاعند
- ۲۰۸ احسان، عمر انسان را زیاد و معصیت، کوتاه می‌کند
- ۲۰۹ اهل دنیا اهل محاسبه از خود نیستند
- ۲۰۹ صحبت اهل دنیا از خدا نیست، بلکه از دنیا است
- ۲۰۹ معایب دیگری از اهل دنیا
- ۲۱۰ اهل دنیا جاهل و احمقند
- ۲۱۰ **معیار غم و شادی مؤمن**
- ۲۱۰ قرب و بُعد از پروردگار، معیار غم و شادی مؤمن است
- ۲۱۰ وحی الهی به حضرت داود علیه‌السلام: «به من خوشحال باش!»
- ۲۱۱ طلب آمرزش مؤمن برای هر لذتی جز لذت یاد خدا
- ۲۱۱ سفارش‌های امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نامه خود به عبدالله بن عباس

- ۲۱۲ «باید از هرچه موجب تقرّب خداوند است، خوشحال شوی»
- ۲۱۲ تأسّف مؤمن بر از دست دادن موجبات تقرّب به خداوند
- ۲۱۲ حسرت شهید اوّل (ره) از فوت تهجّد و نماز شب خود
- ۲۱۲ اشعار شهید اوّل (ره) در این باره
- ۲۱۳ برکت کتاب/معه و شرح آن، به جهت خلوص شهید اوّل و شهید ثانی (رهما)
- ۲۱۳ امیرالمؤمنین علیه السلام: «از مال و اعتبار دنیا، زیاد خوشحال نشو!»
- ۲۱۴ همّ و غمّ مؤمن در تمام حالات، خداست
- ۲۱۴ مؤمن در خواب هم می تواند موجبات تقرّب به خداوند را حاصل کند

فصل چهارم:

اصول مراقبه برای طلوع عشق الهی

از صفحه ۲۱۷ تا صفحه ۲۹۰

شامل مطالب:

- ۲۱۷ رعایت شوون مراقبه در دستیابی به محبّت پروردگار
- ۲۱۷ مراقبه در عمل به تمام دستورات شرع است
- ۲۱۹ خلوت
- ۲۱۹ قالبهای مختلف خلوت با خداوند
- ۲۱۹ عنایات خاصّ خداوند برای اهل خلوت
- ۲۲۰ ورود احادیث فراوان در عزلت از مردم و خلوت با خداوند
- ۲۲۰ روایت: «فَكُنْ فِي الدُّنْيَا وَحِيدًا غَرِيبًا مَهْمُومًا...»
- ۲۲۰ معنای «حظيرة القدس»
- ۲۲۱ فقط اهل طهارت به حقیقت قرآن واقف می شوند
- ۲۲۱ «اگر دوست داری مرا در حظيرة القدس ملاقات کنی، در دنیا تنها و غریب باش»
- ۲۲۱ حزن و اندوه مؤمن بخاطر دوری از عالم وحدت است
- ۲۲۱ مانند پرندۀ تنها، همیشه تک و تنها باش!
- ۲۲۲ تنها به این دنیا آمديم و تنها هم برمی گردیم

- ۲۲۲ اگر باید تنها برویم، پس با اختیار، خودمان را تنها به ملاء اعلی برسانیم
- ۲۲۳ این روایت دستورالعمل برای همه است
- ۲۲۳ اگر به مصائب پیش روی خود توجه کنیم، هرگز شادی نخواهیم کرد
- ۲۲۳ دستوراتی که از این روایت بدست می آید
- ۲۲۴ باید فقط به اهل آخرت که انسان را یاد خدا می اندازند دل داد
- ۲۲۴ لزوم اشتیاق به همنشینی با خوبان و اهل ولایت
- ۲۲۴ «مَنْ يُذَكِّرُكُمُ اللَّهُ رُؤْيَتُهُ»
- ۲۲۴ نماز شب
- ۲۲۴ نماز شب از مصادیق بارز خلوت با خداوند است
- ۲۲۵ «أَلَيْسَ كُلُّ مُحِبٍّ يُحِبُّ خَلْوَةَ حَبِيبِهِ؟!»
- ۲۲۵ شعر وحدت کرمانشاهی درباره چشیدن لذت مناجات در شبها
- ۲۲۵ ضرورت نماز شب برای سالک
- ۲۲۵ مرحوم قاضی (ره): «اگر کسی نماز شب نمی خواند امید بهره نداشته باشد»
- ۲۲۶ سالک در طول روز هم باید اوقات خلوت داشته باشد
- ۲۲۶ لزوم خلوت قبل از غروب آفتاب
- ۲۲۶ تأکید روایات بر توجه به خداوند، پیش از غروب آفتاب
- ۲۲۶ سفارش ائمه علیهم السلام به ذکر و دعا قبل از طلوع خورشید و غروب آفتاب (ت)
- ۲۲۷ سرعت سیر مرحوم حداد (ره) در عوالم و بهره مندی ایشان از علوم کلی
- ۲۲۷ راه یافتن به عوالم ربوبی در اثر توجه به وحدت و خلوت با خداوند
- ۲۲۷ معنای فرمایش رسول اکرم صلی الله علیه و آله: «ای بلال! اذان بگو و ما را راحت کن!»
- ۲۲۸ پیامبر دوست دارند از اشتغالات عادی راحت شده، توجه تام به عالم توحید داشته باشند
- ۲۲۸ علّت استغفار پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۲۲۹ اولیاء خدا از هر توجهی به عالم کثرت خسته می شوند
- ۲۲۹ ملازم خانه بودن
- ۲۲۹ یکی از راههای خلوت با خداوند، ترک رفت و آمدهای غیر ضروری است
- ۲۲۹ کمترین فائده ماندن در خانه، دوربودن از گناه است

- ملازم‌خانه‌بودن به معنای خلوت با خداوند است، نه استفاده از اینترنت و
 ۲۳۰ انجام معصیت!
- ۲۳۰ لزوم قطع نمودن اینترنتی که از آن استفاده سوء می‌شود
- ۲۳۰ مؤمن همیشه بر تقصیرات خود اشک می‌ریزد
- ۲۳۱ باید از نفس کار کشید
- ۲۳۱ مؤمن در برنامه زندگی خود وقت خالی ندارد
- ۲۳۱ فکر سالک هیچگاه از یاد خدا فارغ نیست
- ۲۳۱ آتش طلب باید همیشه در جان مؤمن روشن باشد
- ۲۳۲ اولیاء خدا یک خواب راحت نداشتند
- ۲۳۲ رسول خدا و امیرالمؤمنین علیهما السلام هیچگاه یک دل سیر غذا میل نفرمودند
- ۲۳۲ جریان سحری خوردن مرحوم علامه با مرحوم حدّاد (رهما)
- ۲۳۲ مقدار غذا و خواب مرحوم حدّاد (ره)
- ۲۳۳ آتش شعله‌ور درون مرحوم حدّاد (ره) اجازه استراحت به ایشان نمی‌داد
- ۲۳۳ تمام افراد جز دشمنان خدا، از دست مؤمن در راحتی هستند
- ۲۳۳ سه امر نجات بخش: نگهداری زبان، گریه بر گناهان، و ملازمت با منزل
 «الدُّنْيَا سَاعَةٌ فَاجْعَلْهَا طَاعَةً»
- ۲۳۴ راه دستیابی به خلوت همراه با تفکر
- ۲۳۵ راه تحصیل ملکه تقوا خشیت الهی است
- ۲۳۵ «خشیت» مراقبه همراه با خوف است
- ۲۳۵ راه رسیدن به خشیت الهی
- ۲۳۵ مراد از علمائی که به خشیت الهی رسیده‌اند، علماء ربّانی است
- ۲۳۶ مراد از عالم در فرمایش امام صادق علیه السلام
- ۲۳۶ جمع میان ملازمت با منزل و فعالیت‌های اجتماعی
- ۲۳۶ آیا عزلت از مردم با کمک به محرومین و خدمت به خلق منافات دارد؟
- ۲۳۶ لزوم کمک به محرومین و نیازمندان
- ۲۳۶ کارکردن امیرالمؤمنین علیه السلام و آزاد نمودن هزار بنده

- ۲۳۷ بایستی از رفت و آمدهای اضافه و غیر لازم اجتناب نمود
- ۲۳۷ مؤمن در عین اشتغال به امور اجتماعی، در درون قلب خود از خلوت بیرون نمی آید
- ۲۳۷ اعتناء ائمه علیهم السلام به رسیدگی به فقراء و انفاق در راه خدا
- اولیاء الهی در عین رسیدگی به مردم، حضور قلب و رشد و ترقی معنوی خود را نیز
- ۲۳۸ رعایت می نمودند
- ۲۳۸ طالب خدا در تمام زندگی، خدا محور است
- ۲۳۸ منزل برای مؤمن، محلّ پرورش و آرامش است
- ۲۳۸ امیرالمؤمنین علیه السلام با وجود مشغله های زیاد، شبها تا صبح عبادت می کردند
- ۲۳۹ مرحوم علامه (ره): «من از بدنم به اندازه سه یا چهار برابر طاقتش کار کشیده ام»
- ۲۳۹ بیداریها و ریاضت های مرحوم علامه (ره)
- ۲۳۹ هر چقدر انسان کار کند همان مقدار بهره می برد
- ۲۳۹ برخی از احوالات جناب رسول خیابانی تبریزی معروف به «رسول ترک»
- ۲۳۹ انقلاب احوال برخی از اهل معصیت بخاطر عمل خوب آنها
- ۲۴۰ اخلاص و محبت واقعی رسول ترک به امام حسین علیه السلام
- ۲۴۰ بیرون نمودن رسول ترک از هیئت
- ۲۴۱ خواب دیدن رئیس هیئت که رسول ترک سگ پاسبان خیمه های حضرت است
- ۲۴۱ رسول ترک گریه می کند و می گوید: «من از این پس سگ حسینم»
- ۲۴۱ انقلاب درونی رسول ترک و کنار گذاشتن تمام کارهای زشت خود
- ۲۴۱ گریه های شدید ایشان برای امام حسین علیه السلام
- ۲۴۲ عبادت و نماز خواندن های زیاد رسول ترک
- ۲۴۲ تأثیر کلام رسول ترک در سرهنگ طاغوتی
- ۲۴۳ جناب رسول ترک مستجاب الدعوه بود
- ۲۴۳ تحوّل روحی یکی از دوستان سابق رسول ترک با دعای ایشان
- ۲۴۴ کسانی که متحوّل می شوند زمینه ای از قبل داشته اند
- ۲۴۴ محبت بسیار زیاد و عشق وافر مادر رسول ترک به ابا عبد الله الحسین علیه السلام
- ۲۴۴ تشییع باشکوه رسول ترک

۲۴۴	بوده‌اند
۲۴۵	برخی از احوالات حاج هادی ابهری
۲۴۵	مراقبه تام و حال گریه و بکاء حاج هادی ابهری
۲۴۵	مکاشفات عجیب ایشان
۲۴۵	نوع مکاشفات حاج هادی ابهری، رحمانی بود
۲۴۵	گریه‌های حاج هادی، او را به درجات بالا رسانده بود
۲۴۶	خلوت و نفی خواطر
	کلام مرحوم علامه (ره) به طلاب: «در راه که به حرم مشرف می‌شوید به این طرف و آن طرف نگاه نکنید»
۲۴۶	انسان باید نفی خواطر کند تا بتواند به پروردگار توجه نماید
۲۴۶	ملازمت با خلوت، از ارکان اصلی مراقبه است
۲۴۷	روایت امام کاظم علیه‌السلام درباره آثار خلوت
۲۴۷	علت ذکر حالت «وحدت» و «وحشت» در روایت
۲۴۷	کسی که به خدا دل داده، خدا با اوست، چه در وحدت باشد و چه در غیر وحدت
۲۴۷	معنای: «فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ» (ت)
۲۴۸	«اللَّهُمَّ اجْعَلْ غِنَايَ فِي نَفْسِي»
۲۴۸	سفارش به خواندن مناجات خمس عشر در هر روز
۲۴۹	صمت
۲۴۹	بدون خلوت و عزلت از مردم، عشق الهی برای کسی حاصل نمیشود
۲۴۹	سکوت، مقدمه حب الهی بوده و ضروری است
۲۴۹	در روایات از صمت به عنوان اولین درجه عبادت یاد شده است
۲۵۰	اولین فائده صمت، جلوگیری از گناهان زبانی است
۲۵۰	مراد از «حصائد اللسنة»
۲۵۱	اهمیت فوق‌العاده زبان در سعادت و شقاوت انسان
۲۵۱	اجتناب از حرفهای بیهوده

- ۲۵۱ اولیاءِ الهی قلیل الکلام و دائم الصمت بودند
- ۲۵۱ سکوت علامه طباطبائی (ره) در جلسات
- ۲۵۱ مرحوم علامه (ره) در منزل هم دائم الصمت بودند
- ۲۵۲ مواردی که سخن گفتن مطلوب و بلکه لازم است
- ۲۵۲ رعایت ننمودن سکوت باعث بی‌اثر شدن اذکار می‌شود
- ۲۵۳ دخل سالک باید بیشتر از خرجش باشد
- ۲۵۳ ضرورت انجام اذکار و حفظ مکتسبات
- ۲۵۳ راه حفظ دارائی‌های معنوی انسان سکوت است
- ۲۵۳ نباید حرف زد مگر به قدر ضرورت
- ۲۵۴ دستور سکوت به یکی از رفقای قدیمی مرحوم علامه (ره)
- ۲۵۴ سکوت، موجب صفا و آرامش ضمیر سالک می‌شود
- ۲۵۴ سکوت دری از درهای حکمت است
- ۲۵۵ از آثار سکوت، جلب محبت دیگران است
- ۲۵۵ سکوت، باعث کسب محبت الهی نیز می‌شود
- ۲۵۵ روایت امام صادق علیه‌السلام در مدخلیت صمت در تحصیل محبت الهی
- ۲۵۶ سفارش یکی از بزرگان به شاگرد خود: «بر دهانت مهر خاموشی بزن!»
- ۲۵۶ جریان شهادی که حرفهای بیهوده می‌زده است
- ۲۵۷ فرمایش رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در فضیلت قِلّت کلام و قِلّت طعام
- ۲۵۷ «نفس خود را با روزه گرفتن محو کن!»
- ۲۵۷ معنای: «عَفَا نَفْسَهُ بِالصَّيَامِ وَ الْقِيَامِ» (ت)
- ۲۵۸ سکوت اولیاء خدا ملازم با تفکر است
- ۲۵۸ حرکت اولیاء الهی باعث برکت است
- ۲۵۹ رعایت سکوت، سخت و مشکل است و احتیاج به مجاهده دارد
- ۲۵۹ «اخْزُنْ لِسَانَكَ كَمَا تَخْزُنْ مَالَكَ»
- ۲۵۹ روایاتی در اهمیت صمت و ضرورت سکوت
- ۲۵۹ روایت اوّل: «هیچ حافظی، حفظ‌کننده‌تر از سکوت نیست»

- روایت دوم: «أَعْظَمُ النَّاسِ قَدْرًا مَنْ تَرَكَ مَا لَا يَنْفَعُهُ» ۲۶۰
- روایت سوم: «چیزی با فضیلت تر از سکوت و پیاده رفتن بسوی کعبه نیست» ۲۶۰
- روایت چهارم: وظائف عاقل در فرمایش رسول خدا صَلَّی اللہ علیہ وآلہ بہ ابوذر ۲۶۱
- «کسی که حرف زدن خود را از عملش به حساب آورد، سخنان خود را کوتاه می کند» ۲۶۱
- روایت پنجم: «سکوت طولانی باعث طرد شیطان و یاری در امر دین می شود» ۲۶۲
- روایت ششم: «همیشه سکوت کن تا سالم بمانی» ۲۶۲
- روایت هفتم: فرمایش امام صادق علیه السلام درباره دستیابی به خیر دنیا و آخرت: ۲۶۲
- اول: از آنچه در دست مردم است قطع طمع کن! ۲۶۳
- دوم: خودت را جزء مردگان به حساب آور! ۲۶۳
- کلام آیه الله حاج شیخ مرتضی حائری (ره): «دوست دارم یکسال زنده بمانم و مقداری به خودم برسم» ۲۶۳
- کسی که یقین دارد به زودی می میرد، برای آخرت خود زاد و توشه آماده می کند ۲۶۳
- سوم: مبدا حدیث نفس کنی که من از فلانی بالاتر هستم! ۲۶۴
- سالک نباید خود را حتی از اهل معصیت هم بالاتر ببیند ۲۶۴
- مؤمن باید همیشه عاقبت به خیری طلب نماید ۲۶۴
- چهارم: زبان خود را در خزانه دهانت بگذار! ۲۶۵
- سکوت همراه با تفکر ۲۶۵
- آیا مطلق سکوت فضیلت دارد یا سکوت همراه با تفکر؟ ۲۶۵
- محسنات عمومی سکوت مطلق ۲۶۵
- خواص بیشتر سکوت همراه با تفکر ۲۶۵
- جمع خیرات در نگاه کردن، سکوت نمودن و سخن گفتن ۲۶۶
- انسان به هر چیزی نگاه می کند باید عبرت بگیرد ۲۶۶
- نگاهی قرین خیر است که همراه با عبرت گرفتن باشد ۲۶۷
- سکوت انسان باید همراه با تفکر باشد ۲۶۷
- مراد از فکری که باید با سکوت باشد ۲۶۷
- سکوت با خاطر مشوش اثر ندارد ۲۶۷

- ۲۶۸ سکوت قرین با فکر به مبدأ و معاد افضل سکوت هاست
- ۲۶۸ مؤمن وقتی سخن می‌گوید، کلامش باید ذکر خدا باشد
- ۲۶۸ حاج هادی ابهری کثیرالبکاء و بلکه دائم البکاء بود
- ۲۶۸ مکاشفات حاج هادی ابهری به خاطر محبت به اهل بیت علیهم السلام نوعاً صحیح بود
- ۲۶۸ اخبار حاج هادی ابهری به دفن در کنار مرحوم انصاری (ره)
- ۲۶۹ سکوت و بکاء حاج هادی او را به مقامات بلند رساند
- ۲۶۹ مزدی که خدا برای عمل به مؤمن می‌دهد نقد است نه نسیه

ذکر

- ۲۷۱ روایت معراجیه در اوصاف اولیاء الهی
- ۲۷۲ لذت اولیاء الهی از اکل و شرب نیست
- ۲۷۲ نحوه غذا خوردن مرحوم حدّاد (ره)
- ۲۷۲ مرحوم علامه طباطبائی (ره) خیلی کم غذا بودند
- ۲۷۳ غذای اولیاء الله ذکر خداوند است
- ۲۷۳ قبل از سیر شدن، دست از غذا بکشید
- ۲۷۳ لذت اولیاء خدا محبت و ذکر خداوند است
- ۲۷۳ وجود اولیاء الهی بواسطه محبت خدا آتش گرفته است
- ۲۷۴ کلام مرحوم حدّاد (ره): «فلانی! جلو نیا که من کوه آتشم؛ می‌سوزی!»
- ۲۷۴ چه کسی پیدا می‌شود که به حالات مرحوم حدّاد (ره) پی ببرد!
- ۲۷۴ لزوم مراقبه و محاسبه در هر لحظه

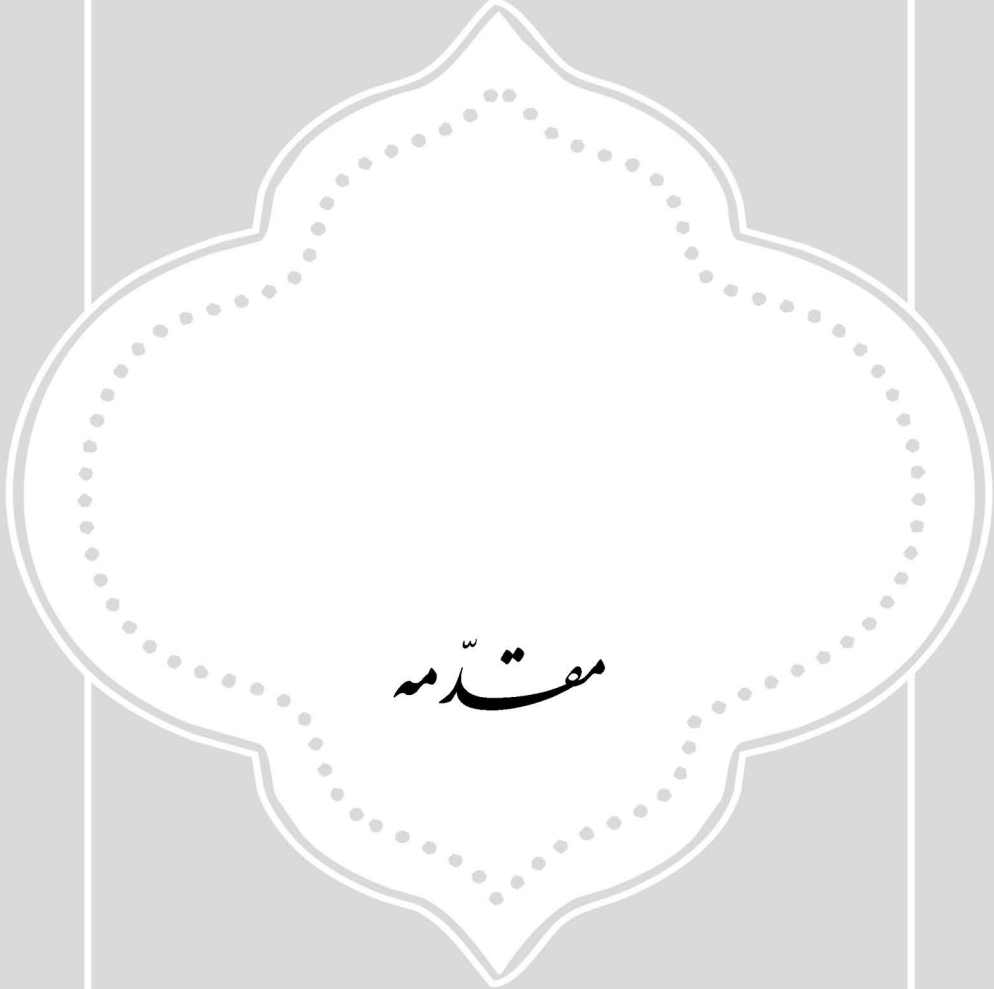
ذکر لسانی و قلبی

- ۲۷۵ ذکر و یاد خدا از مهمترین مقدمات تحصیل محبت خداوند است
- ۲۷۵ حقیقت ذکر و یاد پروردگار، ذکر قلبی است
- ۲۷۵ ذکر لسانی بدون توجه قلبی، انسان را به مقصود نخواهد رساند
- ۲۷۶ لزوم همراهی ذکر لسانی و قلبی با یکدیگر، در فرمایشات معصومین علیهم السلام
- ۲۷۶ «سکینه دل و جان لا اله الا الله»
- ۲۷۶ «در بین علماء شیعه به جامعیت مرحوم فیض کاشانی کم داریم»

- ۲۷۶ لزوم مرور کردن اشعار فیض کاشانی راجع به لا إله إلا الله و استغفار
- ۲۷۷ معنای شعر فیض: «ز بودِ مستعار اُستغفر الله»
- ۲۷۷ در عالم وجود، فقط هستی حضرت حق وجود دارد
- ۲۷۷ ترجیع بند هاتف اصفهانی جزء بهترین اشعار توحیدی است
- ۲۷۸ همه عالم تجلیات حضرت حق است
- ۲۷۸ شرح و توضیح برخی از اشعار هاتف اصفهانی
- ۲۷۹ تمام زیبایی‌های عالم از ناحیه پروردگار است
- ۲۷۹ «پا به راه طلب نه از ره عشق»
- ۲۷۹ اگر پا در راه عشق گذاری امور سخت برای تو سهل خواهد شد
- ۲۷۹ «یار گو بالعدو و الأصال، یار جو بالعشی و الإبکار»
- ۲۸۰ سؤال از امیرالمؤمنین علیه السلام: «هل رأيت ربك؟»
- ۲۸۰ دیدن خدا بواسطه حصول حقیقت ایمان در قلب است
- ۲۸۱ لقاء خدا، با مراعات عمل نیک و اخلاص در عبادت میسر می شود
- ۲۸۱ کسی که در مقام تهذیب نفس باشد، به جایگاه جبرئیل و بلکه بالاتر از آن می رسد
- ۲۸۲ امام هر جایی برود مأموم را پشت سر خود می برد
- ۲۸۲ امام جماعت باید بگونه ای باشد که مأموم را بسوی خدا حرکت دهد
- ۲۸۲ اگر خدا خدا کنیم، ولی توجه به او نداشته باشیم، این ذکر به درد نمی خورد
- ۲۸۳ «که یکی هست و هیچ نیست جز او»
- ۲۸۳ دلی که از طلب پروردگار خالی است، دائم در رنج و تعب عالم کثرت است
- ۲۸۳ کسی که محبت خدا را در دل ندارد، پوسته صِرَف است و حقیقت ندارد
- ۲۸۳ نمازی نماز است که تکبیرش با عشق خدا باشد
- ۲۸۴ اشعار ابن فارض در کیفیت نماز و حیح و روزه عاشق خداوند
- ۲۸۴ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در هنگام نماز محو خداوند می شدند
- ۲۸۵ **دوام ذکر**
- ۲۸۵ دوام ذکر، قلب را نورانی می کند
- ۲۸۵ مؤمنین از نور ذکر مؤمن استضاء می کنند

۲۸۶	مؤمن
۲۸۶	مؤمنینی که همیشه در پیشگاه خداوند قرار دارند
۲۸۶	بهره‌برداری از نور مؤمنینی که بینِ یَدیِ الله هستند
۲۸۷	احاطه نور پروردگار به خواص از مؤمنین
۲۸۷	صورت این مؤمنین از برف سفیدتر و از خورشید تابناک‌تر است
۲۸۸	این افراد در تحت تجلیات جلالیه، به عشق خدا به یکدیگر محبت می‌ورزند
۲۸۸	تجلیات جلالیه همان واردات فنائیه است
۲۸۸	درجه اولیاء خدا با موالات اهل بیت علیهم‌السلام و پیروی ایشان بدست می‌آید
۲۸۸	طائر فکر و اندیشه، توان پرواز در عالم عشق را ندارد
۲۸۹	«شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت»
۲۸۹	مناجات‌المحبین حضرت امام سجّاد علیه‌السلام

۲۹۳	فهارس عامّه
۳۲۴	فهرست تألیفات و منشورات



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

و لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

و لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال الله الحكيم في كتابه الكريم: وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ.^۱

بحری است بحر عشق که هیچش کناره نیست

آنجا جز آنکه جان بسپارند چاره نیست^۲

* * *

هرچه گویم عشق را شرح و بیان چون به عشق آیم خجل گردم از آن^۳
گرچه نیروی برهانی عقل، برای مشرف شدن انسان به معرفت پروردگار،
مُعین و یاور است و بدون آن به مشکلات و انحرافات ممکن است دچار گردد،
ولی رسیدن به توحید محض و تجلیات ذاتی حضرت حق، جز با اکسیر محبت و
جذبۀ عشق میسر نخواهد گشت و طایفه این طریق، تنها و تنها از این مسیر امکان پذیر
است و انسان مؤمن تمام وجهه همت خود را باید مصروف رسیدن به این طریق

۱. قسمتی از آیه ۱۶۵، از سوره ۲: البقرة.

۲. دیوان حافظ، ص ۳۸، غزل ۸۰.

۳. مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۷.

نورانی نماید.

شیخ نجم‌الدین رازی در رساله عشق و عقل می‌گوید:

«از آنجا، راه جز به راهبری رفرف عشق نتواند بود. اینجاست که عشق از کسوت عین و شین و قاف بیرون آید و در کسوت جذبه روی بنماید. به یک جذبه سالک را از «قَابِ قَوْسَین» سرحدّ وجود بگذرانند و در مقام «أَوْدُنِی» بر بساط قربت نشاند؛ که: **جَذْبَةٌ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تُوَازِي عَمَلَ الثَّقَلِینِ**؛ یعنی به معامله ثقلین آنجا نتواند رسید [جز به جذبه].

و اینجا ذکر نیز از قشر «فاذْکُرُونِی» بیرون آید، سلطان «أَذْکُرْکُمْ» جمال بنماید. ذاکر، مذکور گردد و عاشق، معشوق شود. و چون [عشق] عاشق را به معشوق رسانید، عشق دلّاله صفت بر در بماند. عاشق چون قدم در بارگاه وصال معشوق نهاد، پروانه صفت نقد هستی عاشق را نثار قدم شعله شمع جلال معشوقی کند، تا معشوق به نور جمال خویش عاشق سوخته را میزبانی کند، هستی مجازی عاشقی برخاسته [و] هستی حقیقی معشوقی از خفای **کُنْتُ کُنْتُراً مَخْفِیّاً** متجلی شده، از عاشق جز نام نمانده. شعر:

عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست

تا کرد مرا تهی و پر کرد ز دوست

اجزای وجود من همه دوست گرفت

نامی است ز من بر من و باقی همه اوست»^۱

باری، عشق الهی اکسیر حیات و کیمیای سعادت است که مؤمنین و شیفتگان راه حقّ و حقیقت با مجاهده و مراقبه تامّه، باید آن را تحصیل نموده و در همین نشئه به سرچشمه بقاء و حیات ابدی نائل آیند و حجابهای عالم کثرت را

۱. رساله عشق و عقل (معیار الصدق فی مصداق العشق)، ص ۶۴ تا ۶۶.

یکی پس از دیگری کنار زده و خود را به دریای توحید رسانند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به درگاه الهی عرضه داشتند:

رَبِّ اَدْخِلْنِي فِي لُجَّةِ بَحْرِ اَحَدِيَّتِكَ وَ طَمَاطِمِ يَمِّ وَحْدَانِيَّتِكَ وَ قَوْنِي بِقُوَّةِ سَطْوَةِ سُلْطَانِ فِرْدَاوَسِيَّتِكَ، حَتَّى اُخْرَجَ اِلَى فِضَاءِ سَعَةِ رَحْمَتِكَ وَ فِي وَجْهِ لَمَعَاتِ بَرْقِ الْقُرْبِ مِنْ اَثَارِ حِمَايَتِكَ، مَهِيًا بِهَيْبَتِكَ عَزِيزًا بِعِنَايَتِكَ مُتَجَلِّلًا مُكْرَمًا بِتَعْلِيمِكَ وَ تَزَكِيَّتِكَ، وَ اَلْبَسْنِي خِلْعَ الْعِزَّةِ وَ الْقَبُولِ وَ سَهِّلْ لِي مَنَاهِيحَ الْوُصْلَةِ وَ الْوُصُولِ وَ تَوَجِّنِي بِتَاجِ الْكَرَامَةِ وَ الْوَقَارِ وَ اَلْفَ بَيْنِي وَ بَيْنَ اَحِبَّائِكَ فِي دَارِ الدُّنْيَا وَ دَارِ الْقَرَارِ.^۱

«پروردگارا! مرا در میان امواج خروشان بحر احدیت و در وسط دریای وحدانیت داخل نما، و با قوت قهر و غلبه یکتائیات قوتم ده، تا از تنگنای عالم کثرت، به فضای آسمان وسیع رحمت بیرون آیم، در حالیکه از آثار حمایت درخشش برق قرب تو در سیمایم باشد و به هیبت تو با هیبت و با عنایت عزیز و باشکوه باشم، و بواسطه اینکه تو مرا تعلیم دادی و تزکیه نمودی جلال و کرامت یافته باشم.

و لباسهای خلعت عزت و قبول را بر من بپوشان و راههای پیوند و وصالت را برایم هموار فرما و تاج کرامت و وقار و بزرگی را بر سرم بگذار، و بین من و دوستان در دار دنیا و آخرت انس و الفت برقرار نما.»

این کتاب، تقریرات قسمتی از دروس حقیر در تفسیر آیه شریفه: وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا اَشَدُّ حُبًّا لِلّٰهِ و بررسی ارزش و ضرورت عشق پروردگار و راههای تحصیل محبت الهی است که به ضمیمه بعضی از یادداشتهای شخصی این حقیر که در درس بیان نشده بود، به قلم برخی از آقایان فضلاء به رشته تحریر درآمده و در لجنه

۱. مفاتیح الجنان، ص ۱۰۷. (دعای سیفی صغیر)

علمی مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام تدوین شده است؛
شکر الله مساعیهم.

امید است که باقیات الصالحاتی باشد که به آن در همه عوالم متنعم و منتفع
گردیم. نَسْأَلُ اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ حُبَّهُ وَ رِضَاهُ وَ لِقَاءَهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ بِمُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ
الطَّاهِرِينَ إِنَّهُ سَمِيعٌ مُجِيبٌ.

أنا الفقيرُ إلى الله الرَّاجي رحمةَ رَبِّهِ الغنيُّ
السَّيِّد محمدصادق الحسيني الطَّهراني
عَفَى اللَّهُ عَنْ جَرَائِمِهِ وَ جَعَلَ بَاقِيَ أَيَّامِهِ خَيْرًا مِنْ سَوَالِفِهِ
۱۷ ربیع المولود ۱۴۴۱ هجریه قمریه علی هاجرہا ءالاف التَّحِيَّة وَ الثَّنَاء



فصل اول

تفسیر آیہ شریفہ

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قالَ اللهُ الْحَكِيمُ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ الْكَرِيمِ:
 وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَ الَّذِينَ
 ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ.^۱

«از مردم گروهی هستند که برای خداوند آنداد و امثالی قائلند و این امثال را دوست دارند همانطوری که خدا را دوست می دارند. أمّا آنهایی که ایمان آورده اند، محبتشان نسبت به پروردگار از همه شدیدتر است.»
 إن شاء الله اگر خداوند متعال توفیق دهد بنا داریم تا ذیل این آیه شریفه، از محبت به خداوند و عشق به او سخن بگوئیم، به این امید که آیه کریمه را نصب العین خود قرار داده، دائماً محبت پروردگار را در دل و جان خود حاضر داشته باشیم و با استفاده از آثار محبت او جلّ جلاله از عمر خود بهترین بهره را ببریم.

ریشه لغوی «حُبّ»

برای روشن شدن معنای این آیه مبارکه ابتدا باید معنای «حُبّ» را مشخص

۱. قسمتی از آیه ۱۶۵، از سوره ۲: البقرة.

کرده و مقصود حقیقی از این لفظ را دریابیم. در اصل و ریشه «حُب» دو قول مطرح شده است:

قول اول متعلق به جناب راغب اصفهانی در کتاب *المفردات* است. ایشان می‌گوید:

«و حَبَّةُ الْقَلْبِ تَشْبِيهَا بِالْحَبَّةِ فِي الْهَيْئَةِ. وَ حَبَبْتُ فُلَانًا، يُقَالُ فِي الْأَصْلِ بِمَعْنَى: أَصَبْتُ حَبَّةً قَلْبِهِ، نَحْوُ: شَغَفْتُهُ وَ كَبَدْتُهُ وَ فَأَذْتُهُ. وَ أَحْبَبْتُ فُلَانًا: جَعَلْتُ قَلْبِي مَعْرِضًا لِحَبِّهِ، لَكِنْ فِي التَّعَارُفِ وَضِعَ مُحْبُوبٌ مَوْضِعَ مُحَبٍّ.»^۱

اصل «حُب» از حَبَّةُ الْقَلْبِ است؛ «حَبَّةُ الْقَلْبِ» یعنی مرکز قلب و یا خون بسته و علقه‌ای که در وسط قلب قرار دارد و حیات انسان به آن وابسته است. اگر کسی برای مثال قلب گوسفند را هنگام شستن فشار دهد، خون سیاهی بیرون می‌آید که به آن اصطلاحاً «حَبَّةُ الْقَلْبِ» می‌گویند.

وجه تسمیه این خون بسته و سیاه رنگ به حَبَّةُ الْقَلْبِ، شباهت این خون به دانه گندم و جو است؛ حال این شباهت یا از جهت هیئت و شکل ظاهری است، کما اینکه در خود *مفردات* این وجه ذکر شده است، یا کما اینکه بعضی گفته‌اند، وجه شبه در این است که هم دانه گندم و هم این خون سیاه، منبع حیات هستند؛ همانطور که اگر گندمی نباشد تغذیه و در نتیجه، حیات انسان آسیب می‌بیند، اگر این خون سیاه نیز درون قلب نباشد حیات انسان دچار مخاطره خواهد شد.^۲

۱. مفردات الفاظ القرآن، ص ۲۱۴.

۲. قونوی در حاشیه کلام بیضاوی که گفته است: اسْتَعِيرَ لِحَبِّ الْقَلْبِ، گوید: «من الحَبِّ بفتح الحاءِ واحده حَبَّة كتمر و تَمَرَة اسْتَعِيرَ لِحَبَّةِ الْقَلْبِ وَ حَبَّةُ الْقَلْبِ وَسَطُهُ وَ الْجَامِعُ الْبَسَاطَةُ وَ الصُّغَرُ.» و ابن التمجید در حاشیه آورده است: «شَبَّه سُودَاءَ الْقَلْبِ فِي كَوْنِهَا مَنْشَأً لِلْحَيَاةِ وَ الْأَثَارِ بِالْحَبِّ فِي كَوْنِهِ مَبْدَأً لِلنَّمَاءِ وَ الْأَثَارِ فَاسْتَعِيرَ لِلْمُشَبَّهِ اسْمُ الْمُشَبَّهِ وَ الْجَامِعُ كَوْنُ كُلِّ مِنْهُمَا مَبْدَأً لِلْأَثَارِ الْعَجَبِيَّة.» (حاشیه القونوی علی تفسیر الإمام البیضاوی و معه حاشیه ابن التمجید، ج ۴، ص ۴۱۱)

اصل لغت «حَبَبْتُه» منبعث از همین معنای لغوی است؛^۱ حَبَبْتُه یعنی به اعماق قلب او وارد شدم و دل او را شیفته خود کردم. همانطور که گفته می‌شود: رَأْسُهُ یعنی به سر او زدم. یا می‌گویند: شَغَفْتُه؛ شَغَفُ الْقَلْبِ یعنی غلاف قلب، و شَغَفْتُه یعنی به شغاف و پرده قلب او رسیدم یا پرده قلب او را شکافته و در قلب او جا گرفتم و قلب او را شیفته خود ساختم.^۲

براین اساس «حَابَّ» (اسم فاعل حَبَّ یحِبُّ) در اصل کسی یا چیزی است که در دل دیگری جای گرفته و محبوب در اصل آن کسی است که دل داده و عاشق گشته است و این لفظ معادل لفظ «مُحِبَّ» (اسم فاعل باب إفعال) است ولیکن معنای آن عکس شده و به جای اسم مفعول باب إفعال یعنی «مُحَبَّب»، به معنای دلبر و دلنشین به کار می‌رود. بیضاوی در تفسیر خود^۳ و جمعی دیگر از مفسرین همین قول را در معنای محبَّت اختیار کرده‌اند.

قول دوم در معنای «حُبَّ» متعلق به جناب ابن فارس در معجم مقاییس اللغة است.^۴ ایشان می‌گویند: اصل محبَّت به معنای لزوم و چسبیدگی است. مُحِبَّ را «مُحَبَّب» می‌گویند، چون از محبوب خود جدا نمی‌شود و همواره با محبوب ملازمت دارد. طبق بیان ایشان، أَحَبَّهُ به معنای: لَزِمَهُ است.

۱. استعمال این لفظ در زبان عربی استعمال شایعی نیست؛ آنچه در زبان عربی بیشتر شایع است باب إفعال این ریشه، یعنی أَحَبَبْتُه است؛ یعنی: او را دوست داشته و مُحِبَّ او هستم.
۲. در تاج العروس آمده است: «و شَغَفَهُ، كَمَنَعَهُ: أَصَابَ شَغَافَهُ، كَذَلِكَ: كَبَدَهُ: أَصَابَ كَبَدَهُ، قَالَ يُونُسُ. وَ فِي الصَّحَاحِ: شَغَفَهُ الْحُبُّ، أَيْ: بَلَغَ شَغَافَهُ. قُلْتُ: وَ هُوَ قَوْلُ ابْنِ السَّكَيْتِ. وَ قَالَ الْفَرَّاءُ: أَيْ خَرَقَ شَغَافَ قَلْبِهِ. وَ قَرَأَ ابْنُ عَبَّاسٍ: قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا. قَالَ: دَخَلَ حُبُّهُ تَحْتَ الشَّغَافِ. وَ قَالَ اللَّيْثُ: أَيْ أَصَابَ حُبُّهُ شَغَافَهَا.» (تاج العروس، ج ۱۲، ص ۳۰۷)
۳. «و الْمَحَبَّةُ: مَيْلُ الْقَلْبِ مِنَ الْحُبِّ، اسْتَعِيرَ لِحُبَّةِ الْقَلْبِ، ثُمَّ اشْتَقَّ مِنْهُ الْحُبُّ لِأَنَّهُ أَصَابَهَا وَ رَسَخَ فِيهَا.» (أنوار التنزيل وأسرار التأويل، ج ۱، ص ۱۱۷)
۴. معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۲۶ و ۲۷.

البته ممکن است ملازمت میان مُحِبّ و محبوب همواره ملازمت جسمانی نباشد، بلکه چون نفس و جان محبّ متوجّه محبوب خود است، می توان گفت که: نفس محبّ همیشه از یک نحوه ملازمت و ملاصقت با نفس محبوب برخوردار است. این معنای از حُبّ شبیه معنائی است که برای «عشق» ذکر کرده اند؛ می گویند: عشق از عَشَقّه گرفته شده است. «عَشَقّه» گیاهی است که به سایر گیاهان می چسبد و آن قدر گیاهان دیگر را می فشارد تا این گیاه خشک شود.^۱

پس نتیجه از منظر جناب ابن فارس حُبّ از «حَبّه القلب» گرفته نشده بلکه از لزوم گرفته شده است و با لفظ «عشق» از نظر اصل و ریشه لغوی قرابت دارد. اتفاقاً این معنای ذکر شده همان حال مُحِبّ خداوند است؛ کسی که خدا را دوست دارد، همیشه با اوست؛ یعنی هیچ لحظه ای فکر عاشق خداوند، از توجّه و یاد او منصرف نشده و جانش از ذکر محبوب خود تهی نخواهد شد.

حقیقت «حُبّ»

تا کنون سخن از معنای لغوی حُبّ بود. اکنون باید به دنبال کشف معنای

۱. مرحوم علامه والد در کتاب شریف *الله شناسی*، ج ۱، ص ۱۳۶، در تعلیقه می فرماید: «عشق» به معنی دوستی مفرط است و آن را از ماده «عَشَقّه» گرفته اند. عشقه گیاهی است که به ساق درخت انگور می پیچد و تمام وجودش را به آن می چسباند و پیوند می زند و در نتیجه مایع حیاتی درخت رز را می مکد و درخت خشک می شود. این گیاه که آن را «لَبْلَاب» و یا «سَریشله» گویند، تخم ندارد که از زمین بروید بلکه خودبه خود در تاکستان پیدا می شود و سر و ته آن به درخت انگور چسبیده است. اگر قطعه ای از آن جدا شود و به درخت انگور دگری برسد فوراً به آن می چسبد و سریعاً رشد می کند و آن را نیز می خشکاند. برای انهدام یک رزستان کافی است که یک دانه عشقه را در آنجا روی زمین بیندازند، این گیاه به سرعت تولید مثل نموده و انگورها را خشک می نماید. باغبانان از این گیاه وحشت دارند و اگر قطعه ای از آن را در تاکستان ببینند فوراً آن را قطع، و آتش می زنند تا یک تکه آن هم بر روی زمین باقی نماند.»

حقیقی حُب رفته و دریابیم که محبّت حقیقه به چه معنا است؛ باید گفت: این مسأله، از آن قبیل مسائلی است که در میان بزرگان و صاحب نظران، معرکه آراء بوده و از جانب ایشان، اقوال و نظرات مختلفی مطرح شده است. در ادامه به اهمّ این نظرات به صورت اجمالی و گذرا خواهیم پرداخت.

دیدگاه مشهور متکلمین

گروه بسیاری از علماء و دانشمندان علم کلام گفته‌اند: محبّت به معنای اراده و یا اراده شدیده است. طبق این معنا، محبّت کسی را داشتن یعنی قصد و اراده کسی را نمودن.

از لوازم این قول، این است که: محبّت را تنها متعلّق به امور و کارهای ممکنه بدانیم، نه به ذوات و نه به کارهای محال؛ زیرا محال است کسی امر ممتنعی را اراده نماید.

قائلین این نظر معتقدند که: محبّت انسان تنها به امور ممکنه‌ای تعلّق می‌گیرد که موجب لذّت و خوش آمد نفس او شود. با توجّه به این نظر، بعضی معتقد شده‌اند که اساساً نمی‌شود محبّت انسان به خداوند تعلّق بگیرد؛ فخر رازی در تفسیر خود می‌گوید:

«اعلم أنّ الأُمَّةَ وإن اتَّفَقوا في إطلاقِ هذه اللفظةِ، لَكِنَّهُمْ اختلفوا في معانها، فقالَ جمهورُ المتكلمينَ: إنّ المحبّةَ نوعٌ من أنواعِ الإرادةِ، و الإرادةُ لا تعلّقُ لها إلّا بالجنّات، فيستحيلُ تعلّقُ المحبّةِ بذاتِ الله تعالى و صفاته، فإذا قلنا: نُحِبُّ اللهَ، فمعناه نُحِبُّ طاعةَ الله و خدمته، أو نُحِبُّ ثوابه و إحسانه.»^۱

«بدان که امت هرچند بر استفاده و اطلاق لفظ حُب و محبّت برای خداوند اتفاق دارند و همگان این لفظ را به کار می‌برند، امّا در مورد حقیقت و معنای این

۱. مفاتیح الغیب، ج ۴، ص ۱۷۶.

محبت دچار اختلاف شده‌اند. جمهور متکلمین گفته‌اند: محبت نوعی از انواع اراده است و اراده فقط به امور ممکن و جائز تعلق می‌گیرد، پس محال است که محبت به ذات و صفات خداوند متعال تعلق بگیرد. پس بر اساس نظر متکلمین زمانی که می‌گوئیم: خدا را دوست داریم، معنایش این است که: طاعت و خدمت خدا را دوست داریم یا به ثواب و احسان او محبت می‌ورزیم.»

دیدگاه جمعی از متکلمین

گروه دیگری گفته‌اند: محبت به معنای طلب ملائم و لذت است و لذت فقط در اثر ارتباط با محسوسات حاصل می‌شود، پس نتیجه محبت به خداوند هم محال خواهد بود؛ زیرا خداوند امری حسی نیست و منشأ لذت هم نخواهد بود و در نتیجه متعلق محبت هم واقع نمی‌شود. ابن عاشور در تفسیر التحریر والتنویر می‌گوید:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ زَعَمَ أَنَّ تَعْلُقَ الْمَحَبَّةِ بِاللَّهِ مَجَازٌ مُرْسَلٌ... أَوْ مَجَازٌ بِالْحَذَفِ، وَالتَّقْدِيرُ: يُجِبُّونَ ثَوَابَ اللَّهِ أَوْ نِعَمَتَهُ لِأَنَّ الْمَحَبَّةَ لَا تَتَعْلَقُ بِذَاتِ اللَّهِ، إِنَّمَا لِأَنَّهَا مِنْ أَنْوَاعِ الْإِرَادَةِ وَالْإِرَادَةُ لَا تَتَعْلَقُ إِلَّا بِالْجَائِزَاتِ وَهُوَ رَأْيُ بَعْضِ الْمُتَكَلِّمِينَ، وَإِنَّمَا لِأَنَّهَا طَلَبُ الْمُلَائِمِ وَاللَّذَّةِ لَا تَحْصُلُ بِغَيْرِ الْمَحْسُوسَاتِ؛ وَكِلَا الدَّلِيلَيْنِ ظَاهِرُ الْوَهْنِ كَمَا بَيَّنَّاهُ الْفَخْرُ»^۱

«بعضی از مردم گمان کرده‌اند که اطلاق محبت بالنسبه به خداوند متعال، مجاز است؛ حال یا مجاز مرسَل و یا مجاز بالحذف. و در فرض اینکه مجاز، مجاز بالحذف باشد، محذوف، ثواب یا نعمت الهی خواهد بود؛ زیرا محبت به ذات پروردگار تعلق نمی‌گیرد یا به این دلیل که محبت از اقسام اراده است و اراده تعلق نمی‌گیرد مگر به امور ممکنه و این نظر بعضی از متکلمین است و یا به این جهت که

۱. التحریر والتنویر، ج ۲، ص ۸۹ و ۹۰.

محبت عبارت از طلب ملائمت و لذت است و لذت بغیر محسوسات حاصل نمی‌شود. البته همانطور که فخر رازی بیان کرده است هر دو دلیل سست بوده و قابل اتکاء نمی‌باشند.»

نظر جناب صدرالمتألهین (ره) در حقیقت محبت

در بیان معنای محبت جناب ملاصدرا رضوان‌الله‌علیه می‌فرمایند: محبت عبارت است از «ادراک کمال» یا «حالت بهجت نسبت به چیزی»^۱ ایشان در کتاب المبدأ والمعاد خود تصریح می‌کنند که عشق و محبت دارای معنای عامی است، به صورتی که می‌توان این معنا را هم در خداوند و هم در مخلوقات به کار برد، گرچه در اصل لغت، این لفظ تنها برای مخلوقات وضع شده باشد. ایشان در بیان این معنا می‌فرمایند:

«أَنَّ الْمَحَبَّةَ وَ مَا يُرَادُفُهَا فِي وَضْعِ اللِّسَانِ عِبَارَةٌ عَنِ الْإِبْتِهَاجِ بِالشَّيْءِ الْمُوَافِقِ، سَوَاءً كَانَ عَقْلِيًّا أَوْ حَسِّيًّا، حَقِيقِيًّا أَوْ مَظْنُونًا.»^۲

«محبت و آنچه در معنا با آن مترادف است مانند عشق، در لغت عبارت است از: ابتهاج و بهجت و سرور به چیزی که موافق انسان باشد، چه اینکه متعلق محبت امری عقلی یا حسّی بوده و چه اینکه امری حقیقی یا حتّی مکنون باشد.»

جناب صدرالمتألهین رضوان‌الله‌تعالی‌علیه در این فرمایش خود به نکته دقیقی اشاره می‌فرمایند؛ و آن اینکه: ما به صورت عینی درمی‌یابیم که انسان گاهی به امور حسّی از قبیل لباس و مسکن خود عشق می‌ورزد و گاهی محبّ و عاشق علم و تفکر خود می‌شود؛ همانطور که عموم مردم به دارائی‌های حسّی خود علاقه دارند، کم نبوده‌اند کسانی که به مسائل علمی: فلسفی، عرفانی، فقهی و... عشق

۱. المبدأ والمعاد، ص ۱۴۷ و ۱۵۵.

۲. همان مصدر، ص ۱۵۵.

ورزیده و دانش و علم را محبوب خود قرار داده بودند. پس این لذّت اعمّ از حسّی و عقلی است.

علاوه بر این، از تعریف ایشان این نکته نیز به دست می‌آید که: الزامی نیست تا برای پدید آمدن عشق و محبّت در جان انسان، حتماً محبوبی حقیقی وجود داشته باشد، بلکه بسیاری از مواقع محبوب انسان امری ظنّی است نه حقیقی؛ می‌شود انسان تمام عمر عاشق کسی باشد که اصلاً وجود خارجی ندارد. چنین شخصی عاشق محبوبی شده که تنها در گمان خودش وجود داشته است. جناب ملاصدرا از این قسم به عنوان محبّت به محبوب مظنون یاد می‌کنند.

بنابر سخن صدر المتألهین، هر جا که اثری از لذّت و سرور شخصی نسبت به چیزی باشد، می‌توان از آن به محبّت یاد کرد، چه لذّت بردن انسان از انسان دیگری باشد، به صورتی که شخص، از یاد و فکر نمودن به آن انسان لذّت ببرد، و چه محبّت انسان به خداوند تبارک و تعالی باشد، و چه لذّت و سرور ملائکه و عقول و حقائق ملکوتی یا حتّی خداوند از مخلوقات باشد؛ چرا که ملائکه نیز دارای سرور و بهجت بوده و به این امر در روایات ائمه علیهم السّلام به صورت مکرّر اشاره گردیده و یکی از اثرات اعمال حسنّه انسان، شادی ملائکه بیان شده است.

به عنوان مثال: در روایات یکی از ثمرات مسواک زدن، شادی ملائکه ذکر شده است.^۱ یا مرحوم طبری در کتاب خود به نام: *بشارة المصطفى لشيعه المرتضى*، روایت مفصّلی را نقل فرموده‌اند که در آن به سرور ملائکه نسبت به خلافت امیرالمؤمنین علیه السّلام تصریح شده است؛ *يا مُحَمَّدُ! وَ الَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لَقَدْ دَخَلَ السُّرُورُ عَلَى جَمِيعِ الْمَلَائِكَةِ بِاسْتِخْلَافِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ لَكَ ابْنِ عَمِّكَ.*^۲

۱. الکافی، ج ۶، ص ۴۹۶.

۲. بشارة المصطفى لشيعه المرتضى، ج ۲، ص ۴۱.

طبق بیان مرحوم ملاصدرا، محبت انسان به ذات الهی نیز تعلق گرفته و ممکن است خود خداوند محبوب انسان قرار گیرد؛ حق هم همین است که انسان می تواند محب و عاشق خود خداوند باشد؛ چنانکه این معنا در آیات و روایات و کلمات بزرگان اهل معرفت به وفور بیان شده است. و اصلاً می توان گفت: اساس سلوک إلى الله، همین تحصیل محبت به خداوند است.

پس در فرمایش جناب صدرالمتألهین در ضمن شرح و بسط حقیقت محبت به نکات خوبی اشاره شده است، اما با دقت و تأمل می توان فهمید معنائی که ایشان ارائه داده اند، بیانگر حقیقت محبت نیست، بلکه بیان یکی از لوازم محبت است؛ چنانکه در ادامه به این معنا خواهیم پرداخت.

نظر مرحوم علامه طباطبائی (ره) در حقیقت محبت

از نظر حضرت علامه طباطبائی رضوان الله تعالی علیه محبت یک نوع وابستگی خاص است که محصول ادراک زیبایی در چیزی یا کسی است و خاصیت این وابستگی چنین است که محب را در جدائی و فراق، به سمت محبوب کشانده و در هنگام وصال، سبب می شود تا محب از جداشدن از محبوب ایا نماید. ایشان در حاشیه خود بر کتاب /سفار جناب ملاصدرا می فرمایند:

«هُوَ تَعَلُّقٌ خَاصٌّ مِنْ ذِي الشُّعُورِ بِالْجَمِيلِ مِنْ حَيْثُ هُوَ جَمِيلٌ بِحَيْثُ يَأْتِي الْمُحِبُّ مُفَارَقَةَ الْمَحْبُوبِ إِذَا وَجَدَهُ وَ يَمِيلُ إِلَيْهِ إِذَا فَقَدَهُ.»^۱

«محبت وابستگی خاصی است که بین موجود دارای شعور و ادراک و بین موجود زیبا به دلیل زیبایی اش شکل می گیرد و این وابستگی و تعلق به صورتی است که اگر محب به محبوب برسد از جدایی و فراق محبوب گریزان باشد و اگر به محبوب واصل نشود جویای او بوده و به سمت او حرکت کند.»

۱. /سفار/ ربعة، ج ۷، ص ۱۵۲، تعلیقه مرحوم علامه طباطبائی رضوان الله تعالی علیه.

نکته مهمّ فرمایش حضرت علامه در این است که: محبّت را به نحوی تفسیر می‌فرمایند که چه در حال فراق و چه در حال وصال معنادار باشد؛ بخلاف بیان مشهور متکلمین که محبّت را به معنای اراده و میل تفسیر کرده و در نتیجه در حال وصال دیگر محبّت را بی‌معنا دانسته‌اند؛ زیرا در فرض وصل، امری باقی نمی‌ماند که بخواهد اراده‌ما به دستیابی به آن چیز تعلّق بگیرد، فلذا در وصال، محبّتی هم در کار نخواهد بود. و بخلاف بیان جناب صدرالمتألّهین که محبّت را به معنای لذّت و ابتهاج دانسته و بنابر بیان ایشان، تفسیر محبّت در حال فراق دشوار می‌شود؛ زیرا در فراق به ظاهر لذّتی نیست تا بخواهیم اسم آن را محبّت بگذاریم.^۱

أمّا علامه طباطبائی رضوان‌الله‌علیه در این بیان به نحوی حقیقت محبّت را معنا می‌فرمایند که حتّی در صورت وصل هم آتش آن خاموش نخواهد شد. پس چه آن دسته از متکلمین که محبّت را به معنای میل و اراده دانسته و چه جناب ملاصدرا، با فرض اینکه بیان ایشان ناظر به اصل و حقیقت محبّت باشد و نه لوازم آن، تنها گوشه‌ای از حقیقت محبّت را بیان کرده و بر اساس تعریف هریک از ایشان، گوشه دیگری از حال محبّان و عاشقان مغفول می‌ماند، أمّا علامه طباطبائی سعی فرموده‌اند تا با تعریف و تفسیر جدیدی از محبّت، نواقص کار گذشتگان را تکمیل کرده و معنایی بیان فرمایند که بالنسبه به حقیقت محبّت، جامع افراد باشد.

ما در حاشیه فرمایش حضرت علامه طباطبائی قدّس سرّه با اعتراف به اینکه ریزه‌خوار علوم معظمّه بوده و هستیم، عرض می‌کنیم: شما فرموده‌اید که محبّت

۱. مگر اینکه گفته شود: در حال فراق، مُحِبّ با صورت محبوب مشغول است و از آن لذّت برده و مبتهج می‌شود، ولی انصاف این است که: در استعمالات، از کلمه «محبوب» خود مصداق خارجی محبوب تلقّی می‌شود و نمی‌توان گفت: در موارد فراق، مُحِبّ از محبوب لذّت می‌برد، مگر اینکه این تعبیر با مسامحه و مجاز به کار برده شود.

حالتی است که در فراق، انسان میل وصل دارد و در حال وصل می‌خواهد که از محبوب جدا نشود. سؤال ما این است که: مراد شما از وصال، وصال حقیقی است یا ظاهری؟

اگر مراد، وصال ظاهری و مجازی است که مطلب صحیح است و جای نقض ندارد؛ طبیعی است وقتی که ما کسی را دوست داریم و کنارش می‌نشینیم، می‌خواهیم مجلس به طول بیانجامد و جدائی و فراق پیش نیاید. امّا وصال در این قبیل موارد، وصال حقیقی نیست و لذا هنوز عاشق دوست دارد که به معشوق نزدیک و نزدیکتر گردد تا جائی که با او متحد شود. به تعبیر دیگر: در اینجا هنوز محبّ فاقد محبوب است و هنوز میل دارد که به محبوب برسد و این قسمی مقابل حالت فقدان و فراق نیست، چنانکه مرحوم صدرالمتألهین رضوان‌الله‌علیه نیز در مبحث عشق اعتراف فرموده‌اند که آتش محبّت و شوق به وصال جز با اتّحاد خاموش نمی‌شود.^۱

امّا اگر مراد وصال حقیقی است باید گفت: در وصال حقیقی که عبارت از فناء در حضرت احدیّت بوده و خود مرحوم علامه نیز به این معنا معتقدند، اصلاً در فناء، مُدْرِکی وجود ندارد تا بخواهد میل و طلبی داشته باشد!

میل حال نفسانی است و حال نفسانی هم متفرّع بر اصل وجود نفس و ذات است. در فناء که دیگر ذاتی وجود نداشته و جز خدا چیزی باقی نمی‌ماند؛ آنجا محلّ تجلّی «وَحْدَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» است، دیگر کسی باقی نیست تا بخواهد میل و طلب و اراده‌ای داشته باشد.

باید توجّه داشت که: این معنا چه در وصال حقیقی انسان با خدا و چه انسان با انسانی دیگر یکسان است؛ اگر انسان به شخص دیگری هم آن قدر عشق بورزد

۱. /سفر اربعه، ج ۷، ص ۱۷۹.

که با تمام وجود معطوف به آن شخص شود، به تدریج در نفس محبوب خود فانی می‌شود و فناء او از این جهت، با فناء در ذات پروردگار فرقی نخواهد داشت و در این حال فناء و اتّحادِ روحی است که وصال حقیقی حاصل می‌شود و در غیر این حالت کماکان فراق و فقدان و میل به اتّحاد موجود است.

بنابراین، به نظر می‌رسد که اگر به دقت نظر کنیم در تفسیر محبّت همان میل به وصال کافی است و نیازی به افزودن قید «بِحَيْثُ يَأْتِي الْمُحِبُّ مُفَارَقَةً الْمَحْبُوبِ إِذَا وَجَدَهُ»، برای جامعیت تعریف نسبت به محبّتهای انسانی نیست؛ آری در محبّت علّت به معلول توضیحی هست که در ادامه به آن می‌پردازیم.

نکته دیگری که به خاطر می‌رسد این است که: حضرت علامه محبّت را محصول ادراک جمال دانسته‌اند ولی در آینده عرض خواهد شد که محبّتی که محصول ادراک جمال باشد محبّت حقیقی به ذات جمیل نیست، بلکه محبّت به جمال آن جمیل است که بالعَرَض به ذات جمیل هم نسبت داده می‌شود ولی آنچه در باب محبّت مطلوب است، محبّت حقیقی است که منشأ آن سنخیت و یکرنگی میان محبّ و محبوب است.

نظر مرحوم علامه والد (ره) در حقیقت محبّت

مرحوم علامه والد رضوان‌الله‌علیه حقیقت محبّت را کشش و جاذبه نفس می‌داند. ایشان در بیانی فرموده‌اند:

«محبّت عبارت است از جاذبه نفس و کشش روحی حبیب نسبت به محبوب. این کشش به حسب افراد و شرائط دیگر مختلف است، و نیز از نقطه نظر تأثیر محبوب و درجه فعالیت آن در نفس مُحِبِّ نیز متفاوت است. محبوب هرچه بوده باشد خواه انسان و یا حیوان و جماد و سنگ یا موجود دیگری، به هر مقدار که آثار جمال و محاسن او در نفس محبّ اثر بیشتری داشته باشد، به همان درجه این قوّه کشش و جاذبه در محبّ شدیدتر خواهد بود و تعلق نفس محبّ به محبوب

بیشتر خواهد شد.^۱

این فرمایش مرحوم والد، مطلب واضحی است و به نظر می‌رسد معنای عرفی محبت نیز همین باشد. طبق این بیان، محبت اراده نیست که فقط به افعال تعلق گیرد، بلکه کشش و جاذبه می‌تواند میان دو ذات نیز فرض شود؛ چه محبوب، انسان باشد و چه سنگ و جماد و یا حتی موجودی از حقائق مجرد. همچنین طبق این بیان، محبت مقدمه وصال خواهد بود و اگر وصال حقیقی دست دهد محبت با محبوب متحد شده و دیگر بساط وجود او جمع می‌شود و اثری از او باقی نمی‌ماند تا بخواهد محبتی باقی بماند.

چنانکه در این بیان محبت صرفاً ادراک کمال یا زیبایی نیست، بلکه ادراک و علم مقدمه محبت است و وقتی انسان زیبایی و کمال را در چیزی یا کسی می‌بیند، در مرتبه بعد کشش و جاذبه‌ای در او پدید می‌آید که آن را محبت می‌نامیم و هرچه بیشتر کمال و جمال را احساس کند، محبت او به محبوب نیز بیشتر می‌شود، فلذا در پاسخ این سؤال که: چرا او را دوست داری؟ خواهد گفت: چون می‌بینم که فلان خوبیها را داراست.

ولی گاهی نیز ممکن است محبتی در قلب کسی بیافتد و خود او نیز علت آن را متوجه نشود و ادراک و شعوری به کمال و جمال نداشته باشد، بلکه صرفاً سنخیت روحی و تناسب، سبب کشش و جاذبه میان دو نفر گردد.

خداوند متعال می‌فرماید: إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا.^۲

«وُد» بنا به تصریح مرحوم علامه طباطبائی، به معنای محبت است. خداوند

۱. رساله مودت، ص ۳۶.

۲. آیه ۹۶، از سوره ۱۹: مریم.

در این آیه می‌فرماید: «همانا کسانی که ایمان آورده و عمل صالح و نیک انجام داده‌اند، خداوند رحمن برای آنها محبتی در قلبها قرار خواهد داد.» می‌شود انسان مؤمن و متقی در کوچه و خیابان راه برود و مردم بدون هیچ شناختی او را دوست داشته و تحت تأثیر او قرار گیرند.

البته همانطور که مرحوم علامه نیز تصریح می‌فرمایند، چنین نیست که جعل و قراردادن محبت شخص مؤمن در قلوب سایرین، اختصاصی به آخرت داشته باشد، بلکه به اقتضاء اطلاق آیه، در همین دنیا نیز خداوند محبت مؤمنین را در قلوب دیگران قرار خواهد داد.^۱

سدیر در همین معنا روایتی از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند، ایشان می‌گوید:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي لَأَلْقَى الرَّجُلَ لَمْ أَرَهُ وَ لَمْ يَرْنِي فِيمَا مَضَى قَبْلَ يَوْمِهِ ذَلِكَ فَأُحِبُّهُ حُبًّا شَدِيدًا فَإِذَا كَلَّمْتُهُ وَجَدْتُهُ لِي مِثْلَ مَا أَنَا عَلَيْهِ لَهُ وَ يُخْبِرُنِي أَنَّهُ يَجِدُ لِي مِثْلَ الَّذِي أَجِدُ لَهُ. فَقَالَ: صَدَقْتَ يَا سَدِيرُ! إِنَّ اتِّلَافَ قُلُوبِ الْأَبْرَارِ إِذَا التَّقَوَّا وَ إِن لَمْ يُظْهَرُوا التَّوَدُّدَ بِالسِّنَتِهِمْ كَسْرَعَةِ اخْتِلَاطِ قَطْرِ السَّمَاءِ عَلَى مِيَاهِ الْأَنْهَارِ.^۲

«خدمت حضرت امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: من گاهی مردی را می‌بینم که پیش از آن روز او را ندیده‌ام و او نیز مرا ندیده است و ناگهان محبت شدیدی از او در قلبم می‌افتد و وقتی با او سخن می‌گویم می‌بینم که او نیز همین حال را دارد و همین محبت را در قلب خود نسبت به من می‌یابد. حضرت فرمودند: راست گفتی ای سدیر! اتلاف و اتحاد دل‌های ابرار وقتی با هم ملاقات

۱. المیزان، ج ۱۴، ص ۱۱۳.

۲. الأمالی شیخ طوسی، ص ۴۱۱.

می‌کنند، گرچه به زبان محبتشان را ابراز ننمایند مانند اختلاط و به هم پیوستن قطرات باران در آب رودهاست.»

با تمام این توضیحات، هنوز در اینجا دو سؤال باقی می‌ماند:

سؤال اول: ممکن است چنین اشکال شود که: شوق نیز عبارت است از کشش نفس مُحِبِّ بسوی محبوب، فلذا تعریف ایشان مانع اغیار نخواهد بود و این تعریف، هم شامل حُب و هم شامل شوق خواهد بود.

در پاسخ به این اشکال باید گفت: نفس انسان نسبت به محبوب خود در دو مرحله کشش و جذب احساس می‌کند؛ مرتبه اول کششی است که از ابتدای عشق و محبت با جان مُحِبِّ همراه و قرین است؛ همین مُحِبِّ بعد از پدید آمدن کشش و جذبۀ اولیه، شوق و رغبتی نسبت به محبوب و وصال او پیدا می‌نماید که رتبه متأخر از کشش اولیه است. آنچه به آن محبت گفته می‌شود اعم از کشش اولیه و ثانویه است، اما شوق تنها به کشش ثانویه اطلاق می‌شود.

به عبارت دیگر: تعلق قلب به محبوب، از همان آغاز، حُب و عشق است، لذا در لسان عربی «أَحَبُّهُ» و «عَشِقَهُ» استعمال می‌شود، اما در باب شوق نمی‌گوئیم: «اشْتَاَقَهُ»، بلکه می‌گوئیم: «اشْتَاَقَ إِلَيْهِ»؛ یعنی در شوق یک نحوه حرکت نیز خوابیده است. پس می‌توان گفت: عشق مقدمه حرکت است ولی شوق از تبعات و لوازم عشق است و چون به معنای حرکت نزدیک است و در آن نحوی از جابجائی، البته نه جابجائی مکانی بلکه حرکت نفسی و درونی، خوابیده است، لذا گفته می‌شود: «اشْتَاَقَ إِلَيْهِ».

سؤال دوم: اگر محبت به معنای کشش و جاذبه است و در وصال حقیقی هم مُحِبِّ و هم محبت زائل می‌شود، دیگر محبت خداوند به خود و محبت او به مخلوقات چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟

در پاسخ می‌توان گفت: محبت خداوند به مخلوقات از صفات فعل است و

همان معنای میل و کشش در آن وجود دارد؛ خداوند همیشه با مخلوقات بوده و به آنها نزدیک است، ولی در مقام فعل، مخلوقات از خداوند دور بوده و نیاز است تا خداوند آنها را بسوی خود کشانده و از تقيید به اطلاق رهنمون شود، تا مخلوقات به مرحله وصال و فناء نائل آیند، لذا از إفاضة فیض و رحمت و لطف إلهی بر عبد و سیردادن او بسوی کمال، به «محبت خداوند نسبت به عبد» تعبیر می‌شود.

أما محبت خداوند نسبت به ذات خود تعبیری است که به حسب معنای عرفی محبت، تعبیر صحیحی نمی‌باشد؛ اگر چنین استعمالی هم در کلمات حکماء وجود دارد، از باب وجود اصطلاحات خاص در هر علم است و چه بسا بتوان گفت: معنای عرفی محبت، همان جاذبه و کشش میان محب و محبوب است و محبت در کنار معنای عرفی خود، معنای دیگری هم دارد که عبارت است از: ادراک کمال یا سرور و لذت از حضور یک کمال؛ چنانکه در تاج العروس معانی متعددی برای عشق بیان کرده و یکی از آنها را عجب و خوشایندی و سرور عاشق به معشوقش دانسته است.^۱

تعلق حُب به خداوند متعال

پس از بررسی معنا و حقیقت حُب و محبت، نوبت به این می‌رسد که معنای حُب در آیه کریمه ۱۶۵، از سوره مبارکه بقره را بیان کنیم. اصل آیه چنین است:

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا

۱. «العشق بالكسر... عَجِبُ المحبِّ بمحبوبه. أو هو: إفراط الحب. و سئل أبو العباس أحمد بن يحيى عن الحبِّ و العشق: أيهما أحمَد؟ فقال: الحبُّ، لأنَّ العشق فيه إفراط، و يكون العشق في عفاف الحبِّ و في دَعَاة، أو هو عَمَى الجسِّ عن إدراك عيوبه، أو مرضٌ و سواسيٌ يحلبه إلى نفسه بتسليط فكره على استحسان بعض الصُّور.» (تاج العروس، ج ۱۳، ص ۳۳۴)

أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ.^۱

کسانی که محبت را به معنای اراده یا اراده شديده می‌دانند، به ناچار باید اسناد محبت به خداوند متعال در این آیه شریفه را اطلاق مجازی بدانند و همانطور که اشاره شد، مجاز در این استعمال را هم مجاز مُرْسَل یا مجاز بالحذف گرفته و محبت به خداوند را در حقیقت محبت به نعمت و ثواب یا شوق شدید به طاعت پروردگار معنا نمایند.

أما با تدبّر در معنای این آیه، روشن می‌شود که: تفسیر أَشَدُّ حُبًّا به أَشَدُّ طَاعَةً و أَطْوَع، کاملاً خطا خواهد بود، زیرا اگر مقصود از محبت پروردگار طاعت او باشد، باید أَشَدُّ حُبًّا به این معنا باشد که مؤمنین اطاعتشان از خداوند بیشتر از کفار است، ولی این امر صحیح نیست، زیرا طاعت کفار طاعت غیر خداوند است و از پایه باطل بوده و معنا ندارد که ایشان را مطیع خداوند بشماریم تا گفته شود: مؤمنین بالنسبه به پروردگار، مطيعتر از کفار می‌باشند؛ باید میان مَفْضَل و مَفْضَلٌ مِنْهُ اشتراکی باشد تا ساختن اسم تفضیل صحیح باشد و بدون اشتراک، ساختن اسم تفضیل خطا و اشتباه خواهد بود. مرحوم علامه طباطبائی در بیان این معنا می‌فرماید:

«فِي الْآيَةِ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ الْحُبَّ يَتَعَلَّقُ بِاللَّهِ تَعَالَى حَقِيقَةً خِلَافًا لِمَنْ قَالَ: إِنَّ الْحُبَّ وَهُوَ وَصْفٌ شَهْوَانِيٌّ يَتَعَلَّقُ بِالْأَجْسَامِ وَالْجِسْمَانِيَّاتِ، وَ لَا يَتَعَلَّقُ بِهِ سُبْحَانَهُ حَقِيقَةً وَ إِنَّ مَعْنَى مَا وَرَدَ مِنَ الْحُبِّ لَهُ الْإِطَاعَةُ بِالْإِيْتِمَارِ بِالْأَمْرِ وَ الْإِنْتِهَاءِ عَنِ النَّهْيِ تَجَوُّزًا كَقَوْلِهِ تَعَالَى: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ.^۲

و الْآيَةُ حُجَّةٌ عَلَيْهِمْ فَإِنَّ قَوْلَهُ تَعَالَى: أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ، يَدُلُّ عَلَى أَنَّ حُبَّهُ تَعَالَى يَقْبَلُ الْإِشْتِدَادَ، وَ هُوَ فِي الْمُؤْمِنِينَ أَشَدُّ مِنْهُ فِي الْمُتَخَذِينَ لِلَّهِ أَنْدَادًا. وَ لَوْ كَانَ الْمُرَادُ

۱. آیه ۱۶۵، از سوره ۲: البقرة.

۲. قسمتی از آیه ۳۱، از سوره ۳: آل عمران.

بِالْحُبِّ هُوَ الْإِطَاعَةُ مَجَازًا كَانَ الْمَعْنَى: وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَطَوْعُ لِلَّهِ وَ لَمْ يَسْتَقِمْ مَعْنَى التَّفْضِيلِ لِأَنَّ طَاعَةَ غَيْرِهِمْ لَيْسَتْ بِطَاعَةٍ عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ فَالْمُرَادُ بِالْحُبِّ مَعْنَاهُ الْحَقِيقِيُّ.^۱

«در این آیه دلیلی است بر اینکه محبت به صورت واقعی و نه مجازی به خداوند متعال تعلق می‌گیرد؛ بخلاف آنهایی که گفته‌اند: حُب و صفی شهوانی است و تنها به امور جسمی و جسمانی تعلق می‌گیرد و هرگز در معنای حقیقی خود، بالنسبه به خداوند اطلاق نمی‌شود. این جماعت حُب خداوند را به معانی دیگر مانند اطاعت برگردانده و گفته‌اند: محبت مجازاً عبارت است از اینکه انسان اوامر الهی را انجام داده و از نواهی خداوند برحذر باشد؛ همانگونه که خود خداوند فرمود: «ای پیامبر! بگو: اگر خداوند را دوست دارید پس از من تبعیت کنید که در اینصورت خدا شما را دوست می‌دارد.»

أَمَّا در حقیقت این آیه (یعنی آیه ۱۶۵، از سوره مبارکه بقره) دلیلی علیه این جماعت است، زیرا خداوند تبارک و تعالی با بیان أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ، درصدد بیان این معناست که محبت به او قابل کمی و زیادی است و این محبت در مؤمنین شدیدتر از کسانی است که برای خدا مثل و شریک اختیار کرده‌اند؛ پس اگر مراد خداوند از محبت به خودش، اطاعت دستوراتش بوده و لفظ محبت در این آیه به صورت مجازی به کار رفته بود، معنای آیه چنین می‌شد که: کسانی که ایمان آورده‌اند نسبت به خداوند از طاعت بیشتر برخوردارند؛ در این صورت معنای تفضیل صحیح نبود، زیرا اصلاً طاعت غیرخدا در نزد پروردگار طاعت محسوب نمی‌شود و اینطور نیست که مشرکان هم مطیع خدا و هم مطیع غیرخدا باشند و اطاعتشان از خدا کمتر از اطاعت مؤمنان باشد!

علاوه بر اینکه با توضیحات گذشته دانستیم که: محبت می تواند به ذات الهی تعلّق بگیرد و لذا وجهی ندارد از ظاهر این آیه و دیگر آیاتی که از محبت خود خداوند سخن می گوید رفع ید نموده و آنها را حمل بر مجاز نمائیم. پس نتیجهٔ مراد خداوند از حُب در این آیه همان معنای حقیقی محبت است نه مواردی مانند طاعت یا حُب نعمت و امور مشابه آن.

معنای «أنداد»

از معنای لغوی و حقیقت محبت و تعلّق آن به خداوند متعال صحبت به میان آمد، اکنون جهت روشن شدن معنای آیه کریمه باید به بررسی معنای «أنداد» پردازیم و ببینیم که مقصود از این لفظ چیست؟ تا إن شاء الله به مراد خداوند متعال از این آیه دست پیدا کنیم. جناب راغب اصفهانی در کتاب مفردات می گوید:

«نَدِيدُ الشَّيْءِ: مُشَارِكُهُ فِي جَوْهَرِهِ، وَ ذَلِكَ ضَرْبٌ مِنَ الْمُثَاقِلَةِ، فَإِنَّ الْمِثْلَ يُقَالُ فِي أَى مُشَارَكَةٍ كَانَتْ، فَكُلُّ نَدٍّ مِثْلٌ، وَ لَيْسَ كُلُّ مِثْلٍ نَدًّا. وَ يُقَالُ: نَدُّهُ وَ نَدِيدُهُ وَ نَدِيدَتُهُ. قَالَ تَعَالَى: فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أُنْدَادًا.»^۱

«نَدید یک امر، چیزی است که با آن امر از حیث جوهر و ذات مشارکت دارد و این لفظ در واقع نوعی از مماثلت را می رساند، زیرا «مِثْل» در هر اشتراکی اعم از اخلاق و کردار و در شکل ظاهری به کار می رود، أمّا «نَدّ» چنین نیست. پس هر «نَدّی» «مِثْل» هست، أمّا هر «مِثلی» «نَدّ» نیست. لفظ: نَدّ به صورت: نَدّ و نَدید و نَدیدة به کار می رود و تمام این الفاظ بیانگر یک معنا هستند. خداوند فرموده است: برای الله تعالی نَدّ و شریکی قرار ندهید.»

مرحوم علامه طباطبائی نیز در مورد معنای «نَدّ» معتقدند که: «نَدّ» از حیث

۱. مفردات الفاظ القرآن، ص ۷۹۶.

وزن و معنا مانند «مِثْل» است. نکته‌ای که در بیان علامه به آن اشاره شده و از ظرافت‌های این آیه در مقام تعبیر به شمار می‌آید، این است که: خداوند در این آیه می‌فرماید: **وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا**، با اینکه در آیات دیگری تعبیر فرموده است: **فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَندَادًا**^۱ و **وَجْعَلُوا لِلَّهِ أَندَادًا**^۲ یعنی در این آیه به جای «لله» از «من دون الله» استفاده شده است.

برای کشف علت این اختلاف تعبیر نیز باید به سیاق آیات سابق بر آیه محل بحث رجوع نماییم؛ خداوند در آیات قبل از این آیه، در مقام حصر بوده و در دو آیه قبل فرموده است: **وَاللَّهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ**^۳ بواسطه این بیان، الوهیت در خداوند متعال حصر شده و می‌توان گفت: کأن هر کس که دون خداوند شریکی قائل شود، حصر الوهیت را بدون هیچ دلیل عقلی و شرعی شکسته و آنچه را می‌دانسته که إله و معبود نیست، به جهت پیروی از هوی و خواهشهای نفسانی خود، إله و معبود در نظر گرفته است؛ روی همین جهت خداوند این أنداد را جهت تحقیر، به صورت نکره و با تعبیر «دون» آورده و از این طریق بطلان أنداد را با وضوح بیشتری بیان فرموده است.^۴

در معنای «دون» نیز گفته‌اند: «دون» غیریتی را می‌رساند که با پستی همراه باشد.^۵ در عالم وجود یک موجود بیشتر نیست و آن خداوند متعال است؛ اصلاً غیر

۱. قسمتی از آیه ۲۲، از سوره ۲: البقرة.

۲. صدر آیه ۳۰، از سوره ۱۴: ابراهيم.

۳. آیه ۱۶۳، از سوره ۲: البقرة.

۴. المیزان، ج ۱، ص ۴۰۵.

۵. مرحوم مصطفوی می‌گویند: «والتَّحْقِيقُ أَنَّ الْأَصْلَ الْوَاحِدَ فِي هَذِهِ الْمَادَّةِ: هُوَ الْغَيْرِيَّةُ مَعَ التَّسْفُلِ، أَيْ مَغَايِرَةُ شَيْءٍ مَعَ تَسْفُلِهِ. وَبِمُنَاسِبَةِ هَذَا الْمَعْنَى يُفْهَمُ مِنْهَا الْقُرْبُ وَالْحَقَارَةُ وَالْخَسَّةُ وَالضَّعْفُ وَالْهَوَانُ وَالظُّرْفِيَّةُ فِي مَقَابِلِ فَوْقٍ.» (التَّحْقِيقُ فِي كَلِمَاتِ الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ، ج ۳، ص ۲۸۵)

ذات مقدّس او هستی ندارند تا بخواهند در مقابل او حساب شوند. خداوند تبارک و تعالی نیز که در دو آیه قبل، انحصار حقیقت و الوهیت در خداوند را تثبیت نمود و بیان فرمود که تنها خود او دارای اولوّهیت و ربوبیت است، اکنون در این آیه می‌فرماید: علیرغم اینکه نه در تصوّر و نه در عالم واقع برای او غیری و شریکی نیست، عده‌ای برای خدا غیر و شریک و ندّ قائل شده و به آنها دل بسته‌اند؛ بنابراین باید درباره‌ی غیر خداوند تعبیر «دون» را به کار برد.

مصادیق اُنْدَاد

مرحوم علامه طباطبائی رضوان الله تعالی علیه در ادامه می‌فرماید:

«و فی التّعْبِیرِ بِلَفْظِ «يُحِبُّوْنَهُمْ» دِلَالَةٌ عَلٰی اَنَّ الْمُرَادَ بِالْاُنْدَادِ لَيْسَ هُوَ الْاَصْنَامُ فَقَطْ بَلْ يَشْمُلُ الْمَلَائِكَةَ وَاَفْرَادًا مِنَ الْاِنْسَانِ الَّذِيْنَ اتَّخَذُوْهُمْ اَرْبَابًا مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ تَعَالٰی بَلْ يَعْْمُرُ كُلُّ مُطَاعٍ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ مِنْ غَيْرِ اَنْ يَأْذَنَ اللّٰهُ فِیْ اِطَاعَتِهِ.»^۱

«تعبیر خداوند به لفظ: يُحِبُّوْنَهُمْ، دلالت می‌کند بر اینکه مراد از اُنْدَاد تنها بُت‌ها و اَصْنَام سنگی و چوبی نیستند، (زیرا اگر مراد فقط بُت‌ها و اَصْنَام مورد پرستش عرب باشد، باید از ضمیر «ها» که برای غیر ذوی العقول هم به کار می‌رود استفاده می‌شد، با اینکه خداوند از ضمیر «هم» استفاده فرموده که استفاده آن برای ذوی العقول است.) پس این اُنْدَاد شامل ملائکه و بعضی از انسانهایی که ارباب سایر خلق شده و در ظاهر مانند خداوند مسلط بر دیگران گشته‌اند هم خواهد شد، بلکه این تعبیر تمام موجوداتی که اطاعت می‌شوند اَمَّا خداوند اِذْن به اطاعت آنها نداده است را دربرخواهد گرفت.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز مُطَاع اند، اَمَّا خود خداوند است که ما

را امر به اطاعت از ایشان کرده است؛ **مَا ءَاتَكُمْ الرَّسُولُ فَاْخُذُوْهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا**.^۱ پس اطاعت حضرت رسول اکرم صلوات الله علیه وآله نه تنها مذموم نیست بلکه بر همه واجب است!

در مقابل، خداوند هیچ اذنی به پرستش اُنداد و خدایان خیالی نداده است. این اُنداد در واقع مصادیق متعددی دارند؛ بتها و اصنام یکی از آن مصادیق‌اند، ملائکه هم یکی از آن مصادیق‌اند؛ جماعتی ملائکه را در عالم شریک خدا می‌دانسته و به این معنا معتقد بودند که: خداوند آسمانها و زمین را خلق نموده ولیکن تدبیر این مخلوقات را به دست ملائکه سپرده است؛ کسانی که به چنین افکار غلطی اعتقاد دارند، فی الواقع ملائکه را ندّ خداوند قرار داده‌اند.

ملائکه در این عالم تنها واسطه فیض هستند و از خود هیچ وجودی ندارند؛ طائفه ملائکه و حتی حاملان عرش، تماماً مُفَاض و مُرْتَزَق از نور محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین‌اند؛ یعنی جبرائیل که مصدر پخش علم الهی به تمام موجودات است، علم خود را از باطن پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله اخذ می‌کند. حیات تمام موجودات که اَنَا فَاَنَّا می‌میرند و مجدّد حیات می‌گیرند، و حتی خود ما که دائماً متلبّس به موت و حیات می‌شویم و تمام سلولهای ما مستمراً زنده می‌شوند و می‌میرند، همه از ناحیه باطن پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم است؛ حیات و علم از پیغمبر اکرم صادر می‌شود و همینطور به صورت سلسله‌وار از ملائکه مقرب عبور می‌کند تا به ملائکه جزئیّه می‌رسد؛ امام صادق علیه السلام فرمودند: حتّٰی قطرات باران توسط ملائکه نازل می‌شوند.^۲ در روایات هم داریم که: بیشترین موجوداتی که خداوند خلق نموده ملائکه هستند و تعداد آنها از تمام

۱. قسمتی از آیه ۷، از سوره ۵۹: الحشر.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۲۵.

انسانها نیز خیلی بیشتر است!^۱

تمام این ملائکه سایه ولایت آن خورشید صمدی اند؛ سایه‌اند، یعنی از خودشان هیچ ندارند و تنها واسطه فیض میان مقام باطن پیامبر اکرم و سایر مخلوقاتند و برای خود استقلالی ندارند؛ همانگونه که خود پیغمبران و رسول اکرم و ائمه اطهار علیهم الصلوٰة والسلام و تمام اولیاء الهی واسطه فیض پروردگارانند و در برابر خداوند از خود هیچ نحوه استقلالی ندارند.

اگر کسی مانند حضرت عیسی علیه السلام از گِل، پرنده‌ای جاندار خلق می‌کند و برّص و کور مادرزاد را شفا می‌دهد، در تمام این افعال واسطه فیض الهی بوده و همه را به اذن الله انجام داده است، نه اینکه از خود در مقابل خداوند استقلال و اثری جداگانه داشته باشد؛ اَنِّیْ اَخْلَقْتُ لَکُمْ مِنَ الطَّیْنِ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ فَاَنْفُخْ فِیْهِ فِیْکُوْنُ طَیْرًا بِاِذْنِ اللّٰهِ وَ اُبْرِئُ الْاَکْمَهَ وَ الْاَبْرَصَ وَ اُحْیِ الْمَوْتٰی بِاِذْنِ اللّٰهِ.^۲

مرحوم علامه طباطبائی می‌فرماید: ذیل این آیه شریفه نیز بر این مطلب شهادت می‌دهد که مراد از اُنْدَاد فقط بتها و اَصْنَام چوبی و سنگی نیستند، زیرا خداوند متعال در ادامه آیات نیز از لفظ «الَّذِیْنَ» استفاده فرموده و این لفظ برای ذوی العقول بکار می‌رود و همچنین اُنْدَاد را مُطَاع و مورد تبعیت معرفی کرده و فرموده است: اِذْ تَبَرَّأَ الَّذِیْنَ اَتَّبَعُوْا مِنَ الَّذِیْنَ اَتَّبَعُوْا.^۳ یعنی در روز قیامت آن کسانی که مُطَاع بودند، از کسانی که از ایشان تبعیت کرده و اطاعت نمودند، برائت می‌جویند و می‌گویند: ما از اینها بیزار هستیم!

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: مَا مِنْ شَیْءٍ مِّمَّا خَلَقَ اللّٰهُ اَکْثَرَ مِنْ الْمَلَائِکَةِ. (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۶) و نیز آن حضرت فرمودند: عَشْرُونَ مَلَكًا عَلٰی کُلِّ اَدَمٰی. (بحار الأنوار، ج ۵، ص ۳۲۴)

۲. قسمتی از آیه ۴۹، از سوره ۳: آل عمران.

۳. قسمتی از آیه ۱۶۶، از سوره ۲: البقرة.

همانطور که در جای دیگری آمده است: «وَلَا يَتَّخِذُ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ»^۱ «بعضی از ما بعضی دیگر را «أرباب من دون الله» قرار ندهیم.» یا خداوند در آیه دیگری فرموده است: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ»^۲.

«أَحْبَارٌ» جمع حَبْر یا حَبْر به معنای عالم است و استعمال این لفظ در علماء یهود غلبه پیدا کرده است. «رُهْبَان» جمع راهب است؛ یعنی کسانی که لباس خوف از خدا دربر نموده‌اند و استعمال آن در عابدان مسیحی که در صومعه معتکف شده و عبادت می‌کردند غلبه یافته است.^۳

طریحی نیز در مجمع‌البحرین ذیل ماده «رهب» آورده است: «الرُّهْبَانُ جَمْعُ رَاهِبٍ، وَهُوَ الَّذِي يَظْهَرُ عَلَيْهِ لِبَاسُ الْخَشْيَةِ، وَقَدْ كَثُرَ اسْتِعْمَالُ الرَّاهِبِ فِي مُتَنَسِّكِ النَّصَارَى.»

تا می‌رسد بدینجا که گوید: «و فِي حَدِيثٍ وَصَفَ الْمُؤْمِنِينَ: رُهْبَانُ اللَّيْلِ أَسَدُ النَّهَارِ؛ أَيْ مُتَعَبِّدُونَ بِاللَّيْلِ مِنْ خَوْفِ اللَّهِ تَعَالَى، شُجْعَانٌ فِي النَّهَارِ بِمُجَاهَدَةِ النَّفْسِ وَالشَّيْطَانِ.»^۴

در حدیث، در وصف مؤمنین آمده است که: ایشان راهبان شب و شیران روزند. مرحوم طریحی در شرح آن، دفعِ دخلِ مقدر نموده می‌فرماید: اگر گفته شده مؤمنین شیران روزند به این معنا نیست که مؤمنین در روز مشغول جنگ با مردم می‌باشند! اینها شیرند و شجاع و مشغول به جهاد، اما نه جهاد با مردم و دیگران، بلکه جهاد با خود؛ یعنی به جان خودشان می‌افتند و با نفسِ اماره و شیطان مبارزه

۱. قسمتی از آیه ۶۴، از سوره ۳: آل عمران.

۲. صدر آیه ۳۱، از سوره ۹: التوبة.

۳. المیزان، ج ۹، ص ۲۴۵.

۴. مجمع‌البحرین، ج ۲، ص ۷۶.

می‌کند؛ همانگونه که فرمود: **أَشْجَعُ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ**.^۱ «شجاع‌ترین مردم کسی است که بر هوای نفس خودش غلبه کند.»

بزرگترین جهاد این است که: انسان در مقابل نفس خودش بایستد و هنگامی که نفس، امر به عصیان خداوند متعال می‌کند، از امر نفس سر باز بزند و به مخالفت با نفس خود بپردازد. انسان شجاع هرچه نفس، او را امر به معصیت کند، باز کنترل خود را در دست دارد و بالنسبه به چشم و گوش و زبان خطا نمی‌کند. این افراد اعضاء و جوارح خود را در خدمت خدا به کار می‌گیرند و البته قلبشان هم در خدمت پروردگار است و غیر او را به دل راه نمی‌دهند. چنین افرادی خیلی منزلت دارند و بالا هستند؛ این افرادند که می‌توانند در مراحل بعد، محبت خدا را به قلب خود وارد کنند.

باید توجه داشت که: آیه محل بحث ما، هرچند در سیاق آیاتی است که ناظر به یهود و نصاری می‌باشد اما اطلاق این آیه علاوه بر اهل کتاب، شامل تمام کفار، مشرکین قریش و حتی اتباع آن دو نفر که مسیر خلافت را از امیرالمؤمنین علیه السلام بازگرداندند نیز می‌شود؛ کسانی که الآن به غاصبین خلافت متمسکند و با علم به حق، آنها را در مقابل خداوند و امام بر حقی که او نصب فرموده قرار می‌دهند، از مصادیق این آیه شریفه هستند؛ چنانکه مرحوم کلینی در تفسیر این آیه، روایتی را از جابر نقل می‌کند که: حضرت امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: **هُمْ وَاللَّهِ اَوْلِيَاءُ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ، اتَّخَذُوهُمْ اَئِمَّةً دُونَ الْاِمَامِ الَّذِي جَعَلَهُ اللّٰهُ لِلنَّاسِ اِمَامًا**.^۲

«به خدا قسم که مراد آیه شریفه دوستان فلانی و فلانی است، همان کسانی که آنها را امام خود قرار دادند و امامی را که خداوند برای مردم برگزیده بود کنار گذاشتند.»

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۹۵.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۷۴.

در سطحی عمیقتر و افقی بالاتر، هر چیزی را که انسان برایش در مقابل خداوند موجودیتی قائل شده و به او متکی گردد، در حقیقت آن چیز را به عنوان نِدّ خداوند اتخاذ کرده است؛ برای بعضی علمشان حکم بت و نِدّ را دارد، برای بعضی خوابها و مکاشفات است که حکم نِدّ را پیدا می‌کند؛ اگر کسی خوابها و مکاشفاتش، اگرچه مکاشفه‌های خوبی هم باشد، سبب دل‌بستگی‌اش شده و او را از مسیر حق منحرف کند، بت و نِدّ او همین مکاشفات و خوابهای او خواهد بود.

هرکس به هر چیزی تعلّق دارد، باید بداند که همان تعلّق او، بتی است که در برابر خداوند تراشیده و نِدّی است که در برابر خداوند اتخاذ کرده است، فلذا برای تشرّف به لقاءِ الهی باید این تعلّقات را قطع کند و از آن وضعیّت بیرون بیاید. البته که اینکار، کاری است بس مشکل و ما چاره‌ای نداریم جز اینکه خود را به خدا بسپاریم و از او طلب کنیم تا ما را از مهلکات نجات دهد.

یکی از شاگردان مرحوم علامه‌ والد دائماً خدمت ایشان عرض می‌کرد که: من امام زمان را می‌بینم و حضرت به من انجام اعمالی را، حتّی در جزئیّات زندگی، دستور می‌دهند. مرحوم علامه به ایشان می‌فرمودند: «این امام زمانی که شما می‌بینید امام زمان واقعی نیست! امام زمان تخیلی شماست!»

همین مکاشفات غلط بت این شخص شد و او را از مسیر حق و ارتباط با مرحوم علامه‌ والد رضوان‌الله‌تعالی‌علیه منحرف کرد و این سالک بواسطه عدم اطاعت و اشتغال به همین مکاشفات از کسی مانند مرحوم علامه بریده شد؛ چون انسان مادامی که اسیر نفس است و از نفس عبور نکرده، آنچه را می‌بیند، اعمّ از خواب یا مکاشفه، احتمال صحّت و سُقم دارد، فلذا نمی‌شود به این مشهودات خود دل داده و مطابق آنها عمل کند.

یک بنده خدائی ادّعا می‌کرد که دائماً به زیارت امام زمان علیه‌السلام مشرّف می‌شود، امّا نمازهای واجب خود را هم نمی‌خواند! آخر این چه امام زمانی است

که شما حتی نماز واجب خود را ترک می‌کنید؟! مشاهدات این شخص به هیچ وجه بر اعمال او منطبق نبود و از همین جا می‌توان پی برد که مکاشفات چنین شخصی، حاصل نفس او است؛ مکاشفه نفسانی است نه روحانی.

کسی که در خواب به او دستور انجام کاری را می‌دهند، اجازه ندارد از سر خود آن کار را انجام دهد، بلکه اول باید ببیند آن کار با مذاق شرع منطبق است یا خیر؛ اگر مخالف شرع بود حتماً باید آن دستور را رها کند و اگر هم مخالف نبود، باید ببیند که آیا آن دستور با توجه به ظرفیت و سعه او، قابل اجراء است یا خیر؛ برای مثال اگر به کسی گفته شد: شما باید روزی هزار مرتبه سوره مبارکه توحید را بخوانی، باز هم انجام این دستور به شکل مطلق صحیح نیست، چون انجام این اذکار با این حجم زیاد، نیاز به دستور دارد.

بله، انجام اذکاری که در روایات دستور داده شده و مثلاً فرموده‌اند: مستحب است انسان در عصر جمعه صد مرتبه سوره قدر را بخواند،^۱ یا مستحب است در شب و روز جمعه زیاد صلوات فرستاده شود،^۲ اگر انجام این اعمال و دستورات با

۱. امام کاظم علیه السلام می‌فرماید: إِنَّ لِلَّهِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَلْفَ نَفْحَةٍ مِنْ رَحْمَتِهِ يُعْطَى كُلُّ عَبْدٍ مِنْهَا مَا شَاءَ فَمَنْ قَرَأَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ بَعْدَ الْعَصْرِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ مِائَةَ مَرَّةٍ وَهَبَ اللَّهُ لَهُ تِلْكَ الْأَلْفَ وَمِثْلَهَا. (بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۳۲۷)

۲. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: مَا مِنْ عَمَلٍ أَفْضَلَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ. (همان مصدر، ج ۵۶، ص ۲۷) همچنین آن حضرت فرموده‌اند: إِذَا كَانَتْ عَشِيَّةُ الْخَمِيسِ وَلَيْلَةُ الْجُمُعَةِ نَزَلَتْ مَلَائِكَةٌ مِنَ السَّمَاءِ مَعَهُمْ أَقْلَامُ الذَّهَبِ وَصُحُفُ الْفِضَّةِ لَا يَكْتُبُونَ عَشِيَّةَ الْخَمِيسِ وَلَيْلَةَ الْجُمُعَةِ وَيَوْمَ الْجُمُعَةِ إِلَى أَنْ تَغِيبَ الشَّمْسُ إِلَّا الصَّلَاةَ عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ. (همان مصدر، ج ۸۶، ص ۳۰۹) و نیز به عمر بن یزید فرمودند: يَا عُمَرُ! إِنَّهُ إِذَا كَانَ لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَلَائِكَةٌ بِعَدَدِ الذَّرِّ فِي أَيْدِيهِمْ أَقْلَامُ الذَّهَبِ وَ قَرَاطِيسُ الْفِضَّةِ لَا تَكْتُبُونَ إِلَى لَيْلَةِ السَّبْتِ إِلَّا الصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، فَأَكْثَرُ مِنْهَا. وَقَالَ: يَا عُمَرُ! إِنَّ مِنَ السُّنَّةِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ جُمُعَةٍ أَلْفَ مَرَّةٍ وَ فِي سَائِرِ الْأَيَّامِ مِائَةَ مَرَّةٍ. (الكافي، ج ۳، ص ۴۱۶)

رفق و مدارا مطابق باشد بلامانع است، زیرا این دستورات از لسان مبارک ائمه دین علیهم السّلام وارد شده است.

أما تا انسان در اسارت نفس خود است، نباید آنچه را در خواب دیده، به شکل مطلق و کلی انجام دهد؛ برای مؤمن جایز نیست که به خوابها و مکاشفاتی که در بردارنده دستوراتی نظیر طلاق عیال و قطع ارتباط با پدر و مادر و برادر و... بوده یا حاوی دستورات سنگین است و خلاف مذاق شریعتند عمل نماید، ولو اینکه عمده خوابهای او رؤیای صادقه و اکثر مکاشفاتش مطابق با واقع باشد.

علی ای حال، بعضی چنین اند که این قبیل خوابها برایشان مُعجب است؛ اگر خواب یا مکاشفه‌ای چنین بود، نفس صاحب خود را دائماً بزرگ و بزرگتر می‌کند. روی همین جهت، انسان نباید این قبیل امور را بت خود قرار داده و به آنها دل ببندد، بلکه برای لقاء خداوند متعال راهی جز قطع علاقه و تعلّق به این امور، وجود ندارد. هستی تک تک ما باید در توحید ذوب شده و نیست شود تا جائی که تماماً خدائی گردد؛ اگر این من و این وجود مجازی برای ما بُت شد، مبعوض‌ترین اُنداد در نزد خداوند خواهد بود، چراکه روایت شده است: **النَّفْسُ هِيَ الصَّنَمُ الْأَكْبَرُ**^۱. نفسی که می‌گوید: من فلان کار را کردم! من عالم شهر هستم! من این مسجد را ساختم! من چنین خوابی دیدم! این نفس و این «من» گفتن‌های او مبعوض‌ترین امور در نزد خداوند است.

یک وقت این «من» گفتن‌ها از باب اشاره به فقر خود است، مانند آن جائی که حضرت خطاب به خداوند متعال عرض می‌کنند: **إِلَهِي كَيْفَ أَدْعُوكَ وَ أَنَا أَنَا؟**^۲ «خدایا! چگونه تو را صدا بزنم، در حالی که من، منم!» مفلوکم، بیچاره‌ام، ضعیفم!

۱. عرّائس البیان فی حقائق القراءان، ج ۲، ص ۲۶۹؛ و رساله سیر و سلوک منسوب به

بحر العلوم، ص ۱۰۳.

۲. الصّحیفه العلویّه، ۱۴۰.

این «من» گفتن خوب است، چون فقط جهت اشاره گفته می‌شود، اما بعضیها «من» را مشدد اداء می‌کنند! این «من» همان منی است که نزد پروردگار مبعوض است! باید از این «من» عبور کرد! راه عبور از این «من» هم کسب محبت است؛ اگر محبت پروردگار در دلی آمد و در آن دل راسخ و محکم شد، کم‌کم بال و پر این نفس ریخته می‌شود و از میان می‌رود تا اینکه دیگر هیچ چیز در میان نمی‌ماند! این کثرات از مقام نورانیت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ملائکه مقربین گرفته تا نفوس جزئیة ما و این عالم طبع، همه سایه است و فقط وجود ظلّی دارد؛ مرحوم مغربی می‌فرماید:

سایه هستی می‌نماید لیک اندر اصل نیست

نیست را از هست اگر بشناختی یابی نجات^۱

ما سایه را می‌بینیم و خیال می‌کنیم هستی و وجودی دارد، اما وقتی غروب می‌شود، هیچ خبری از سایه نیست! آن وقت مشخص می‌شود که سایه از اول هم هستی مستقلّی نداشته است، بلکه هرچه داشته از تشعشع آفتاب بوده و نه از ناحیه خودش! اگر این نیست‌ها را از اصل هستی که خداوند متعال است بازشناختیم، آن وقت نجات پیدا می‌کنیم؛ آن وقت است که می‌فهمیم اصل در عالم وجود تنها خداوند است و هیچ استقلال و الوهیتی برای غیر او وجود ندارد؛ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلِيمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ.^۲

این آیات انتهائی سوره مبارکه حشر که مستحبّ است مؤمن قرائت این آیات را جزء اذکار قبل از خواب خود قرار دهد،^۳ حاوی مضامین بلند توحیدی و

۱. دیوان کامل شمس مغربی، ص ۷۶.

۲. آیه ۲۲، از سوره ۵۹: الحشر.

۳. در تفسیر نور الثقلین به نقل از مجمع‌البیان آمده است که: «عَنْ أَنَسٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: مَنْ قَرَأَ لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ، إِلَى آخِرِهَا، فَمَاتَ مِنْ لَيْلَتِهِ، مَاتَ شَهِيدًا.»

ذکر وحدت و اسماء و صفات خداوند متعال است، این آیات می‌خواهد به ما بگوید: این خداوند شما دومی ندارد، فقط او هست و بس! به این حقیقت توجه کن و با توجه به حقیقت توحید به خواب فرو برو!

مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ.^۱

کسانی که غیر از خداوند برای خود ولی اختیار کرده‌اند، حکم عنکبوت را دارند؛ عنکبوتی که با لعاب دهان تار تنیده و برای خود خانه‌ای ساخته است. این عنکبوت در نزد خود خیال می‌کند خانه‌ای که برای خود ساخته، قصری است که هیچ آسیبی به آن وارد نمی‌شود، اما حَقًّا چنین است که سست‌ترین خانه‌ها، خانه عنکبوت است، اگر آنها بدانند و به این معنا علم پیدا کنند!

فرق موحد با غیرموحد در همین است؛ موحد آنچه می‌بیند از ناحیه پروردگار می‌بیند که حقیقت امر هم همین است و غیر از این نیست، اما غیرموحد برای تمام اینها وجود استقلالی قائل است.

چقدر این آیه، عجیب و تکان‌دهنده است که خداوند می‌فرماید: وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ.^۲

یعنی: «اکثریت مؤمنین ایمان حقیقی ندارند و مشرک هستند!» چون دیگران را شریک خدا می‌دانند و برای پروردگار شریک قائلند؛ می‌گویند: فلان طبیب ما را

﴿تفسیر نورالتقلین، ج ۵، ص ۲۹۳﴾

مرحوم مجلسی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه نیز در جلد ۸۹، از کتاب بحارالانوار خود بابی تحت عنوان: فضائل سورة الحشر و ثواب آيات أواخرها أيضًا، باز نموده و احادیثی در استحباب قرائت آیات انتهائی سورة مبارکه حشر در قبل از خواب ذکر کرده‌اند.

۱. آیه ۴۱، از سورة ۲۹: العنكبوت.

۲. آیه ۱۰۶، از سورة ۱۲: یوسف.

شفا داد، چه طبیب خوبی! این دارو ما را خوب کرد! فلان شخص به ما روزی رساند و قس علی هذا؛ چقدر در زندگی برای خود إله تراشیده‌ایم! اینها همه شرک خفی است ولی خودمان نسبت به این معنا جاهلیم.

راه توحید عجب راهی است! هدایتگر است، انسان را بیدار می‌کند و حرکت می‌دهد و به آن سرچشمه توحید می‌رساند و در نتیجه حقایق برای انسان منکشف می‌شود. البته این راه احتیاج به مراقبه دارد، چرا که بدون مراقبه و جهاد و سعی و کوشش محال است که انسان موفق شود و برسد به آنجا که باید برسد.

معنای: يُحِبُّوهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ

در معنای این فقره از آیه شریفه سه احتمال داده شده است؛ مرحوم طبرسی در مجمع‌البیان می‌فرماید:

«فیه ثلاثه أقوالٍ: أحدها: كَحُبِّكُمْ اللهَ أَيْ كَحُبِّ الْمُؤْمِنِينَ اللهَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ الْحَسَنِ. وَ الثَّانِي: كَحُبِّهِمْ اللهَ يَعْنِي الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْأَنْدَادَ فَيَكُونُ الْمَعْنَى بِهِ مَنْ يَعْرِفُ اللهَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ يَعْبُدُ مَعَهُ الْأَوْثَانَ وَ يُسَوِّى بَيْنَهُمَا فِي الْمَحَبَّةِ، عَنْ أَبِي عَلِيٍّ وَ أَبِي مُسْلِمٍ. وَ الثَّالِثُ: كَحُبِّ اللهِ أَيْ كَالْحُبِّ الْوَاجِبِ عَلَيْهِمُ الْإِذْنُ لَهُمْ لَا الْوَاقِعَ.»^۱

قول اول این است که: محبت کفار و مشرکین به أنداد، مانند حب مؤمنین است به خداوند؛ یعنی: يُحِبُّونَ الْأَنْدَادَ كَحُبِّ الْمُؤْمِنِينَ لِلَّهِ.

قول دوم این است که: گفته‌اند: محبت مشرکین به أصنام و أنداد، مانند محبت ایشان به خداوند متعال بوده است؛ یعنی سخن درباره کفار و مشرکینی است که خدا را دوست دارند و همانطور که خداوند متعال را دوست دارند، به همان صورت أصنام و أنداد را هم دوست داشته‌اند.

۱. مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۴۵۵ و ۴۵۶.

البته گفته شد که: شرکاء خداوند در نزد مشرکین اعم از این است که بتهای سنگی و چوبی باشد یا غیر آن، از ذوی العقول باشد یا از غیر ذوی العقول؛ کما اینکه کفار قریش ملائکه را با خداوند در ربوبیت شریک می دانستند، همانطور که برخی از یهود و نصاری عالمان خود را شریک خداوند قرار می دادند.

قول سوم این است که: محبت کفار و مشرکین به انداد مانند محبتی است که باید به خداوند داشته باشند. طبق این قول تقدیر آیه چنین می شود: يُحِبُّوهُمْ كَالْحُبِّ الَّذِي يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ لِلَّهِ.

مرحوم علامه طباطبائی از میان این اقوال سه گانه، قول دوم را اختیار فرموده اند. و قرائن نیز همین نظر را تأیید می کند؛ زیرا:

أولاً: عموم کفاری که در تقابل با پیامبر اکرم بودند به الله تبارک و تعالی اعتقاد داشتند، چه کفار از اهل کتاب (یهود و نصاری) و چه مشرکان قریش؛ قرآن به صراحت از مشرکان قریش نقل می فرماید که به خالقیت الهی معتقد بودند و فقط ربوبیت مطلقه حضرت حق را محدود می دانستند.

و لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.^۱

«و اگر از ایشان بپرسی که آسمان و زمین را چه کسی خلق کرده است هر آینه خواهند گفت: الله! بگو: همه مراتب حمد و ستایش متعلق به الله است ولی اکثر ایشان نمی دانند.»

ثانیاً: سیاق آیات قبل و بعد هم ناظر به کسانی است که منکر خداوند نیستند، بلکه برای خداوند شریک و ندّ قرار می دهند. خداوند می فرماید: در قیامت برایشان آشکار می شود که همه و جمیع قوت متعلق به خداوند است و دیگری در

۱. آیه ۲۵، از سوره لقمان: ۳۱.

آن شریک نیست؛ وَ لَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَ أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ.^۱

ثالثاً: ظاهر تعبیر يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ همین است که فاعل حُبِّ در هر دو موضع یکسان باشد؛ یعنی همانطور که خدا را دوست دارند، اُنَداد را هم دوست دارند و محبّت به هر دو در قلب آنها به صورت بالفعل موجود است.

دو قول دیگری که در عرض این نظر بیان شد، هریک محتاج تقدیر و حمل بر خلاف ظاهر است.

پس آیه در مقام مذمّت کفّار است؛ از این جهت که ایشان محبّت خود را میان خداوند و اُنَداد وی به طور مساوی یا غیرمساوی تقسیم نموده و هر دو را دوست می‌دارند و همانطور که اُنَداد را در وجود، ید و مثل خداوند و شریک او دانسته‌اند، در مقام محبّت هم برای خداوند شریک قائل شده‌اند.

احتمالات مختلف در: أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ

حال که وصف کفّار مشخص شد و دانستیم که ایشان محبّت را میان خدا و مخلوقات وی تقسیم نموده‌اند، باید ببینیم که مؤمنین از منظر آیه شریفه چگونه هستند؟ آیه می‌فرماید: وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ. در این فقره از آیه نیز به حسب احتمالات مختلف در مفضّل و مفضّل علیه، وجوه متعدّدی بیان شده است:

اول: تفضیل مؤمنین بر کافرین در محبّت خدا

در قسمت اول آیه اشاره شد که کفّار هم به خداوند محبّت دارند، مستهی غیرخدا را نیز با خدا در آن شریک می‌نمایند. حال می‌فرماید: محبّت مؤمنین به خداوند شدیدتر است از محبّت کفّار به خداوند. برخی از مفسّرین از جمله مرحوم

۱. قسمتی از آیه ۱۶۵، از سوره ۲: البقرة.

علامه طباطبائی رضوان الله تعالی علیه این وجه را انتخاب نموده‌اند.

دوم: تفضیل مؤمنین در محبت خداوند بر کافرین در محبت اُنداد

طبق این وجه، محبت مؤمنین به خداوند از محبت کفار به اُنداد شدیدتر است. کسانی که به این احتمال قائل شده‌اند گفته‌اند: محبت کفار به بتها و اُنداد ثابت و پایدار نیست، زیرا ریشه در هوای نفس و جهل و پیروی از آباء و... دارد فلذا در بسیاری از حالات، آنها از محبت اُنداد دست برداشته و به خدای حقیقی یا ند و بت دیگری اقبال می‌کنند؛ درست برخلاف محبت مؤمنین به خداوند که برخاسته از اعتقاد راسخ به توحید است و در نتیجه ثابت‌قدم و پابرجا خواهد ماند. مرحوم ملافتح الله کاشانی در تفسیر شریف منهج الصادقین چنین می‌فرماید:

«وَالَّذِينَ آمَنُوا،» و آنان که ایمان آورده‌اند «أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ،» ایشان قویتر و ثابت‌ترند از روی دوستی کردن مر خدای را، یعنی محبت ایشان به خدا بیشتر است نسبت به محبت کفار به اُنداد، زیرا که محبت ایشان به خدا منقطع نمی‌شود بخلاف محبت اُنداد [که] به جهت أغراض فاسده موهومه است که به ادنی سببی زایل می‌شود و لهذا از آلهه خود عدول می‌کنند به خدا نزد نزول شدائد بر ایشان، کقوله تعالی: «وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهًا.»^۱ و در بعضی از منہ عبادت صنمی می‌کنند و بعد از آن، آن را گذاشته به غیر آن از اصنام دیگر میل می‌کنند و می‌گویند که: این بهتر از آن است. پس محبت کفار محبتی است فانی و عارضی نفسانی و دوستی مؤمنان محبتی است باقی ذاتی؛ پس این محبت اشد باشد از آن.^۲

سوم: تفضیل محبت مؤمنین به خداوند بر محبت مؤمنین به غیر خداوند

۱. قسمتی از آیه ۶۷، از سوره ۱۷: الإسراء (بنی‌اسرائیل).

۲. منهج الصادقین فی الزام المخالفین، ج ۱، ص ۳۵۸.

بنابر این وجه، مقایسه میان دو حال از حالات مؤمن است که محبت وی به خداوند اشد است از محبت وی به غیر خداوند؛ یعنی: الَّذِينَ ءَامَنُوا حُبُّهُمْ لِلَّهِ أَشَدُّ مِنْ حُبِّهِمْ لِغَيْرِ اللَّهِ.

به نظر می‌رسد که در میان این سه احتمال، همان احتمال اول منطبق بر ظاهر آیه شریفه است، زیرا ظاهر آیه این است که: خداوند در صدد مقایسه میان مؤمنین و غیر ایشان است، نه میان دو حال از حالات مؤمنین. و اگر منظور چنین بود باید می‌فرمود: وَ حُبُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا لِلَّهِ أَشَدُّ، تا طرف مقایسه محبت مؤمنین به خداوند باشد، نه خود الَّذِينَ ءَامَنُوا.

همچنین ظاهر آیه چنین است که جامع طرفین در مقایسه محبت، خداوند است که در آیه بیان شده است، نه اینکه در یک طرف مراد محبت خدا بوده و در طرف دیگر که محذوف است، محبت غیر خدا منظور باشد.

لذا آنچه متبادر از آیه است، بعد از آنکه فهمیدیم سخن در کفاری است که محبت خدا و غیر خدا هر دو در وجودشان هست، این است که: الَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا.

حال باید ببینیم منظور از اینکه محبت مؤمنین به خداوند اشد از کفار است چه می‌تواند باشد؟

معنای: أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ

در نظر اولیّه چنین به ذهن می‌رسد که آیه در صدد بیان این معنا است که: کفار اُنْدَاد را همچون خداوند دوست دارند و لذا مستحقّ مذمت هستند، ولی مؤمنین خدا را بیش از کفار دوست دارند؛ یعنی ممکن است که مؤمن هم خدا و هم ندّ و مثل او را دوست داشته باشد ولی محبت خود را میان آن دو مساوی قرار نمی‌دهد و در نهایت خدا را بیشتر از غیر خدا دوست می‌دارد، پس ایمان با محبت غیر خدا

جمع می شود و اگر کفّاری که برای خدا نَد و شریک قرار داده اند نیز خدا را بیشتر از اُنَداد دوست می داشتند دیگر مورد مذمّت نبودند.

ولی با تأمل در صدر و ذیل آیات درمی یابیم که: قرائن، تصوّر و دریافت اولیّه از آیه شریفه را تأیید نمی کنند، بلکه باید گفت: این آیه شریفه در مقام بیان این مطلب است که مؤمن هیچ ندی برای خداوند قرار نمی دهد و لذا هیچ محبّتی هم به غیر خداوند ندارد، مگر محبّت غیراستقلالی که این محبّت نیز در حقیقت از محبّت به خداوند نشأت گرفته است.

توضیح اینکه: از مجموع آیات قرآن کریم در باب توحید و نیز سیاق همین آیات محلّ بحث فهمیده می شود که خداوند راضی نیست که کسی را با او نَد و شریک قرار دهند، اگرچه باز هم خدا در نزد شخص، محبوبتر از آن نَد و شریک باشد.

به تعبیر دیگر: يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ بدین معنا نیست که اشکال کار کفّار فقط این است که اُنَداد را مساوی با خدا دوست دارند، بلکه اشکال در این است که همانطور که خدا را دوست دارند اُنَداد را هم دوست دارند (تشبیه در اصل محبّت است نه مقدار محبّت) چه محبّت اُنَداد بیشتر باشد و چه کمتر.

سیاق ادامه آیات نیز به خوبی این معنا را نشان می دهد، زیرا خداوند در مقام مذمّت این کفّار می فرماید: وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ.

در این آیه اشاره شده است که اشکال این ظالمین، این بوده است که برای غیر خداوند هم قوّتی قائل شده و همه قوّت را در خداوند منحصر نکرده اند و تنها در قیامت، زمانی که پرده ها کنار رود، این حقیقت توحید برایشان منکشف می شود.

پس اگر کسی در کنار محبّت خداوند، به مخلوقی نیز ذره ای محبّت

استقلالی داشته باشد، داخل در این خطاب خواهد بود. منظور از محبت استقلالی این است که شخص، به مخلوقی از این جهت محبت بورزد که او را منشأ اثر دانسته و در قبال خداوند برای او سببیت و تأثیری در عالم می‌پندارد و برای همین تفکر باطل، به دنبال وی رفته و از وی اطاعت کرده و قلب و اراده و عمل خود را بر وفق اراده و رأی او قرار می‌دهد.

خداوند در ادامه آیات هم اشاره می‌فرماید که: حسرت این ظالمین از این باب است که از غیر خدا تبعیت کرده و اطاعت خداوند را رها نموده‌اند؛ إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَ رَأَوْا الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ * وَ قَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّؤْنَا مِنَّا كَذَلِكِ يَرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَلْتُمْ حَسْرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَ مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ.^۱

بنابراین، سیاق آیات، مؤمنین را به این امر دعوت می‌کند که برای خداوند هیچ ند و شریکی قرار ندهند و قوتی را برای غیر او نپندارند و به کسی نیز در کنار او محبت نورزند و اگر محبتی به غیر خدا دارند محبت به ند و شریک و موجودی مستقل از تدبیر و ربوبیت مطلقه وی نباشد، بلکه در طول محبت خداوند بوده و محبت به موجودی باشد که مرتبط با پروردگار است و محبتش انسان را به محبت خداوند می‌کشاند.

لذا در منطق قرآن کریم محبت به غیر خداوند ممنوع نیست، بلکه خداوند محبت به غیر خود را در صورتی که در طول محبت خود و برخاسته از محبت وی باشد تأیید می‌فرماید؛ مانند:

محبت به رسول خدا: قُلْ إِنْ كَانَ ءَابَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ وَ إِخْوَانُكُمْ وَ آزْوَاجُكُمْ وَ عَشِيرَتُكُمْ وَ أَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَ تِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَ مَسْكِنٌ تَرْضَوْنَهَا

۱. آیات ۱۶۶ و ۱۶۷، از سوره ۲: البقرة.

أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهَ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ.^۱

و محبت به سایر مؤمنین: وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ.^۲

و محبت به اصل ایمان: وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ.^۳

شاید به همین جهت باشد که در این آیه شریفه، فقط بر میزان محبت تأکید نشده و خداوند نفرموده است: وَالَّذِينَ آمَنُوا أَحَبُّ لِلَّهِ؛ بلکه به جای استفاده از «أَحَبُّ» به «أَشَدُّ حُبًّا» تعبیر شده و این معنا را می‌رساند که: محبت مؤمنین به خداوند راسختر و استوارتر و قویتر است؛ زیرا کسانی که برای خدا در عالم شریکی می‌پندارند و غیرخدا را مستقل و منشأ اثر می‌شمرند، در ابتلائات و امتحانات به محبت مخلوق مشغول گشته و قلبشان از محبت خداوند غافل می‌گردد و لذا در آن حال به معصیت دچار شده و رضای غیر را بر رضای الهی مقدم می‌دارند و هیچ معصیتی نیست مگر اینکه ریشه در دل‌بستگی و محبتی به غیرخدا دارد؛ ولی محبت خدا آنچنان در قلب مؤمن رسوخ کرده و قوی شده که چیزی آن را کنار نمی‌زند و همواره در قلب وی حاضر است و به همین جهت هیچگاه نیز به معصیت و ترک رضای خالق مبتلی نمی‌شود.

مصادیق الذین آمنوا

با توجه به آنچه گذشت، مصداق اتم: الذین آمنوا، مؤمنینی خواهند بود که

۱. آیه ۲۴، از سوره ۹: التوبة.

۲. صدر آیه ۹، از سوره ۵۹: الحشر.

۳. قسمتی از آیه ۷، از سوره ۴۹: الحجرات.

ایمان و توحید، تمام شرایش وجود آنها را پر کرده و هیچ استقلالی برای غیر خدا نمی بینند؛ اما عموم مؤمنین در سویدای قلب خود برای خداوند شریکی قرار داده و اندادی را در نظر می گیرند و به آنها همچون خداوند متعال محبت می ورزند و به همین جهت گاه لغزیده و به معصیت و گناه آلوده می گردند؛ وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ.^۱

مؤمنین عادی به هر مقدار که از شرک دور گشته و به توحید نزدیک شده باشند، از این آیه بهره دارند، ولی مصداق حقیقی آیه شریفه همان مؤمن کامل است که به مقام خلوص رسیده و مصداق اتم آن محمد و آل محمد علیهم الصلوٰة والسلام هستند. لذا عیاشی روایت فرموده است از زراره و حمران و محمد بن مسلم از حضرت امام باقر و حضرت امام صادق علیهما السلام که در تفسیر آیه شریفه: الَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا، می فرماید: هُمْ ءَالُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.^۲

بنابراین محصل معنای آیه شریفه چنین است:

برخی از مردم، انسانها یا چیزهایی را شریک و ندّ خداوند قرار می دهند و به ایشان به دیده استقلال نگریسته و برای آنها در امور خود قوّت و قدرتی و منشئیت اثری می پندارند و به آنها تکیه می کنند و آنها را همانند خداوند دوست می دارند، ولی مؤمنین محبتشان به خداوند شدیدتر و راسختر از محبت مشرکان به خداوند است و برای او شریکی قرار نمی دهند و هرگز از محبت خداوند رفع ید نمی نمایند و اگر قیامت برپا شود و عذاب الهی تجلّی کند مشرکان و ظالمان هم خواهند دید که همه قوّت و قدرت متعلّق به خداوند است و کسی ندّ و شریک او نبوده و کسی جز او از ابتدا، بهره ای از قدرت نداشته است.

۱. آیه ۱۰۶، از سوره ۱۲: یوسف.

۲. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۷۲.

نتیجهٔ بحث

از این آیه شریفه بدست می‌آید که مقام کمال، تنها با تحصیل محبت راسخ و ثابت به خداوند متعال و شریک قرارن دادن هیچ مخلوقی در این محبت حاصل می‌شود و سالکی که بخواهد به درجهٔ خلوص و لقاء پرودگار دست پیدا کند، بدون تحصیل این محبت نمی‌تواند به مقصود خود نائل شود.



فصل دوم

ضرورت سوختن در آتش عشق الهی



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

نکات تفسیری آیه شریفه ۱۶۵، از سوره مبارکه بقره را به آن مقدار که شرایط و اقتضائات اجازه می‌داد از نظر گذراندیم و در نهایت معنای صحیح محبت بیان شد و این معنا ثابت گشت که اطلاق محبت بر خداوند تبارک و تعالی حقیقی است نه مجازی. و روشن شد که معانی دیگری که در لسان برخی ذکر شده و عمده نیز قائل به مجازیت اطلاق این لفظ در محبت خداوند متعال شده بودند، با کتاب و سنت و استعمالات همخوانی ندارد.

پس از بیان این مباحث، طبیعی است که در صدد پاسخ به این سؤالات برآئیم:

۱. ارتباط محبت خداوند و مخلوقات چگونه است؟
۲. «محبت خداوند» به چه معناست؟
۳. چرا باید تحصیل محبت کنیم؟
۴. برای لقاء الهی تا چه حدی محبت لازم است؟
۵. برای رسیدن به محبت خداوند، چه مقدماتی را باید طی نمود؟
۶. محبت خدا را چگونه در دلمان وارد کنیم؟

محبت و عشق متقابل خداوند و موجودات به یکدیگر

گرچه بحث ما در محبت و عشق اکتسابی به پروردگار است، ولی قبل از ورود به این بحث، لازم است اشاره‌ای به محبت و عشق ذاتی و تکوینی بین خداوند و مخلوقات بنمائیم. همانطور که در حدیث قدسی وارد است که: **كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ**^۱، حکمای الهی علت ایجاد مخلوقات را عشق و محبت خداوند به شناخت خود دانسته‌اند، براین اساس خلقت مخلوقات بواسطه نیروی عشق بوده و تمام حرکات مخلوقات نیز بر اثر همین کیمیای عشق صورت می‌گیرد و انسان موظف است که در این دنیا بواسطه عشق، استعداد خود را به فعلیت برساند و در سیر الهی خود، به مقام لقاء خداوند مشرف گردد.

مرحوم علامه والد رضوان الله علیه در کتاب شریف *الله شناسی* درباره محبت و عشق خداوند به مخلوقات خود و نیز عشق موجودات به حضرت باری تعالی، در ذیل تفسیر آیه شریفه: **يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ**^۲ «ای انسان! تحقیقاً تو با سختی و تعب، خودت را بسوی پروردگارت می‌کشانی و سپس وی را ملاقات خواهی نمود.» می‌فرمایند:

«اعاظم از حکمای اسلام به ثبوت رسانیده‌اند که میان حضرت رب العزه و میان آفریدگانش یک نوع جذب و انجذابی وجود دارد که از آن تعبیر به «عشق» می‌کنند.

عشق خدا به مخلوقاتش آنها را به وجود آورده است و به هر یک از آنها طبق استعدادهای مختلف و ماهیات متفاوت لباس هستی و بقا پوشانیده، و به صفات

۱. بحار الأنوار، ج ۸۴، ص ۱۹۹؛ «من در نهان‌خانه ذات خود گنجی پنهان بودم و دوست

داشتم که شناخته شوم و به همین جهت مخلوقات را آفریدم.»

۲. آیه ۶، از سوره ۸۴: الانشقاق.

خود، به هر کدام متناسب با خودشان، متّصف نموده است. این عشق است که عالم را بر سر پا نموده است، و این حرکت را از افلاک گرفته تا زمین نشینان و از ذره تا ذره، موجود و بسوی او در تکاپو انداخته است.

زندگی و حیات و عیش و حرکت ما سوی الله هم بواسطه عشقی است که خدا در فطرت و نهادشان گذاشته است. و بنابراین هر موجودی از موجودات امکانیه بر اساس و اصل عشق به معشوق خود، حیات و روزگارشان را ادامه می‌دهند، و داستان تجاذب (جذب و انجذاب) در بین تمام موجودات سُفلی و عوالم علوی برقرار می‌باشد.

این تجاذب که در هر موجودی به نحوه‌ای خاصّ وجود دارد، موجب حرکت بسوی مبدأ اعلی در مدارج و معارج متفاوت شده است که مِنْ دُونِ حِجَاب و مِنْ وَرَاءِ حِجَاب، همگی عاشق او و به سمت او به جنبش آمده و به سیر و راه افتاده‌اند. غایه الامر موجودات ضعیفه و ماهیات سُفلیّه بواسطه محدودیت وجودشان، در میان راه گرفتار قوای شدیدتر از خود شده، در همان‌جا فانی می‌شوند. و بطور الأقرب فالأقرب هر موجود عالی غایت سیر موجود و معلول دانی است، تا برسد به ذات حقّ و صادر مطلق که اولین موجود لایتناهی و عظیم در عوالم است و در او فانی می‌شود، و تعاشق میان حق سبحانه و تعالی و میان او تحقّق می‌پذیرد.

در این کریمه شریفه، از حرکت انسان به سمت این محبوب ذو الجمال و معشوق صاحب جلال که مقصود نهائی و مقصد اصلی است به عنوان «کَدَح» تعبیر گردیده شده است؛ یعنی انسان که اشرف مخلوقات است استعداداً، باید خود را به فنای تام برساند فعلیه. آنانکه رسانیدند که رسانیدند، و آنانکه استعداد خود را ضایع کرده و نتوانسته‌اند در حرم امن و امان وی استقرار یابند و از موانع و خطرات قرقگاه حریم وی عبور کنند نیز بالأخره در تجلیات جلالیه او در

مواقف حساب، وی را دیدار و ملاقات خواهند نمود، و به معشوق و محبوب حقیقی خود، از پس پرده هزار حجاب خواهند رسید و خواهند فهمید که اوست محبوب و معشوقشان؛ غایه الامر ایشان در عالم دنیوی شهوات با چشمان رمدآلوده خود او را نگریسته‌اند و اینک هم از پس پرده و حجاب به ملاقات خدا می‌رسند.^۱

معنای محبت به خداوند

محبت به خداوند گاه محبت به خدای حقیقی است و گاه به خدای پنداری. خدای حقیقی همان هستی مطلق و بی حد و حصری است که همه عالم را پر نموده و غیری باقی نگذاشته و با وحدت قهاریه خود همه را مقهور و منکوب و تسلیم خود نموده است.

حقیقت محبت به پروردگار، به معنای محبت به این وجود مطلق و بیرون از اسم و رسم و تعین و حد است؛ سالک إلى الله تنها زمانی به معنای حقیقی، محب خداوند متعال می‌شود که طالب لقاء او بوده و به دنبال فنا و خروج از تعین و حد خود باشد. چنین کسی هر عملی را که انجام می‌دهد در راستای بیرون آمدن از تعین موهومی و پنداری و حرکت بسوی إطلاق و تجرّد محض خواهد بود.

در مقابل، اگر انسان خداوند را موجودی محدود، در کنار دیگر موجودات در نظر گرفته و به دنبال چنین خدائی حرکت کند، در حقیقت، محبت به خداوند نداشته و تنها خدائی پنداری را در ذهن و نفس خود پرستیده و با آن عشق‌بازی نموده است؛ اگرچه همین عبادت ناقص و محبت ناخالص می‌تواند مقدمه‌ای برای رسیدن به آن محبت حقیقی و خالص گردد.

۱. الله‌شناسی، ج ۱، ص ۱۳۴ تا ۱۳۶.

اهمیت و حلاوت محبت پروردگار

امام سجّاد علیه السلام در مناجاة المحبّین به خداوند عرضه می دارند: اَللهی مَنْ ذَا الَّذِی ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِکَ فَرَامَ مِنْکَ بَدَلًا.^۱ «پروردگارا! کیست که شیرینی محبت تو را چشیده باشد و به دنبال بدل و جانشینی برای تو باشد؟!»

محبت خداوند، محبت موجودی است که در عالم، مثل و کفو و نظیر ندارد، محبت کسی است که سراسر علم و حیات و قدرت و نور است؛ الله نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ.^۲

خورشید رُخت چو گشت پیدا ذرات دو کون شد هویدا
مهر رخ تو چو سایه انداخت زان سایه پدید گشت اشیاء^۳
تمام موجودات عالم، ظلّ و سایه خداوند متعال بوده و به عبارت قرآن کریم تمام موجودات، آیات و نشانه‌های او هستند و در واقع، هستی تمام مخلوقات بسته به هستی او است.

این خداوندی که خود مثل و مانند ندارد، محبتش نیز مثل نداشته و أبداً مانند محبت‌های ظاهری که به دوست و فرزند و خانواده تعلّق می‌گیرد نخواهد بود. محبت به پروردگار بواسطه رتبه بلند و منزلت والایش، از ارزشی فوق تمام ارزشها و از قدر و منزلتی فوق تمام منزلتها برخوردار است و باعث می‌شود این دُرّ گرانبها با هیچ چیز دیگری قابل مقایسه نشود؛ ما نمی‌توانیم از جهت معنا و حقیقت، محبت خدا را با محبت‌های دیگر مقایسه کنیم، همانطور که خداوند نیز با هیچ موجودی قابل مقایسه نیست.

با این وصف، محال است ذائقه‌ای محبت پروردگار را چشیده باشد و در

۱. بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۱۴۸.

۲. صدر آیه ۳۵، از سورة ۲۴: النور.

۳. دیوان کامل شمس مغربی، ص ۶۶.

عین حال، بدلی برای این محبت برگزیده و عشق و محبتی را جایگزین آن نماید و اگر کسی محبت غیر خدا را بر محبت خدا ترجیح می دهد، تنها از این روست که این شخص هنوز طعم محبت پروردگار را آنطور که باید نچشیده است.

از حضرت عیسی علیه السلام نقل شده که فرمودند: بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ: كَمَا نَظَرَ [يَنْظُرُ] الْمَرِيضُ إِلَى الطَّعَامِ فَلَا يَتَلَذَّذُ بِهِ مِنْ شِدَّةِ الْوَجَعِ، كَذَلِكَ صَاحِبُ الدُّنْيَا لَا يَتَلَذَّذُ بِالْعِبَادَةِ وَلَا يَجِدُ حَلَاوَتَهَا مَعَ مَا يَجِدُهُ مِنْ حَلَاوَةِ الدُّنْيَا.^۱

«از روی صدق و حق به شما می گویم: همانطور که انسان مریض به غذا نگاه می کند اما از شدت دردی که دارد، به هیچ نحو از این غذا متلذذ نمی شود، همانطور هم شخص اهل دنیا از عبادت لذت نمی برد و با وجود حلاوت دنیا که در ذائقه او اثر کرده، شیرینی عبادت را نمی چشد.»

دنیا حلاوت دارد، عبادت هم حلاوت دارد، همانطور که محبت و عشق به پروردگار هم شیرینی و حلاوت دارد. اگر ذائقه کسی از محبت دنیا پر شود دیگر نمی تواند طعم محبت خدا را بچشد؛ در مقابل هم محال است کسی که حلاوت عبادت و محبت را چشیده به دنبال شیرینی های دنیا باشد، زیرا چنین شخصی دیگر ذائقه اش تغییر کرده و میل به دنیا پیدا نمی کند و فهمیده است که محبت خداوند آن قدر شیرین است که با هیچ چیز قابل مقایسه نیست.

لذا روایت شده است که: الدُّنْيَا حَرَامٌ عَلَى أَهْلِ الْآخِرَةِ وَالْآخِرَةُ حَرَامٌ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَهُمَا مَعًا حَرَامَانِ عَلَى أَهْلِ اللَّهِ.^۲ «دنیا بر اهل آخرت حرام است و آخرت هم بر اهل دنیا، و دنیا و آخرت هر دو بر اهل الله حرام است!»

محبت خداوند بقدری شیرین و لذت بخش است که هیچ لذتی از لذات دنیا

۱. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۴۸.

۲. عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۱۹.

با آن قابل مقایسه نیست و اگر کسی به این حقیقت دست نیابد، اصلاً طعم خوشی و سرور را نچشیده است.

فَلَا عَيْشَ فِي الدُّنْيَا لِمَنْ عَاشَ صَاحِبًا وَ مَنْ لَمْ يَمُتْ سُكْرًا بِهَا فَاتَهُ الْحَزْمُ (۱)
عَلَى نَفْسِهِ فَلْيُبْكِ مَنْ ضَاعَ عُمرُهُ وَ لَيْسَ لَهُ فِيهَا نَصِيبٌ وَ لَا سَهْمٌ (۲)¹

۱. آنکه از باده محبت پروردگار ننوشیده و در هوشیاری بسر می برد، هیچ خوشی و لذتی در این دنیا ندارد. و هر آنکه بخاطر مستی از شراب ذاتِ الهی، جان نباخته و حجابِ آنانیت را کنار نزده است، عاقل و دوراندیش نبوده است.

۲. و لذا کسی که سرمایه عمر او تباه شد و از متاع گرانبهای محبت خداوند هیچ حظّ و بهره‌ای کسب نکرده است، باید بر حال زار خود سخت بگیرد!

لذا مرحوم علامه والد رضوان الله علیه در مورد عاشق و محبّ پروردگار می فرمودند: زندگی هیچ کس به شیرینی زندگی عاشق و محبّ خدا نیست. اگر انسان لباس و مسکن و خوراک نداشته باشد، و بالجمله بر کنار از زخارف دنیا باشد، ولی دل او از عشق و محبت پروردگار گرم و روشن باشد، احدی در عالم، در خوشی و سرور و شادمانی به پای او نمی رسد.

گرچه مردم عادی اصلاً حالات او را درک ننموده و نمی دانند او در چه بهجت و سروری قرار داشته و چه عوالمی بر او می گذرد و چه بسا عدم اعتناء او به ماسوی الله و ارزش قائل نشدن برای اعتباریّات و امور پنداری را حمل بر کم عقلی یا سفاهت نمایند.

مرحوم شیخ کلینی رحمه الله علیه در کتاب شریف کافی نقل می کند که: قَالَ:
وَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِذَا تَخَلَّى الْمُؤْمِنُ مِنَ الدُّنْيَا سَمَا وَ وَجَدَ
حَلَاوَةَ حُبِّ اللَّهِ وَ كَانَ عِنْدَ أَهْلِ الدُّنْيَا كَأَنَّهُ قَدْ خُولِطَ وَ إِنَّمَا خَالَطَ الْقَوْمَ حَلَاوَةَ

۱. دیوان ابن الفارض، ص ۱۸۵.

حُبِّ اللَّهِ فَلَمْ يَشْتَغِلُوا بِغَيْرِهِ.^۱

«راوی می گوید: و شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرماید: هرگاه مؤمن از دنیا و ماسوی الله فارغ گردد، بالا رفته و اوج می گیرد و شیرینی محبت خدا را می چشد. و به خاطر بی اعتنائی او به دنیا مردم او را نادان و بی عقل می پندارند ولیکن بی توجهی اینگونه افراد به امور دنیوی از روی بی خردی نیست، بلکه تنها بدین خاطر است که شیرینی محبت خدا وارد قلبهای آنان شده و با جانشان آمیخته است و لذا برای غیر خدا اهمیتی قائل نشده و خود را مشغول آن نمی کنند.»

کسی که با خداوند انس گرفته و چشم جانش به لقاء الهی روشن شده است، دیگر حتی میل به لذائد و نعم بهشتی نیز پیدا نخواهد کرد. روی همین جهت، درباره محبین و گریه کنندگان بر حضرت سیدالشهداء علیه السلام در روایت آمده است که: در قیامت حورالعین در انتظار مؤمنینی که در محضر سیدالشهداء علیه السلام هستند به سر می برند، اما مؤمنین به آنها توجهی نمی کنند تا جایی که آنها از این حال مؤمنین شکایت می کنند!^۲

این معنا بالنسبه به مؤمنین در همین دنیا برقرار است؛ آنهایی که اهل مراقبه و توجه به پروردگار هستند اگر جمیع لذائد دنیا یا بهشت جسمانی را هم برایشان فراهم

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۳۰.

۲. در کامل الزیارات در باب بکاء جمیع ما خلق الله علی الحسین بن علی علیه السلام، روایتی را از امام صادق علیه السلام درباره فضیلت گریه نمودن بر سیدالشهداء علیه السلام، نقل می کند که آن حضرت در ضمن بیان نحوه حشر گریه کنندگان بر امام حسین علیه السلام می فرماید: و الخلق فی الفزع و هم ءامنون و الخلق یعرضون و هم خدات الحسین علیه السلام تحت العرش و فی ظل العرش لا یخافون سوء یوم الحساب. یقال لهم: ادخلوا الجنة! فیابون و یختارون مجلسه و حدیثه و ان الحور لترسل الیهن: انا قد اشتقناکم مع الولدان المخلدین! فما یرفعون رؤسهم الیهن، لما یرون فی مجلسهم من السرور و الکرامة. (کامل الزیارات، ص ۸۱ و ۸۲)

کنی، حاضر نیستند از یاد و ذکر و توجه به خداوند تنزل کنند! برای مؤمن واقعی بهشت و نعمتهای او، دنیا و آخرت با تمام لذائذش، خداوند است و بس؛ چنانچه امام سجّاد علیه السّلام به خداوند عرضه می‌دارند: **يَا نَعِيمِي وَ جَتِّي وَ يَا دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي!**^۱ در ادامه به این معنا بیشتر خواهیم پرداخت که محبت پروردگار با محبت دنیا جمع‌شدنی نبوده و انسان مؤمن برای دستیابی به حلاوت و شیرینی عشق خداوند متعال، چاره‌ای جز قطع محبت دنیا و تعلقات آن از قلب، نخواهد داشت.

البته عشق و محبت پروردگار ممکن است مشقات بسیاری را در زندگی دنیوی برای انسان در پی داشته باشد؛ چرا که حالت ضیق و فشار شدید برای انسان آورده و دل از فراق و هجران پروردگار تنگ می‌گردد، و طلوع سلطان عشق، آتش بر خرمن سالک زده و او را می‌سوزاند. ابن‌فارض مصری در ابیاتی از قصیده لامیه خود بر این معنی تصریح نموده و می‌گوید:

هُوَ الْحُبُّ فَاسْلَمَ بِالْحَشَامِ الْهَوَى سَهْلُ فَمَا اخْتَارَهُ مُضْنَى بِهِ وَلَهُ عَقْلُ (۱)
و عِشْ خَالِيًا فَالْحُبُّ رَاحَتُهُ عَنِّي وَ أَوَّلُهُ سُقْمٌ وَ آخِرُهُ قَتْلُ (۲)^۲

۱. وه! محبت چه عظیم است، سراپرده دل را از آتش سوزان آن در امان آر؛ چرا که عشق و مهرورزی سهل و آسان نیست و هیچ عاقلی که به آن مبتلا شده و طعم ناگوارش را چشیده باشد، آن را اختیار نمی‌نماید.

۲. بدون درد محبت، روزگار خود را سپری ساز و زندگی کن؛ زیرا محبت، راحتی و آسایش آن رنج و محنت است؛ با درد و بیماری آغاز می‌شود و با قتل و مردن در اثر مقاسات و تحمّل شداید آن، پایان می‌پذیرد.

روی این جهت، حقیر در سفر سوریه، با اینکه اصل لزوم عشق و محبت به

۱. بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۱۴۸. (مناجات المریدین)

۲. دیوان ابن‌الفارض، ص ۱۶۲.

خداوند و ثمرات آن برای رسیدن به لقاء الهی معلوم و محرز بود، از خدمت حضرت آقای حدّاد سؤال کردم که: آیا شدّت محبت به خدا موجب ابتلاء به بیماری و ناراحتی‌های قلبی نمی‌شود؟ و در صورت احتمال ابتلاء چه باید کرد؟ آیا نباید برای حفظ سلامتی، دست از محبت خدا شست و طریق دیگری را برای لقاء حضرت احدیت اختیار نمود؟

ایشان فرمودند: «خیر، زیرا محبت پروردگار محیی انسان است و جان را زنده می‌کند.» یعنی گرچه شاید بدن در اثر ابتلاء به هجران و فراق حضرت پروردگار نحیف و لاغر شده و یا قلب در اثر تحمّل تألمات وارده از جانب عشق مبتلا شود و خلاصه آنچه ابن‌فارض فرموده همه اتفاق بیفتد، امّا این عشق و محبت، انسان را زنده می‌کند و به او حیات خالده و طیبه می‌بخشد و حیات حقیقی و واقعی رهین عشق و محبت و مهرورزی با حضرت پروردگار است. و بالجمله تحمّل این امور در جنب ثمره آن، ناچیز به حساب می‌آید. و ابن‌فارض مصری در ادامه این آیات به این حقیقت اشاره کرده و می‌فرماید:

و لَكِنَّ لَدَى الْمَوْتِ فِيهِ صَبَابَةٌ

حَيَاةٌ لِمَنْ أَهْوَى عَلَىٰ بِهَا الْفَضْلُ (۱)

نَصَحْتُكَ عِلْمًا بِالْهَوَىٰ وَالَّذِي أَرَىٰ

مُخَالَفَتِي فَاخْتَرْتُ لِنَفْسِكَ مَا يَحْلُو (۲)

فَإِنْ شِئْتَ أَنْ تَحْيِيَ سَعِيدًا فَمُتْ بِهِ

شَهِيدًا وَإِلَّا فَالْغَرَامُ لَهُ أَهْلُ (۳)

فَمَنْ لَمْ يَمُتْ فِي حُبِّهِ لَمْ يَعِشْ بِهِ

و دُونَ اجْتِنَاءِ النَّحْلِ مَا جَنَتِ النَّحْلُ (۴)^۱

۱. آنچه تا به حال از عشق گفتم، رأی و نظر عامه مردم بود، ولی نزد من، مرگ در راه عشق حیاتی است عظیم و جاودان که محبوب من با آن بر من منت نهاده و تفضل نموده است.

۲. چون سختی و محنت‌های راه عشق و محبت را می‌دانستم ابتدا تو را نصیحت کرده و از آن برحذر داشتم، اما نظر من این است که با خیرخواهی من مخالفت نمائی و راه عشق را برگزینی؛ پس اینک آنچه را می‌پسندی و در کام تو شیرین است اختیار نما.

۳. اگر می‌خواهی به حیات سعیده برسی، در راه عشق جان بده و شهید شو و إلا عشق را واگذار که برای آن اهلی است.

۴. کسی که در راه محبت او، به حضرت محبوب جان نباخته، زندگانی و حیات نیافته است، و البته پیش از چشیدن و ذوق حلاوت عسل، گریزی از تحمل نیش و آزار زنبوران نیست!

القاب و مراتب محبت

محبت دارای مراتبی است که در کتب عرفان به تفصیل به آن پرداخته شده است و البته تعداد این مراتب و تعریف هریک، در کتب مذکور به گونه‌های مختلفی بیان گردیده است. شیخ اکبر محیی الدین عربی، چهار لقب برای محبت ذکر می‌کند: «حُبّ»، «وُدّ»، «عشق» و «هوئ».^۱

مرحوم علامه والد رضوان الله علیه در کتاب شریف *الله‌شناسی* از تعلیق کتاب *رساله عشق ابن سینا*، مراتب محبت را اینگونه آورده‌اند: «مراتب محبت را ادبا و اهل ذوق به این ترتیب بیان کرده‌اند: نام نخستین

۱. الفتوحات المکیه، ج ۲، ص ۳۲۳.

مرتبه دوستی «هوی» است. پس از آن «علاقه» است که عبارت باشد از محبتی که ملازم و غیر منفک از قلب عاشق است. مرتبه سوّم را «کَلَف» نامیده‌اند، مقصود از آن شدّت محبت است. مرتبه چهارم «عشق» است و آن زائد بر مقدار حبّ است. پنجم «شَعَف» است (با عین مهمله) که آن عبارت است از إحراق قلب بواسطه ازدیاد محبت. مرتبه ششم «شَعَف» است (با غین معجمه) یعنی محبت چنان ازدیاد پیدا کند که برسد به غلاف قلب. هفتم «جوی» است که آن عبارت است از هوی و محبت باطن.

هشتم «تیم» است که محبت عاشق برسد به آن مرتبه که از معشوق ظاهری دوری جوید و طالب دیدار معشوق حقیقی گردد. مرتبه نهم را «تَبَل» گفته‌اند (با فتحه تا و سکون با) و آن وقتی است که از شدّت عشق مریض و ناتوان گردد. مرتبه دهم را «تَدْلِيَه» گویند (با فتحه تا و سکون دال) و آن عبارت از رفتن عقل می‌باشد.

مرتبه یازدهم «هَیُوم» (با ضمه ها و یا) و آن آخرین مرتبه‌ایست که عاشق، فانی در معشوق شود و به غیر از او کسی دیگر را نبیند؛ راجع به این مرتبه است که شاعر می‌گوید: «در هر چه نظر کردم سیمای تو می‌بینم»، یا بایزید است که می‌گوید: لَيْسَ فِي جُبَّتِي إِلَّا اللَّهُ. و أمير المؤمنين عليه السلام فرمود: مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَ قَدْ رَأَيْتُ اللَّهَ فِيهِ أَوْ مَعَهُ.^۱

مرحوم میرسیدعلی همدانی نیز در مشارب/الأذواق در بیان مراتب و صفات محبت، القاب بسیاری را ذکر و شرح داده‌اند، من جمله فرموده‌اند:

«ای عزیز بدانک بعضی از اهل عرفان اصول و مراتب و صفات محبت را باعتبارات ذکر کنند چون «صَبَابَه» و «شوق» و «رُمَقَه» و «وَمَقَه» و «وُدّ» و «خُلّت» و

۱. الله‌شناسی، ج ۱، ص ۱۳۹.

«حُبّ» و «تَوْقَان» و «عشق» و «هوی» و غیره.

اول آن «لحظه» و «رُمقه» است و آن ماده محبت و اصل مودّت است و بعضی آن را از مراتب محبت شمرند و نه چنانست، زیرا که «لحظه» و «رُمقه» محبت را بمثابت نطفه است آدمی را؛ چنانک نطفه را آدمی نخوانند، همچنان «رُمقه» و «لحظه» را محبت نگویند.

مرتبه دوم «وَمَقَه» است و آن میل نفس است بجهت تتبع کیفیت آنچه قوه مدرکه را از راه حس حاصل گشت. سیم «هوی» است و آن اول سقوط مودّت و بدایه ظهور محبت است و این صفت از مراتب، عین محبت است. مرتبه چهارم «وَدّ» است و آن اثبات آن سرّی است که از سقوط هوی در باطن مُحب حاصل شد. پنجم «خُلّت» است و آن اشتباك مودّت و تخلّل محبت است در خلال قوای روحانی مُحب.

ششم «حَبّ» است و آن تخلص سرّ محبّ است از تعلّق بغیر محبوب و تصفیة آئینه دل از عکس نقش ما سوی المطلوب. هفتم «عشق» است و آن إفراط محبت است و ازین جهت لفظ عشق را بر حضرت صمدیت إطلاق نکنند؛ چه در آن حضرت إفراط و تفریط را مجال نیست و اشتقاق عشق از «عَشَقَه» است و آن گیاهی است که بر درخت پیچد و درخت را بی بر و زرد و خشک گرداند، همچنین عشق درخت وجود عاشق را در تجلّی جمال معشوق محو گرداند تا چون ذلّت عاشقی برخیزد، همه معشوق ماند و عاشق مسکین را از آستانه نیاز در مسند ناز نشاند و این نهایت مراتب محبت است.

و «شوق» و «صَبابه» و «تَوْقَان» و «جَوّی» و «أشجان» و غیره همه از عوارض و لوازم محبت اند، نه نفس محبت.^۱

۱. /حوال و آثار میر سید علی همدانی، باب چهارم: مشارب الأذواق، ص ۳۹۶ و ۳۹۷.

ضرورت شعله‌ور شدن آتش محبت

همه ما کم و بیش محبت خدا را در دل داریم، اما کسی مقام و منزلت بیشتری دارد که محبت خداوند را بیشتر در دل وارد کرده و به تعبیری «أَعْظَمُ حُبًّا» و «أَشَدُّ حُبًّا» باشد.

امام علیه السلام خطاب به خداوند عرضه می‌دارد: أَسْأَلُكَ أَنْ تَجْعَلَنِي مِنْ أَوْفَرِهِمْ مِنْكَ حَظًّا وَأَعْلَاهُمْ عِنْدَكَ مَنَزَلًا وَأَجْزَلِهِمْ مِنْ وَدِّكَ قِسْمًا^۱؛ یعنی: «خدایا! من را از کسانی قرار بده که بیشترین بهره را از تو دارند و منزلت آنها در نزد تو بیشترین و عالیترین منزلت است و بیشترین نصیب را از محبت تو دارند!» این محبتی که در دل همه ما قرار دارد خوب است، اما باید به دنبال آن درجه‌عالی از محبت بود؛ تا محبت همه وجود انسان را نگیرد و چون آتشی انسان را نسوزاند انسان به لقاء الهی مشرف نمی‌شود.

حضرت امام سجّاد علیه السلام در وصف بندگان خاصّ الهی در همان مناجات عرضه می‌دارند: الَّذِينَ صَفَّيْتَ لَهُمُ الْمَشَارِبَ وَ بَلَّغْتَهُمُ الرِّغَائِبَ وَ أَنْجَحْتَ لَهُمُ الْمَطَالِبَ وَ قَضَيْتَ لَهُمْ مِنْ وَصْلِكَ الْمَآرِبَ وَ مَلَأْتَ لَهُمْ ضَمَائِرَهُمْ مِنْ حُبِّكَ وَ رَوَيْتَهُمْ مِنْ صَافِي شَرِبِكَ؛ فَبِكَ إِلَيَّ لَذِيذُ مُنَاجَاتِكَ وَ صَلَوَا وَ مِنْكَ أَقْصَى مَقَاصِدِهِمْ حَصَلُوا^۲.

«کسانی که آبشخوارهای علوم آنان را از آلودگیها پاک نمودی و به آنچه بدان رغبت داشتند رساندی و آنان را در وصول به خواسته‌هایشان موفق گرداندی و بواسطه رساندن آنها به مقام قرب خود حاجاتشان را برآوردی و قلوب آنان را سرشار از عشق و محبت خود قرار دادی و از آب زلال معارف خود، ایشان را سیراب نمودی.

۱. بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۱۴۸. (مناجات المریدین)

۲. همان مصدر، ص ۱۴۷.

لذا آنان بواسطه این لطف و مرحمت تو، به شیرینی مناجات و خلوت با تو رسیدند و دورترین و برترین آرزوهایشان را که معرفت ذات توسست بدست آوردند.»

انسان اگر بخواهد به لذت مناجات الهی رسیده و آن أقصى المقاصد و نهایت مطلوب را بدست بیاورد، حتماً باید ضمیر و قلبش را از محبت الهی مملو نماید؛ وقتی آتش محبت آمد و وجود انسان را پر کرد همه آلودگیها و کدورات را می سوزاند و از بین می برد و انسان به مقام خلوص می رسد؛ چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: **حُبُّ اللَّهِ نَارٌ لَا تَمُرُّ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا احْتَرَقَ**.^۱ «محبت خداوند آتشی است که از چیزی نمی گذرد مگر آنکه آن شیء شعله ور گشته و نابود گردد.» این محبت های جزئی برای وصول به لقاء الهی کافی نیست؛ قلب باید از محبت پروردگار پر شده و آتش بگیرد تا مقصود حاصل شود و این کار جز به مراقبه و مجاهده مستمر به نتیجه نمی رسد؛ جناب حافظ علیه الرحمه در بیان شعله ور شدن آتش عشق در قلب انسان می فرماید:

آتش مهر تو را حافظ عجب در سر گرفت

آتش دل کی به آب دیده بنشانم چو شمع^۲

آتش مهر یعنی آتش محبت خداوند. حافظ در این بیت خطاب به خداوند عرضه می دارد: «عجب من نسبت به تو عشق ورزیدم که قلب و سر و جانم از محبت و عشق تو آتش گرفت! این آتشی که درون قلب من است را چگونه می توانم با آب دیده فرو بنشانم؟! عاشق همیشه در فراق محبوب خود گریان است اما چگونه این گریه آتش را خاموش کند؟ حال من مثل شمع است، شمع وقتی جانش

۱. مصباح الشریعة، ص ۱۹۳.

۲. دیوان حافظ، ص ۱۳۳، غزل ۳۰۱.

آتش می‌گیرد، قطره قطره می‌چکد، اما این قطره‌ها، هیچ از حرارت شمع کم نمی‌کنند بلکه خودشان چنان داغ می‌شوند که اگر به آنها دست بزنیم، دستان خواهد سوخت. خواجه رضوان‌الله تعالی علیه می‌فرماید: اشکهای من هم همین حالت را دارد! این اشکها از آتش عشق درون سینه من چیزی کم نمی‌کند، این اشکها، اشکهای سوزان است، چون منشأ این اشکها آتش دل است.

مطلع این غزل چنین است:

در وفای عشق تو مشهور خوبانم چو شمع

شب‌نشین کوی سربازان و رندانم چو شمع

ای خدا! در وفای عشق تو مشهور همه خوبان هستم. خوبان همه آنهايي هستند که خودباخته‌اند؛ یعنی از خودیت خود رها شده و به خدا پیوسته‌اند. در بین همه این مقربان، من مشهورم به اینکه به تو محبت و عشق دارم!

در زبان اهل عرفان، سربازان کسانی هستند که آماده‌اند که سرشان را باخته و آن را در راه خدا بدهند؛ یعنی حاضرند هستی خود را در راه خدا بدهند؛ به اینها می‌گویند: «سرباز». هستی انسان به سر اوست؛ اگر دست یا پای انسان را قطع کنند جان انسان از بدن جدا نمی‌شود، اما اگر کسی سر انسانی را بزند جان او را گرفته است. این سربازان هم سر خود را در راه محبوب می‌دهند. شمع نیز سرباز است و هر چند روز یک بار نوک فتیله‌اش را می‌بُرد و در راه عشق و سوزی که دارد سر می‌دهد. مراد از «رند» هم همان کسی است که حضرت در روایت فرمودند: **المؤمن كَيْسٌ**^۱ «مؤمن، زیرک و زرنگ است.» علامت این زرنگی چیست؟ علامتش این است که مؤمنان زیرک، آخرت خود را به دنیایشان نفروخته و در مقابل جان خود، بهشت را خریده‌اند که: **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِآنَّ**

۱. تصنیف غررالحکم ودرر الکلم، ص ۸۹.

لَهُمُ الْجَنَّةُ.^۱ اینچنین افرادی به حقیقت زیرک‌اند!

حضرت امام صادق علیه‌السلام در وصف این افراد فرمودند: **إِنَّمَا الْكَيِّسُ كَيِّسُ الْآخِرَةِ**.^۲ «زیرک آن کسی است که از عمر خود برای آخرتش استفاده می‌کند.» نه آن کسی که تابع دنیا است و عمر خود را برای دنیا می‌گذراند؛ این افراد زیرک نیستند، چون عمر و آخرت خود را به ثَمَن بَخْس و بهائی ناچیز فروختند. در واقع اینگونه افراد به دنبال غیرخدا رفته و دنبال هوای نفس بودند؛ تبعیت از شیطان کردند نه از خدای رحمن!

زیرک همانهایی هستند که حضرت فرمودند: **حَبَّذَا نَوْمُ الْأَكْيَاسِ وَ إِفْطَارُهُمْ**.^۳ «خوشا خواب زیرکان و غذاخوردن آنها!» حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام خواب و بیداریشان تفاوتی ندارد؛ خواب و بیداریشان با هم یکی است، خوابشان با عبادتشان یکی است، هیچ فرقی نمی‌کند! تمام آنهایی که در نورند و خصوصاً حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام که اصلاً وجود شریفشان منبع نور است، همانطور که در بیداری و عبادتشان مشغول سیر و تقرّب به خداوند هستند، در خواب خود نیز همین حالت را دارند و بسوی خداوند سیر می‌کنند.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرمایند: **يَنَامُ عَيْنَايَ وَ قَلْبِي يَقْظَانُ**.^۴ «دو چشم من می‌خوابد، اما قلبم بیدار است و خواب ندارد!»

کسی واقعاً زیرک است که قلبش خواب نداشته باشد! حالا مصداق اَتَم «کَیِّس» و «زیرک» حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیرالمؤمنین و صدیقه کبری و ائمه طاهرين عليهم‌السلام هستند و باقی هرچه باشند در مرتبه بعد ایشان قرار

۱. صدر آیه ۱۱۱، از سورة ۹: التَّوْبَةِ.

۲. الکافی، ج ۴، ص ۵۵۷.

۳. نهج‌البلاغه، حکمت ۱۴۵، ص ۴۹۵.

۴. بحار‌الأنوار، ج ۹، ص ۶۶.

خواهند گرفت و بسته به تلاش و مجاهداتشان، بهره خود را خواهند برد. اینان خواب و بیداریشان یکی است، برای همین است که فرمودند: **حَبْدَا نَوْمُ الْأَكْيَاسِ وَ إِفْطَارُهُمْ**. «چقدر خوب است خواب و خوراک این افراد!» در حقیقت خواب این افراد مثل بیداریشان می‌ماند، خوردنشان مثل إمساک و خودداری از طعامشان است.

تازه امر منحصر به این دو مورد نیست! نکاح اینان، رفت و آمدشان، کسب و کار و تجارتشان و اصلاً تمام شؤون زندگی ایشان خدائی است؛ قضاوت‌های امیرالمؤمنین با عبادت‌هایشان دقیقاً یکی است، بدون هیچ تفاوتی! چون قلب يَقْظَانِ است، بیدار است، قلب همیشه با خداست، همیشه توجّهش بسوی اوست. اگر مرحوم علامه والد می‌فرمودند: «شبها که می‌خوابید به عشق خدا بخوابید صبحها هم که بیدار می‌شوید با عشق خدا بیدار شوید.» برای امثال ماست که غفلت ما را می‌گیرد و از توجّه بسوی عالم قدس باز می‌دارد. فرموده‌اند: با عشق به خدا بخوابید و بیدار شوید، تا توجّهی حاصل شود و پرده‌های غفلت کنار برود.

علاوه بر این می‌فرمودند: وقتی از بستر بلند می‌شوید، مانند رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم همانجا به سجده بیافتید^۱ و بگوئید: **الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اٰخْيَانِي بَعْدَ مَا اَمَاتَنِي وَاِلَيْهِ النُّشُورُ**.^۲ **الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي رَدَّ عَلَيَّ رُوحِي لِاَحْمَدِهِ وَاَعْبَدَهُ**.^۳ «ستایش و سپاس منحصر در خداوندی است که مرا زنده گردانید بعد از آنکه میرانده بود و بازگشت به سوی اوست. ستایش و سپاس منحصر در خدایی است که روح مرا به من بازگرداند تا شکرگزارش باشم و او را عبادت کنم.»

۱. امام محمدباقر علیه السلام می‌فرمایند: مَا اسْتَقْبَلَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم مِنْ

نَوْمٍ اِلَّا خَرَّ لِلّٰهِ سَاجِدًا. (مکارم/الأخلاق، ص ۳۹)

۲. الکافی، ج ۲، ص ۵۳۹.

۳. مفتاح الفلاح، ص ۲۹۳.

هنگامی که مطلع و آغاز روز با عشق خدا و انجام سجده‌ای با این شرایط باشد، آن وقت است که دیگر تمام روز شخص مملوّ از عشق خدا می‌شود. دستوراتی هم که در روایات به عنوان اعمال قبل از خواب ذکر شده است همه برای دستیابی به همین معنا است.

البته اعمال و اذکار مأثوره از ائمه علیهم السلام که برای انجام قبل از خواب به دست ما رسیده است، اعمّ از استغفارات وارده و سُور مُسَبِّحات و تسبیحات و آیاتی که باید خوانده شود، حجم بسیار زیادی دارد و انجام دادن تمام این دستورات وقت زیادی می‌طلبد ولیکن اولیاء الهی با توجّه به شاکله و ظرفیت افراد، همین دستورات مروی را به صورت خفیف و کوتاه‌تر به شاگردان خود دستور می‌دادند. تمام این تلاشها برای کنارزدن غبار غفلت در روز و ادامه سیر الی الله در خواب است، ولی این امر برای ائمه معصومین علیهم السلام و دیگر اولیاء الهی که در مقام قرب متمکّن‌اند، به این صورتی که ذکر شد بی‌معناست؛ خواب و بیداری اولیاء الله یکی شده و به جایی رسیده‌اند که همیشه در محضر الهی قرار دارند!

با این وجود، نباید گمان کرد که اولیاء الهی دیگر دستورات و واجبات الهی را انجام نمی‌دهند! اتفاقاً همین اولیاء الهی هستند که به بهترین شکل، واجبات الهی را انجام داده و مستحبات را نیز تا آنجا که وسعشان یاری می‌کند، انجام می‌دهند.

عبادت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم به گونه‌ای بود که حضرت آن قدر نماز می‌خواندند که پای مبارکشان ورم می‌کرد؛ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُصَلِّي حَتَّى يَتَوَرَّمَ قَدَمَاهُ وَيَقُولُ: أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا؟^۱

خدمت حضرت عرض کردند: شما با این مقاماتی که دارید، شما که خاتم المرسلین هستید و خداوند همه ذنوب شما را مورد مغفرت قرار داده است،

۱. مصباح الشریعة، ص ۱۷۶.

شما دیگر چرا اینقدر عبادت می‌کنید؟! حضرت در جواب می‌فرمودند: آیا نباید بنده شکرگزاری برای خداوند باشیم؟^۱

حضرت صدیقه طاهره سلام‌الله‌علیها نیز با اینکه در نهایت قرب و وصال خداوند متعال بودند اما همانند پدر بزرگوار خود چنان عبادت می‌کردند که آثار عبادت در جسم‌شان مشهود بود! امام حسن مجتبی علیه‌السلام می‌فرماید: **مَا كَانَ فِي الدُّنْيَا عَبْدٌ مِنْ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ كَانَتْ تَقُومُ حَتَّى تَتَوَرَّمَ قَدَمَاهَا**.^۲ «در دنیا از فاطمه زهراء سلام‌الله‌علیها کسی عابدتر نبود! حضرت آنچنان به عبادت می‌ایستادند که دو پای مبارکشان متورم می‌شد.»

این عبادتهائی که از پیامبر برای ما نقل شده است، حکم درس داشته و باید سبب تنبه و حرکت ما شود، چرا که خداوند متعال می‌فرماید: **لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا**.^۳

شیعیان خالص و پیروان حقیقی حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله، در این معنا، مانند تمام موارد دیگر، رسول خدا را اسوه خود قرار داده و علاوه بر ایتیان کامل واجبات، در انجام سایر عبادات و مستحبات نیز ذره‌ای کوتاهی نمی‌کردند. بنده کرارا دیده بودم که حضرت آقای حدّاد و مرحوم علامه والد رضوان‌الله تعالی‌علیهما در کنار تحفّظ بر واجبات خود، نسبت به مستحبات نیز تقیّد کامل

۱. شیخ طوسی در *مالی* خود از حضرت امام سجّاد علیه‌السلام خطاب به جابر بن عبدالله انصاری روایت می‌کند که: **يَا صَاحِبَ رَسُولِ اللَّهِ! أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدَغَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ، فَلَمْ يَدْعِ الْإِجْتِهَادَ لَهُ وَ تَعَبَّدَ بِأَبِي هُوَ وَ أُمِّي حَتَّى انْتَفَخَ السَّاقُ وَ وَرَمَ الْقَدَمُ، وَ قِيلَ لَهُ: أَ تَفْعَلُ هَذَا وَ قَدَغَفِرَ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ؟! قَالَ: أَفَلَا أكونُ عَبْدًا شَكُورًا**. (*الأمالی* شیخ طوسی، ص ۶۳۷)

۲. *بحار الأنوار*، ج ۴۳، ص ۷۶.

۳. آیه ۲۱، از سوره ۳۳: الأحزاب.

داشتند و می‌توان گفت: دستورات مستحبه وارد شده در شریعت، هیچ‌وقت از ایشان ترک نمی‌شد؛ با اینکه این بزرگان در حقیقت به انجام مستحبات احتیاجی نداشته و چنان به مقام قرب الهی رسیده بودند که دیگر عبادات حجابی از پیش روی ایشان بر نمی‌داشت، اما با تمام این اوصاف باز هم اعمال عبادی را شکرالله و از روی سپاسگزاری انجام می‌دادند.

مرحوم آیه‌الله قاضی و مرحوم آیه‌الله انصاری نیز چنین بودند؛ مرحوم علامه والد درباره مرحوم قاضی نقل می‌کنند: «مرحوم قاضی معتقد بود که: شریعت است که راه وصول به حقائق عرفانی و توحیدی است؛ و بقدری در این مسأله مجد بود که از کوچکترین سنت و عمل استحبابی دریغ نمی‌کرد، تا جائیکه بعضی از معاندان گفتند: این درجه از زهد و اتیان اعمال مستحبه را که قاضی انجام می‌دهد، از روی اخلاص نیست. او می‌خواهد خود را در خارج بدین شکل و شمائل معرفی کند.»^۱ مرحوم والد نظیر همین مطلب را درباره مرحوم آیه‌الله انصاری نیز بیان می‌فرمودند.^۲

باری! حافظ در ادامه می‌گوید:

کوه صبرم نرم شد چون موم در دست غمت
تا در آب و آتش عشقت گدازانم چو شمع
در میان آب و آتش همچنان سرگرم توست
این دل زار و نزار اشک بارانم چو شمع
بی جمال عالم‌آرای تو روزم چون شب است
با کمال عشق تو در عین نقصانم چو شمع

۱. روح مجرد، ص ۴۹۰.

۲. همان مصدر، ص ۱۲۶.

ای خداوند کریم! وقتی من در فراق تو هستم، روز من مثل شب می‌ماند! من که در عشق‌ورزی به تو به کمال رسیدم و تمام شرایش وجود و زوایای قلبم را محبت تو فرا گرفته است، با این وجود در عین نقصانم؛ همانطور که شمع آب می‌شود و آب می‌شود تا جایی که دیگر هیچ چیز از او باقی نمی‌ماند، من هم در عشق تو آب می‌شوم و هستی خودم را فدای تو کرده و از دست می‌دهم! تا کجا؟ تا آنجا که دیگر من نیست گردیده و به تو زنده می‌شوم! عمده این است که به تو زنده شوم.

به بوی زلف تو گر جان به باد رفت چه شد؟

هزار جان گرامی فدای جانانه^۱

حافظ در ادامه می‌فرماید:

سرفرازم کن شبی از وصل خود ای نازنین

تا منور گردد از دیدارت ایوانم چو شمع

آتش مهر تو را حافظ عجب در سر گرفت

آتش دل کی به آب دیده بنشانم چو شمع

مرحوم آقای بیاتی که از شاگردان مبرز مرحوم آقای انصاری بودند و بعد از ایشان در زمره شاگردان بسیار خوب مرحوم آقای حدّاد و سپس مرحوم علامه والد رضوان‌الله‌تعالی‌علیهم قرار گرفتند، خودشان برای من نقل می‌کردند که: مرحوم غبار همدانی که از دلسوختگان و شوریدگان حضرت معبود بود و قبرش در حرم حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها است را در صحن حرم دیدم و این سید بزرگوار در حالی که نشسته بودند مثل شمع آب می‌شدند!

جناب غبار همدانی بسیار دلسوخته و عاشق پروردگار بوده و از نظر روحی

۱. دیوان حافظ، ص ۱۹۴، غزل ۴۲۵.

هم حالات خیلی عجیبی داشتند، در یکی از اشعاری که دارند می‌گویند:

مُردم من و محبّت تو در دلم هنوز

تن خاک گشت و بوی وفا در گلم هنوز

طوفان گریه خانهٔ عمرم خراب کرد

همسایه در شکنجهٔ دود دلم هنوز^۱

دل من از محبّت تو آتش گرفته و این آتش پس از مرگم نیز باقی است و از بس من گریه کرده‌ام اشکهایم مثل طوفان و سیل شده و این طوفان خانهٔ عمر مرا خراب کرده و دیگر چیزی برای من باقی نگذاشته است، امّا آتش محبّت را خاموش ننموده و آتش محبّت همچنان مرا می‌سوزاند تا جایی که از من دود بلند است و این دود همسایهٔ خود را شکنجه می‌کند. امّا منظور از «همسایه» چیست؟ دودِ دل متعلّق به نفس و روح انسان است. این روح است که محبّت دارد نه جسم؛ گوشت که محبّت ندارد! این جان انسان است که محبّت پروردگار درون آن شعله‌ور می‌گردد نه جسم او. با این حساب، روحی که از عشق خدا آتش گرفته است همسایهٔ خود را که بدن باشد در شکنجه و سختی انداخته و همسایهٔ جان یعنی این بدن را در ضعف و حال نزار و کسالت می‌اندازد.

غرق محیط اشکم و از شوق وصل یار

فارغ چنان نشسته که در ساحلم هنوز

خوش رفته کاروان و به منزل فکنده رخت

چشم امید در پی این محملم هنوز

مُلک وجود جمله به یغمای عشق رفت

مُردم گمان کنند که من عاقلم هنوز

۱. دیوان غبارهمدانی، ص ۳۰.

رضوان خدا بر غبار همدانی! خیلی این اشعار را عالی فرموده است. به طور کلی دیوان جناب غبار بسیار عالی است. انسان این اشعار را که می‌خواند به یاد خدا می‌افتد. اشعار این بزرگان انسان را به حرکت و سیر بسوی خدا تشویق و ترغیب می‌کند.

در جای دیگری چقدر عالی فرموده است که:

ای مَزْرَع مهر تو دل من وی تخم غم تو در گِل من
یعنی دل من محل زراعت مهر و محبت تو است.

یک عمر زکشت و کار این دشت شد تخم غم تو حاصل من
بس غوطه زدم به بحر حیرت تا کوی تو گشت ساحل من
از داغ دلم نگریدی آگه تا لاله بروید از گِل من^۱

رضوان خدا بر اینها که عمرشان را با خدا سپری کرده و محبت خدا را در دلشان جا دادند؛ چنان در وادی محبت قدم زدند که قلبشان از عشق خدا آتش گرفته است!

بنده روزی خدمت مرحوم آقای حدّاد رضوان‌الله تعالی علیه عرض کردم: اینگونه نقل شده است که مرحوم باباطاهر در زمستان، وقتی که بر روی کوه‌های پر برف همدان می‌نشست از شدت حرارت عشقی که داشت، برفهای اطرافش آب می‌شد. ایشان فرمودند: «بله همینطور است؛ من اینطور نبودم، ولی در زمستانها سطل آب یخ می‌گذاشتم و پاهایم را درون این سطل می‌گذاشتم تا یک مقدار حرارت درونم تسکین پیدا کند.»

در فصل زمستان که همه از ترس سرما می‌روند کنار بخاری می‌نشینند، کسی مانند مرحوم حاج سید هاشم حدّاد باید آب یخ تحصیل کند تا آتش درونش کمی آرام بگیرد!

۱. همان مصدر، ص ۵۴.

اینها همه حقائق است که ناشی از عشق خداست. وقتی که قلب از عشق خداوند محترق شد و سوخت، گوشه‌ای از آثارش در بدن هویدا می‌شود. خود مرحوم آقای حدّاد به صورتی بودند که اگر دستتان را می‌گذاشتید روی بدن ایشان دستتان داغ می‌شد و می‌سوخت!

مرحوم آیه‌الله حاج شیخ محمدجواد انصاری همدانی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه هم از غم و غصّه و هجران پروردگار به مدّت بیست سال قلبشان ذوب شد و واقعاً تغییر حالت داد!

حرفی است که گفته می‌شود و فقط گفتنش آسان است؛ امّا اگر انسان ایمان نظر کند و به بطن این جمله فرو برود و در آن تأمل کند خیلی مطلب در آن است. شما آن کسی یا چیزی را که بیشتر از همه دوست دارید مدّ نظر بیاورید؛ عیالتان یا فرزندان یا رفیقتان و یا حتّی چیزهائی مثل علم و دانش و کسب و کار؛ آیا محبّت شما به صورتی است که قلب شما تغییر حالت دهد؟! این چه محبّتی است که مرحوم انصاری داشتند و بواسطه این محبّت، قلب ایشان چنین شد؟!

مرحوم علامه والد رضوان‌الله‌تعالی‌علیه برای خود بنده نقل فرمودند که: وقتی مرحوم آقای انصاری را برای معالجه پیش پزشک قلبی در طهران بردیم ایشان بدون اینکه سؤالی بپرسد و یا اطلاع قبلی داشته باشد گفت: این قلب بیست سال است تحت فشار شدید عشق بوده و این آقا در این مدّت خاطرخواه بوده است! بعد هم از مرحوم آقای انصاری پرسیده بود: آقا شما خاطرخواه کسی بودید؟ و مرحوم آقای انصاری فرموده بودند: بله! وقتی از نزد طبیب بیرون می‌روند مرحوم انصاری می‌فرمایند: «عجب دکتر فهیمی است، این آقا درست فهمیده است که من خاطرخواه بودم، امّا فهمش نرسید که این محبّت به چه کسی تعلّق دارد! ما خاطرخواه خدا بودیم نه خاطرخواه مخلوق او.»

به حال بزرگانی مانند مرحوم حضرت آقای حدّاد و مرحوم آقای انصاری باید غبطه خورد؛ واقعاً جا دارد خوبان به حال ایشان غبطه بخورند و همین غبطه باعث می‌شود که جلو بروند و در نفسشان حرکت و تحرّکی ایجاد شود. این بزرگان چه کردند؟ با خدای خود عشق‌بازی کردند و تمام عمر را صرف خداوند نمودند! غرض اینکه: بدون تحصیل محبت و عشق کامل محال است کسی به مقصد رسیده و شاهد وصل را در آغوش بگیرد.

عمل و عبادت: مقدمه عبور از نفس و پیدایش محبت

بعضی از دوستان سؤال کردند: اینکه شما می‌گوئید تنها راه رسیدن به پروردگار محبت اوست، پس تکلیف عبادات و دستورات شرع چه می‌شود؟ این همه روایات راجع به عبادت و ذکر و بیداری شب و مجموعه واجبات و محرّمات بیان شده است، اینها را چه می‌کنید؟ اگر راه منحصر به محبت است پس جایگاه دستورات شرع کجاست؟

در جواب باید گفت: محبت چیزی جدای از عمل به دستورات شرع نیست؛ مسلماً باید همه دستورات شرع را عمل کرد و به سبب التزام به همین دستورات است که محبت حاصل می‌شود.

عمل و محبت رابطه‌ای متقابل دارند، عمل مُمِدّ محبت است و محبت نیز مِمَدّ و مُعِدّ عمل؛ مهم این است که اگر عمل به شکل صحیح انجام شود حتماً مورث محبت خواهد بود و اگر شخصی با وجود انجام اعمال و دستورات دینی، هنوز محبت پیدا نکرده و یا محبتش در حال اشتداد نیست، إنّّا کشف می‌شود که در عمل او خللی وجود داشته است.

به هر حال باید آتش عشق و محبت شدید به خداوند در قلب حاصل شده و جان و دل از نور آن روشن گردد و بدون آن محال است انسان به مقصد برسد و

یکی از صفات قطعی مؤمن، وجود محبّت پروردگار در قلب اوست، و تا درجهٔ نهائی محبّت تحصیل نشود لقاء الله حاصل نمی‌گردد.

مراتب محبّت پروردگار همواره ملازم با مراتب عبودیت و تواضع در محضر حضرت حقّ است و هر قدر حال انکسار و عبودیت بیشتر شود زمینهٔ محبّت حقیقی در نفس بیشتر می‌شود و وصول به نهایت درجهٔ محبّت پروردگار و تحصیل آن درجهٔ عالی از عشق، بدون اطاعت و عبادت کامل تحقّق پیدا نمی‌کند؛ چون تا کسی به آن عشق و محبّتِ الهیّهٔ تامّه نرسد، از نفس عبور نخواهد کرد و راه تحصیل محبّت و عبور از مرحلهٔ نفس هم عبودیت و اطاعت است.

هر چه شما خود را در برابر پروردگار ذلیلتر ببینید و عزّت و رفعت را برای خدا بدانید، به آن مرحله نزدیکتر می‌شوید. عمده این است که انسان خودش را در مقابل پروردگار ذلیل ببیند! تمام عبادات و اعمالی که انسان انجام می‌دهد، برای این است که به ذلّت مطلقه برسد؛ یعنی برسد به آنجائی که خودش را هیچ ببیند و بشود: عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ.^۱ لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَلَا مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا^۲ عبد مملوکی که اصلاً برای خودش هیچ چیزی نمی‌بیند؛ هر چه را می‌بیند برای مولای خودش می‌داند. نه ملک و مال دارد و نه ملکیت؛ اصلاً مالک نمی‌شود!

اولیاءِ الهی اصلاً خودشان را مالک نمی‌دانند، حتّی مالی که در ظاهر متعلّق به خودشان هست را نیز برای خود نمی‌بینند، زیرا این مال را مال الله می‌دانند؛ يَرَوْنَ الْمَالَ مَالِ اللَّهِ، يَضَعُونَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ.^۳ مالشان را در جائی مصرف می‌کنند که او می‌خواهد. خدا می‌گوید: اینجا مصرف بکن. چشم! آنجا نباید مصرف کنی. چشم!

۱. قسمتی از آیه ۷۵، از سوره ۱۶: النحل.

۲. اقتباس از آیه ۳، از سوره ۲۵: الفرقان.

۳. بحار/الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۵. (حدیث عنوان بصری)

اینجا دوست دارم، چشم! آنجا دوست ندارم، چشم! برای ولی خدا ملاک رسیدن به اوست.

امام سجّاد علیه السّلام در دعای مکارم الأخلاق می فرمایند: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ لَا تَرْفَعْنِي فِي النَّاسِ دَرَجَةً إِلَّا حَطَطْتَنِي عِنْدَ نَفْسِي مِثْلَهَا وَ لَا تُحْدِثْ لِي عِزًّا ظَاهِرًا إِلَّا أَحْدَثْتَ لِي ذِلَّةً بَاطِنَةً عِنْدَ نَفْسِي بِقَدَرِهَا.^۱

«خدایا! بر محمد و آل محمد صلوات فرست و در نزد مردم مقام و درجه من را بالا مبر مگر آنکه به همان مقدار که نزد مردم مرا بالا می بری، در نفس خودم پائین بیاوری. خدایا! برای من عزّت ظاهری ایجاد نکن مگر اینکه به همان میزان برای من ذلّت باطنی ایجاد کنی و به همان مقدار که من را به حسب ظاهر بالا می بری، در نفس خودم ذلیل کرده و پائین بکشی.»

یعنی کاری کن که من خودم را ذلیل بینم، هیچ بینم، حالا عزّت و شرائط ظاهری من هرچه می خواهد باشد! اگر از نظر علمی شهره آفاق هم باشم نباید این مطلب در من تأثیری بگذارد، بلکه باید هرچه بالاتر می روم خودم را در مرتبه پائین و پائین تر بینم.

اگر از جهت عملی و تقوا هم شهره آفاق بشوم، باز خودم را در نزد خودم و در مقابل عظمت تو ذلیل بینم؛ خودم را و نفس خودم را با تمام این کمالات نبینم، برای خودم ارزشی قائل نشوم، برای خودم به هیچ نحو عزّت ظاهری نبینم، اگرچه همه عالم بگویند: این شخص أعزّ النَّاس است، أعظم النَّاس است، أعلم النَّاس و أتقى النَّاس است، أشجع النَّاس است و...

من باید تمام این اُفعل تفضیل ها را برای خودم به صورت معکوس در نظر بگیرم و در نزد خودم أفقر النَّاس و أجهل النَّاس و أعجز النَّاس باشم. راه رسیدن به

۱. صحیفه کامله سجّادیه، دعای ۲۰، ص ۹۳.

مطلوب، رعایت همین نکته است.

چرا انسان باید خود را چنین ببیند؟ چون انسان باید از خودش بپرسد: این کمالات را چه کسی به تو داده است؟!

یقیناً خداوند مُعطی تمام این نِعَمات است! او عطا کرده و هم‌اکنون نیز امور ما بتمامه در دست قدرت اوست و تمام این قدرتها و نعمتها، فقط در نزد ما به نوعی امانت است و اوست که می‌تواند تمام علم و قدرت انسان را با یک تب از بین ببرد! چه کسی این اموال را در اختیار اغنیاء قرار داده است؟! بدون هیچ شک و شبهه‌ای خداوند تبارک و تعالی این افراد را صاحب مال و ثروت کرده است و الآن هم تمام ثروت مخلوقات، در مُلک خود اوست و اوست که می‌تواند تمام مال و مُکنتها را به یک شب از میان بردارد!

نفس ما هرچه قابلیت برای انجام امور خارق‌العاده و ظهور و بروزات مختلف دارد، همه از ناحیه حضرت پروردگار است. او خود داده و خود او هم می‌تواند از ما به یک اراده پس بگیرد؛ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.^۱

عمده این است که بدانیم این خداوند است که دارد خدائی می‌کند و ما باید بندگی کنیم؛ حقیقت ما و وظیفه ما بندگی است و امر و شأن او خدائی.

خود بنده خیلی از افراد را می‌شناختم که از جهت علمی نبوغ فراوانی داشتند اما در اواخر عمر به نسیان مبتلا شدند و الزایمر گرفتند! یکی از این افراد، با اینکه مسجد، در نزدیکی منزلشان بود اما مسیر مسجد تا خانه را گم می‌کرد و نیاز بود اهل منزل چند ساعتی در خیابانها و کوچه‌های اطراف بگردند تا ایشان را پیدا کنند!

مرحوم علامه والد نسبت به یکی از بزرگان می‌فرمودند: این شخص در

۱. ذیل آیه ۲۰، از سوره ۲: البقرة.

درس خارج خود، چهار یا شش ماه پیرامون عنوان مقدمه واجب بحث کرده بود که آیا ما باید لفظ مقدمه در این عنوان را به فتح دال بخوانیم یا کسر دال! چنین شخصی با چنین جَوَلان فکری، در اواخر عمر خود به نسیان مبتلی شد و کار او تا حدی بالا گرفت که یک انگشت خود را در ماست می زد اما انگشت دیگری را که خشک بود در دهان می کرد و می گفت: چقدر شیرین است!

اینها، همه نشانه این است که علم را خدا به انسان عطاء کرده است؛ اگر این علم ما متعلق به خودمان بود، نباید آن را از دست می دادیم! نه تنها علم و حافظه، بلکه تمام آنچه خداوند به ما عنایت کرده است همین حکم را دارد؛ از اصل وجودمان گرفته تا حیات و علم و قدرت و... تمام این وجود و صفات، مال اوست؛ این کمالات را فقط به نحو عاریه در ما قرار داده است. این عاریه را باید زمانی پس بدهیم. پس باید از این عمری که خداوند به ما عنایت کرده است، در جهت وصول و لقاء او نهایت استفاده را ببریم.

حضرت امام سجّاد علیه السلام در ادامه دعای شریف مکارم الأخلاق می فرماید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَعْنِيْ بِهْدِيْ صَالِحٍ لِّأَسْتَبْدِلُ

۱. مرحوم سیدعلیخان کبیر در شرح خود بر صحیفه سجّادیه فرموده است که: در بیشتر نسخ صحیفه این کلمه، بصورت «هَدَى» ضبط شده است، ولی در بعض نسخ بصورت «هَدَى» آورده اند که از جهت معنا مناسب تر است.

«و الهدی بضم الهاء مقصوراً كما اتفقت عليه النسخ، مصدرٌ من هَدَى... و رأيتُ في بعض النسخ كان قد ضبط «هَدَى» بفتح الهاء و سكون الدال و بعدها ياءٌ مُثَنَّةٌ على وزنِ فُلَس، ثم أُصلِح إلى ما اتفقت عليه النسخ من ضبطه بالضم مقصوراً. و لو ثبتت هذه الرواية لكانت أشدَّ ارتباطاً بالفقرة التالية، لأنَّ الهَدَى على وزنِ فُلَس بمعنى السيرة و هي الطريقة و الهيئة، و وصفه بالصالح بهذا المعنى أعرف من وصف الهَدَى مقصوراً به، و منه الحديث: الهَدَى الصالح و السمت الصالح جزءٌ من خمسةٍ وعشرين جزءاً مِنَ التَّوْبَةِ. و هو بفتح الهاء و سكون الدال اتِّفاقاً، ثم رأيتُه كذلك في نسخةٍ قديمةٍ فتَبَّنت الرواية به و لله الحمد.» (رياض السالكين، ج ۳، ص ۳۰۷ و ۳۰۸)

بِهِ، وَ طَرِيقَةَ حَقٍّ لَا أَزِيعُ^۱ عَنْهَا وَ نِيَّةَ رُشْدٍ لَا أَشْكُ فِيهَا.^۲

«خداوند! بر محمد و آل محمد صلوات فرست و من را از سیره و طریقه صالحه و نیکی بهره‌مند ساز که هیچ چیزی را جایگزین آن نکنم و آن را به هیچ چیزی نفروشم و راه حقی را به من نشان بده که از آن به یمین و یسار متمایل نشوم. و من را از نیتی صحیح و استوار بهره‌مند ساز که آن نیت مرا به حق برساند و من در آن به شک دچار نشده و بر آن پابرجا بمانم.»

باید توجه داشت که نیت است که انسان را بالا می‌برد و اساس اعمال انسان قائم بر همین نیت است؛ إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَ إِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى.^۳ بلکه در روایات ما به این معنا اشاره شده است که مؤمن اگر نیت کار خیری نماید ولیکن از انجام آن عاجز باشد، خداوند همان اجر و پاداشی را برای او منظور می‌فرماید که اگر این کار خیر را انجام می‌داد در انتظارش بود.^۴

حضرت در ادامه دعای خود از خداوند طلب می‌کنند: وَ عَمْرُنِي مَا كَانَ عُمْرِي بِذِلَّةٍ فِي طَاعَتِكَ فَإِذَا كَانَ عُمْرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَاقْبِضْنِي إِلَيْكَ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَ مَقْتُكَ إِلَيَّ أَوْ يَسْتَحْكِمَ غَضَبُكَ عَلَيَّ.

آن لباسهای کهنه‌ای که کارگرها می‌پوشند و اصطلاحاً به آن «لباس کار» می‌گویند، در لسان عربی به «بذلة»^۵ معروف است. این لباس اگر روغنی هم بشود،

۱. در لغت آمده است که: «زَاعَ عَنْهُ» أَيْ: مَالَ وَ تَبَاعَدَ. (معجم/الوسيط، ص ۴۰۹)

۲. صحیفه کامله سجّادیه، دعای ۲۰، ص ۹۴.

۳. عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۸۱.

۴. أبوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که: إِنَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ الْفَقِيرَ لَيَقُولُ: يَا رَبِّ! ارْزُقْنِي حَتَّى أَفْعَلَ كَذَا وَ كَذَا مِنَ الْبِرِّ وَ وُجُوهِ الْخَيْرِ. فَإِذَا عَلِمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ ذَلِكَ مِنْهُ بِصِدْقِ نِيَّةٍ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلَ مَا يَكْتُبُ لَهُ لَوْ عَمِلَهُ؛ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ. (الكافي، ج ۲، ص ۸۵)

۵. «البذلة» بالكسر على وزن سِدْرَة: مَا يُمْتَهَنُّ وَ لَا يُصَانُّ مِنَ الثِّيَابِ فِي الْخِدْمَةِ، وَ الْفَتْحُ فِيهَا لُغَةً. (رياض السالكين، ج ۳، ص ۳۱۱)

پاره و کثیف هم بشود، هیچ ایرادی ندارد، چون لباس کار است، به خلاف لباسی که حفظ و نگهداری می شود؛ مثلاً لباسی که برای بیرون از منزل و مهمانی هاست را انسان در خانه نمی پوشد، آن را محفوظ در صندوقچه ای قرار می دهد که آسیب و گزند نبیند و وقتی هم که می پوشد آن را نگهداری می نماید.

بعضی گفته اند: «بذلة» در اینجا استعاره آمده است و بعضی گفته اند: تشبیه بلیغ با حذف ادات تشبیه است.^۱ یعنی امام سجّاد علیه السلام عمر و حیاتی که در طاعت خداوند صرف می شود را به بذلة تشبیه کرده اند؛ از این جهت که مانند لباس کار وسیله است و جز در راستای کار، ارزشی نداشته و برای خود، موضوعیت ندارد. «مقت» نیز به معنای بغض و دشمنی شدید است.^۲

حضرت در این فقره از دعا می فرمایند: «خدایا! مرا زنده بدار مادامی که عمر من مانند لباس کاری باشد که در طاعت تو صرف شود و اگر زمانی عمر من چراگاه و محل آمد و شد شیطان شد و شیطان در عمر من تصرف کرد و در نتیجه من کارهای شیطانی انجام دادم، روح مرا بگیر و بسوی خودت ببر قبل از اینکه تو من را به شدیدترین نحو مبعوض بداری یا اینکه غضبت بر من مستحکم و ثابت بشود.» باز حضرت عرضه می دارند: **اللَّهُمَّ لَا تَدَعْ خَصْلَةَ تُعَابٍ مِنِّي إِلَّا أَصْلَحْتُهَا وَ لَا عَائِبَةً أَوْ تُبِّ بِهَا إِلَّا حَسَّنْتُهَا وَ لَا أَكْرَمَةً^۳ فِي نَاقِصَةٍ إِلَّا أَتَمَمْتُهَا.**

«خدایا! هیچ خصلت و صفتی را از من که عیب شمرده می شود در من باقی

۱. همان مصدر، ص ۳۱۱ و ۳۱۲.

۲. مَقْتَه مَقْتًا، من باب قتل: أَبْغَضَهُ أَشَدَّ الْبُغْضِ عَنْ أَمْرِ قَبِيحٍ. (همان مصدر، ص ۳۱۳)

۳. «أكرومة» به معنای بزرگواری و کرامت یا کار کریمانه، اسم مصدر از «كَرَم» است؛ مثل أعجوبة از عَجَب و به معنای فعل الكرم (انجام دادن کرم) نیز تفسیر شده است. در تاج العروس گوید: «و المَكْرُمُ و المَكْرُمَةُ، بضم راءيهما و الأَكْرُومَةُ، بالضم. فَعِلُ الكَرَمِ، كالأُعْجُوبَةِ مِنَ الْعَجَب.» (تاج العروس، ج ۱۷، ص ۶۰۷)

مگذار مگر آنکه آن را اصلاح نمایی. و هیچ عیبی را که بواسطه آن مورد سرزنش قرار می‌گیرم رها مکن مگر آنکه آن را تبدیل به صفتی نیکو گردانی. خدایا! هیچ کار کریمانه‌ای را که در او نقصانی هست مگذار مگر اینکه تمامش کنی و نقصانش را برطرف نمایی.» یعنی اگر کار کریمانه‌ای انجام می‌دهم که در آن نقصانی هست، آن نقصان را خودت برطرف کن و آن را به نهایت برسان!

تمام این فرمایشاتی که حضرت در مقام دعا بیان فرمودند، مقدمه‌ای است برای عبور از نفس، اما خود عبور از نفس نیست. اینکه امام علیه‌السلام می‌فرماید: خدایا! درجات من را در ظاهر بالا ببر مگر اینکه در باطن و سرّ خودم مرا پائین بیاوری و به ذلت نفسم واقف نمایی، مقدمه‌ای است برای عبور از نفس و رسیدن به عبودیت.

اگر کسی توفیق پیدا کند و تمام این ادعیه در حقش مستجاب شود و در تحصیل این امور، مراقبه خود را نیز تام نماید، ان شاء الله می‌رسد به جایی که توفیق عبودیت تامه پروردگار را پیدا کند. عبودیت تامه با عمل تنها به دست نمی‌آید و متوقف بر جذبه است؛ اگر جذبات الهی دامن کسی را بگیرد، آن وقت او را به عالم عبودیت محض و خلوص سوق می‌دهد.

البته طبیعی است که تحقق این معانی در نفس، یعنی خود را کوچک دیدن و بلکه هیچ ندیدن، در عمل برای کسی که اهل مراقبه نباشد بسیار سخت و مشکل است، اما اگر کسی در طریق مراقبه باشد، آن وقت تمام این کارها و ندیدن نفس و حتی عبور از آن، برایش به تدریج سهل و آسان می‌شود.

پس اگر کسی به توفیق الهی قدم در مسیر تحصیل عبودیت گذاشت، آن وقت اعمال او مقدمه‌ای می‌شود برای لقاء پروردگار و افناء نفس؛ یعنی انسان بواسطه انجام اعمال عبادی و اظهار عبودیت، می‌رسد به جایی که دیگر برای لقاء پروردگار و فناء در ذات حضرت احدیت آمادگی کافی دارد و این درجه حاصل نمی‌شود مگر اینکه انسان تحصیل محبت کرده باشد؛ و این جذبه محبت و

عشق است که انسان را بالا برده و شایسته بارقه فناء می نماید.

با این بیان روشن می شود که مقصود از این حقیقت که: «راه وصول به خداوند جز با محبت او طی نمی شود» چیست، و مشخص شد که این معنا هیچ منافاتی با عبودیت و انجام دستورات الهی ندارد، بلکه طاعت و انجام دستورات الهی مقدمه تحصیل عشق پروردگار است، و انسان بواسطه این مقدمه و ذی المقدمه است که از نفس خود عبور می کند و تا کسی از این نفس نگذرد، محال است به فناء تام دست پیدا کند؛ به قول حافظ رحمة الله علیه:

بیا و هستی حافظ ز پیش او بردار که با وجود تو کس نشنود ز من که منم^۱
انسان اگر بخواهد به آنجا راه پیدا کند، باید بداند که دیگر در آنجا خبری از منیت نیست. آنجا سالک حیاتی نخواهد داشت؛ در آنجا سالک قتیل می شود، قتیل عشق!

چه خوش به خداوند عرضه می کند که: اگر بخواهم تو را بینم و لقاء تو را درک کنم باید هستی خود را از دست بدهم! پس بیا و خودت این هستی را از سر راه حافظ بردار و موانع وصل را مرتفع بگردان.
در جای دیگری می فرماید:

زان سرکشی که کنگره کاخ وصل راست سرها بر آستانه او خاک در شود^۲
اینکه جناب حافظ در شعر خود از وصل به کاخ تعبیر کردند، برای این است که مقام عشق بلند است؛ اگر بخواهیم به آن کاخ برسیم، همت می خواهد. آنجا مقامی بسیار عالی است. هرکسی نمی تواند وارد آنجا شود و هرکس هم که وارد می شود ابتدا سر می دهد. آنجا حریم پروردگار است، هیچ سری آنجا نیست،

۱. دیوان حافظ، ص ۱۴۹، غزل ۳۳۲.

۲. همان مصدر، ص ۹۷، غزل ۲۱۷.

هیچ نفسی آنجا نیست؛ اصلاً اگر نفس انسان باقی باشد به آنجا راه پیدا نمی‌کند!
و چه زیبا جناب ابن‌فارض مصری در نظم السلوك خود به این حقیقت
اشاره می‌کند:

و جانبِ جنابِ الوصلِ هیئاتَ لم یکنْ
و ها أنتَ حیّ، إن تَکُنْ صادقاً مُتِ (۱)
هُوَ الحُبُّ إن لم تَقْضِ لم تَقْضِ مَآرِباً
مِنَ الحُبِّ فَاخْتَرْ ذَاكَ أَوْ خَلْ خُلَّتِي (۲)^۱

۱. و از کنار آستانه وصل، خود را کنار بکش. هیئات! امکان ندارد تا تو زنده
باشی به وصال من برسی! اگر تو در دعوی محبت صادق می‌باشی، پس بمیر!
۲. امر محبت بسیار بزرگ و خطیر است! اگر نمیری، از محبت بهره‌ای
نخواهی داشت و به مراد و آرزویت نمی‌رسی؛ پس یا مرگ را اختیار کن و یا دست
از دوستی و خلّت با من بردار!

روی همین جهت است که بزرگان اهل معرفت فرموده‌اند: راه خدا، راه
تهذیب و إفناء نفس است، نه راه تقویت نفس. رسول خدا و ائمه طاهرین
صلوات‌الله‌علیهم‌أجمعین نیز ما را به تهذیب نفس و ذلّت و پائین‌آوردن آن
دعوت نموده‌اند نه تقویت آن؛ مسیر تقویت نفس درست در مقابل راه تهذیب نفس
قرار دارد. اصلاً دوستان خداوند و سالکان راه او با تقویت نفس کاری ندارند!
تقویت نفس مال جوکی‌های هندی و امثال آنهاست. ولیکن متأسفانه خیلی از
مؤمنین هم به اشتباه، خود را در وادی تقویت نفس قرار داده و روی همین جهت
کارهایی می‌کنند و این کارها را به خود می‌گیرند اما خبر ندارند که در حقیقت به چه
داء و مرض عظیمی مبتلی شده‌اند.

۱. دیوان/ابن‌الفارض، ص ۳۴.

چقدر بدبختی است که مؤمنی گرفتار این بشود که مریضان را شفا دهد یا مرده‌ها را زنده کند و به چنین کارهایی مشغول شود و آن را از خود ببیند! در زمان مرحوم علامه والد رضوان‌الله‌علیه بعضی از دوستان سابق، برای ایشان نقل می‌کردند که: ما مثلاً چنین کاری کردیم، چنین مرضی را شفا دادیم و... درست هم می‌گفتند و واقعاً هم این کرامات از ایشان سر زده بود.

اما سالکین راه خدا و آنهایی که در مقام تهذیب نفس بوده و راه پروردگار را طی می‌کنند، اگر هم زمانی دست به انجام چنین کارهایی بزنند، اصلاً به زبان نمی‌آورند و از خود تمجید نمی‌کنند، چون اصلاً خود را نمی‌بینند! دیدن خود خلاف طریقت است، خلاف سلوک است، چرا؟ چون النَّفْسُ هِيَ الصَّنَمُ الْأَكْبَرُ. «بزرگترین صنم و بت، همین نفس انسان است.» و انسان باید آن را در هم بشکند و از آن بگذرد.

این بت باید شکسته شود، نه اینکه بزرگتر و چاق‌تر شده و تقویت بشود! تمام انبیاء عظام و پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تشریف آورده‌اند برای اینکه این بت را بشکنند. این بت با چه چیزی شکسته می‌شود؟ با تهذیب نفس، با مراقبه، با تحصیل محبت، با اینکه سالک در عمل، خودش را هیچ نبیند.

بنابراین، ما اگر علمی هم می‌آموزیم همیشه باید این علم را از خدا بدانیم. هرچه علم کسی بیشتر شود باید انحطاط نفس آن شخص هم در نزد خود بیشتر شود؛ یعنی در نفس خود، خود را جاهل‌تر از همه بداند.

پس برای دستیابی به سعادت، تحصیل دو معنا لازم است: یکی علم را از خدا دانستن و یکی خود را از همه جاهل‌تر دیدن؛ اگر این دو معنا را تا آخر مدّ نظر داشته باشید و در کنار آن همواره در مقام اطاعت باشید و آنچه در شرع مقدّس آمده انجام بدهید، ان شاء الله آتش محبت طلوع خواهد کرد و سپس به عبودیت مطلقه خواهید رسید.

محبت، راه میانبر و صحیح

باری! حضرت علامه والد رضوان الله علیه در کتاب شریف *الله شناسی* مرقوم فرموده اند که: «فقط نیروی عظیم عشق است که موانع را از سر راه برمی دارد و سنگرها را در هم می کوبد و از عقبات و کریوه های تنگ و تاریک عبور می دهد، و از دریا های حسرت و صحرا های حیرت و فضا های بی پایان بُهت و سرگشتگی عبور می دهد؛ و گرنه جمیع قوای ما سوی الله را گرد آوریم نمی تواند ذره ای انسان را جلو ببرد. عشق اوست که حلال مشکلات است و کلید رمز موفقیت و بس.»^۱ و می فرمودند: «لقاء خدا فقط با طلوع نور عشق خدا ممکن است. همه دستورات شرع مقدّس مقدّمه ظهور این کیمیای تکامل است.»

و مکرّر می فرمودند: علمای علم اخلاق رضوان الله علیهم، همچون مرحوم فیض در *المحجّة البیضاء* و مرحوم نراقی در *جامع السعادات*، به تفصیل صفات مذمومه و ذائل اخلاقی را تعریف کرده و درباره راه علاج هریک مانند عُجب، حسد و کذب، بحث کرده و سخن گفته اند.

این طریق، پسندیده و مقبول است ولی کافی نیست و رسیدن سالک به سرمنزله مقصود را ضمانت نمی کند. اگر کسی بخواهد معصیت نکرده و ریشه صفات ذمیمه را در خود خشک کند و به حقیقت عبودیت و بندگی و لقاء خدا مشرف شود، تنها راه آن عشق و شوق به خداوند است.

چون با این روشی که علمای اخلاق در کتب خود فرموده اند، سیر سالک بسیار طولانی شده و یک عمر برای او کافی نیست بلکه عمر نوح می طلبد؛ چرا که برای رفع و دفع هریک از خصلت های قبیح عمری لازم است، و آخر الامر هم معلوم نیست آیا ریشه و بنیاد آن رذیله خشک و نابوده شده است یا نه، بلکه بقایای آن

۱. *الله شناسی*، ج ۱، ص ۳۶۵.

هنوز در زوایای نفس پنهان بوده و مترصد فرصتی است تا در بزنگاه دوباره طلوع کرده و سالک را به زمین زند، زیرا طبیعت نفس اینطور است که اگر از یک طرف آن را سرکوب کنی، از سوی دیگر سر در می آورد.

اگر عشق خدا طلوع نکند، سالک به مقصد نمی رسد و باید زحمتی بسیار متحمل شود تا معاصی و اوصاف مذمومه را از خود دور کند.

راه صحیح، راه میانبر است. باید طریقی را انتخاب کرد که با عمر ما تناسب داشته باشد، و آن همان طریق عشق و محبت به خداوند است و بدون دستیابی به این مهم، لقاء پروردگار بسیار مشکل و بلکه محال می نماید.

البته نباید از این معنا که گفته می شود: محبت و عشق به خداوند متعال سبب سرعت سیر سالکان الی الله شده و در حکم میانبر مسیر پر پیچ و خم لقاء الهی است، چنین برداشت کرد که: انسان عاشق، در مدت یک یا دو سال به لقاء پروردگار دست پیدا می کند؛ مسیر لقاء خدا نفس انسان است و روی همین جهت نسبت به هر شخصی با دیگری، از جهت سرعت و شتاب فرق خواهد داشت.

مرحوم علامه والد قبل از تشرّف به محضر حضرت آقای حدّاد حدود ده سال از محضر علامه طباطبائی و آیه الله قوچانی و مرحوم آیه الله انصاری قدس الله أسرارهم استفاده کرده و سپس به محضر حضرت آقای حدّاد رسیده اند و شاید مدت سیرشان تا وصول به کمال حدود پانزده سال طول کشیده باشد. مرحوم آقای حدّاد نیز بیست و هشت سال در خدمت مرحوم آیه الله قاضی رضوان الله علیه بودند؛ امّا برای مثال مرحوم آیه الله بهاری رضوان الله علیه تنها در مدت شش سال به مقصد رسیدند.

البته سرعت سیر دلیل بر قوّت سیر نیست و نوعاً کسانی که آرامتر سیر می نمایند سعه و ظرفیت شان بیشتر و آگاهی شان از منازل طریق کاملتر می باشد. آنچه مهم است، التفات به این نکته است که این راه طولانی را باید با مراقبه

و مجاهده طی کرد و همواره در نظر داشت که بالأخره این راه نیز هرچند طولانی باشد، پایانی دارد؛ به قول جناب حافظ رحمة الله علیه:

گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد ناپدید

هیچ راهی نیست کان را نیست پایان غم مخور^۱

عمده این است که بدانیم انسان با عبادت‌های مختصر و اکتفاء به انجام واجبات و مستحبات نمی‌تواند این راه را به پایان ببرد؛ برای طی این راه حتماً باید چاشنی عشق به انسان بخورد و تا این معنا حاصل نشود، سیر انسان با خلل مواجه خواهد بود.

عبادت عاشقانه

عبادت‌های انسان هم اگر قرار است مُثمر ثمر باشد، باید حتماً با شوق و عشق همراه شود؛ عبادت‌های از سر کسالت و بی‌حوصلگی مفید فایده نخواهد بود.

مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی از امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورده‌اند که آن حضرت فرمودند:

أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ بَشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَى مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى عُسْرِ أَمٍّ عَلَى يُسْرٍ.^۲

بهترین و بافضیلت‌ترین مردم آن کسی است که به عبادت عشق بورزد؛ برای مثال در وقت نماز، هیچ چیز مانع از نماز خواندن او نشود و چیزی از امور دنیوی، راه او برای انجام عبادت را سد نکند؛ هنگام نماز تمام خواطر را از خود پاک نماید و خداوند و عشق به خداوند و شوق به عبادت در دلش باشد و بس!

۱. دیوان حافظ، ص ۱۱۳، غزل ۲۵۴.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۸۳.

عبادت را در آغوش بگیرد؛ انسان اگر یک رفیق قدیمی را ببیند چگونه او را در آغوش می‌گیرد و از این کار لذت می‌برد؟ به همین صورت باید با عبادت برخورد کند و عبادات خود را به جای بیاورد.

با قلب خود عبادت را دوست داشته باشد و با بدن خود نیز این عبادت را انجام دهد و خودش را برای عبادت فارغ کند؛ یعنی تمام موانعی که بر سر راه انجام عبادت قرار دارد را از پیش روی خود بردارد؛ وقتی مشغول نماز می‌شود هیچ خاطره‌ای در قلبش نبوده و خطور هم نکند!

کسی که در بین الطلوعین مشغول ذکر و ورد می‌شود، در حقیقت خود را برای عبادت پروردگار فارغ کرده است. ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين به فرزندان و مواليان خود دستور می‌دادند که بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب در گوشه‌ای نشست و مشغول قرائت قرآن و انجام اذکار شوند.^۱ خود ائمه عليهم السلام نیز چنین بودند؛ یعنی خود را چه در بین الطلوعین و چه در غیر آن جهت انجام عبادت خدا، فارغ می‌نمودند، چه این عبادات واجب باشد یا مستحب.

این معنا، یعنی تحصیل فراغ بال جهت انجام عبادات، از امور بسیار ضروری است، اما اکثر افراد به این مهم توجهی ندارند؛ یعنی جهت عبادت، برای خود فراغت حاصل نکرده و با یک چمدان خواطر وارد نماز می‌شوند! بعد هم که سلام نماز را می‌دهند اصلاً متوجه نیستند که چه خوانده‌اند! این نماز مفید فائده نبوده و طبیعتاً رافع انسان بسوی خدا نیز نخواهد گردید.

حضرت در ادامه می‌فرمایند: شخصی که چنین باشد دیگر باکی نخواهد داشت که وقتی صبح می‌کند، در حال سختی و فقر و نداری است یا برعکس،

۱. امام صادق علیه السلام درباره سیره پدر بزرگوارشان امام محمد باقر علیه السلام می‌فرمایند: وَكَانَ يَجْمَعُنَا فَيَأْمُرُنَا بِالذِّكْرِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ، وَكَانَ يَأْمُرُ بِالْقِرَاءَةِ مَنْ كَانَ يَقْرَأُ مِنَّا وَ مَنْ كَانَ لَا يَقْرَأُ مِنَّا أَمْرَهُ بِالذِّكْرِ. (عنه/لد/عی، ص ۲۴۸)

در حال یُسِر و رِفاه است، در سهولت است یا صعوبت؛ اصلاً به این معانی توجّه ندارد! توجّه مؤمن تنها به خداوند است و بس!

کسی که از روی کسالت و ملالت نمازهای خود را بجا می آورد، عشق ندارد! عشق آنجائی است که خستگی و ملالت نباشد.

البته پر واضح است که منظور حضرت از عشق به عبادت در این فرمایش، عشق به عبادت از جهت عشق به خداوند است، نه اینکه عشق به عبادت موضوعیت داشته باشد! اگر عشق به عبادت برای کسی موضوعیت داشت، عبادت او، او را به خدا نخواهد رساند. عشق استقلالِ به عبادت، به حظّ نفس انسان بازمی گردد؛ یعنی نفس ما می خواهد تا از قبل این عبادت بهره ببرد؛ مثل بسیاری از مردم که عبادت را انجام می دهند اَمّا نه از روی عشق به خدا و به شوق وصال او، بلکه از روی عادت! طوری به اعمال عبادی عادت پیدا کرده اند که انجام این عبادات موجب حظّ نفسشان می شود؛ چنین شخصی أَفْضَلُ النَّاسِ نیست.

اگر کسی عبادتش را به جهت رسیدن به لقاء پروردگار انجام داد و عبادت کرد تا آتش عشقِ الهی در دلش شعله ور شود، آن وقت این عبادت او مطلوب خداوند بوده و آن وقت است که این شخص مصداق أَفْضَلُ النَّاسِ در فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله خواهد بود.

غرض اینکه: در فرمایش حضرت، عشق به عبادت موضوعیت ندارد، بلکه طریق دستیابی به عشق خداوند است. مؤمن به عبادت عشق می ورزد چون به خداوند عشق دارد و یا می خواهد که این عشق را تحصیل کند؛ با عشق به خداوند از خواب بیدار می شود و نماز شب می خواند، چون می خواهد به لقاء پروردگار مشرّف شود. چنین کسی مشمول این قول خداوند می شود که فرمود: تَتَجَافَى جُنُوبَهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ *

فَلَا تَعْلَمْ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءُ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.^۱

«اینها افرادی هستند که پهلوی تهی می‌کنند و برای نماز شب برمی‌خیزند و خدا را می‌خوانند؛ هم از روی خوف و خشیت و هم از روی طمع به بهشت و لقاء او. اینها افرادی هستند که دستشان باز است و از آنچه به آنها روزی کردیم انفاق می‌کنند. هیچ نفسی نمی‌داند که خداوند برای این افراد چه چشم‌روشنی‌هایی تهیه کرده و مخفی نموده است. این چشم‌روشنی‌ها جزای تہجد و عملی است که انجام می‌دادند.»

مرحوم علامه طباطبائی می‌فرمایند: «نفس» در این آیه به صورت نکره آمده است و نکره در سیاق نفی إفاده عموم می‌کند؛ یعنی اینطور نیست که کفار از این نعمتها بی‌خبر بوده و مؤمنین مطلع باشند؛ هیچ نفسی اعم از مؤمن و کافر از این نعمات خبر ندارد! هیچ کس خبر ندارد که خداوند برای این بندگان خود چه کرده است!^۲

سهل بن سعد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل می‌کند که حضرت در مجلسی در وصف بهشت فرمودند: فِيهَا مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ.^۳ «در بهشت چیزهایی است که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب بشری خطور کرده است.»

در روایت دیگری آمده است که: خداوند به حضرت عیسی علیه‌السلام فرمود: يَا ابْنَ مَرْيَمَ! لَوْ رَأَتْ عَيْنُكَ مَا أَعَدَدْتُ لِأَوْلِيَائِي الصَّالِحِينَ ذَابَ قَلْبُكَ وَ زَهَقَتْ نَفْسُكَ شَوْقًا إِلَيْهِ.^۴ «ای پسر مریم! اگر آنچه را که من برای بندگان صالحم مهیا کردم می‌دید، از خوبی و جمال این نعمتها قلبت ذوب می‌شد و به شوق آن نعمتها جان می‌دادی!»

۱. آیه ۱۶ و ۱۷، از سوره ۳۲: السجدة.

۲. المیزان، ج ۱۶، ص ۲۶۳.

۳. الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۷۷.

۴. الکافی، ج ۸، ص ۱۳۵.

اینکه خداوند می‌فرماید: «قلب ذوب می‌شد» کنایه و استعاره نیست، حقیقت است. همانطور که این معنا را در مورد مرحوم آیه‌الله انصاری همدانی نقل کردیم که قلب ایشان ذوب شد؛ عشقشان به نحوی بوده که قلب را ذوب کرده است و قلب در اثر این عشق شکل و حالت خود را از دست داده است. در ادامه خداوند به حضرت عیسی می‌فرماید: فَلَيْسَ كَدَارِ الْأَخِرَةِ دَارٌ تَجَاوَرُ فِيهَا الطَّيِّبُونَ وَ يَدْخُلُ عَلَيْهِمْ فِيهَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَ هُمْ مِمَّا يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ أَهْوَالِهَا ءَامِنُونَ.^۱

هیچ خانه‌ای مانند خانه آخرت نیست؛ در آنجا افراد طیب مجاور هم هستند، افرادی که پاک شدند، افرادی که به طهارت نفسیه و باطنیه رسیدند و مصداق آیه شریفه: لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ^۲ گشتند. آنها در بهشت مجاور هم هستند و با یکدیگر همسایه‌اند. ملائکه مقرب پروردگار بر آنها نازل می‌شوند و در آنجا دائماً رفت‌وآمد می‌کنند و آنها از آنچه بر اهل محشر از احوال و ترسها وارد می‌شود در امان هستند.

باید از شبها استفاد کرد، بلکه از تک تک ساعات روز و تمام عمر استفاده نمود؛ باید خود را برای عبادت فارغ کرد. نباید بگذاریم هیچ کاری مزاحم ساعت عبادت ما شود؛ ساعت عبادت جدا، ساعت درس جدا.

اگر چنین شد انسان جلو می‌رود؛ باید دو بال علم و عمل باشد تا انسان اوج بگیرد؛ بدون این دو بال، کار مشکل می‌شود. چقدر خوب فرموده است:

چو هست آب حیات به دست، تشنه ممیر

فَلَاتَمُتْ وَ مِنَ الْمَاءِ كُلُّ شَيْءٍ حَيٍّ^۳

۱. همان مصدر، ص ۱۳۵ و ۱۳۶.

۲. آیه ۷۹، از سوره ۵۶: الواقعة.

۳. دیوان حافظ، ص ۲۲۳، غزل ۴۸۶.

تا آب حیات در دستت هست و خدا به تو عمر داده است، از این عمر تا می‌توانی به نحو احسن استفاده کن! برخیز و اسباج در وضوء داشته باش و یک وضوی عاشقانه بگیر، بعد هم در دل شب مشغول تهجد شو؛ تهجد به این صورت است که انسان در دل شب دو سه بار بیدار شود. پرسیده بودند: برای طلوع عشق پروردگار چه چیزی مؤثر است؟ فرموده بودند: تهجد! وَ مِنْ أَلِيلٍ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا.^۱

اینکه انسان یکی دو ساعت قبل از اذان صبح بلند شود و نماز شب بخواند مطلوب است، اما تهجد صرف بیداری شب نیست، بلکه «بیدارخوابی» است؛ اگر کسی بخواهد عشق خدا در دلش طلوع کند، باید سر شب بخوابد، بعد بلند شود و دو رکعت نماز بخواند، باز بخوابد و دوباره بیدار شود، تا اینکه قبل از اذان حدّ اقل سه بار بیدار شده باشد؛ یعنی همانطور که رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ با تهجد شبها را می‌گذراندند،^۲ شب خود را بگذرانند. تحصیل این معنا برای آقایانی که فرزند کوچک دارند و یا مادرائی که بچه شیر می‌دهند خیلی سهل و آسان است و باید قدر این فرصتها را دانست.

اینکه فرموده‌اند: «باید حتماً برای نماز شب بیدار شد»، اقلّ ایتیان این امر، این است که: در زمستانها که شبها طولانی است لا اقل دو ساعت و در تابستانها که شبهای کوتاه‌تری دارد، یک ساعت تا یک ساعت و نیم قبل از اذان مشغول نماز شویم.

۱. آیه ۷۹، از سوره ۱۷: الإسراء (بنی‌اسرائیل).

۲. امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: إِنْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَانَ إِذَا صَلَّى الْعِشَاءَ الْأَخِيرَةَ أَمَرَ بِوُضُوئِهِ وَ سِوَاكِهِ يَوْضَعُ عِنْدَ رَأْسِهِ مُحَمَّرًا فَيَرْقُدُ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ يَقُومُ فَيَسْتَاكُ وَيَتَوَضَّأُ وَيُصَلِّي أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ ثُمَّ يَرْقُدُ ثُمَّ يَقُومُ فَيَسْتَاكُ وَيَتَوَضَّأُ وَيُصَلِّي أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ ثُمَّ يَرْقُدُ حَتَّى إِذَا كَانَ فِي وَجْهِ الصُّبْحِ قَامَ فَأَوْتَرَ ثُمَّ صَلَّى الرَّكَعَتَيْنِ، ثُمَّ قَالَ: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ. (الكافي، ج ۳، ص ۴۴۵)



فصل سوم

راههای تحصیل و تقویت محبت خداوند



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

از ضرورت تحصیل محبت سخن گفتیم و گوشه‌ای از حال عاشقان خداوند را نیز بیان کردیم. اکنون باید بنیم چه کنیم تا عمرمان تباه نشود؟ چه کنیم که بذر محبت خدا در دلمان جوانه بزند و آن قدر رشد کند که تمام جان و قلب ما را فراگیرد؟!

آیا به صرف دم زدن از محبت و خواندن اشعار عرفانی این محبت حاصل می شود؟ آیا به صرف دعا کردن خود ما یا دیگران این محبت حاصل می گردد؟ آیا اگر اولیاء الهی دست به دعا بردارند و انسان برای حصول این معنا دست به دامن خوبان و مقربان شود کار تمام است؟

حقیقت این است که: تحصیل عشق الهی جز با عمل و مراقبه و مجاهده و ریاضت ممکن نیست؛ اگر با دعای اولیاء الهی این امر محقق می شد، حتماً مرحوم قاضی رضوان الله علیه برای شاگردانشان دعا می کردند تا قلبشان از محبت الهی پر شود و همه شاگردانشان با دعای ایشان به مقصد می رسیدند! ولی اینطور نبوده و نیست؛ این راه نیاز به مجاهده و مراقبه دارد.

البته ایشان و همه اولیاء الهی برای هدایت و موفقیت سالکان راه خدا و

مؤمنین دعا می‌کنند، اما اینکه بخواهند با تصرف یا اموری از این قبیل کسی را عاشق خداوند کرده و از خودشان مایه بگذارند و دست به آن دعا‌هایی بردارند که حتماً مستجاب می‌شود، چنین نبوده است؛ زیرا اولیاءِ الهی بندگان مطیع محض خداوند هستند و در مقابل اراده‌ او از خود هیچ اراده‌ای ندارد؛ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ.^۱

در سفر اخیری که خدمت مرحوم آقای حدّاد رضوان‌الله تعالی علیه بودیم خدمت ایشان عرض کردم: یکی از دوستان علاقه‌ خاصی به رفیق خودش پیدا کرده است. ایشان فرمودند: «علاقه به رفیق دو قسم است: یا علاقه‌ای نفسانی است که مطلوب نیست یا علاقه‌ای الهی است. علامت علاقه‌ الهی هم این است که وقتی این شخص پیش رفیق خود می‌نشیند به یاد خداوند بیافتد و مجالست با رفیق و محبت او برای شخص زمینه‌ساز ذکر الهی و نورانیت باشد، این علاقه خوب و مطلوب است. اما اگر علاقه بین این دو نفر از قسم علاقه‌ نفسانی باشد باید زائل شود.»

خدمتشان عرض شد: شما دعا کنید و اراده بفرمائید تا مشکل این شخص حل شود، فرمودند: «من می‌توانم این علاقه را زائل کنم ولی این کار را نمی‌کنم، چون رضای خدا نیست و آن سیر طبیعی که خداوند قرار داده است باید طی شود که اگر آن مسیر طی شود بهتر خواهد بود.»

یعنی اراده‌ الهی به این تعلق گرفته است که این شخص اگر علاقه‌ نفسانی دارد با مجاهده و ریاضت، این محبت را از خود زائل کند و اگر محبت الهی دارد مجاهده کند و از خدا بخواهد تا این محبت را در جان او شعله‌ورتر کند. چه شیرین است که انسان نزد رفیقش بنشیند و یاد خدا کند و به یاد خدا باشد!

۱. آیه ۲۷، از سوره ۲۱: الأنبياء.

چو با حبیب نشینی و باده پیمائی به یاد آر محبان باد پیمای^۱
 محبتی که برای خداست و خداوند در دل مؤمنین قرار داده کیمیاست و
 حقیقه ارزشمند است و لذا در کتب روایی روایات بسیاری در فضائل «الْمُتَحَابِّينَ
 فی الله» بیان شده است.^۲

در هر حال این راه، راه مجاهده است؛ نمی شود بدون عمل این محبت را
 حاصل کرد! نمی شود تنها به دعای اولیاء خدا دل بست؛ ولی خدا هیچ کاری بدون
 اذن خداوند انجام نمی دهد و سنت الهی هم به این تعلق گرفته است که عموم
 مؤمنین با ریاضت و مجاهده تحصیل محبت نمایند. پس باید دامن همت را بالا زده
 و برای تحصیل محبت تلاش کرد، اما این فریده دهر و دُر ثمین عشق از چه راهی
 بدست آمده و طرق تحصیل این محبت چیست؟

می توان گفت: در مجموع سه راه برای تحصیل عشق به خداوند متعال
 وجود دارد که در میان این سه راه، یک راه اصلی و اساسی بوده و آن دو راه دیگر در
 حکم مُعَدِّ و مُمِدِّ می باشند و به تنهایی کاری را پیش نخواهند برد. إن شاء الله در ابتدا
 به توضیح دو راه فرعی پرداخته و نکات آن را به اختصار بیان می کنیم و سپس بحث
 خود را بعون الله و منه معطوف راه اصلی خواهیم نمود.

راه اول: یادکردن نعمتها و اوصاف جمالی خداوند

انسان فطره ذاتاً محب جمال و کمال بوده و خویبها را دوست می دارد و
 اگر خوبی و جمال را در کسی یا چیزی بیابد، بالعرض و بالتبع به آن چیز و آن
 شخص هم محبت می ورزد.

۱. دیوان حافظ، ص ۵، غزل ۹.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۲۳۶، باب الحب فی الله و البغض فی الله.

مثلاً اگر کسی همیشه به شما احسان کرده و در مشکلات کمک نماید، شما چون احسان و لطف او را دوست دارید، تدریجاً خود او را هم دوست خواهید داشت، و اگر کسی صاحب جمال و زیبایی باشد، شما چون زیبایی را دوست دارید، به آن شخص زیبا صورت هم به جهت جمالش محبت می‌ورزید.

ولی باید دانست که هیچکدام از این محبت‌ها، محبت حقیقی نیست؛ یعنی شما آن شخص و آن نفس را حقیقتاً دوست ندارید، بلکه جمالش را دوست دارید و اگر آن جمال در اثر حادثه‌ای از بین برود آن محبت نیز زائل می‌گردد؛ چنانکه اگر آن کسی که همیشه به شما احسان و نیکی می‌کرد، به دلیلی این کمک و احسان او منقطع شود، تدریجاً محبت او هم از قلب شما بیرون خواهد رفت.

به قول جناب ملای رومی رحمة الله علیه:

چونک زشت و ناخوش و رخ زرد شد اندک اندک در دل او سرد شد
عشقهائی کز پی رنگی بود عشق نبود عاقبت رنگی بود^۱
آری! هرچند میان این قبیل محبت‌ها و محبت و عشق حقیقی به خداوند متعال فاصله زیادی است، اما سالک می‌تواند با ذکر احسان و نعمتهای بی‌شمار پروردگار و اسماء جمالی حضرتش؛ همچون رحمت و مغفرت و لطف و اکرام، اولین جوانه‌های محبت به خداوند را در دل خود ایجاد نماید؛ بطوری که سالک نعمتهای الهی را در طول شبانه‌روز مدّ نظر قرار داده و همواره به یاد داشته باشد که تمام این نعمتها از جانب خداوند متعال است و بس.

مثلاً وقتی سر سفره می‌نشینند توجه داشته باشد که الآن بر سر سفره انعام پروردگار نشسته و غذائی که در دهان می‌گذارد عطیه و هدیه‌ای از جانب خداوند مهربان و رحیم است که از سر لطفش به او روزی کرده است و وقتی سر بر بالش

۱. مثنوی، دفتر اول، ص ۷، س ۸.

می‌گذارد تا بخوابد توجه کند که این بستر نرم را خداوند برای او گسترانده و او در تمام این احوال، میهمان سفره خداوند است.

اگر سالک سعی کند که تمام نعمتها را به دیده توحیدی بنگرد و در همه جا و همه حال خدا را در جمیع خوبیها حاضر ببیند، آهسته‌آهسته محبت خداوند در قلبش قوی شده و با خداوند رحمن رحیم رؤوف رزاق مَنان انس می‌گیرد.

در بحار/الأنوار در باب حُبِّ الله تعالی، از امام باقر علیه‌السلام روایت می‌کند که:

قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِلنَّاسِ وَهُمْ مُجْتَمِعُونَ عِنْدَهُ: أَحِبُّوا اللَّهَ لِمَا يَغْذُوكُمْ بِهِ مِنْ نِعَمِهِ، وَأَحِبُّوا لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَأَحِبُّوا قَرَابَتِي لِي.^۱

«رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به مردم که نزد آن حضرت جمع شده بودند فرمود: خداوند را بخاطر روزیهای که به شما عطا می‌نماید دوست داشته باشید، و مرا بخاطر خداوند عزوجل، و اهل بیت و خویشان مرا به خاطر من.»

و در حدیث دیگری در همین باب از آن حضرت آورده است که:

أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَحِبُّنِي وَحَبِّبْنِي إِلَيَّ خَلْقِي. قَالَ مُوسَى: يَا رَبِّ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ أَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْكَ فَكَيْفَ لِي بِقُلُوبِ الْعِبَادِ؟ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: فَذَكِّرْهُمْ نِعْمَتِي وَءَالَائِي؛ فَإِنَّهُمْ لَا يَذْكُرُونَ مِنِّي إِلَّا خَيْرًا.^۲

«خداوند به حضرت موسی کلیم‌الله وحی فرستاد که: مرا دوست بدار و در نزد بندگانم نیز مرا محبوب نما! موسی علی‌نبینا و آله‌وعلیه‌السلام عرض کرد: خداوند! خودت می‌دانی کسی محبوب‌تر از تو برای من وجود ندارد ولی نمی‌دانم

۱. بحار/الأنوار، ج ۶۷، ص ۱۶.

۲. همان مصدر، ص ۲۲.

با دل‌های بندگانت چه کنم و چگونه تو را نزد آنها محبوب گردانم؟ خداوند فرمود: نعمتهای مرا برایشان بیان کن و به یادشان آور، چرا که بندگانم از من جز خوبی و نیکنویی به یاد نمی‌آورند.»

این طریقه برای تحصیل اوّلیّه محبّت طریقه مطلوبی است، ولی آنچه سالک به دنبال آنست، یعنی عشقی که وجود مجازی را سوزانده و انسان را به عبودیت مطلقه برساند، با این محبّتهای جزئی تحصیل نمی‌شود؛ در حقیقت کسی که خدا را به جهت نعمتها و الطافش دوست دارد، خودِ خداوند را دوست نداشته و بالعَرَض و المجاز محبّتش به خداوند تعلّق گرفته است.

اولیاءِ الهی اوّلاً و بالذّات خدا را دوست می‌دارند و به جهت محبّت به خداوند، همه مظاهر او را نیز دوست داشته و عشق و محبّشان به موجودات عالم، از محبّشان به خداوند متعال می‌جوشد و سپس به کثرات ساری و جاری می‌شود، چون می‌دانند که کثرات برای خود چیزی ندارند تا بخواهد آن چیز متعلّق محبّت قرار بگیرد.

تمام خیرات و خوبیهای عالم از آن پروردگار است و در دید اولیاءِ الهی، تمام محاسن و زیباییهایی که در مظاهر امکانی عالم مشاهده می‌شود، تنها واسطه ازدیاد محبّت به منشأ خیرات، یعنی خداوند است و نه چیز دیگر. محبّت مقربان در وهله اول به وجود مطلق تعلّق می‌گیرد و بعد از آن، به کثرت و تعین نظر می‌نمایند؛ چنانکه جناب سعدی در بیان حال ایشان سروده است:

به جهان خرّم از آنم که جهان خرّم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست^۱

از این رو همیشه به این معنی توجّه دارند که همه نعمتها از جانب

۱. کلیات سعدی، غزلیات، ص ۲۴۹.

خداوند است و همیشه وحدت را در کثرت مشاهده می‌نمایند، ولی وحدت را اصل و کثرت را فرع می‌دانند، نه بالعکس.

علی‌ایّ حال، این روش برای آغاز راه سلوک و افرادی که می‌خواهند تازه با محبت خدا آشنا شوند بیشتر مفید است و می‌توان از روایاتی که سابقاً گذشت هم این معنا را استفاده نمود، چون ظاهر این روایات دربارهٔ افرادی است که اصلاً محبت به خداوند ندارند و برای همین خداوند به حضرت موسی فرمود: من را در نزد بندگانم محبوب نما و محبت من را در قلب ایشان ایجاد کن.

البته خوب است که سالک در طول سیر نیز همیشه از این طریقه برای ازدیاد محبت استفاده نموده و همواره نعمتهای الهی را به یاد داشته باشد و اوصاف جمال الهی را مدّ نظر قرار دهد.

راه دوم: زنده‌نگهداشتن محبت در قلب

هریک از مؤمنین و سالکان الی الله در قلب خود بهره‌ای از محبت خداوند متعال دارند و گهگاهی که عبادات یا بروز ابتلائات، انسان را از عالم کثرت منصرف می‌نماید، نسیمی از عالم قدس وزیده و این محبت ظهور یافته و زنده می‌شود، ولی متأسفانه بدلیل انغمار در عالم کثرت این نور به خاموشی گرائیده و محبت سالک به وادی نسیان سپرده می‌شود.

عشق به پروردگار بسان آتشی است که در زغالی افتاده و اگر در معرض وزش باد قرار بگیرد، کم‌کم شعله‌ور شده و فروزان می‌گردد، ولی اگر روی آن را خاکستر بپوشاند، این آتش نیز آهسته آهسته خاموش خواهد شد. از این رو سالک الی الله باید دقت نماید که این محبت را همیشه در قلبش زنده نگه دارد و اجازه ندهد تا این محبت در پس پردهٔ خواطر و اشتغالات غیر الهی مخفی گردد. دوام حضور محبت در قلب، محبت را اشتداد می‌بخشد و زمینهٔ طلوع عشق خداوند را

فراهم می‌نماید.

برای زنده‌نگه‌داشتن محبت الهی در قلب، راههائی وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. مروردادن محبت خداوند بر قلب

مروردادن محبت الهی بر قلب، به معنای توجه کردن به حضرت حق و توجه به محبت اوست؛ یعنی سالک برای مروردادن محبت خداوند در دل باید پروردگار را با اسم محبوب در قلب یاد کرده و متذکر این معنا شود که خداوند تنها موجودی است که شایسته محبت بوده و ذات او منبع هر کمال و جمالی است و نعمتهای او تمام هستی انسان را دربرگرفته و او بهترین حبیب و محبوب است.

یا خَیْرَ ذَاکِرٍ وَ مَذْکُورٍ یا خَیْرَ شَاکِرٍ وَ مَشْکُورٍ یا خَیْرَ حَامِدٍ وَ مَحْمُودٍ یا خَیْرَ شَاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ یا خَیْرَ دَاعٍ وَ مَدْعُوٍّ یا خَیْرَ مُجَابٍ وَ مُجِيبٍ یا خَیْرَ مُوَسِّسٍ وَ اُنَّیْسٍ یا خَیْرَ صَاحِبٍ وَ جَلِیْسٍ یا خَیْرَ مَقْصُودٍ وَ مَطْلُوبٍ یا خَیْرَ حَبِیبٍ وَ مَحْبُوبٍ.^۱

مرحوم علامه والد رضوان‌الله تعالی علیه می‌فرمودند: «شبها که می‌خوابید به عشق خدا بخوابید، سحرها هم که بیدار می‌شوید به عشق خداوند بیدار شوید!» یعنی قبل از خواب و بعد از بیداری، محبت خدا را به قلب خود مرور دهید. در این صورت است که خواب انسان تماماً نور می‌شود؛ اگر شخصی ابتدای خواب خود را با عشق خدا به انتهای آن وصل کند، هرچه در این وسط هم از عمر او می‌گذرد تبدیل به نور خواهد شد.

البته این فرمایش در صدد بیان حصر نبوده و مرحوم علامه نمی‌خواستند بفرمایند که تنها در وقت خواب و هنگام بیداری، عشق خدا را به قلب خود مرور دهید!

۱. البلد/الأمین، ص ۴۱۰. (دعای جوشن کبیر)

بلکه به جهت اهمیت این دو ساعت آن را تذکر فرموده‌اند و گرنه انسان باید در تمام روز هم متوجه این معنا باشد و عشق خدا را به قلب خود مرور دهد و وارد کند که در این صورت سیر او در تمام ساعات روز نیز، سیر نوری خواهد بود.

باید عشق و محبتی که در قلب بالاجمال قرار داشته و مختفی شده است را به صورت دائمی در نظر آورد و به قلب خطور داد و با این وسیله تمام اعمال عبادی و غیر عبادی را با عشق و محبت پروردگار به جای آورد؛ با عشق خدا در مغازه را گشود و با عشق خدا با خلق او معامله نمود و با عشق خدا در درس و بحث شرکت کرد و با عشق خدا با همسر و فرزندان نشست و برخاست نمود. باید عشق الهی مانند خونی که در رگها جریان دارد، در زندگی و افکار و افعال و اقوال مؤمن جاری شود، تا این شاء الله شعله محبت پروردگار لحظه به لحظه افروخته‌تر شده و با این وسیله بسوی خداوند متعال رهنمون شویم.

۲. خواندن ادعیه و اشعار محبت آمیز

قرائت ادعیه‌ای که حال محبت در آن بیشتر منعکس است، مثل بخشهایی از مناجات خمسۀ عشر و دعای کمیل و دعای ابو حمزه ثمالی و مناجات شعبانیه، اگر با توجه به معانی و حضور قلب همراه باشد، محبت را در قلب زنده خواهد کرد. این ادعیه چون برخاسته از منبع عصمت و طهارت است روح و جان را صفا بخشیده و انسان را به نفس امام علیه السلام پیوند زده و به آن افق سیر می‌دهد.

دعا برای تحصیل محبت پروردگار نیز اثر بسیار زیادی در ازدیاد محبت دارد، چون هم نفس دعا اثر بخش است و هم خود دعا کردن انسان را به یاد محبت الهی می‌اندازد. مرحوم علامۀ والد رضوان الله علیه به حقیر می‌فرمودند: این دعا را در قنوتهای نماز زیاد بخوانید و به فرزندان هم توصیه کنید که بر آن مواظبت نمایند:

اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حُبَّكَ، وَ حُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ، وَ حُبَّ كُلِّ عَمَلٍ يُوصلُنِي إِلَى

قُرْبِكَ، وَ أَنْ تَجْعَلَكَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا سِوَاكَ، وَ أَنْ تَجْعَلَ حُبِّي إِيَّاكَ قَائِدًا إِلَى رِضْوَانِكَ، وَ شَوْقِي إِلَيْكَ ذَائِدًا عَنْ عِصْيَانِكَ.^۱

«پروردگارا! محبت خود را روزیم نما و محبت کسی که تو را دوست دارد و محبت هر عملی که مرا به قرب تو می‌رساند. و خود را در نزد من محبوبتر از غیر خود بگردان و محبتم به تو را قائد و راهبر بسوی رضوانت، و شوقم بسوی تو را مانع و حافظ از معصیت قرار بده.»

همچنین خواندن اشعار عاشقان راستین همچون: مرحوم خواجه حافظ شیرازی، ابن فارض، عطار نیشابوری، ملای رومی، شمس مغربی، شیخ بهائی، فیض کاشانی، غبار همدانی، وحدت کرمانشاهی، حاج ملاهادی سبزواری، ساقی‌نامه رضی‌الدین آرتیمانی و ترجیع‌بند هاتف اصفهانی و... در زنده شدن محبت در قلب اثر فراوانی دارد؛ خصوصاً اگر این اشعار با تکیه بر صوت خوانده شود و انسان به معانی عالی و راقی آن واقف بوده و توجه نماید.

شاعران بسیاری در وادی محبت شعر سروده‌اند، ولی چنین نیست که هر شعری از سوز دل و عشق الهی برآمده باشد. نیت و سوز و حال شاعر در شعر او منعکس می‌شود و طهارت و نورانیت شعر را تحت تأثیر قرار می‌دهد. و به حسب سوز و آتش شاعر و طهارت و توحید وی اشعارشان نیز متفاوت است.

کسانی که خود حقیقه عاشق حضرت حق بوده و سوز عشق خود را در قالب اشعارشان ریخته‌اند، شعرشان رنگ و بو و اثر دیگری دارد و انسان غافل را واقعاً متوجه خدای متعال نموده و از عالم کثرت منصرف می‌نماید.

از این رو مرحوم حضرت آیه‌الله قاضی قدس سرّه فرموده بودند: «هرکس تائیه ابن فارض را حفظ کند عشق خداوند در قلبش طلوع می‌نماید.»

۱. این جمله اقتباسی است از فقره‌ای از مناجات‌المحبین؛ مفاتیح‌الجنان، ص ۱۲۵.

قصیده میمیه ابن فارض

یکی از اشعار ابن فارض مصری که قرائت و حفظ آن جهت طلوع عشق الهی بسیار نافع است، قصیده میمیه اوست که به «قصیده خمریه» معروف است و مرحوم علامه والد رضوان الله علیه برخی از ابیات آن را بالمناسبه در دوره علوم و معارف اسلام آورده اند، از آنجا که این قصیده حاوی اسرار توحید و رموز عشق الهی است، در اینجا تمام ابیات این قصیده، با ترجمه و توضیح مختصری آورده می شود:^۱

شَرِبْنَا عَلَى ذِكْرِ الْحَبِيبِ مُدَامَةً سَكِرْنَا بِهَا، مِنْ قَبْلِ أَنْ يُخْلَقَ الْكَرَمُ (۱)
 قبل از اینکه درخت انگور خلق شود، ما به یاد حضرت دوست شراب محبتی نوشیدیم که از آن، مست گشته و از غیر او غافل شدیم.

لَهَا الْبَدْرُ كَأْسٌ وَ هِيَ شَمْسٌ يُدِيرُهَا هِلَالٌ وَ كَمْ يَبْدُو إِذَا مُزِجَتْ نَجْمُ (۲)
 شراب محبت چون آفتابی است که از خورشید جمال حضرت دوست می تابد و جام تجلی آن، ماه شب چهارده (انسان کامل) است که تمام صفحه وجود خود را از آفتاب محبت پر نموده و آن را به دیگران می تاباند و آن نور در آسمان، با هلال که تجلی ناقص همان ماه شب چهارده است به گردش درمی آید، و چون آن شراب با آب و آن نور با ظلمت مخلوط شود چه ستارگان بسیاری از آن ظاهر می گردد!

وَ لَوْلَا شَذَاهَا مَا اهْتَدَيْتُ لِجَانِهَا وَ لَوْلَا سَنَاها مَا تَصَوَّرَها الْوَهْمُ (۳)
 و اگر نبود بوی خوش این محبت، من هیچگاه به آن میکده رهنمون نشده و به فتنای ذات ربوبی نمی رسیدم. و اگر نبود درخشش و برق خود این عشق در قلب، و هم هیچ انسانی توانائی تصوّر و ادراک آن را نداشت.

۱. در ترجمه و توضیح ابیات این قصیده، از کتابهای مشارب الأذواق (احوال و آثار میرسیدعلی همدانی)، ص ۳۹۸ تا ۴۲۷؛ و لوائح الحق ولوامع العشق، ص ۱۵۹ تا ۲۳۰؛ و شرح دیوان ابن الفارض، ج ۲، ص ۲۴۵ تا ۲۷۷ استفاده گردیده است.

و لَمْ يُبَقِّ مِنْهَا الدَّهْرُ غَيْرَ حُشَاشَةٍ كَأَنَّ خَفَاها، فِي صُدُورِ النَّهْيِ كَتَمٌ (۴)
 گذر روزگار، این شراب را چون جسمی بی رمق و بی جان کرده است و
 آنچنان صاف و خالص نموده که اصلاً در جام دیده نمی شود و از هر سوی شیشه
 آن را بنگری، دیده نمی شود، و ظهور و آشکاری آن در سینه جامها موجب خفاء و
 پنهانی آن است.

از صفای می و لطافت جام درهم آمیخت رنگ جام و مُدام
 همه جام است و نیست گوئی می یا مُدام است و نیست گوئی جام^۱
 فَإِنْ ذُكِرَتْ فِي الْحَيِّ أَصْبَحَ أَهْلُهُ نَشَاوَى وَلَا عَارٌ عَلَيْهِمْ وَلَا إِثْمٌ (۵)
 بوی آن شراب آن قدر مست کننده است که اگر در محله ای نامی از آن
 برده شود، همه اهل آن محل از خود بیخود می گردند و هیچ عیب و ننگ و گناهی
 نیز در این مستی و بی خبری نیست.

و مِنْ بَيْنِ أَحْشَاءِ الدُّنَا تَصَاعَدَتْ وَلَمْ يُبَقِّ مِنْهَا فِي الْحَقِيقَةِ إِلَّا اسْمٌ (۶)
 این شراب محبت آن قدر لطیف است که از دل خُمهای شراب و نفوس
 اولیاء کامل جوشیده و متصاعد می شود و به جان سالکان و محبان چنان می نشیند و
 با وجود ایشان چنان در می آمیزد که یکی می شود و از خود جز اسمی باقی
 نمی گذارد.

و إِنْ خَطَرْتُ يَوْمًا عَلَى خَاطِرِ امْرِئٍ أَقَامَتْ بِهِ الْأَفْرَاحُ وَ ارْتَحَلَ الْهَمُّ (۷)
 و اگر یاد این عشق، روزی به فکر کسی خطور کند، تمام خوشیها و شادیها
 در وجود او اقامت گزیده و همه غمها از آن کوچ خواهد کرد.
 وَ لَوْ نَظَرَ النَّدْمَانُ خَتَمَ إِنَائِهَا لِأَسْكَرَهُمْ مِنْ دُونِهَا ذَلِكَ الْخَتَمُ (۸)
 اگر همدمان مجلس شرب (سالکان الهی) بر مُهر و خاتم ظرف این شراب

۱. کلیات عراقی، ص ۱۲۳؛ برای توضیح بیشتر درباره معنای این بیت قصیده، مراجعه

شود به: توحید علمی و عینی، ص ۱۱۷.

(که جان اولیاءِ الهی است) هم نظر کنند، همان مهر ظرف شراب، پیش از خود شراب، ایشان را مست خواهد کرد. (یعنی التفات به آثار نفوس اولیاءِ الهی و تجلیات این محبّت نیز همچون خود آن محبّت، جانها را سرمست می نماید.)

و لَوْ نَضَحُوا مِنْهَا ثَرَى قَبْرِ مَيِّتٍ لَعَادَتْ إِلَيْهِ الرُّوحُ وَ انْتَعَشَ الْجِسْمُ (۹)
و اگر همین سالکان راستین رشحه‌ای از آن شراب حیات بخش را بر خاک قبر مرده‌ای بپاشند، روح به او بازگشته و جسمش نیز شاداب و بانشاط خواهد شد.
و لَوْ طَرَحُوا فِي فَيْءٍ حَائِطٍ كَرَمِهَا عَلِيًّا، وَقَدْ أَشْفَى، لَفَارَقَهُ السُّقْمُ (۱۰)
و اگر بیمار مشرف به مرگ را در سایه دیوار درخت انگوری که این شراب شفابخش را از آن می گیرند قرار دهند، به برکت همین انتساب، بیماری اش بطور کامل رخت بر بسته و از وی جدا خواهد شد.

(شاید مراد از کرم، علوم و معارف انسان کامل است که عصاره آن تبدیل به محبّت الهی می شود و مراد از حائط، بدن جسمانی اوست، به این اعتبار که ظهور و بروز این معارف در عالم ماده محتاج به آن است و یا به اعتبار اینکه بدن نازل ترین مرتبه نفسی است که مشتمل بر آن معارف است.)

و لَوْ قَرَّبُوا مِنْ حَانِهَا مُقْعَدًا، مَشَى وَ تَنَطَّقُ مِنْ ذِكْرِى مَذَاقِهَا الْبُكْمُ (۱۱)
و اگر انسان زمین گیری (سالکی که با سعی و اجتهاد خود نمی تواند راه سلوک را بییماید)، به این خمّارخانه نزدیک کنند، نیرو گرفته و حرکت می کند. (قیود اوهام و شهوات را گسیخته و با قدم همّت بسوی منزل مقصود به راه می افتد.)
و یاد طعم شیرین شراب عشق، انسان گنگ و لال را (انسان غافل که بواسطه غفلت، توانائی ادراک و بیان معارف حقّه را از دست داده است)، به سخن گفتن در می آورد. (و زبان قلب او را به بیان و بروز تجلیاتِ الهیه می گشاید.)

و لَوْ عَقَبَتْ فِي الشَّرْقِ أَنْفَاسٌ طَيِّبُهَا وَ فِي الْغَرْبِ مَزْكُومٌ، لَعَادَلَهُ الشَّمُّ (۱۲)
و اگر رائحه‌ای از این شراب در شرق عالم پخش شود و در غرب عالم انسان

زکامی باشد که توانائی استشمام ندارد، بوی خوش این نسیم، شامه وی را بازگردانده و او را قادر به ادراک نفحات قدسیه الهیه می نماید.

و لَوْ خُضِبَتْ مِنْ كَأْسِهَا كُفٌّ لَا مِسٍّ لَمَّا ضَلَّ فِي لَيْلٍ، وَ فِي يَدِهِ النَّجْمُ (۱۳)
و اگر کسی دستش را از جام این شراب خضاب نماید در شب گمراه نمی گردد و دستش چنان می درخشد که گویا ستاره ای در دست دارد.

(یعنی هر انسانی که دست ارادت صادقانه به انسان کامل که جام لبریز این شراب است بدهد و از اشراقات عشق الهی وی متأثر شود، نورانیّتی در قلب وی حاصل می شود که او را از گمراهی در حجابهای ظلمانی طبیعت نجات می دهد.)
و لَوْ جُلِّيَتْ سِرًّا عَلَى أَكْمِهِ غَدَا بَصِيرًا وَ مِنْ رَاوَوْقِهَا تَسْمَعُ الصُّمُّ (۱۴)
و این عشق بگونه ای است که اگر باطن آن برای کور مادرزادی که اصلاً قابلیت دیدن حقائق عالم را ندارد منکشف شود، صبح معرفت، حتی برای او نیز طلوع خواهد کرد و صدای قطرات این شراب در هنگام تصفیه (ظهورات عشق سالک در هنگام خالص نمودن آن بوسیله مجاهده و مراقبه) گوش دل ناشنویان را برای شنیدن معارف توحیدی باز می نماید.

و لَوْ أَنَّ رَكْبًا يَمَّمُوا تُرْبَ أَرْضِهَا وَ فِي الرُّكْبِ مَلْسُوعٌ، لَمَّا ضَرَّهُ السَّمُّ (۱۵)
و اگر گروهی از سالکان کوی دوست قصد زیارت خاک زمینی که انگور این شراب در آن رشد کرده است را داشته باشند، (مراد از این خاک، صورت جسمانی انسان کامل است که نهال محبت از آن زمین مستعد سربرآورده و شروع به نمو می کند) و در میان آنها بیماری باشد که مار افعی نفس او را گزیده است، از سم این نیش ضرری به او نمی رسد؛ چرا که این شراب آن قدر شفابخش است که اگر کسی از دور نیز قصد آن را نماید، شفایش می بخشد.

و لَوْ رَسَمَ الرَّاقِي حُرُوفَ اسْمِهَا، عَلَى جَبِينِ مُصَابِ جُنٍّ، أَبْرَأَهُ الرَّسْمُ (۱۶)
و اگر دعانویسی (عارف واصل آگاه به خواص محبت) حروف نام این

شراب را بر پیشانی مجنونی بنویسد (و اسرار عشق را برای وی بازگو کند) به برکت نام آن شراب، جنونش شفا یافته و از تخیلات پوچ و اوهام باطل رها می‌شود.

و فَوْقَ لَوَاءِ الْجَيْشِ لَوْ رُقِمَ اسْمُهَا لَا سُكْرَ مَنْ تَحْتَ اللّٰوِ ذَٰلِكَ الرُّقْمُ (۱۷)

و اگر نام این محبت بر بیرق لشکر ثبت شود، آن نام، همه کسانی را که در تحت آن پرچمند مست می‌نماید. (منظور از لشکر، مجاهدین جهاد اکبر و مراد از بیرق، نفس ولی کامل است که سالکان راه خدا را در سایه حمایت و تربیت خود سیر می‌دهد و سرانجام آنها را پیروز کرده و به توجّه تامّ و انقطاع از ما سوی الله می‌رساند.)

تَهْدَبُ أَخْلَاقَ النَّدَامَىٰ فَيَهْتَدِي بِهَا لِطَرِيقِ الْعَزْمِ مَنْ لَا لَهُ عَزْمٌ (۱۸)

و يَكْرُمُ مَنْ لَمْ يَعْرِفِ الْجُودَ كَفُّهُ وَ يَحْلُمُ عِنْدَ الْغَيْظِ مَنْ لَا لَهُ حِلْمٌ (۱۹)

و این اکسیر محبت، خلق هم‌پایه گان باده دوست را دگرگون کرده و رذائل آنها را تبدیل به فضائل می‌کند و لذا بواسطه آن، انسان بی‌اراده سوار بر نفس خود شده و مصمم به انجام طاعات و ترک معاصی می‌گردد و بخیلی که با جود و بخشش بیگانه است کریم شده و تندخویی که در کوچکترین ناملایمات به هیجان آمده و پرخاشگری می‌کند، در شدیدترین غضبها صبور و بردبار می‌گردد.

و لَوْ نَالَ قَدَمُ الْقَوْمِ لَثَمَ فِدَامِهَا لَا كُسْبَهُ مَعْنَى شَمَائِلِهَا اللَّثَمُ (۲۰)

اگر ضعیف‌ترین شخص در میان قوم توفیق بیابد که بر صافی دهانه ظرف شراب بوسه‌ای بزند، همین بوسه آثار صفات محبت را در وجود او ایجاد می‌نماید. (فدام به معنای پارچه لطیفی است که بر دهانه کوزه و مانند آن می‌بندند و علاوه بر محافظت از تمیزی مایع داخلی، حکم صافی را نیز داشته و در هنگام مصرف اجازه خروج ناخالصی‌های موجود در آن را نمی‌دهد و مراد از آن، احکام ظاهری شرع از جهت واسطه‌بودن برای محبت است که از طرفی برای ظاهراندیشان حجاب بوده و مانع توجّه آنها به حقائق عالم می‌شود و

از طرف دیگر، سالکان طریق عشق را از ابتلاء به بسیاری از آفات سلوک حفظ کرده و شراب ناب عرفان محمدی صلی الله علیه و آله وسلم را در اختیار آنها قرار می دهد.

منظور این است که اگر شخص بسیط و کم استعدادی که توانائی فهم حقائق عرفانی را ندارد، از روی محبت به خدا و احترام به اولیاء کامل الهی، نسبت به آداب ظاهری سلوک که همان دستورات عملی شرع مقدس است مؤدب بوده و خاضعانه ملتزم به آنها شود، تمامی صفات و اخلاق پسندیده عاشقان الهی که به فوز ادراک معارف بلند توحیدی رسیده اند، در وی نیز متجلی خواهد شد.

یَقُولُونَ لِي: «صِفْهَا، فَأَنْتَ بِوَصْفِهَا خَيْرٌ» أَجَلْ! عِنْدِي بِأَوْصَافِهَا عِلْمٌ (۲۱)
مشتاقان محبت خداوند به من می گویند: آن را برای ما توصیف کن، چرا که تو از اوصافش خبر داری! آری، من این شراب الهی را نوشیده ام و لذا به اوصاف آن علمی دارم بس عظیم و بلند مرتبه.

صَفَاءٌ وَلَا مَاءٌ وَلُطْفٌ وَلَا هَوَاٌ وَنُورٌ وَلَا نَارٌ وَرُوحٌ وَلَا جِسْمٌ (۲۲)
عین صفا و خلوص است ولی آب نیست، و لطافت و نرمی است ولی هوائی در کار نیست، و نور است بدون اینکه آتشی باشد، و روح است بدون اینکه جسمی داشته باشد. (او مجرد از هر تعینی است و صفا و لطف محض است و با هیچ شکل و قیدی نمی توان او را وصف کرد.)

تَقَدَّمَ كُلُّ الْكَائِنَاتِ حَدِيثُهَا قَدِيمًا، وَلَا شَكْلٌ هُنَاكَ وَلَا رَسْمٌ (۲۳)
گفتگو و آوازه این شراب الهی، بر تمام موجودات پیشی گرفته و این عشق ازلی در آن مرتبه ای که هیچ شکل و رسمی موجود نبوده، تحقق داشته است.
و قَامَتْ بِهَا الْأَشْيَاءُ ثُمَّ لِحِكْمَةٍ بِهَا احْتَجَبَتْ عَنْ كُلِّ مَنْ لَا لَهُ فَهْمٌ (۲۴)
و به مقتضای حکمت الهی، تمام مخلوقات در آن مرتبه به این عشق

تکیه زده و بواسطه آن موجود می شوند^۱ و بواسطه حجاب همین مخلوقات است

۱. بحث قوام مخلوقات به عشق الهی و ایجاد آنها بواسطه محبت، از مباحثی است که در حکمت متعالیه و عرفان اسلامی، مبرهن و مستدل شده است. گرچه فلاسفه‌ای همچون فارابی و ابن سینا نیز به این مطلب اذعان داشته و بر اساس مبانی خود به این واقعیت معترفند، ولی حقیقت آن در عرفان اسلامی و به تبع در حکمت متعالیه روشن و مستدل گردیده است، گرچه در نحوه تقریر و تبیین آن، اختلافاتی نیز در بیانات بزرگان به چشم می خورد.

مرحوم ملاصدرا در کتاب *سفار* می فرماید: خداوند خیر محض است و تمام کمالات و زیبایی‌ها رشحه‌ای از کمال و جمال اوست، بدین جهت خدا به ذات خود و به افعال و تجلیات خود عشق می ورزد. سپس می گوید: «و قرأ القاری بینه یدی الشیخ أبی سعید بن أبی الخیر رحمه الله قوله تعالى: يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ. فقال: الحقُّ أنه يُحِبُّهُمْ لأنه لا يُحِبُّ إِلَّا نفسه فليس في الوجود إلا هو و ما سِوَاهُ مِنْ صُنْعِهِ وَ الصَّنَائِعِ إِذَا مَدَحَ صُنْعَهُ فَقَدْ مَدَحَ نفسه. و مِنْ هذا يَظْهَرُ حَقِيقَةُ ما قيل: لولا العشق ما يوجَد سماءٌ و لا أرضٌ و لا برٌّ و لا بحرٌ. و الغرضُ أنَّ محبةَ الله تعالى للخلق عائدةٌ إليه، فالمحِبُّوبُ و المرادُ بالحقيقة نفسُ ذاته تعالى لذاته.» (*سفار*، رُبْعَة، ج ۲، ص ۲۶۴)

ایشان در بخش دیگری از کتاب *سفار*، فصلی را تحت عنوان: فی اثباتِ أنَّ جمیع الموجودات عاشقةٌ لله سبحانه مشتاقهٌ إلى لقاءه و الوصولِ إلى دارِ کرامته، منعقد نموده و در آنجا به اثبات می رسانند که: عشق الهی در تمام موجودات سریان داشته و هیچ موجودی از موجودات خالی از محبت و عشق الهی و عنایت ربانی او نیست و اگر لحظه‌ای و آنی از عشق خالی باشد نابود و هلاک می گردد. این عشق و محبت نیز بواسطه رسیدن هر موجودی به کمال خویش است و تمام مخلوقات چون معلول حضرت حق هستند، لذا دوام آنها به حق تعالی است که علت آنهاست و بدین جهت تمام موجودات عاشق کمال خود و مشتاق خداوند می باشند و لذا عشق در تمام موجودات ساری است؛ «فإذا ثبت هذا فلا یخلو شیءٌ مِنْ الموجوداتِ عن نصیبٍ مِنَ المحبةِ الإلهیةِ و العشقِ الإلهیِّ و العنايةِ الربانیةِ و لو خلا عن ذلك لحظةً لَانْطَمَسَ و هَلَکَ.» (همان مصدر، ج ۷، ص ۱۴۹)

در پایان بحث نیز اینگونه جمع بندی می نمایند: «و عُلِمَ بما قَرَرْنَا أنَّ العشقَ سارٍ فی جمیع الموجوداتِ علی ترتیبٍ وجودها فکما أنه نشأ مِنْ کُلِّ وجودٍ أقوى وجوداً أضعفُ حتَّى انتهی إلى وجودِ الموادِّ و الأجسامِ، فکذا ینشأ مِنْ کُلِّ عشقٍ أسفلَ عشقٌ أعلى حتَّى ینتهی إلى عشقٍ واجبِ الوجود؛ فجمیعُ الموجوداتِ بحسبِ ما لها مِنْ الکمالاتِ اللائقةِ طالبةٌ لکمالاتِ ۛ»

«واجب الوجود لذاته مُتَشَبِّهٌ به فی تحصیل ذلك الكمال، فالباری تقدست أسماؤه هو غاية جميع الموجودات و نهایه مراتبها. فالعشق و الشوق سبب وجود الموجودات على کمالاتها الممكنة لها و سبب دوامها و لولا العشق و الشوق ما أمکن حدوث حادث للعالم الجسماني و لا تكون مُتَكَوِّنٌ فی عالم الکون و الفساد» (همان مصدر، ج ۷، ص ۱۶۰)

همچنین ملاعبدالرزاق کاشانی در شرح فصوص/الحکم، اصل عشق را محبتی می داند که لازمه شهود ذات خداوند برای خداوند است و ذات اتم و اکمل خداوند، محبوب ترین محبوبان نزد اوست و تمام محبت ها و عشقهای جزئی نیز قطره و نمی از آن بحر و شعاعی از آن نور است؛ چراکه محبت لازمه وحدت حقیقیه است و از آنجا که این وحدت در تمام عالم وجود جریان دارد، محبت و عشق نیز در تمام موجودات ساری و جاری است؛ «و حقیقته لیس إلا حبه لذاته، و هو العشق الحقیقی و ما عداه رشحه من ذلك البحر و لمعه من ذلك النور، فلا میل فی شیء إلى شیء إلا و هو جزئی من جزئیات ذلك الحب، فلا مُحَبٌّ إلا و هو يُحِبُّ نفسه فی محبوبه أی محبوب کان، لأن المحبة لازمة للوحدة الحقیقیة، فیسریان الوحدة فی الوجود تسری المحبة فيه.» (شرح فصوص/الحکم، ص ۲۹۹)

فخرالدین عراقی نیز در لمعه هفتم از کتاب لمعات خود می گوید: «عشق در همه ساری است و ناگزیر جميع اشیاء است و کیف ینکر العشق؟! و ما فی الوجود إلا هو، و لولاه ما ظهر ما ظهر، و ما ظهر فمن الحب ظهر و بالمحب ظهر، و الحب سار فيه، بل هو الحب كله. حب، ذات محب است و عین او محال است که مرتفع شود، بل تعلق او نقل می شود از محبوبی به محبوبی، شعر:

نَقُلْ فَوَإِذَاكَ حَيْثُ شِئْتَ مِنَ الْهَوَىٰ وَ مَا الْحُبُّ إِلَّا لِلْحَبِيبِ الْأَوَّلِ

هر که را دوست داری، او را دوست داشته باشی و به هرچه روی آری، روی بدو آورده باشی، اگرچه ندانی. شعر:

فَكُلُّ مُعْرِى بِمُحِبِّ يَدِينُ لَهُ جَمِيعُهُمْ لَكَ قَدْ دَانُوا وَ مَا فَطَنُوا

(أشعة اللمعات، ص ۱۰۹ تا ۱۱۱؛ و کلیات عراقی، کتاب لمعات، ص ۳۸۴)

همچنین مرحوم علامه والد از قول مرحوم حداد رضوان الله علیهما در کتاب شریف روح مجرد این چنین نقل می فرمایند: «عالم سراسر عشق است، عشق مظاهر با مظاهر، و در»

که این حقیقت بلند از هر انسانی که بوئی از فهم و ادراک نبرده است محجوب و مستور می باشد.

و هَامَتْ بِهَا رُوحِي، بِحَيْثُ تَمَازَجَا اِتِّحَادًا، وَ لَا جِرْمٌ تَخَلَّلَهُ جِرْمٌ (۲۵)
و روح من سرگشته و دیوانه او شد، به طوری که با هم درآمیختند و متحد شدند. البته این اتحاد مانند اختلاط و امتزاج اجسام نیست که ذرات یکی با حفظ موجودیت خود بین ذرات دیگری قرار می گیرد، بلکه بصورت فناء است؛ یعنی روح من در شراب ذات الهی فانی و نابود می شود.

فَخَمَرٌ وَ لَا كَرَمٌ، وَ عَادَمُ لِي أَبٌ وَ كَرَمٌ وَ لَا خَمَرٌ، وَ لِي أُمُّهَا أُمُّ (۲۶)
پس مستی شراب بود و درخت انگور نبود، در وقتی که آدم ابوالبشر پدر من بود. و درخت انگور بود بدون مستی عشق، در وقتی که اصل و ذات او، اصل و ذات من بود.

(در موطن عالم کثرت که حضرت آدم پدر من است، شراب محبت وجود دارد و ریشه و اصل آن که در عالم بالاست حضور ندارد و در آن موطن که درخت انگور هست شراب نیست؛ چرا که در آن موطن، اصل و ذات من با اصل و ذات محبت یکی است و همه به وجود واحد موجودیم.)

وَ لُطْفُ الْأَوَانِي فِي الْحَقِيقَةِ تَابِعٌ لِلْطُفِ الْمَعَانِي، وَ الْمَعَانِي بِهَا تَنْمُو (۲۷)
وَ قَدْ وَقَعَ التَّفْرِيقُ، وَ الْكُلُّ وَاحِدٌ فَأَرْوَاحُنَا خَمَرٌ وَ أَشْبَاؤُنَا كَرَمٌ (۲۸)
و لطافت ظرفها در حقیقت تابع لطافت معانی هستند و معانی بواسطه ظروف رشد می کنند. (شاید مراد این است که لطافت جانها تابع میزان بهره مندی از

«حقیقت عشق خود با خود. شنیده ام بوعلی سینا رساله ای در عشق نوشته است. اینجا هرچه گشتم پیدا نکردم. رفتی به ایران تهیه کن و برای من بفرست. قاعده باید رساله خوبی باشد اگر روی این زمینه که ذکر شد مطلب را شرح و تفصیل داده باشد، و عشق الهی به اسماء و صفات و أفعال خود را موجب خلقت عالم و آدم و موت و حیات دانسته باشد.» (روح مجرد، ص ۵۶۹)

محبت است و محبت، به جهت مراقبه و اعمال صالحه همین نفوس است که رشد کرده و بیشتر می‌گردد.)

بنابراین، حقیقت همه همان درخت انگور و مبدأ عشق (شراب ذات الهی) است و از آنجا چون خمر که در ظروف گوناگون ریخته شده و تفرقه می‌یابد، جدا می‌شوند. لذا روح ما همان شراب محبت است و عالم وحدت به منزله درخت انگور است که این شراب از آن است.

(یعنی اصل همه یکی است و تفرقه و جدائی عارضی است. و شراب محبت در ظروف (که نفوس ناطقه باشد) تکثر می‌یابد و لطف نفوس به لطف همین شراب محبت است و این شراب محبت، روح ماست که ما را از مردگی نجات داده و زنده می‌نماید.)

و لا قَبْلَهَا قَبْلُ و لا بَعْدَ بَعْدَهَا و قَبْلِيَّةُ الْأَبْعَادِ، فَهِيَ لَهَا حَتْمٌ (۲۹)
این محبت، قبل و اصل و بعد و غایتی ندارد. (وجود او از غیر نشأت نگرفته و به غیر ختم نمی‌شود و لذا علت و غایتی غیر خود ندارد) و هیچ اصلی و علتی برای موجودات غیر از او متصور نیست.

(قبل او قبلی نیست و بعد او بعدی نیست و همان‌طور که بر زمان مقدم است بر مکان و ابعاد نیز به طور حتم مقدم است.)

و عَصْرُ الْمَدَى مِنْ قَبْلِهِ كَانَ عَصْرُهَا و عَهْدُ آبِنَا بَعْدَهَا، و لَهَا الْيَتْمُ (۳۰)
گرفتن شراب محبت از درخت انگور، قبل از تحقق این روزگار طولانی بوده است و دوران پدر ما حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام بعد از اوست و در حقیقت، این شراب محبت است که یتیم و بی پدر و مادر است!

مَحَاسِنُ تَهْدِي الْمَادِحِينَ لَوْصَفِهَا فَيَحْسُنُ فِيهَا مِنْهُمْ النَّثْرُ وَالنَّظْمُ (۳۱)
آنچه تا به حال در وصف این شراب محبت گفتم، محاسنی است که زبان و قلم مدح‌کنندگان را به وصف آن شراب، هدایت و راهنمایی می‌نماید و به سبب

همین محاسن است که نظم و نثر آنان در وصف عشق و محبت، نیکو و پسندیده می‌شود.

و يَطْرُبُ مَنْ لَمْ يَدْرِهَا عِنْدَ ذِكْرِهَا كَمُشْتاقٍ «نُعْم» كُلَّمَا ذُكِرَتْ «نُعْم» (۳۲)
و کسی که این شراب را نمی‌شناسد نیز چون یادی از آن می‌شود، به طرب در می‌آید؛ مانند عاشق «نُعْم» (نام محبوبه‌ای صاحب‌جمال در عرب) که با یاد معشوق خود به وجد و طرب در می‌آمد.

و قالوا: شَرِبْتَ الْإِثْمَ! كَلَّا، و إِنَّمَا شَرِبْتُ الَّتِي فِي تَرْكِهَا عِنْدِي الْإِثْمُ (۳۳)
کسانی که از درک حقیقت محبت عاجزند، هنگامی که مرا سرمست عشق حضرت حق و از خود بیخود می‌یابند، می‌گویند: تو شراب حرام نوشیده و مرتکب گناه شده‌ای! هرگز چنین نیست! من شرابی نوشیده‌ام که نه تنها موجب معصیت نیست، بلکه از دیدن ترک آن گناه محسوب می‌شود.

هَنِيئًا لِأَهْلِ الدَّيْرِ! كَمْ سَكِرُوا بِهَا و مَا شَرَبُوا مِنْهَا وَلَكِنَّهُمْ هَمُّوا (۳۴)
گوارای ارباب معرفت باد! که چقدر بواسطه این شراب، مست پروردگار گشته و از غیر او غافل شدند، در حالیکه فقط عزم نوشیدن آن را داشته و هیچگاه از آن ننوشتند. (مراد از اهل دیر، محبین و مشتاقانی هستند که با آرزوی دیدار حضرت دوست در دیر عبادت عاشقانه ربّ الأرباب سکنی گزیدند و لکن دائماً از پس حجابهای اسماء و صفات با خداوند عشق‌بازی کرده و توفیق نوشیدن شراب ذات را در این عالم نیافتند.)

و عِنْدِي مِنْهَا نَشْوَةٌ قَبْلَ نَشَأَتِي مَعِيَ أَبَدًا تَبْقَى و إِن بَلَى الْعَظْمُ (۳۵)
و اما من، قبل از به دنیا آمدنم، از آن شراب ذات نوشیده و آنچنان سُکری در من پدید آمده است که تا ابد همراهم باقی می‌ماند و حتی اگر استخوانهایم پوسیده شوند، این مستی از من جدا نخواهد شد.

عَلَيْكَ بِهَا صِرْفًا و إِن شِئْتَ مَرْجُهَا فَعَذْلُكَ عَنِ ظَلَمِ الْحَبِيبِ هُوَ الظُّلْمُ (۳۵)

پس بر تو باد که تمام همّت خود را متوجّه نوشیدن آن شراب ناب ذات نموده و به غیر آن راضی نشوی و اگر احیاناً خواستی از ذات و نفس محبوب تنزل کنی، مبادا آن را با چیزی غیر از آب دهان وی ممزوج نمائی! چرا که در صورت عدول و تنزل از این آب گوارا، ظلم بزرگی به خود کرده‌ای؛ بلکه می‌توان گفت: همین عدول یگانه ظلم و ستم عالم است.

(طبق فرمایش مرحوم حضرت آیه‌الله قاضی قدّس سرّه، مراد از «ظلم الحیب» اهل بیت علیهم السّلام می‌باشند، چرا که در مقام کثرت و تنازل از آن وحدت حقیقیّه، در هیچیک از عوالم وجود، موجودی مانند آنان، آرامش‌بخش تر به انسان و نزدیکتر به ذات احدیّت یافت نمی‌شود.)

فَدُونُكَهَا فِي الْحَانِ وَ اسْتَجْلِهَا بِهِ عَلَى نَعْمِ الْأَلْحَانِ، فَهِيَ بِهَا غُنْمٌ (۳۷)
فَمَا سَكَنْتَ وَ الْهَمَّ يَوْمًا بِمَوْضِعٍ كَذَلِكَ لَمْ يَسْكُنْ مَعَ النَّعْمِ الْغَمُّ (۳۸)

پس به میخانه ولی کامل الهی وارد شو و این شراب را از او خریداری کن و در مجلس وی با شنیدن صوت خوش آیات قرآنی و اشعار جانگداز عرفانی، این محبّت باطنی را برای خود جلوه‌گر کرده و آتش عشقت را شعله‌ور نما! چرا که شراب عشق همراه با چنین نغمه‌های خوشی، برای وصول به مطلوب غنیمتی است بس عظیم! زیرا همانطور که هیچگاه شراب محبّت با غم و اندوه آینده هم‌منزل نشده است، غم و غصّه گذشته نیز با نغمه‌های زیبا همراه نگشته است و لذا نوشیدن شراب محبّت همراه با نغمه‌های الهی، هم و غم را از دل بیرون می‌نماید.

وَ فِي سُكْرَةٍ مِنْهَا وَ لَوْ عُمَرَ سَاعَةً تَرَى الدَّهْرَ عَبْدًا طَائِعًا وَ لَكَ الْحُكْمُ (۳۹)

و اگر تنها یکبار و فقط به اندازه یک ساعت، از این شراب ذات، مست شده و آنانیّت خود را بالکل رها کرده و به مقام فناء ذاتی نائل شوی، پس از هوشیاری و بقاء باللّه، افعال خود را مظهر تصرفات حضرت حق دیده و لذا خود را فرمانروای مطلق، و تمام عالم را بنده مطیع می‌یابی.

فَلَا عَيْشَ فِي الدُّنْيَا لِمَنْ عَاشَ صَاحِبًا وَمَنْ لَمْ يَمُتْ سُكْرًا بِهَا، فَاتَهُ الْحَزْمُ (۴۰)
 بنابراین، آنکه از باده محبت پروردگار ننوشیده و در هوشیاری بسر می برد،
 هیچ خوشی و لذتی در این دنیا ندارد. و هر آنکه بخاطر مستی از شراب ذات الهی،
 جان نباخته و حجاب آنانیت را کنار نزده است، عاقل و دوراندیش نبوده است.
 عَلَى نَفْسِهِ فَلْيَبْكْ مَنْ ضَاعَ عُمْرُهُ وَلَيْسَ لَهُ فِيهَا نَصِيبٌ وَلَا سَهْمٌ (۴۱)^۱
 و لذا کسی که سرمایه عمر او تباہ شده و از متاع گرانبهای محبت خداوند هیچ
 حظ و بهره ای کسب نکرده است، باید بر حال زار خود سخت بگیرد!

۳. مطالعه شرح حال عاشقان الهی

مطالعه حالات سراسر عشق و محبت اولیاء خدا و مجاهدات و گذشته ها و
 ایثارهای ایشان در راه رسیدن به محبوب نیز تأثیر زیادی در این راستا دارد.
 مطالعه و تدبّر در حالات عبادی و مجاهدات پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین
 علیهما الصلوة والسلام و دیگر ائمه هدی، در شعله گرفتن آتش محبت در دل بی نظیر
 است؛ خصوصاً تذکر و تأمل نسبت به حالات حضرت سیدالشهداء علیه السلام و
 اصحاب آن حضرت با خداوند در ماجرای کربلا که همگی از عشاق الهی و محبان
 حضرت دوست بوده اند و در روایات به این مطلب اشاره شده است.
 علامه مجلسی رحمه الله علیه در بحار الأنوار از حضرت امام باقر علیه السلام
 از پدر بزرگوارشان روایت می نماید که:

مَرَّ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِكَرْبَلَاءَ. فَقَالَ: لَمَّا مَرَّ بِهِ أَصْحَابُهُ وَقَدْ اغْرُورَقَتْ
 عَيْنَاهُ بَيْكَى وَ يَقُولُ: هَذَا مُنَاخُ رِكَابِهِمْ وَ هَذَا مُلْقَى رِحَالِهِمْ، هَهُنَا مُرَاقُ دِمَائِهِمْ؛
 طَوْبَى لَكَ مِنْ تُرْبَةٍ عَلَيْهَا تُرَاقُ دِمَاءُ الْأَحِبَّةِ!
 وَ قَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: خَرَجَ عَلَيَّ [عَلَيْهِ السَّلَامُ] يَسِيرُ بِالنَّاسِ، حَتَّى إِذَا

۱. دیوان ابن الفارض، میمیه، ص ۱۷۹ تا ۱۸۵.

كَانَ بِكَرْبَلَاءَ عَلَى مِيلَيْنِ أَوْ مِيلٍ، تَقَدَّمَ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ حَتَّى طَافَ بِمَكَانٍ يُقَالُ لَهُ: الْمِقْدَفَانِ. فَقَالَ: قُتِلَ فِيهَا مَائَتَا نَبِيٍّ وَ مَائَتَا سَبْطٍ كُلُّهُمْ شُهَدَاءٌ، وَ مُنَاحُ رِكَابٍ وَ مَصَارِعُ عَشَاقٍ شُهَدَاءٌ لَا يَسْبِقُهُمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ وَ لَا يَلْحَقُهُمْ مَنْ بَعْدَهُمْ.^۱

«حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در وقت حرکت بسوی صفین، مرورشان به کربلا افتاد و درحالیکه اصحاب حضرت از کنار ایشان عبور می کردند و چشمان مبارکشان از اشک سرشار گردیده بود، می گریستند و می فرمودند: اینست محل خوابیدن مرکبهای سواری ایشان! و اینست محل فرود آمدن و بارانداختن خود ایشان! اینجا محل ریخته شدن خونهای آنهاست؛ خوشا به حال تو ای خاک که بر روی تو خونهای محبوبان بارگاه الهی ریخته می شود!»

و حضرت امام باقر علیه السلام فرمودند: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب از کوفه خارج شد و مردم را برای نبرد معاویه در صفین کوچ می داد، چون به جایی رسیدند که تا کربلا دو میل یا یک میل مانده بود، حضرت به جلوی لشکر آمدند تا رسیدند به مکانی که به آن «مِقْدَفَان» گفته می شود و گرداگرد آن دور زده و طواف کردند و فرمودند:

در اینجا دویست پیغمبر و دویست سبط پیغمبر کشته شده است که همگی آنها شهیدند. اینجا محل خوابیدن مرکبها و به زمین افتادن عشاقی است که پیشینیان بر ایشان، نتوانستند در عشق، بر آنان سبقت گیرند، و پسینیان از ایشان نیز نخواهند توانست در عشق، خودشان را به آنان برسانند.»

خواندن شرح حال اولیاء الهی و شاگردان راستین مکتب اهل بیت علیهم السلام نیز هریک به نوبه خود، اثر بسیاری در این امر دارد و اگر حظّ

۱. بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۲۹۵.

مجالست و همنشینی با ایشان نیز فراهم شود که زهی سعادت! مرحوم حضرت آقای حدّاد قدّس الله نفسّه سراپا عشق خداوند بودند و وقتی کسی با ایشان می نشست این محبّت به جانش سرازیر می شد و تا مدّت‌ها آثار این محبّت را در وجود خود احساس می نمود؛ خصوصاً اوائل که عشق ایشان همراه با سوز و گداز بود و حرارت محبّت ایشان در اطرافیان و همنشینان به صورت روشنی منعکس می گشت.

مرحوم حضرت آقای انصاری قدّس سرّه نیز بسیار با شور و حرارت بودند و حقیر با اینکه در آن زمان کودکی پنج شش ساله بودم، ولی حرارت مجالس ایشان را کاملاً بخاطر دارم و شاگردان و مرتبطان ایشان نیز همگی به این معنی معترف بودند که مجالست با ایشان تا مدّت‌ها انسان را از حرارت محبّت و شور طلب گرم می نماید.

و همینطور که مجالست با این بزرگان جان و دل را صفا می بخشد، قرائت شرح احوال ایشان نیز سبب انعکاس آن حالات در نفس است و شور و عشق سالک را زیاد می نماید.

به هر حال هر چیزی که سالک را به یاد محبّت پروردگار بیاندازد و قلب را متوجّه آن نماید غنیمت است و باید قدر آن را دانست و از آن در راه قرب الهی مدد جست.

راه سوّم: تهذیب نفس و مراقبه

آنچه گذشت اموری بود که معدّ و ممدّ تحصیل عشق است، ولی همانطور که عرض شد هیچکدام به تنهایی قلب را به جذبۀ عشق منور نمی گرداند و هستی سالک را بر باد فنا نمی دهد.

برای رسیدن به این درجه هیچ راهی جز تهذیب نفس و تطهیر قلب و

تحصیل نورانیت و سنخیت یافتن با عالم قدس و ملکوت وجود ندارد؛ اگر کسی موفق شد که خانه دل را از اغیار تطهیر کرده و نفسش را به مجاهده و ریاضت صیقل زده و منور گرداند، آن وقت کشش و جذبه‌ای از درون، او را بسوی عالم نور می‌کشاند و آخر الامر به حرم امن پروردگار سوق می‌دهد.

ناریان مر ناریان را جاذبند نوریان مر نوریان را طالبند^۱
 ذره ذره کاندین ارض و سماست جنس خود را همچو کاه و کهرباست
 معده نان را می‌کشد تا مستقر می‌کشد مر آب را تف جگر
 چشم جذاب بتان زین کویهاست مغزجویان از گلستان بویهاست
 زآنکه حس چشم آمد رنگ کش مغز و بینی می‌کشد بوهای خوش
 زین کشش‌ها ای خدای رازدان تو به جذب لطف خودمان ده امان^۲

از این رو هر چیزی که موجب تهذیب و نورانیت نفس باشد محبت‌آفرین هم خواهد بود؛ مداومت بر نوافل نهاریه و لیلیه، و قرائت قرآن با صوت حزین در دل شب، توسل به اهل بیت علیهم الصلوٰة والسلام، خدمت به والدین و انفاق و ایثار و گذشت و... هر کدام در حدی که در تحصیل نورانیت اثرگذارند، محبت‌آفرین نیز می‌باشند.

در یک کلام، اساسی‌ترین رکن تحصیل محبت، اهتمام به تهذیب نفس و تطهیر قلب و مراقبه است بجمیع مراتبها، اعم از ترک محرّمات و ترک مکروهات و لهو و لغو و ترک غفلت از یاد خدا. انسان باید تمام هم و غم خود را مصروف رسیدن به لقاء پروردگار کرده و مراقبه خود را چنان قوی کند که تنها آنچه مرضی رضای پروردگار است انجام داده و آنچه موجب سخط اوست ترک نماید

۱. مثنوی، دفتر دوم، ص ۱۰۸، س ۷.

۲. همان مصدر، دفتر ششم، ص ۶۰۱، س ۱۱.

وَأَنَاءَ اللَّيْلِ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ دَائِمًا بِهِ ذَكَرَ خَدَاوَنَد مَشْغُول بِأَشَدِّ؛ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا
اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا * وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا.^۱

مرحوم علامه والد رضوان الله تعالى عليه در بیان این معنا می فرمایند:

«یکی از اهمّ چیزهائی که در راه سیر و سلوک در حکم ضروری ای از ضروریّات آن است، همانا امر مراقبه است. سالک باید از اوّلین قدم که در راه می گذارد تا آخرین قدم، خود را از مراقبه خالی ندارد و این از لوازم حتمیّه سالک است.

باید دانست که مراقبه دارای درجات و مراتبی است؛ سالک در مراحل اوّلیه یک نوع مراقبه ای دارد و در مراحل دیگر انواع دیگری.

هرچه رو به کمال رود و طیّ منازل و مراحل کند مراقبه او دقیقتر و عمیقتر خواهد شد، به طوری که آن درجات از مراقبه را اگر بر سالک مبتدی تحمیل کنند از عهده آن برنیامده و یکباره بار سلوک را به زمین می گذارد یا سوخته و هلاک می شود، ولی رفته رفته در اثر مراقبه در درجات اوّلیّه و تقویت در سلوک می تواند مراتب عالیّه از مراقبه را در مراحل بعدی به جای آرد، و در این حالات بسیاری از مباحات در منازل اوّلیّه بر او حرام و ممنوع می گردد.

در اثر مراقبه شدید و اهتمام به آن، آثار حبّ و عشق در ضمیر سالک هویدا می شود، زیرا عشق به جمال و کمال علی الإطلاق فطری بشر بوده و با نهاد او خمیر شده و در ذات او به ودیعت گذارده شده است، لیکن علاقه به کثرات و حبّ به مادیّات حجابهای عشق فطری می گردند و نمی گذارند که این پرتو ازلی ظاهر گردد.

بواسطه مراقبه کم کم حجابها ضعیف شده تا بالأخره از میان می رود و آن

۱. آیه ۴۱ و ۴۲، از سوره ۳۳: الأحزاب.

عشق و حبّ فطری ظهور نموده ضمیر انسان را به آن مبدأ جمال و کمال رهبری می‌کند.^۱

طهارت: شرط قبولی و اثرگذاری اذکار و عبادات

باری! اگر کسی بخواهد محبتِ الهی در قلبش جای بگیرد باید ابتدا خانهٔ قلب را از رذائل تطهیر کند و خود را منور به انوارِ الهی بگرداند تا جذبهٔ عشق و محبتِ قلبِ او را بگیرد.

آئینه شو جمال پری طلعتان طلب

جاروب زن تو خانه و پس میهمان طلب^۲

تا انسان قلب را از رذائل تطهیر نکند تحصیل فضائل ممکن نیست و اعمال و عبادات و خلوات تأثیرگذار نخواهد بود. خداوند متعال می‌فرماید: **إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ**^۳. در این آیه شریفه با لسان حصر بیان می‌فرماید که: عمل، تنها از متّقین مقبول می‌شود و لاغیر؛ یعنی اگر کسی به دنبال این است که اعمال و عبادات و اذکار و اوراد او مورد قبول خداوند متعال واقع شود، قبل از هر امری باید تحصیل طهارت نماید.

لذا شرط اوّل سلوک، ترک جمیع گناهان است؛ معصیت پروردگار موجب می‌شود انسان از نور وارد ظلمت شود و علت تأکید بر تجنّب از معاصی و پرهیز از گناهان، همین تاریکی و ظلمتی است که در اثر گناه در نفس پدید می‌آید. اما چون افراد تابع هوای نفس خود بوده و به این معانی توجه ندارند، برایشان روشن

۱. رسالۃ‌اللباب، ص ۳۰ و ۳۱.

۲. در کلیات صائب تبریزی، ص ۱۶۰، غزل ۴۳۱، به این صورت آمده است:

آئینه شو وصال پری طلعتان طلب اوّل بروب خانه سپس میهمان طلب
۳. ذیل آیه ۲۷، از سورهٔ ۵: المائدة.

نمی‌شود که با ارتکاب معاصی و گناهان، نفسشان تاریک می‌شود، ولی زمانی که پرده‌ها کنار بروند و به تعبیر قرآن کریم، **فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ**^۱ شده و چشم تیزبین گردد، آن وقت است که انسان حقیقت معاصی و آثار و کدورت آنها را می‌بیند و متوجه می‌شود که چطور با تیشه معاصی ریشه وجودی خودش را زده و از بین برده است.

آن وقت حسرت می‌خورد که چرا من چنین کردم؟! آن وقت می‌گوید: **يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ**^۲ و ناله و حسرتش بالا می‌گیرد، ولی چه سود که وقت گذشته و کار تمام شده و راه باز گشتی نیست؟!

هرچه فریاد می‌زند که: من را به دنیا برگردانید تا عمل صالح انجام بدهم، هیچ گوشی بدهکار نیست! می‌گویند: دیگر گذشت؛ ما به تو عمر دادیم، ما به تو فرصت دادیم تا اعمال صالحه انجام بدهی، اما ندادی و راه شقاوت را در پیش گرفتی!

با این توضیحات، ضرورت و لزوم طهارت باطنیه روشن می‌گردد، ولی برای رسیدن به طهارت باطنیه، طهارت ظاهریه هم باید داشته باشیم.

طهارت ظاهریه

طهارت ظاهریه در برابر طهارت باطنیه به کار می‌رود و عبارت است از اینکه: انسان وضو بگیرد و اغسال واجبه را به جا بیاورد و غسلهای مستحب، خصوصاً غسل جمعه را ترک نکند، حتی مستحب است که انسان إسباغ در وضو داشته باشد و بر روی اعضاء و جوارح خود، به خوبی آب بریزد و مستحبات وضو و غسل را تماماً انجام دهد.

۱. ذیل آیه ۲۲، از سوره ۵۰: ق.

۲. قسمتی از آیه ۳۸، از سوره ۴۳: الزخرف.

اهمیت اغسال واجبه و زود انجام دادن آنها نیز معلوم است. مرحوم علامه والد رضوان الله علیه درباره زود انجام دادن غسل جنابت می فرمودند: «حال حدث أكبر، حال سنگینی است و باید حتی المقدور غسل جنابت را زود انجام داد و خوابیدن با حالت جنابت سنگینی و خستگی زیادی بر نفس وارد می کند.»

علی ای حال، کسب و تحصیل طهارت ظاهریه حتماً لازم است و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه طاهرين عليهم السلام بر دوام طهارت و حتی تجدید وضو تأکید داشتند و اصحاب خود را بدان امر می فرمودند.

مرحوم شیخ حرّ عاملی در کتاب وسائل الشیعه بابی تحت عنوان: باب استحباب تجدید الوضوء من غیر حدث لکلّ صلوٰة و خصوصاً المغرب و العشاء و الصبح، باز نموده و روایاتی از ائمه طاهرين عليهم السلام در زمینه اهمیت تجدید وضو گرد آورده اند. در روایت دوم این باب آمده است:

عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ صَبَّاحِ الْحَذَّاءِ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَلَّى الظُّهْرَ وَ الْعَصْرَ بَيْنَ يَدَيَّ وَ جَلَسْتُ عِنْدَهُ حَتَّى حَضَرَتِ الْمَغْرِبُ فَدَعَا بِوُضُوءٍ فَتَوَضَّأَ لِلصَّلَاةِ، ثُمَّ قَالَ لِي: تَوَضَّأُ! فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! أَنَا عَلَى وُضُوءٍ.

فَقَالَ: وَ إِنِ كُنْتُ عَلَى وُضُوءٍ؛ إِنَّ مَنْ تَوَضَّأَ لِلْمَغْرِبِ كَانَ وُضُوءُهُ ذَلِكَ كَفَّارَةً لِمَا مَضَى مِنْ ذُنُوبِهِ فِي يَوْمِهِ إِلَّا الْكَبَائِرَ وَ مَنْ تَوَضَّأَ لِلصُّبْحِ كَانَ وُضُوءُهُ ذَلِكَ كَفَّارَةً لِمَا مَضَى مِنْ ذُنُوبِهِ فِي لَيْلَتِهِ إِلَّا الْكَبَائِرَ.^۱

«سماعه بن مهران می گوید: من نزد امام موسی بن جعفر علیه السلام بودم، ایشان نماز ظهر و عصر را اقامه فرمودند و من در محضر ایشان نشستم تا وقت مغرب شد. حضرت برای وضوء آب طلب کرده و جهت اداء نماز وضوء گرفتند،

۱. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۳۷۶.

سپس به من فرمودند: وضوء بگیر! من به ایشان عرض کردم: فدای شما بشوم! من وضوء دارم.

حضرت فرمودند: وضوء بگیر اگرچه وضوء داشته باشی! کسی که برای نماز مغرب وضوء بگیرد، این وضوی او کفّاره گناهی می شود که در روز انجام داده است، مگر گناهان کبیره. و کسی که برای نماز صبح خود وضوء بگیرد، این وضوی او کفّاره گناهی است که در طول شب انجام داده است، مگر گناهان کبیره.»

روایات در باب فضیلت وضوء و غسل جمعه و کراهت خوابیدن بدون طهارت فراوان است و از این کثرت دستورات ائمه علیهم السلام می توان به روشنی فهمید که سالک باید همیشه خود را مقید به دوام طهارت نماید و از برکات آن غافل نباشد.

به جهت اهمیت طهارت ظاهریّه و نقش خطیر آن در حصول نورانیت برای مؤمن، لازم است روایاتی را در ارزش و اهمیت غسل جمعه و وضوء از کتب روایی نقل نمایم.

روایاتی در فضیلت غسل جمعه

در باب لزوم و فضیلت غسل جمعه روایات فراوانی وارد شده و مضامین عجیبی دارد! برای آشنائی و جهت تبرک و تیمّن چند روایت از این روایات را در اینجا بیان خواهیم کرد.

روایت اوّل: شیخ کلینی در کتاب کافی، در باب أنواع الغسل روایت می کند از مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ غُسْلِ الْجُمُعَةِ، فَقَالَ: وَاجِبٌ فِي السَّفَرِ وَالْحَضَرِ.^۱

راویان این حدیث، تماماً از اَجَلَاء اصحاب و بزرگان مذهب اند؛ منظور از

۱. الکافی، ج ۳، ص ۴۰؛ و وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۳۰۴.

محمّد بن یحیی، «محمّد بن یحیی العطّار» است که ایشان از بزرگان و أعظم روات می باشد.

مراد از أحمد بن محمد نیز «أحمد بن محمد بن عیسی أشعری» است که از أجلاء اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بوده و محضر امام رضا، امام جواد و امام هادی علیهم السلام را نیز درک کرده است. البته روایاتی که ایشان از امام جواد علیه السلام نقل کرده است، تعداد معدودی است و بیشتر روایات ایشان از امام هادی علیه السلام است.

جناب عثمان بن عیسی از وکلاء امام کاظم علیه السلام بوده و بعد از شهادت حضرت واقفی می شود و سپس توبه کرده و دوباره به مذهب امامیه مشرف می گردد و به قولی از اصحاب إجماع به شمار می آید. سماعة بن مهران هم که امامی و ثقه و جلیل القدر است. پس می توان گفت: این روایت صحیحه است.

به هر حال، سماعة بن مهران از امام صادق علیه السلام پیرامون غسل جمعه می پرسد، حضرت در جواب او فرمودند: «غسل جمعه چه در سفر و چه در حضر واجب است!»

فقهائ ما جمعاً بین الروایات، از این فرمایش حضرت که فرمودند: «واجب» استحباب مؤکّد برداشت کرده اند، به هر حال می توان از این فرمایش حضرت، شدّت اهتمام ایشان به غسل جمعه را دریافت کرد. سابقاً مانند زمان ما آب به این صورت در دسترس نبوده است، ولی باز هم حضرت می فرمایند: در سفر و حضر غسل روز جمعه را ترک نکن!

روایت دوم: روایت دیگری که از آن استحباب مؤکّد غسل جمعه برداشت شده است، روایتی است که مرحوم شیخ طوسی در تهذیب الأحکام نقل کرده است: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَحْمَدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الْأَوَّلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَيْفَ صَارَ

غُسْلُ الْجُمُعَةِ وَاجِبًا؟ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَتَمَّ صَلَوَةَ الْفَرِيضَةِ بِصَلَوَةِ النَّافِلَةِ وَأَتَمَّ صِيَامَ الْفَرِيضَةِ بِصِيَامِ النَّافِلَةِ وَأَتَمَّ وَضُوءَ الْفَرِيضَةِ بِغُسْلِ الْجُمُعَةِ مَا كَانَ فِي ذَلِكَ مِنْ سَهْوٍ أَوْ تَقْصِيرٍ أَوْ نِسْيَانٍ.^۱

مراد از اباالحسن اول حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام است. حسین بن خالد می گوید: از امام کاظم علیه السلام سؤال کردم: چطور غسل جمعه واجب شده است؟^۲

حضرت در جواب فرمودند: خداوند نماز فريضة را بوسیله نماز نافله تمام کرد؛ یعنی اگر سهو و نقصانی در نماز واجب بود، نماز نافله مُتَمِّم آن واقع شده و نماز فريضة را کامل می کند.

روزه واجب را نیز بواسطه روزه های مستحبی تمام فرمود. روزه های مستحبی زیادی در دستورات ائمه اطهار علیهم السلام وارد شده است؛ مثلاً فرموده اند: هرکس پنجشنبه اول ماه، پنجشنبه آخر ماه و چهارشنبه اول از دهه وسط ماه را روزه بگیرد، معادل صیام تمام سال محسوب می شود.^۳

حال همانطور که خداوند نمازهای واجب را بوسیله نمازهای نافله و روزه های واجب را نیز بواسطه روزه های مستحبی تمام فرمود، به همین صورت

۱. تهذیب الأحکام، ج ۱، ص ۳۶۶؛ و وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۳۱۳.

۲. از این سؤال مشخص می شود که تعبیر «وجوب» در زبان ائمه علیهم السلام شایع بوده که راوی از علت وجوب سؤال می کند، زیرا همین تعبیر «وجوب» در لسان ائمه سابق و حتی خود رسول خدا صلی الله علیه و آله، نیز بالنسبه به غسل جمعه وارد شده بوده است.

۳. شیخ حرّ عاملی (ره) در وسائل الشیعة در باب تأکد استحبابِ صَوْمِ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ أَوَّلِ خَمِيسٍ وَآخِرِ خَمِيسٍ وَوَسْطِ أَرْبَعَاءَ، از حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت کرده است که: قَالَ: إِنَّمَا جُعِلَ صَوْمُ السَّنَةِ لِيَكْمُلَ بِهِ صَوْمُ الْقَرَضِ، وَ إِنَّمَا جُعِلَ فِي كُلِّ شَهْرٍ ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ فِي كُلِّ عَشْرَةِ أَيَّامٍ يَوْمًا لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا، فَمَنْ صَامَ فِي كُلِّ عَشْرَةِ أَيَّامٍ يَوْمًا وَاحِدًا فَكَأَنَّمَا صَامَ الدَّهْرَ كُلَّهُ. (وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۴۱۹)

وضوهای واجب را نیز بواسطه غسل جمعه به اتمام می‌رساند. اگر وضوئی که ما برای نمازهای واجب خود می‌گیریم همراه با نقصان باشد و یا سهو و نسیانی در آنها رخ داده باشد، این غسل جمعه تمام آن اشتباهات را جبران می‌کند.

روایت سوم: عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْغُسْلِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ. فَقَالَ: وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ ذَكَرٍ أَوْ أُثْنَى عَبْدٍ أَوْ حُرٍّ.^۱

تمام این بزرگانی که در سند این روایت قرار دارند از بزرگان بوده و از اَجَلَاءِ اصحاب به شمار می‌آیند. امام رضا علیه السلام طبق این نقل می‌فرمایند: «غسل جمعه بر هر مرد و زنی، چه عبد باشند و چه حرّ، واجب است.»

روایت چهارم: شیخ صدوق در من لا یحضره الفقیه روایت می‌کند که: قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: غُسْلُ يَوْمِ الْجُمُعَةِ طَهُورٌ وَكَفَّارَةٌ لِمَا بَيْنَهُمَا مِنَ الذُّنُوبِ مِنَ الْجُمُعَةِ إِلَى الْجُمُعَةِ.^۲

«غسل روز جمعه، طهور و کفّاره گناهایی است که بین دو جمعه واقع می‌شود.»

در این روایت، غسل جمعه طهور و موجب طهارت دانسته شده است و اینکه کفّاره گناهان این جمعه تا جمعه بعدی است، لذا می‌توان از این روایت، تأثیر طهارت ظاهری در تحصیل طهارت باطنی را نیز استفاده نمود.

روایت پنجم: شیخ صدوق در علل الشرائع، باب علّة وجوب غسل یوم الجمعة، با سلسله سند خود روایت می‌کند از: أَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ که از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است که: كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا أَرَادَ أَنْ يُوَبِّخَ الرَّجُلَ يَقُولُ لَهُ:

۱. وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۳۱۲.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۱۲.

أَنْتَ أَعْجَزُ مِنْ تَارِكِ الْغُسْلِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ! فَإِنَّهُ لَا يَزَالُ فِي طَهْرٍ إِلَى الْجُمُعَةِ الْآخِرَى.^۱

«حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هر زمان که می خواستند شخصی را توبیخ کنند، به او می فرمودند: تو از کسی که غسل جمعه را ترک می کند، عاجزتری! کسی که غسل جمعه را انجام می دهد، تا جمعه دیگر دائماً در طهارت است.»

روایت ششم: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارِ السَّابَّاطِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يَنْسَى الْغُسْلَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ حَتَّى صَلَّى. قَالَ: إِنْ كَانَ فِي وَقْتٍ فَعَلَيْهِ أَنْ يَغْتَسِلَ وَيُعِيدَ الصَّلَاةَ وَإِنْ مَضَى الْوَقْتُ فَقَدْ جَازَتْ صَلَاتُهُ.^۲

راویان این روایت که مرحوم شیخ طوسی رضوان الله علیه آورده اند همگی ثقه هستند؛ محمد بن علی بن محبوب، امامی ثقه است. مراد از احمد بن حسن بن علی، ابن فضال است که فطحی است ولیکن مورد وثوق است. عمرو بن سعید هم با اینکه فطحی مذهب بوده ولیکن ثقه است. مُصَدِّقُ بْنُ صَدَقَةَ نیز فطحی مذهب ولیکن ثقه است. عَمَّارِ سَابَّاطِي هم فطحی مذهب است و هر چند گفته اند که در احادیث عَمَّار اضطراب فراوانی وجود دارد، اما مورد وثوق بوده و به روایاتش عمل می شده است.

همین شخص می گوید: «از امام صادق علیه السلام در مورد شخصی که غسل جمعه را فراموش کرده و بدون غسل، نماز واجب خود را می خواند سؤال کردم. حضرت فرمودند: اگر وقت نماز نگذشته است، باید غسل جمعه اش را انجام دهد و نمازش را اعاده کند، ولیکن اگر وقت گذشته باشد اشکالی ندارد.» گرچه به

۱. علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۸۵.

۲. الاستبصار، ج ۱، ص ۱۰۳.

تمام مضمون این روایت نتوان فتوا داد و عمل نمود، ولی اهمیت غسل جمعه و استحباب مؤکد آن، از این روایت فهمیده می‌شود.

روایت هفتم: شیخ طوسی در تهذیب/الأحكام از برخی از اصحاب امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که در سفر همراه حضرت بودیم، روز پنجشنبه حضرت فرمودند:

إِنَّكُمْ تَأْتُونَ غَدًا مَنْزِلًا لَيْسَ فِيهِ مَاءٌ فَأَغْتَسِلُوا الْيَوْمَ لِغَدٍ. فَأَغْتَسَلْنَا يَوْمَ الْخَمِيسِ لِلْجُمُعَةِ.^۱

«شما فردا که روز جمعه است وارد محلی می‌شوید که در آن آب پیدا نمی‌شود، پس امروز که پنجشنبه است برای فردای خود غسل کنید. و ما روز پنجشنبه برای جمعه خود غسل نمودیم.»

انسان با دیدن این روایت باید پی به اهمیت غسل جمعه ببرد و در نظر بگیرد که آن‌قدر انجام این امر در نظر ائمه علیهم‌السلام اهمیت داشته است که فرموده‌اند: اگر شخص بداند که در روز جمعه به دلیلی، امکان غسل جمعه برایش فراهم نیست، باید روز پنجشنبه این غسل را انجام دهد و نگذارد ثواب و فضیلت این عمل از دست برود.

روایاتی در فضیلت وضوء

تعدادی از روایات بیان شده پیرامون اهمیت و فضیلت غسل جمعه را قرائت کردیم. از آنجا که در طهارت ظاهریه، غسل جمعه و وضوء اهمیت بسیاری دارند، خوب است که اکنون بخشی از روایات ناظر به فضیلت و اهمیت وضوء را نیز مطرح نمائیم.

روایت اول: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الثَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ

۱. تهذیب/الأحكام، ج ۱، ص ۳۶۵.

عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْوُضُوءُ شَطْرُ الْإِيمَانِ.^۱

علی بن ابراهیم از پدر خود، ابراهیم بن هاشم و ایشان از نوفلی و نوفلی نیز از سکونی نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمودند: «وضو جزء ایمان است.»

تمام راویان این روایت ثقه بوده و به روایاتشان عمل می شده است.
روایت دوّم: مرحوم صدوق نقل می کند که: الْوُضُوءُ عَلَى الْوُضُوءِ نُورٌ عَلَى نُورٍ.^۲

خود وضوء موجب نورانیت است، نور است، أمّا «اگر وضوء داشته باشیم و روی آن وضوی دیگری بگیریم، نور علی نور است.»

روایت سوّم: وضوگرفتن در شب و قبل از خواب نیز فضیلت بسیار زیادی دارد. شیخ صدوق از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمودند: مَنْ تَطَهَّرَ ثُمَّ أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ بَاتَ وَفِرَاشُهُ كَمَسَجِدِهِ فَإِنْ ذَكَرَ أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى وَضُوءٍ فَلْيَتَيَمَّمْ مِنْ دِثَارِهِ وَكَائِنًا مَا كَانَ لَمْ يَزَلْ فِي صَلَوةٍ مَا ذَكَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ.^۳

«هرکس هنگام شب تحصیل طهارت کرده و وضوء بسازد و سپس برای استراحت به بستر خود برود، شب می کند در حالیکه بستر او مانند محلّ سجود و عبادتگاه او می باشد. اگر هم فراموش کرد که وضوء بگیرد و سپس به یادش آمد که وضوء ندارد، می تواند با دِثَارِ^۴ خود تیمّم کند؛ (لعلّ این تیمّم بخاطر غباری باشد که

۱. الکافی، ج ۳، ص ۷۲.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۱؛ و وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۳۷۷.

۳. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۶۹.

۴. مرحوم ملا محمد تقی مجلسی (ره) میفرماید: «مِنْ دِثَارِهِ أَى لِحَافِهِ أَوْ ثِيَابِهِ.» (روضة المتّقین، ج ۲، ص ۶۶۹) یعنی منظور از «دِثَار» در این روایت شریفه ممکن است لِحافی باشد که شخص به دور خود می پیچد و ممکن است لباسی باشد که او را پوشانده است.

معمولاً روی دثار می‌نشسته است، یا اینکه از باب تخفیف بر مؤمنین چنین طهارتی برای خوابیدن مستحب قرار داده شده است.) این شخص چه با وضوء و چه با تیمم باشد، مادامی که در این شرایط، ذکر خداوند را به جای می‌آورد حکم کسی را دارد که در نماز است.»

در روایات به اذکاری قبل از خواب سفارش شده و تأکید گردیده است که این دستورات حتماً قبل از خواب به جای آورده شود. انسان مؤمن که این اذکار را می‌گوید، بعد از مدتی به خواب می‌رود، اما تا وقتی که بیدار می‌شود برای او ذکر و نماز می‌نویسند.^۱

روایت چهارم: جناب سلمان فارسی می‌فرماید: سَمِعْتُ حَبِیبِی رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: مَنْ بَاتَ عَلَى طَهْرٍ فَكَأَنَّمَا أَحْيَا اللَّيْلَ كُلَّهُ.^۲

از حبیب خودم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: «هرکس که با طهارت بخوابد، مانند کسی است که تمام شب را احیاء کرده و به عبادت مشغول بوده است.»

طهارت در این روایت، اعم از وضوء و غسل است. باید قدر این نعمت را بدانیم! هیچ وقت نباید خالی از وضوء باشیم، همیشه باید دوام وضوء را حفظ کنیم. این روایت از روایات عزیز و ذی‌قیمت است.

روایت پنجم: شیخ صدوق روایت می‌کند از امام رضا علیه السلام که

۱. شیخ کلینی (ره) در کافی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که: مَنْ قَرَأَ عِنْدَ مَنَامِهِ آيَةَ الْكُرْسِيِّ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَالْآيَةَ الَّتِي فِي عَالِ عِمْرَانَ: شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَكُوتُ، وَآيَةَ السُّجْرَةِ وَآيَةَ السَّجْدَةِ، وَكُلَّ بِهٍ شَيْطَانًا يَحْفَظَانِهِ مِنْ مَرَدَةِ الشَّيَاطِينِ، شَاءَ أَوْ أَبَوْا وَمَعَهُمَا مِنَ اللَّهِ ثَلَاثُونَ مَلَكًا يَحْمَدُونَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَيُسَبِّحُونَهُ وَيُهَلِّلُونَهُ وَيُكَبِّرُونَهُ وَيَسْتَغْفِرُونَ لَهُ إِلَى أَنْ يَنْتَبِهَ ذَلِكَ الْعَبْدُ مِنْ نَوْمِهِ وَثَوَابُ ذَلِكَ لَهُ. (الكافي، ج ۲، ص ۵۴۰)

۲. الأُمالي شیخ صدوق، ص ۳۴.

فرمودند: تَجْدِيدُ الْوُضُوءِ لِصَلَاةِ الْعِشَاءِ يَمْحُو: لَا وَاللَّهِ وَبَلَى وَاللَّهِ.^۱

«اگر کسی برای نماز عشاء وضوی خود را تجدید نماید، خداوند آثار تمام قَسَمَهای که این شخص خورده است را پاک می‌کند، چه گناه قسمهای دروغ و چه اثر و نقصی که در قسمهای راست وجود دارد.»

روایت ششم: مرحوم صدوق روایت می‌کند که: مَنْ جَدَّدَ وَضُوءَهُ مِنْ غَيْرِ حَدِّثٍ آخَرَ جَدَّدَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ تَوْبَتَهُ مِنْ غَيْرِ اسْتِغْفَارٍ.^۲

«هرکس بدون اینکه وضوی او باطل شود و نیازی به وضو پیدا کند، وضوی خود را تجدید نماید، خداوند نیز برای او بدون اینکه مجدداً استغفار نماید توبه‌ای جدید ثبت نموده و از گناهانش مجدداً می‌گذرد.»

یعنی نفس تجدید وضوء برای انسان استغفار و آمرزش است. قدر این وضوء را باید بدانیم!

روایت هفتم: شیخ صدوق از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يُجَدِّدُ الْوُضُوءَ لِكُلِّ فَرِيضَةٍ وَلِكُلِّ صَلَاةٍ.^۳

«پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با اینکه وضوء داشتند اما هر وقت می‌خواستند نماز فریضه یا نافله بخوانند، وضوی خود را تجدید می‌کردند.»

روایت هشتم: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرمایند: قَالَ تَعَالَى: مَنْ أَحْدَثَ وَلَمْ يَتَوَضَّأْ فَقَدْ جَفَانِي وَمَنْ تَوَضَّأَ وَلَمْ يُصَلِّ رَكْعَتَيْنِ فَقَدْ جَفَانِي وَمَنْ صَلَّي رَكْعَتَيْنِ وَلَمْ يَدْعُنِي فَقَدْ جَفَانِي. وَمَنْ أَحْدَثَ وَتَوَضَّأَ وَصَلَّى وَدَعَا وَ

۱. ثواب الأعمال وعقاب الأعمال، ص ۱۷. مرحوم علامه مجلسی (ره) در ذیل این روایت شریف می‌فرمایند: «بیان: آی اثم الحلف بهما كاذباً أو منقصة الحلف صادقاً أيضاً.» (بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۳۰۴)

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۴۱؛ ووسائل الشیعة، ج ۱، ص ۳۷۷.

۳. من لا يحضره الفقيه، ص ۳۹.

لَمْ أُجِبْهُ فَقَدْ جَفَوْتُهُ وَلَسْتُ بِرَبِّ جَافٍ.^۱

«خداوند متعال فرموده است: هرکس که مُحَدِّث شود و وضو نگیرد به من (خدا) جفا کرده است و هرکس که وضو بگیرد ولیکن نماز نگذارد به من جفا کرده است و هرکس دو رکعت نماز بگذارد اما بعد از نماز، من را نخواند و از من چیزی طلب نکند به من جفا کرده است. و اگر حدیثی از کسی سرزد و وضو گرفت و نماز خواند و دعا کرد و من دعای او را اجابت نکردم، من به این بنده ام جفا کرده ام، ولی من پروردگار جفاکاری نیستم!»

مرحوم علامه والد رضوان الله علیه نقل می فرمودند که استادشان مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد جواد انصاری رضوان الله علیه مقید بودند هر وقت وضو می گیرند، حتماً دو رکعت نماز هم به جا بیاورند. مرحوم انصاری همیشه مستحبات را انجام می دادند و مکروهات را ترک می کردند.

روایت نهم: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

لَا يَنَامُ الْمُسْلِمُ وَهُوَ جُنُبٌ وَلَا يَنَامُ إِلَّا عَلَى طَهْوٍ فَإِنْ لَمْ يَجِدِ الْمَاءَ فَلْيَتَيَمَّمْ بِالصَّعِيدِ، فَإِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ تَرْفَعُ إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَيَقْبَلُهَا وَيُبَارِكُ عَلَيْهَا؛ فَإِنْ كَانَ أَجْلُهَا قَدْ حَضَرَ جَعَلَهَا فِي كُنُوزِ رَحْمَتِهِ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ أَجْلُهَا قَدْ حَضَرَ بَعَثَ بِهَا مَعَ أَمْنَائِهِ مِنْ مَلَائِكَتِهِ فَيَرُدُّونَهَا فِي جَسَدِهَا.^۲

«انسان مسلمان در حالیکه جُنُب است، نمی خوابد؛ حتماً قبل از خواب غسل می کند. و شخص مسلمان نمی خوابد مگر با طهارت؛ حتماً انسان مسلمان قبل از خواب تحصیل طهارت می نماید. اگر هم آب پیدا نکرد باید با خاک تیمم کند.»

۱. إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۹۴؛ و وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۳۸۲.

۲. النخصال، ج ۲، ص ۶۱۳. (حدیث أربعمأة)

بعد حضرت تعلیل می‌آورند و علت این مطلب را بیان می‌فرمایند: «زیرا روح مؤمن هنگام خواب، بسوی خداوند متعال بالا رفته و حضرت پروردگار او را می‌پذیرد و این روح را مبارک می‌کند.

اگر أجل مؤمن رسیده باشد، خداوند روح او را در گنجهای رحمت خود قرار می‌دهد، و اگر هنوز أجل او فرا نرسیده باشد، خداوند روح او را با ملائکه امین خود به جسدش باز می‌گرداند.» لذا مؤمن چون در هنگام خواب نزد خدا می‌رود، باید با طهارت باشد.

روایت دهم: حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم می‌فرمایند: یا اَنَسُ! أَكْثَرُ مِنَ الطَّهَوْرِ يَزِدُ اللَّهَ فِي عُمْرِكَ، وَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ عَلَى طَهَارَةٍ فَأَفْعَلْ؛ فَإِنَّكَ تَكُونُ إِذَا مِتَّ عَلَى الطَّهَارَةِ شَهِيدًا.^۱

«ای آنَس! زیاد با طهارت باش! خدا در اینصورت عمرت را زیاد می‌کند. اگر می‌توانی شب و روز با وضوء باشی این کار را انجام بده! زیرا اگر بر طهارت بمیری، شهید از دنیا رفته‌ای!»

روایات در این زمینه آنقدر زیاد است که اگر بخواهیم فقط آنها را قرائت کنیم، بیش از چندین جلسه طول می‌کشد. ما در اینجا تنها به ذکر تعداد محدودی از روایات اکتفاء کردیم تا هم به اهمیت طهارت ظاهریّه واقف شویم و هم إن شاء الله ترغیب و تحریص شویم تا مداومت بر وضوء و غسل جمعه و سایر طهارات داشته باشیم.

إن شاء الله غسل جمعه مایه ترک نشود؛ اگر احتمال می‌دهیم که موانعی پیش می‌آید و نمی‌توانیم روز جمعه موفق به غسل جمعه شویم، روز قبل از آن انجام دهیم و اگر روز جمعه تا ظهر موفق نشدیم، بعد از ظهر روز جمعه این غسل را

۱. الأُمّالی شیخ مفید، ص ۶۰؛ و وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۴۸۴.

بجا بیاوریم؛ خیلی مهم است که انسان غسل جمعه را انجام دهد!

طهارت ظاهریه، مقدمه طهارت باطنیه

اگر می‌گوئیم: طهارت ظاهریه مُغنی از طهارت باطنیه نیست، بدین معنا نیست که طهارت ظاهریه کم‌اهمیت است، لذا باید به طهارت ظاهریه اهتمام داشته و همیشه آن را حفظ کنیم، ولی سخن در این است که طهارت ظاهریه به تنهایی طهارت لازم برای به مقصد رسیدن سالک را تأمین نمی‌کند، بلکه غسل جمعه و دوام وضوء در صورتی موصل به طهارت باطنیه خواهد بود که انسان سایر مقدمات سیرِ اِلَی الله را نیز، اعمّ از مراقبه و مشارطه و محاسبه و اجتناب از جمیع معاصی و دوری از ابناء دنیا و عزلت و ذکر علی الدوام و بیداری شب و... تحصیل کند.

بعبارة أُخری: طهارت ظاهریه حکم پوسته‌ای را دارد که اگر نباشد، تَکُون مغز بدون آن ممکن نخواهد بود، بلکه از بعضی روایات^۱ چنین استفاده می‌شود که طهارت ظاهریه در سلوک اِلَی الله حکم بیش از پوسته را داشته و حقیقه جزئی از مغز بشمار می‌رود. و اگر اولیاء اِلَهی همیشه بر دوام وضوء و غسل جمعه تأکید داشته‌اند، روی همین جهت بوده است. پس اگر کسی بخواهد به طهارت باطنیه برسد حتماً باید طهارت ظاهریه داشته باشد، اَمّا این حفظ طهارت ظاهریه به تنهایی کافی نخواهد بود.

برخی افراد که دوام وضوء داشته و بر غسل جمعه نیز اهتمام داشته‌اند اَمّا به طهارت باطنیه نرسیده‌اند، معلوم می‌شود که جمیع مقدمات را تحصیل نکرده یا موانعی را که پیش آمده از سر راه برنداشته‌اند.

طهارت باطنیه با اشک نیمه‌شب و خون جگر حاصل می‌شود، خون جگری که حاصل از فراق پروردگار است!

۱. الکافی، ج ۳، ص ۷۲.

خوشا نماز و نیاز کسی که از سر درد به آب دیده و خون جگر طهارت کرد^۱ باید پس از مداومت بر طهارت ظاهریه، قلب را از کدورت معاصی و از صفات رذیله خالی کرد و قدم به قدم آن را تطهیر نمود، تا جائی که انسان خود را از هر آنانیت و استکباری طاهر نموده و به مقام خلوص و طهارت ذاتی از همه مراتب شرک دست یابد.

این نفس باید له شود! خداوند هم می خواهد نفس مؤمن را له کند تا از میان برداشته شود؛ گاهی آبروی مؤمن را می برد تا این معنا برای مؤمن دست بدهد! و گاهی دیگر متعلقات انسان را سلب می فرماید.

مرحوم جدّ مادری ما: حاج آقا معین شیرازی که از خوبان روزگار بودند، روزی به بنده فرمودند: «من از استادمان مرحوم آیة الله انصاری پرسیدم: آقا! می شود آن مقامی که دارید را به من هم بدهید؟ مرحوم انصاری در جواب فرمودند: شما می توانی تحمّل کنی؟! وقتی همسر من خودکشی کرد، همه خیال کردند که من باعث آن بودم. دو تا مأمور آمدند که من را ببرند به کلانتری، درون کوچه پر بود از جمعیت؛ تمام این جمعیت به روی صورت من آب دهان می انداختند! شما حاضری چنین چیزی را تحمّل کنی؟ من در جواب سکوت کردم!»

راه خدا اینگونه است! مُفّت و مَجّانی به کسی چیزی نمی دهند، بلکه هستی انسان را از او می گیرند. راه رسیدن به خداوند برای همه باز است، منتهی باید خضوع و خشوع داشت، باید منیت را کنار گذاشت که تا این منیت در میان است، خداوند خدائی می کند و نمی تواند ببیند که کسی در مقابل او قد علم کرده است.

بِئَنی وَ بَئَنکَ اِئِیّی یُنَازِعُنِی فَاَرْفَعُ بِلُطْفِکَ اِئِیّی مِنَ الْبَیْنِ^۲

۱. دیوان حافظ، ص ۵۰، غزل ۱۰۷.

۲. الله شناسی، ج ۲، ص ۳۲۲.

مرحوم علامه والد رضوان الله تعالی علیه کراماً می فرمودند: «نفس انسان را زیر آسیاب می گذارند و آن قدر فشار می دهند تا روغن او در آید! مادامی که این روغن در نیامده و هنوز هستی و منیت انسان باقی است، لقاء خداوند میسر نمی شود.»

مراتب چهارگانه طهارت در کلام شیخ محمود شبستری (ره)

عارف بلندمرتبه، شیخ محمود شبستری رضوان الله تعالی علیه در ضمن ابیاتی عالی المضمین، موانع سلوک الی الله را چهار قسم و طبعاً مراتب و اقسام طهارت را نیز چهار قسم می شمارد. ایشان در مثنوی گلشن راز آورده است:

موانع چون در این عالم چهار است	طهارت کردن از وی هم چهار است
نخستین پاکی از أحداث و أنجاس	دوم از معصیت و ز شرّ و سواس
سیم پاکی ز اخلاق ذمیمه است	که با وی آدمی همچون بهیمه است
چهارم پاکی سرّ است از غیر	که اینجا منتهی می گرددش سیر
هر آن کو کرد حاصل این طهارت	شود بی شک سزاوار مناجات ^۱

می فرماید: موانع سلوک الی الله چون در این عالم چهار چیز است، انسان هم به مقتضای این چهار مانع، باید چهار قسم طهارت تحصیل نماید.

اوّل: طهارت از رجسها و پلیدیها و نجاسات است؛ سابقاً از این قسم طهارت به عنوان طهارت ظاهریّه یاد کردیم.

دوّم: طهارت از گناه و وسوسه های شیطانی است. انسان تا دچار معصیت پروردگار باشد، هرچه هم ذکر و عبادت خداوند را به جای بیاورد، این ذکر و عبادت در او اثر نخواهد کرد؛ صفحۀ دل را باید از معصیت پاک نمود، اگرچه معصیت، معصیت صغیره باشد.

۱. گلشن راز، ص ۴۷.

معصیت صغیره‌ای که انسان بر آن اصرار داشته باشد، حکم گناه کبیره را پیدا خواهد کرد؛ یعنی شخص بواسطه اصرار بر گناهان صغیره، از عدالت خارج شده و فاسق محسوب می‌شود و اگر چنین شد اعمال انسان بی‌اثر می‌گردد.

أبو بصیر از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند: **لَا وَاللَّهِ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ شَيْئًا مِنْ طَاعَتِهِ عَلَى الْإِصْرَارِ عَلَى شَيْءٍ مِنْ مَعَاصِيهِ**.^۱ «تا بنده بر گناه اصرار می‌کند، خداوند چیزی از طاعت او را قبول نخواهد کرد.»

آیه شریفه: **إِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ**،^۲ نیز بر همین معنا دلالت می‌کند، چرا که اولین مرتبه تقوا، ترک معاصی کبیره است.

اگر کسی به معصیت صغیره بدون اصرار هم مبتلاست، باید این زنگار را از صفحه دل خود بزدايد، زیرا همین گناه در قلب انسان نقطه سیاهی ایجاد کرده و همین تاریکی سبب می‌شود تا تهلیل و تسبیح انسان آنطور که باید و شاید در او اثر نکند. انسان می‌گوید: خدا! اما خدا گفتن او اثر مطلوب را ندارد؛ پس باید مجاهده کرد!

وسوسه‌های شیطان نیز حکم همین معاصی را دارد و یکی از مهمترین علل معاصی همین وسوسه‌هاست و انسان باید از شرّ وسواس خناس به خدا پناه برده و از حضرت او استدعا نماید تا این صفت از او زائل شود.

وسواس در اعمال نیز محصول وسوسه شیطان است و برای مؤمن بسیار مضرّ است، چه این وسواس نسبت به طهارت و نجاست باشد یا امور دیگر! و بدترین وسواس این است که انسان نعوذ بالله در امور اعتقادی دچار وسواس شود. سوّم: طهارت از اخلاق ذمیمه است؛ انسان باید قلب خود را از صفات

۱. الکافی، ج ۲، ص ۲۸۸.

۲. ذیل آیه ۲۷، از سوره ۵: المائدة.

ذمیمه مانند بُخل و حسد و غضب و پرخوری و... پاک کند و اگر کسی این قبیل صفات ذمیمه را از جان خود نزداید، در شمار بهائم قرار خواهد گرفت و انسان با وجود این صفات در نفس خود از سطح بهائم و چهارپایان فراتر نخواهد رفت. تمام این سه قسم طهارت یاد شده حکم مقدمه برای حصول طهارت قسم آخر است.

چهارم: طهارت سِرّ است؛ سالک در این مرحله باید جان خود را از غیرحق پاک کند که با تحصیل این مهم، سیر انسان بسوی خداوند متعال به انتها رسیده و سالک در اثر تطهیر سِرّ به لقاء پروردگار مشرف خواهد شد. آنهایی که دل خود را صاف کرده و قلب را از غیرخدا خالی نمودند، راحت شدند. آنها برزخشان را مثل برق طی کردند، مثل یک چشم برهم زدن نیز از صراط عبور می کنند. افراد به مقتضای مجاهده و مراقبه ای که دارند، سرعت سیرشان در صراط هم متغیر خواهد بود؛ بعضی تند، بعضی آهسته و حتی بعضی به صورت متمایل به یمین و یسار، حرکت کرده و سیر خواهند نمود.

مرحوم حضرت آقای حدّاد رضوان الله تعالی علیه می فرمود: «بالآخره همه ما باید به وحدانیت پروردگار اقرار کنیم؛ پس چه بهتر که قبل از اینکه از ما اقرار بگیرند و با زور در عوالمی که در پیش رو داریم سیر دهند، در همین دنیا با سهولت و راحتی به توحید خداوند اقرار کنیم.»

منظور از اقرار به توحید صرف گفتن لا اله الا الله نیست، بلکه مقصود اقرار به توحید در مقام عمل است، اگرچه اقرار لسانی هم بسیار مهم و لازم است. حضرت فرمودند: اَدْعُوْكُمْ اِلَى كَلِمَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ عَلَى اللِّسَانِ ثَقِيلَتَيْنِ فِي الْمِيزَانِ... شَهَادَةِ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اَنِّي رَسُوْلُ اللّٰهِ.^۱

این دو شهادت، یعنی گفتن: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ برای زبان خیلی خفیف است اما در میزان عمل خیلی ثقیل است و وزن دارد، لذا اگر کسی به وحدانیّت خداوند لساناً و قلباً شهادت دهد و از دنیا برود، داخل بهشت می شود.^۱

این معنا مهمّ است اما مهمتر از آن این است که: انسان وارد بهشتی شود که خداوند تنها برای خاصّان خود مقرر فرموده است؛ این بهشت تنها متعلّق به کسانی است که به لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لسانی و قلبی اکتفاء نکردند، بلکه به حقیقت این ذکر شریف واقف شدند.

بر این اساس، مؤمنین باید برسند به آنجائی که در عالم وجود، کسی غیر از خداوند متعال را مؤثر نبینند و ندانند؛ آنچه می بینند از پروردگار ببینند، تمام خیرات و رحمت و برکات و خوبیها را از او بدانند، شفاء را از خدا بدانند نه از طبیب، رزق و روزی را از خدا ببینند نه از پدر یا هرکس دیگر، در عالم وجود فقط پروردگار را مدبّر بدانند.

که یکی هست و هیچ نیست جز او وَحْدَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ^۲
کسی که در اثر تحصیل سه طهارت اوّلیه، به این طهارت چهارم دست پیدا کرد، سزاوار مناجات با خداوند خواهد شد؛ در تمام عالم کسی سزاوار مناجات با پروردگار است که نه تنها در نماز بلکه در تمام احوال، فقط خداوند را ببیند و بس! کسی که در مقابل سلطان می ایستد و لشکریان و وزراء را هم می بیند، سزاوار ملاقات سلطان نیست؛ در مقابل سلطان فقط باید سلطان را دید!
«مَلِک» یعنی پادشاه. از اسماءِ الهی همین مَلِک است. هریک از پادشاهان

۱. التوحید شیخ صدوق، ص ۲۰.

۲. دیوان هاتف/صفهانی، ترجیع بند، ص ۲۸.

عالم که عنوان مَلِک و پادشاه را برای خود اختیار نمودند، پادشاهی را ادّعا کرده و وارد وادی مَجَاز گشته‌اند؛ حقیقت مُلک تنها متعلّق به خداوند متعال است و لاغیر!

غیر سلطان عشق هیچ کسی لِمَنِ الْمُلْكُ را نداد جواب^۱

در روز قیامت وقتی ندا می‌رسد: لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ؟ «امروز پادشاهی از آن کیست؟» همه صداهای خاموش می‌شود، دیگر صدائی نیست که بلند شود؛ خداوند تمام صداها را خاموش نموده و تنها خودش می‌فرماید: لِلّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ!^۲

«غیرتش غیر در جهان نگذاشت!» آن روز پادشاهی تنها متعلّق به خداوند است، امروز هم پادشاهی تنها متعلّق به خود او است، متّهی چشمان ما حجاب دارد، نمی‌فهمیم! آن دنیا عالم ظهور و بروز است، آنجاست که چشمان ما تیزبین می‌شود و حقایق را خوب می‌بیند؛ فَبَصْرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ.^۳

آن وقت است که انسان نادِم می‌شود؛ وقتی که سلطنت و قدرت و عظمت خداوند و در مقابل، عجز و ناتوانی و بیچارگی و ذلّت موجودات را می‌بیند و تازه متوجّه می‌شود که یک عمر را به غیرخداوند باخته است و تمام عمرش از دست رفته، در صورتی که خیال می‌کرده در سعادت است؛ قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا.^۴

«آیا به شما خبر بدهیم که چه کسانی از جهت عمل از همه زیانکارترند؟ آن افرادی که کوشش فراوانی کرده، نیروهای خود را صرف نمودند، امّا این کوشش آنها در همین زندگی دنیا گم شد؛ دیگر هرچه بخواهی آن را پیدا کنی، نمی‌توانی! با

۱. دیوان کامل شمس مغربی، ترجیع بند اول، ص ۲۲۹.

۲. قسمتی از آیه ۱۶، از سوره ۴۰: غافر (المؤمن).

۳. ذیل آیه ۲۲، از سوره ۵۰: ق.

۴. آیه ۱۰۳ و ۱۰۴، از سوره ۱۸: الکهف.

اینکه اینها گمان می‌کنند که کار خوب انجام می‌دهند؛ اما کارشان هرچقدر هم بزرگ باشد، باطل است.»

آثار تطهیر سرّ

کسی که قلبش گواهی می‌دهد که در عالم بیش از یک وجود نیست، چنین کسی سزاوار مناجات پروردگار است. انسان اگر جایگاه حقیقی خود را در عالم بشناسد، خواهد فهمید که راهی جز تطهیر سرّ و دستیابی به اعلی درجات طهارت باطنی نخواهد داشت.

تو مغز عالمی زان در میانی بدان خود را که تو جان جهانی^۱
یعنی ای انسان تو حقیقت عالم هستی! خدا تمام موجودات را مُسَخَّر تو کرده است؛ تو خلیفه اللهی!

و تَزْعُمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ وَ فِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ^۲
«آیا تو خیال می‌کنی تنها یک جرم صغیر و کوچک هستی؟ در حالیکه عالم اکبر در تو منطوی شده است!» تو الآن فقط قوّه هستی، اما اگر به فعلیت بررسی چه خواهی شد؟!

اگر به فعلیت بررسی، خلیفه خدا می‌شوی؛ در حدیث قدسی آمده است که:
عَبْدِي أَطْعَمَنِي أَجْعَلُكَ مِثْلِي؛ أَنَا حَيٌّ لَا أَمُوتُ أَجْعَلُكَ حَيًّا لَا تَمُوتُ، أَنَا غَنِيٌّ لَا أَفْتَقِرُ أَجْعَلُكَ غَنِيًّا لَا تَفْتَقِرُ، أَنَا مَهْمَا أَشَاءُ يَكُونُ أَجْعَلُكَ مَهْمَا تَشَاءُ يَكُونُ.^۳
«ای بنده من! مرا اطاعت کن تا تو را همانند خود قرار دهم. من زنده‌ای هستم که هرگز نمی‌میرم، تو را هم زنده‌ای می‌گردانم که موت او را در بر نخواهد

۱. گلشن راز، ص ۳۴.

۲. در بسیاری از کتب عرفانی، از جمله: مرآة/العارفین صدرالدین قونوی، ص ۳۸، به امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت داده شده است.

۳. الجواهر السنیة، ص ۷۰۹.

گرفت. من بی‌نیازی هستم که هرگز نیازمند نخواهم شد، تو را نیز بی‌نیازی قرار می‌دهم که هیچگاه فقیر نشوی. من هرچه را اراده کنم محقق می‌شود، به تو نیز قدرتی می‌دهم که هر وقت چیزی را بخواهی تحقق یابد.»

یعنی همانطور که خداوند، إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ^۱ است، بنده خدا هم که به وسیله مجاهده و مراقبه و اطاعت از پروردگار از قوه به در آمده و به فعلیت رسیده است، به صرف اراده، خواسته‌اش محقق خواهد شد؛ مظهر اسماء الهی می‌شود و باذن الله در این عالم کار خدائی می‌کند.

مرحوم علامه والد رضوان‌الله‌تعالی‌علیه در کتاب شریف معادشناسی می‌فرمایند:

«چندین نفر از رفقا و دوستان نجفی ما از یکی از بزرگان علمی و مدرّسین نجف اشرف نقل کردند که او می‌گفت: من درباره مرحوم استاد العلماء العالمین و قُدوة أهل الحقّ و الیقین و السّید الأعظم و السّند الأفخم و طود أسرار ربّ العالمین آقای حاج میرزا علی آقا قاضی طباطبائی رضوان‌الله‌علیه و مطالبی که از ایشان أحياناً نقل می‌شد و احوالاتی که بگوش می‌رسید در شک بودم. با خود می‌گفتم: آیا این مطالبی که اینها دارند درست است یا نه؟ این شاگردانی که تربیت می‌کنند و دارای چنین و چنان از حالات و ملکات و کمالاتی می‌گردند راست است یا تخیل؟ مدّت‌ها با خود در این موضوع حدیث نفس می‌کردم و کسی هم از نیت من خبری نداشت. تا یک روز رفتم برای مسجد کوفه برای نماز و عبادت و به‌جای آوردن بعضی از اعمالی که برای آن مسجد وارد شده است.

مرحوم قاضی رضوان‌الله‌علیه به مسجد کوفه زیاد می‌رفتند و برای عبادت در آنجا حجره خاصی داشتند، و زیاد به این مسجد و مسجد سهله علاقمند بودند و

۱. آیه ۸۲، از سوره ۳۶: یس.

بسیاری از شبها را به عبادت و بیداری در آنها به روز می آوردند.

می گوید: در بیرون مسجد به مرحوم قاضی رحمه الله علیه برخورد کردم و سلام کردیم و احوالپرسی از یکدیگر نمودیم و قدری با یکدیگر سخن گفتیم تا رسیدیم پشت مسجد، در این حال در پای آن دیوارهای بلندی که دیوارهای مسجد را تشکیل می دهد در طرف قبله در خارج مسجد در بیابان هر دو با هم روی زمین نشستیم تا قدری رفع خستگی کرده و سپس به مسجد برویم.

با هم گرم صحبت شدیم و مرحوم قاضی رحمه الله علیه از اسرار و آیات الهیه برای ما داستانها بیان می فرمود و از مقام اِجلال و عظمت توحید و قدم گذاردن در این راه، و در اینکه یگانه هدف خلقت انسان است، مطالبی را بیان می نمود و شواهدی اقامه می نمود.

من در دل خود با خود حدیث نفس کرده و گفتم: که واقعاً ما در شک و شبهه هستیم و نمی دانیم چه خبر است؟ اگر عمر ما به همین منوال بگذرد وای بر ما؛ اگر حقیقتی باشد و به ما نرسد وای بر ما! و از طرفی هم نمی دانیم که واقعاً راست است تا دنبال کنیم.

در این حال مار بزرگی از سوراخ بیرون آمد و در جلوی ما خزیده به موازات دیوار مسجد حرکت کرد. چون در آن نواحی مار بسیار است و غالباً مردم آنها را می بینند ولی تا بحال شنیده نشده است که کسی را گزیده باشند.

همین که مار در مقابل ما رسید و من فی الجمله وحشتی کردم، مرحوم قاضی رحمه الله علیه اشاره ای به مار کرده و فرمود: مُتْ بِإِذْنِ اللَّهِ! «بمیر به اذن خدا!» مار فوراً در جای خود خشک شد.

مرحوم قاضی رضوان الله علیه بدون آنکه اعتنائی کند شروع کرد به دنباله صحبت که با هم داشتیم، و سپس برخاستیم رفتیم داخل مسجد. مرحوم قاضی اول دو رکعت نماز در میان مسجد گذارده و پس از آن به حجره خود رفتند. و من هم

مقداری از اعمال مسجد را به جای می آوردم و در نظر داشتم که بعد از به جا آوردن آن اعمال به نجف اشرف مراجعت کنم.

در بین اعمال ناگاه بخاطرم گذشت که آیا این کاری که این مرد کرد واقعیّت داشت یا چشم بندی بود، مانند سحری که ساحران می کنند؟ خوب است بروم ببینم مار مرده است یا زنده شده و فرار کرده است؟!

این خاطره سخت به من فشار می آورد تا اعمالی که در نظر داشتم به اتمام رسانیدم و فوراً آمدم بیرون مسجد در همان محلی که با مرحوم قاضی رضوان الله علیه نشسته بودیم، دیدم مار خشک شده و بروی زمین افتاده است؛ پا زدم به آن دیدم ابداً حرکتی ندارد.

بسیار منقلب و شرمنده شدم، برگشتم به مسجد که چند رکعتی دیگر نماز گزارم، نتوانستم؛ و این فکر مرا گرفته بود که واقعاً اگر این مسائل حقّ است، پس چرا ما ابداً بدانها توجهی نداریم.

مرحوم قاضی رحمة الله علیه مدّتی در حجره خود بود و به عبادت مشغول، بعد که بیرون آمد و از مسجد خارج شد برای نجف، من نیز خارج شدم. در مسجد کوفه باز به هم برخورد کردیم، آن مرحوم لبخندی بمن زده و فرمود: «خوب آقا جان! امتحان هم کردی، امتحان هم کردی؟»

باری، این عمل بواسطه اسم «المُمیمت» پروردگار صورت تحقّق پذیرفته است و بدان قبض روح انجام گرفته است.^۱

مرحوم آیه الله قاضی یا مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی و بطور کلی تمام اولیاء الهی در ابتدا که متولّد شدند، مثل سائر نوزادهای دیگر بودند؛ یعنی از نظر قابلیت مانند دیگران بودند، منتهی این بزرگان قابلیت خودشان را به فعلیّت

۱. معادشناسی، ج ۱، ص ۲۳۰ تا ۲۳۳.

رساندند و با یقظه و بیداری دل، خود را از غفلت کثرات این عالم خارج کردند.
 تو بودی عکس معبود ملائک از آن گشتی تو مسجود ملائک
 تو مغز عالمی زان در میانی بدان خود را که تو جان جهانی^۱
 اگر انسان به این معنا واقف شد که خلیفه الله بوده و حقیقه جانشین خداوند
 است و حضرت پروردگار، تمام علومش را در گُمون او قرار داده و او می تواند با
 مجاهده و مراقبه به اعلی درجه علم و معرفت برسد، آن وقت قدر و منزلت خود را
 دانسته و خود را از غفلت خارج نموده و به عالم یقظه وارد می کند و این یقظه را هم
 استمرار بخشیده و دائماً مراقب است تا از او تنها افعال و اعمال و اقوال خیر تراوش
 کند، بلکه مصدر تمام خیرات و نیکیها شود.

مؤمن در اثر به فعلیت رساندن قوای خود، در کائنات تصرف می کند، احیاء
 نفوس می کند و مانند مرحوم قاضی رضوان الله علیه واسطه اسم «مُئیت» پروردگار
 می شود، اما تمام افعال او تکویناً و تشریعاً به اذن الهی خواهد بود؛ مؤمن حقیقی
 بدون اذن خداوند کاری انجام نمی دهد؛ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ
 هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ.^۲ «اینها بندگان اِکرام شده پروردگارند و از او سبقت نمی گیرند،
 بلکه هر آنچه خداوند امر کند، انجام می دهند.»

تمام این کمالات بواسطه عبودیت و طهارت نفس است که برای انسان
 حاصل می شود و انسان هم تا در آتش عشق الهی نسوزد و ناخالصی های وجود را
 بواسطه محبت پروردگار از لوح جان پاک نسازد، به آن مرتبه عالی طهارت باطنیه و
 خلوص ذاتی نخواهد رسید.

این معنا با شناخت قدر و منزلت انسان حاصل می شود، چنانکه

۱. گلشن راز، ص ۳۴.

۲. ذیل آیه ۲۶ و آیه ۲۷، از سوره ۲۱: الانبیاء.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً عَرَفَ قَدْرَهُ.^۱ «خداوند رحمت کند کسی که قدر و منزلت خود را بشناسد.»

اگر کسی قدر خود را شناخته و به این معنا پی ببرد که جان جهان و حقیقت عالم هستی است، آن وقت است که با مراقبه و مجاهده در صدد تحصیل محبت پروردگار برآمده و نهایتاً خود را به مقام آیت عظمای الهی می‌رساند؛ یعنی می‌تواند بزرگترین آیه پروردگار بشود. بزرگترین آیه پروردگار کیست؟

بزرگترین آیه پروردگار در عالم کثرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم هستند که هیچکس به مقدار آن حضرت، دارای سعه و ظرفیت نیست. لفظ آیت عظمی و حجت کبری به این اعتبار مختص پیامبر اکرم بوده و مسمائی جز ایشان نخواهد داشت؛ حتی امیرالمؤمنین علیه السلام که امیرمؤمنان و سید اوصیاء هستند، با تمام مراتب و منزلتشان که عقول در آن متحیر و زبان از بیان آن قاصر است، باز هم در زیر چتر وجود آن حضرت قرار دارند، چه رسد به شیعیان آن حضرت که همه در برابر عظمت مولی الموالی ذره‌ای بیش نیستند.

البته اگر بنا بر مسامحه باشد می‌توان بر امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام این لقب را اطلاق کرد که از همه به پیامبر اکرم نزدیکتر هستند.

تمام این مطالب نسبت به عالم کثرت معنا دارد، اما از جهت نظر به عالم وحدت و فناء در اسماء و صفات و ذات الهی، به هرکس که به مقام ولایت برسد و فانی در آن عالم شود، می‌توان اطلاق «آیه الله العظمی» کرد و دیگر اختصاصی به نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم ندارد؛ لذا در زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عرض می‌کنیم: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا آيَةَ اللَّهِ الْعُظْمَى.^۲ و در حرم حضرت

۱. تصنیف غررالحکم ودرر الکلم، ص ۲۳۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۳۷۳.

موسی بن جعفر و حضرت جواد الائمه هم عرض می‌نمائیم: السّلامُ عَلَیکَ اَیُّهَا الْاَیَّةُ الْعُظْمَى، السّلامُ عَلَیکَ اَیُّهَا الْحُجَّةُ الْکُبْرَى.^۱

به این اعتبار، به هرکس که در اثر متابعت اهل بیت علیهم السّلام به ایشان ملحق شده و با فناء در اسماء و ذات الهی با ایشان متحد گشته، به اعتبار اتّحادش با ایشان، می‌توان او را «الآیة العظمی و الحجة الكبرى» خواند تا نشان دهد که به عالم ولایت متصل شده و با اولیاء خود همنشین گشته است.

أمّا استعمال این لفظ برای افراد، به حسب مقامات علمی و شؤون اجتماعی، به نحو حقیقت مسلماً جائز نیست؛ ولو در بالاترین مرتبه و درجه علمی باشند، چون در عالم کثرت هیچکس با معصومین علیهم السّلام قابل مقایسه نیست و با وجود ایشان هیچکس را نمی‌توان بزرگترین نشانه الهی دانست. لذا اگر هم به کسی از علما و فقها به اعتبار مراتب علمی «آیة الله العظمی» گفته می‌شود، علی نحو المجاز است و در همین اطلاق مجازی هم میان فقها اختلاف است که آیا می‌شود به کسی مَجَازاً آیة الله العظمی گفت یا خیر؟

مرحوم آیة الله حاج سید مهدی روحانی که با ما هم خویشاوندی نسبی و هم سببی داشتند، نقل می‌کردند که: هنگام تشرف مرحوم آیة الله بروجردی به قم، میان عده‌ای از علما این اختلاف پیش آمد که آیا می‌شود به ایشان آیة الله العظمی گفت یا نه؟ چون بالأخره آیة الله العظمی یعنی بزرگترین آیه و نشانه الهی و جز حضرات معصومین کسی شایسته این لقب نیست.

غرض اینکه: راه وصول به مقام ولایت و ورود در حرم امن الهی و همنشینی با معصومین علیهم السّلام بر همگان باز است و خداوند متعال واقعاً در نهاد انسانها چیزی قرار داده است که انسان بواسطه آن گوهر می‌تواند به عالم ولایت راه یافته و

۱. همان مصدر، ج ۹۹، ص ۲۱.

به این اعتبار، بزرگترین آیه الهی شود؛ منتهی باید حُجُبِ ظلمانیّه و نوریه را کنار زد و رفت به جایی که فقط خدا باشد و بس! حتّی از عالم اسماء و صفات هم باید عبور کرد.

تمام موجودات آیه پروردگار هستند، منتهی آئینه تمام قدی که می تواند تمام پروردگار را نشان دهد انسان است که خود خداوند فرمود: لَا يَسْعُنِي أَرْضِي وَ لَا سَمَائِي وَ لَكِنْ يَسْعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ.^۱ «آسمان و زمین من با این همه وسعت، گنجایش مرا ندارند و تنها قلب بنده مؤمن من می تواند مرا در خود جای دهد.»

چقدر زیبا و عالی، شمس مغربی به این حقیقت اشاره نموده است:

بیا که کرده ام از نقش غیر، آینه پاک که تا تو چهره خود را بدو کنی ادراک
اگر نظر نکنی سوی من در آینه کن تو خود به مثل منی کی نظر کنی حاشاک
اگرچه آینه روی جانفزای تو اند همه عقول و نفوس و عناصر و افلاک
ولی ترا ننماید به تو چنانکه توئی مگر دل من مسکین بی دل و غمناک
تمام چهره خود را بدو توانی دید که هست مظهر تام لطیف و صافی و پاک^۲

وقتی کسی آئینه کوچکی را در دست می گیرد، این آئینه گاهی فقط صورت را نشان می دهد و دیگر دست و پا معلوم نمی شود، گاهی ابرو را نشان می دهد و دیگر اعضاء صورت را نشان نمی دهد و به همین صورت هر دفعه فقط عضوی از اعضاء بدن در آئینه نمایان شده و مابقی اعضاء در آن دیده نمی شوند؛ اما بعضی وقتها دیگر صحبت از آئینه های جیبی و کوچک نیست، بلکه انسان در مقابل یک آئینه تمام قد قرار می گیرد، اگر کسی در آئینه تمام قد، خود را مشاهده کند، تمام

۱. عوالی الثالی، ج ۴، ص ۷.

۲. دیوان شمس مغربی، ص ۱۶۰.

اعضاء و جوارح خود را در آئینه خواهد دید.

این انسان هم اگر خودش را بشناسد، خواهد فهمید که آئینه تمام‌نمای پروردگار است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام خدا را نشان می‌دهد؛ یعنی علم حضرت بتمامه علم خداوند است، قدرتش بتمامه قدرت الهی است؛ چهل نفر از شجعان و پهلوانان عرب آمدند تا در خیبر را تکان دهند اما نتوانستند، فقط امیرالمؤمنین بود که به قدرت الهی این در را از جا کند.

پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به قدرت خدا شق‌القمر می‌فرماید. اصلاً اگر حضرت اراده کنند عالم را کُن فیکون خواهند کرد؛ علمشان، حیاتشان، قدرتشان، همه آئینه علم و حیات و قدرت پروردگار است؛ یعنی پیامبر خدا و امیرالمؤمنین و صدّیقه طاهره و ائمه صلوات‌الله‌علیهم‌أجمعین بتمامه خداوند را نشان می‌دهند؛ انسان می‌تواند به چنین مقامی برسد!

آنها امام هستند و ما مأموم. امام مأموم را به جائی می‌برد که خودش در آن مقام مستقرّ است؛ کسی که جلودار و راهنمای کوهنوردی است، از کوه بالا می‌رود و سایر افراد پشت سر او راه می‌افتند، اگر راهنما به قلّه کوه هم برود، هرکس که از او تبعیت کرده به قلّه راه پیدا می‌کند؛ حال برای ما که می‌خواهیم به کمال برسیم و قوای خود را به فعلیت بدل کنیم، قلّه کجاست؟ معرفة الرّب!

مجاهده و دوری از غفلت

اگر کسی به این معنا واقف شد، آن وقت از این غفلت بیدار می‌شود و این بیداری را هم استمرار می‌بخشد؛ یعنی در تمام ساعات شبانه‌روز، این بیداری را دارد و با یقظه کارهایش را انجام می‌دهد.

انسان بیدار، زمین تا آسمان با شخص غافل فرق می‌کند؛ مسیر غافل مسیری است و مسیر بیدار مسیری دیگر. کسی که بیدار است دست به کار می‌شود و برای

آخرت خود توشه تهیه می‌کند.

جهان عقل و جان سرمایه تست زمین و آسمان پیرایه تست^۱
 بکن اکنون که کردن می‌توانی چو نتوانی چه سود آنگه که دانی^۲
 حالا که می‌توانی حرکت کنی، پا داری، دست داری، عقل داری، جوارح
 داری، قلب داری، الآن که شرایط تلاش و کوشش تماماً مهیا است؛ چرا کار نمی‌کنی؟
 زمانی می‌رسد که علم پیدا می‌کنی و برایت روشن می‌شود که باید کار
 می‌کردی؛ سرمایه و نفع تو در این بوده که مجاهده کنی. اما آن وقت دیگر
 کاری از تو ساخته نیست؛ آن وقت می‌بینی مؤمنین مخلص و مخلص چه سودها
 بردند، اما تو چقدر ضرر کردی؛ مراقبه نداشتی، مجاهده نداشتی، در چاه نفس
 فرو رفتی!

چه می‌گویم حدیث عالم دل تو را ای سر نشیب پای در گل^۳
 تمام آفرینش را خداوند برای تو خلق کرده است، اما سر تو به طرف پائین و
 پایت هم در گل فرو رفته است؛ عوض اینکه راه خدا را طی کرده و بسوی او
 هجرت کنی، به باتلاق دنیا چسبیده‌ای و چنان در این باتلاق فرو رفته‌ای که
 نمی‌توانی حرکت کنی!

جهان زانِ تو و تو مانده عاجز ز تو محروم تر کس دیده هرگز؟^۴
 تمام این جهان آفرینش را خداوند برای تو خلق کرده است، ولی تو عاجزی
 و هیچ کاری نکردی! به قول جناب حافظ رضوان‌الله‌علیه:
 تو را ز کنگره عرش می‌زنند صغیر
 ندانمت که در این دامگه چه افتاده است؟^۵

۱. گلشن‌راز، ص ۳۴.

۲ و ۳. همان‌مصدر، ص ۲۶.

۵. دیوان‌حافظ، ص ۱۰، غزل ۱۶.

از بالا از عرش تو را صدا می‌زنند که: بیا بالا! ولی تو به این روز افتادی! در این باتلاق دنیا گرفتار شدی و پایت در گِل تعلّقات محبوس شده است؛ برای همین هم به سمت عالم قدس حرکت نمی‌کنی!

چو محبوسان به یک منزل نشسته به دست عجز پای خویش بسته^۱
 مثل آدمهای محبوس که حبسشان کرده‌اند، در منزل نشستی و در قفس ماندی و از این قفس خود را رها نمی‌کنی؛ با دست خود، پایت را بسته‌ای! خداوند به انسان اراده و اختیار و فکر و اندیشه داده است و برای همین انسان با حیوانات فرق می‌کند؛ می‌تواند خودش را بالا بکشد و با اراده آهنین و عزم راستین حرکت کند، نمازهایش نماز بشود، خشوع در نماز داشته باشد، تهجّد و بیداری شب داشته باشد، آه و ناله و اشک داشته باشد، خوش اخلاق باشد، اهل احسان باشد، احسان به والدین و احسان به ذی‌رحم، احسان به رفیق، احسان به فقرا و نیازمندان داشته باشد، کارها و اعمال خیری که الی ما شاء الله فراوان و بی حدّ و حصر است، انجام دهد؛ امّا این کارها را نکرده و به خودش ضرر زده است.

نشستی چون زنان در کوی إدبار نمی‌داری ز جهل خویشتن عار^۲
 تو نسبت به خداوند متعال، مُدبّر شدی، به او پشت کردی، در حالیکه انسان باید در همه حال مُقبل به خداوند باشد؛ مؤمن همیشه نسبت به خداوند مُقبل است و بسوی او حرکت می‌کند. کسی که می‌خواهد در نور حرکت کند، نباید حتّی پشت سرش را نگاه کند، چه برسد به اینکه خدای ناکرده به خداوند تبارک و تعالی پشت کند! بعضی افراد اهل معصیت توبه کرده و خدمت مرحوم علامه والد رضوان الله تعالی علیه می‌رسیدند و در اثر ارتباط با ایشان از صلحاء و اخیار می‌شدند. بعضی از

این افراد خدمت مرحوم والد عرض می‌کردند: ما وقتی به گذشته خود نگاه کرده و اعمال سیئه و معاصی خود را از نظر می‌گذرانیم، خیلی پژمرده و افسرده می‌شویم. مرحوم علامه خطاب به این افراد می‌فرمودند: «شما دیگر وارد عالم نور شدید، شما دارید به طرف خدا می‌روید، کسی که به طرف خدا می‌رود و اقبال بسوی او می‌کند، هیچ وقت نباید پشت سرش را نگاه کند.»

کسی که در نجف اشرف به سمت حرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام قدم برمی‌دارد، پشت سرش را نگاه می‌کند؟! وقتی انسان حرکت کرد، توبه نمود و توبه‌اش هم مقبول شد و حال ندامت به او دست داد و بلکه بالاتر از ندامت، استغفار حقیقی انجام داد، دیگر نباید پشت سرش را نگاه کند و به آن مشغول شود، بلکه باید همیشه نگاهش به پیش رو بوده و بسوی خداوند متعال حرکت کند.

آری گاهی انسان به گذشته خود نظر می‌کند و از آن برای آینده عبرت می‌گیرد و بر نقص و ضعف خود بیشتر متنبه می‌شود و بر گناهان خود اشک می‌ریزد، این مطلوب است، اما اگر توجه به گذشته انسان را از هدف دور کرده و به خود مشغول نماید، باید از آن پرهیز کرد و آن را فراموش نمود.

دلیران جهان آغشته در خون تو سر پوشیده ننهی پای بیرون^۱
مردان اهل مجاهده، رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجْرَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ،^۲ آنهایی که با نفس مبارزه کردند، آنها آغشته در خون‌اند، آنها به مقام شهادت رسیدند، در راه خدا جهاد کردند و از نفس خود گذشتند، نفس خود را له کردند؛ ولی تو شجاعت این جهاد را نداری و مانند مخدراتی که از جهاد مُعاف هستند سر خود را می‌پوشانی که مبادا مردانگی به خرج داده و پای در میدان مبارزه با نفس بگذاری.

۱. همان مصدر.

۲. قسمتی از آیه ۳۷، از سوره ۲۴: النور.

چه کردی فهم ازین دین العجائز که بر خود جهل می داری تو جائز
اگر مردی برون آی و سفر کن هر آنچه پیشت آید زان گذر کن^۱
اگر واقعاً مردی و در زمره رجالِ الهی قرار داری، باید از این خانه کوچک نفس
بیرون بیایی و سفر کنی تا این شاء الله اسفار اربعه خود را طی کنی.

هرچه در این راه، یعنی راه وصال و لقاء پروردگار، در مقابل تو قرار می گیرد،
باید از آن عبور کنی؛ کسی که مقصدش خداوند است در هیچ منزلی از منازل راه
اطراق نکرده و در هیچ مرحله ای توقّف نخواهد کرد.

کسی که از طهران به طرف مشهد می آید و قصدش زیارت امام رضا
علیه السلام است، در دامغان و شاهرود و سبزوار توقّف نمی کند، چرا؟ چون مقصد
زیارت امام رضاست. این شخص آمده و حرکت می کند تا خودش را برساند به
آنجائی که تشرف زیارت امام علیه السلام دست دهد.

کسی هم که مقصدش خداوند است و بسوی او حرکت می کند، در هیچ
منزلی از منازل راه توقّف نمی کند؛ اگر چنانچه باغی دید و خواست در این باغ
توقّف کند، از زیارت خود باز می ماند، زیارتش از دست می رود.

لذا بزرگان اهل معرفت فرموده اند: کسی که سالک راه خداست، هم و غم او
باید فقط خداوند متعال باشد و عزمش را بر این امر جزم کند؛ و این عزم و این هم و
غم هم نباید به هیچ وجه تغییر کند؛ نباید به این عزم هیچ نحوه سستی و کسالت و
ملالتی عارض شود.

خلیل آسا برو حق را طلب کن شبی راروز و روزی را به شب کن
برو اندر پی خواجه به آسری تفرّج کن همه آیات کبری^۲
حرکت کن به همان جائی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم رفته اند،

۱. گلشن راز، ص ۲۷.

۲. همان مصدر، ص ۲۷ و ۲۸.

همان جایی که مقام توحید است؛ ما را به توحید دعوت کرده‌اند. تمام آیات قرآن کریم بر محور توحید است. ما را هم به آن مقام و مرتبه دعوت کرده‌اند؛ ما باید به دنبال پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حرکت کنیم تا برسیم به آنجایی که مقام توحید را درک کنیم.

خواجه اُسری که در این بیت به آن اشاره شده است، متّخذ از آیه اوّل سورة مبارکه الإسراء است؛ **سُبْحَنَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَرَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ عَائِتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ**^۱. شیخ محمود شبستری می‌فرماید: برو معراج کن! برو دنبال حضرت و آیات و نشانه‌های کبرای خداوند متعال را تماشا کن؛ وقتی رفتی و از عالم کثرت گذشتی، آن وقت به عالم ملکوت می‌رسی، از عالم ملکوت هم که بگذری به عالم جبروت و بعد آن هم به عالم لاهوت خواهی رسید؛ آنجا چه خبرهاست که ما نمی‌دانیم! دهد حق مر تو را هر آنچه خواهی نمایند همه اشیاء کما هی^۲

اگر چنین سیری داشتی، خداوند تبارک و تعالی هم، هرچه شما بخواهید به شما خواهد داد؛ اشیاء و موجودات عالم را همانطوری که هستند به شما نشان می‌دهد و آن وقت نحوه خلقت و رابطه خالق با مخلوق و سرّ آیتیت مخلوقات برای شما منکشف می‌شود.

نقل شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم کراراً می‌فرمودند: **رَبِّ ارْنِي الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ**^۳. «خدایا! اشیاء را همانطور که هستند به من نشان بده!»

۱. آیه ۱، از سورة ۱۷: الإسراء.

۲. گلشن راز، ص ۲۸.

۳. تفسیر ملاحظه‌دار، ج ۲، ص ۳۴۲؛ در عوالم الثانی، ج ۴، ص ۱۳۲، این حدیث با این لفظ آمده است: **اللَّهُمَّ ارْنا الحَقَائِقَ كَمَا هِيَ**؛ و ملا محمد تقی مجلسی در *لوامع صاحبقرانی*، ج ۸، ص ۴۳۱، گفته است: حضرت سیدالبشر می‌فرمودند که: **اللَّهُمَّ ارْنا الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ**.

اگر این دعا در حق کسی مستجاب شده و حقیقت اشیاء را ببیند، می فهمد که در عالم واقع، خبری از این ما و من ها نیست و همه عبد محض پروردگارند.

بارنامه ما و من در عالم حس است و بس

چون ازین عالم برون رفتی نه ما بینی نه من

از برون پرده بینی یک جهان پر شاه و بت

چون درون پرده رفتی این رهی گشت آن شمن^۱

این جهان و آن جهانت را به یک دم در کشد

چون نهنگ درد دین ناگاه بگشاید دهن

با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست

یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن

سوی آن حضرت نپوید هیچ دل با آرزو

با چنین گلرخ نخسبد هیچ کس با پیرهن^۲

جناب سنائی می فرماید: ما و من ها همه در این عالم اعتبار و کثرت است و از این عالم که بیرون بروی و حقائق اشیاء بر انسان هویدا گردد، دیگر ما و منی نمی بینی؛ وقتی از این سو نظر می کنی همه چیز را شاه و بت می بینی و آنها را مستقل و مطلوب و ارزشمند می پنداری، ولی وقتی به درون پرده سفر کردی می بینی به جای شاه، غلام و به جای بت، بت پرست و عابد بوده و همه بنده جمال حضرت پروردگار و طالب لقاء او بوده اند و در طلب او روز و شب می گذارنده اند و در تحت اراده قاهره او حرکت می کرده اند.

اگر درد دین پیدا کنی درد دین تو را از دو جهان فارغ می کند و از هر دو

۱. «رَهِی»: غلام؛ «شَمَن»: بت پرست.

۲. دیوان سنائی، ص ۲۵۳.

می‌گذری و فقط خداوند را می‌بینی و به لقاء او می‌رسی. برای رسیدن به توحید باید بر هوای نفس غلبه کرد، باید هوا و محبت غیرخدا را از دل بیرون نمود تا دل از محبت خدا پر شده و انسان را به توحید برساند، چون محبت خدا و غیرخدا متضادند و با هم در یک‌جا جمع نمی‌شوند؛ مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ.^۱

رسم عاشق نیست با یک دل دو دلبر داشتن
یا ز جانان یا ز جان بایست دل برداشتن
یا اسیر حکم جانان باش یا در بند جان
زشت باشد نوعروسی را دو شوهر داشتن
شگرتان کن درون از عشق تا کی بایدت
دست حسرت چون مگس از دور بر سر داشتن
ای که جویی کیمیای عشق پر خون کن دو چشم
هست شرط کیمیا گوگرد احمر داشتن^۲

قطع محبت دنیا

محبت خداوند با محبت غیرخدا جمع نمی‌شود. باید از خدا با چشم اشکبار خواست که مدد نماید و عنایت کند تا محبت دنیا از قلب ما خارج شود و همهٔ هوا و محبت و خواست ما را خودش قرار دهد.
امام سجّاد علیه‌السلام در مناجات‌الزّاهدين خدمت پروردگار عرضه می‌دارند: وَ أَخْرِجْ حُبَّ الدُّنْيَا مِنْ قُلُوبِنَا كَمَا فَعَلْتَ بِالصَّالِحِينَ مِنْ صَفْوَتِكَ وَ

۱. صدر آیه ۴، از سورهٔ الأحزاب: ۳۳.

۲. دیوان حکیم قانع، ص ۲۵۰.

الْأَبْرَارِ مِنْ خَاصَّتِكَ.^۱

«خدایا! محبت دنیا را از دلهای ما بیرون کن؛ همانطور که این کار را با نیکوکاران از بندگان برگزیده‌ات و خوبان از خاصان درگاهت انجام دادی.»

در دل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علی علیه السلام ذره‌ای محبت دنیا وجود نداشت. آن قدر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به دنیا زهد داشتند که حتی دشمنان ایشان نیز به این معنا اقرار می‌کردند. اگر کوهی از طلا و کوهی از کاه در نزد حضرت بود، حضرت ابتدا کوه طلا را انفاق می‌کردند و چیزی برای خود باقی نمی‌گذاشتند.^۲

خود حضرت در نامه‌ای به عثمان بن حنیف، والی بصره می‌فرماید: إِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يَقْتَدِي بِهِ وَ يَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ أَلَا وَ إِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمَرِيَّةٍ وَ مِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصِيَّةٍ.^۳ «برای هر مأمومی، امام و پیشوائی است که این مأموم به آن امام اقتدا کرده و از نور علم او بهره می‌جوید؛ آگاه باشید که امام شما از دنیا به دو پیراهن کهنه^۴ و از خوراک این عالم به دو قرص نان، یکی برای افطار و دیگری

۱. بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۱۵۳.

۲. علامه حلی (ره) در کتاب کشف‌الیقین فی فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۴۷۵، از معاویه نقل می‌کند که او در جواب کسی که مذمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را می‌نمود، اینچنین گفت: وَأَنْتَ يَكُونُ أَبْخَلَ الْعَرَبِ؟! فَوَاللَّهِ لَوْ كَانَ لَهُ بَيْتَانِ بَيْتُ تَيْبٍ وَ بَيْتُ تَيْبٍ لَأَنْفَدَ تَيْبَهُ قَبْلَ تَيْبِنِهِ. «و چگونه او بخیل‌ترین افراد عرب است؟! به خدا قسم! اگر او دو خانه داشت، یکی از کاه و دیگری از طلا، قطعاً خانه از طلا را زودتر از کاه انفاق می‌نمود.»

۳. نهج البلاغه، نامه ۴۵، ص ۴۱۷.

۴. در روایت آمده است که: امام زمان علیه السلام نیز با دو پیراهن کهنه «دَرِيسَيْنِ بِالْيَسِينِ» ظهور می‌فرمایند. امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به حضرت سیدالشهداء علیه السلام پس از بیان وقایع پیش از ظهور می‌فرماید: ثُمَّ يَقُومُ الْقَائِمُ الْمَأْمُومُ وَ الْإِمَامُ الْمَجْهُولُ لَهُ الشَّرْفُ وَ الْفَضْلُ وَ هُوَ مِنْ وَلَدِكَ يَا حُسَيْنُ! لَا ابْنَ مِثْلِهِ، يَظْهَرُ بَيْنَ الرُّكْنَيْنِ فِي دَرِيسَيْنِ بِالْيَسِينِ يَظْهَرُ عَلَى الشَّقَلَيْنِ وَ

برای سحر اکتفاء کرده است.»

اولیاءِ الهی محبت دنیا را به دل راه ندادند، زیرا بزرگترین مانع جهت سیرِ اِلَى الله و تشرّف به لقاءِ الهی، محبت دنیاست و تا این محبت از دل بیرون نرود، عشق خداوند در دل جای نخواهد گرفت. اگر این عشق در قلب کسی آمد آن وقت سیر انسان به سمت پروردگار سرعت می‌گیرد تا جائی که سالک به حرم امن پروردگار وارد می‌شود. حالا آنجا چه خبرهائی هست؟ خدا می‌داند!

بیچاره اهل دنیا که تمسک به دنیا کرده و محبت خداوند را نچشیده‌اند! محبت دنیا را در دل‌های خود پرورش دادند، در حالیکه امر شده‌اند به قطع علاقه از دنیا؛ امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: **فَقَطُّوا عِلَاقَتَ الدُّنْيَا**.^۱ «علاقه به دنیا را از دل‌هایتان قطع کنید!»

بعضی در تفسیر این فرمایش حضرت گفته‌اند: مراد از **قَطُّوا أَبْعَدُوا** است؛ یعنی علاقه به دنیا را از دل‌هایتان دور کنید. این تفسیر، تفسیر به لازم معنای روایت است. حضرت می‌فرمایند: علاقه دنیا را از دل‌هایتان قطع کنید؛ یعنی دیگر اثری از علاقه در قلب‌های شما نباشد! این طناب را بطور کلی ببرید! البته لازمه قطع علاقه، دور شدن آن است.

برای قرارگرفتن عشق و محبت خدا در دل نباید هیچ علقه‌ای میان نفس و دنیا باشد؛ نمی‌شود دو علاقه در یک قلب باشد؛ **مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ**.^۲ «خداوند در یک انسان، دو قلب و دو هوا قرار نداده است.» خود حضرت فرمودند: **أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارُ مَجَازٍ وَ الْآخِرَةُ دَارُ**

❧ لَا يَتْرُكُ فِي الْأَرْضِ الْأَدْنَى؛ طَوْبَى لِمَنْ أَدْرَكَ زَمَانَهُ وَ لَحِقَ أَوَانَهُ وَ شَهِدَ أَيَّامَهُ. (بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۳۶)

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۴، ص ۳۲۱.

۲. صدر آیه ۴، از سوره ۳۳: الأحزاب.

قَرَار، فَخُذُوا مِنْ مَمَرِّكُمْ لِمَقَرِّكُمْ وَ لَا تَهْتَكُوا أَسْتَارَكُمْ عِنْدَ مَنْ يَعْلَمُ أَسْرَارَكُمْ، وَ أَخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهَا أَبْدَانُكُمْ؛ فَفِيهَا اخْتَبِرْتُمْ وَ لِغَيْرِهَا خُلِقْتُمْ. إِنَّ الْمَرْءَ إِذَا هَلَكَ قَالَ النَّاسُ: مَا تَرَكَ؟ وَ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: مَا قَدَّمَ؟ لِلَّهِ عَابَاؤُكُمْ فَقَدَّمُوا بَعْضًا يَكُنْ لَكُمْ قَرْضًا وَ لَا تُخْلِفُوا كُلًّا فَيَكُونَ فَرَضًا عَلَيْكُمْ.^۱

«ای مردم! دنیا سرای عبور است، - مجاز یعنی عبور - و آخرت سرای قرار است، پایدار و همیشگی است و تا خدا خدائی می کند در آن جاودانید، زیرا انسان با مرگ از بین نمی رود، بلکه تنها از این عالم عبور می کند. پس حالا که چنین است، برای مقرّ خود و منزلی که قرار است همیشه در آن بمانید، از این ممرّ و محلّ عبور، زاد و توشه تهیه کنید.

پرده های خود را در نزد کسی که اسرار شما را می داند پاره نکنید و در محضر خدائی که از همه چیز مطلع است گناه ننمائید! و قبل از اینکه بدنهای شما از دنیا خارج شود و روح از این بدن مفارقت کند، قلب خود را از این دنیا خارج کنید و تعلّقاتی که در قلب نسبت به این دنیا دارید قطع کنید.

شما در این دنیا مورد اختبار و امتحان قرار گرفته و برای غیر این دنیا خلق شده اید؛ شما برای آخرت خلق شده و به دنیا آمده اید تا تحصیل معرفت کنید، نه اینکه به کثرات مشغول شوید و از معرفت باری تعالی غافل بمانید و اوقات را چنان به غفلت بگذرانید که از ذکر و یاد خدا غافل گردید.

وقتی انسان از دنیا می رود، مردم می پرسند: چه چیزی برای وارثش باقی گذاشت؟ أمّا ملائکه می گویند: چه چیزی برای قیامت و آخرتش پیش فرستاد؟! رحمت خدا بر پدرانان! برخی از دارائیتان را برای آخرت خویش بفرستید تا اینکه در آن سرای جاویدان و ابدی سرمایه شما باشد و همه را باقی نگذارید تا

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۳، ص ۳۲۰.

برای شما وزر و وبال شود.»

خداوند سرمایه‌های زیادی به ما داده است؛ چشم داده، گوش داده، زبان داده، انسان باید لأقل کمی از این سرمایه‌ها را خرج خدا کند؛ با چشمانش به قرآن نظر کند، با گوشهایش سخنانی بشنود که مرضی خداوند متعال است، با زبانش کمی ذکر بگوید. حضرت نمی‌فرمایند: تمام سرمایه خود را خرج خدا کنید! زیرا می‌دانند ما اهل انجام چنین کاری نیستیم، أمّا لأقل باید بخشی از این سرمایه را جهت ذخیره آخرتمان بفرستیم تا إن شاء الله به جایی برسیم که تمام وجود ما خدائی شود و تمام کارهایمان در جهت لقاء و وصال او باشد.

سبب اینکه انسان باید دوام ذکر داشته باشد نیز تحصیل همین معناست؛ دوام ذکر برای این است که انسان دلبستگی و وابستگی خود به دنیا را قطع کند و إلا اگر این مهم بدست نیاید، کار درست نخواهد شد. تا وقتی علاقه به دنیا باقی باشد، سیر انسان کند شده و عشق و محبت به پروردگار حاصل نخواهد شد، چرا که حضرت فرمود: **الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ ضَرَّتَانِ**.^۱ «دنیا و آخرت دو هوو هستند.» این هوو نمی‌تواند آن هووی دیگر را ببیند.

امکان ندارد دو هوو با هم کنار بیایند مگر اینکه از مؤمنات باشند و پرده پندار را دریده و از این عالم کثرت برون آمده و قدم صدق در راه توحید گذاشته باشند که حکایت چنین زنی جداست! اینچنین زنی کیمیاست، لذا حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: **الْمُؤْمِنَةُ أَعَزُّ مِنَ الْمُؤْمِنِ وَالْمُؤْمِنُ أَعَزُّ مِنَ الْكِبْرِيتِ الْأَحْمَرِ؛ فَمَنْ رَأَى مِنْكُمُ الْكِبْرِيتَ الْأَحْمَرَ؟**^۲

مؤمن از کبریت احمر، یعنی کیمیا، نادرالوجودتر است. کبریت احمر کجا

۱. عوالی‌الثالی، ج ۱، ص ۲۷۷.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۲۴۲.

پیدامی شود؟! مثل مرحوم قاضی کیمیاست، بلکه از کیمیا نایاب تر است. مثل مرحوم ملا حسینقلی همدانی و چنین افرادی از گذشته تا حال، از کیمیا نیز کمیاب تر هستند، اما زن مؤمنه از مرد مؤمن نیز نادرالوجودتر است! چنین زنی از عنوان **ضَرَّتَانِ** که روایت: **الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ ضَرَّتَانِ**، به آن اشاره می‌کند، خروج موضوعی دارد؛ یعنی خانمی که چنین باشد دیگر **ضَرَّة** نیست، چون به هوو به این جهت که به دیگری ضرر می‌رساند «**ضَرَّة**» گفته می‌شود.^۱ چنین زنی موحد است، مؤمنه است؛ چنین کسی تمام ده درجه ایمان را طی کرده، دیگر کاری ندارد که یک **ضَرَّة** دارد یا چندین **ضَرَّة**! به این امور اصلاً اعتنائی ندارد، چون کار او با خداوند است و بس! علی‌ای حال حضرت می‌فرمایند: دنیا و آخرت مانند دو هوو هستند؛ تا انسان **حَبِّ** دنیا را در قلب خود نگه دارد، **حَبِّ** به خداوند به این قلب وارد نمی‌شود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام کراراً بعد از نماز عشاء با صدای بلند اصحاب خود را صدا زده و می‌فرمودند: **تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَقَدْ نُوْدِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ وَ أَقْلُوا الْعُرْجَةَ عَلَى الدُّنْيَا وَ انْقَلِبُوا بِصَالِحٍ مَا بِحَضْرَتِكُمْ مِنَ الزَّادِ؛ فَإِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةَ كُودًا وَ مَنَازِلَ مَخَوْفَةٍ مَهُولَةٍ لَا بُدَّ مِنَ الْوُرُودِ عَلَيْهَا وَ الْوُقُوفِ عِنْدَهَا.**^۲ «خود را برای سفر آخرت مهیا کنید، خدا شما را رحمت کند! ندای

۱. الضَّرَّة: اسمٌ مشتقٌ من الضَّر، كأنَّها تضرُّ الأخرى كما تضرُّها تلك. (معجم مقاییس اللغة،

ج ۱، ص ۳۶۰)

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۴، ص ۳۲۱. مرحوم شیخ مفید نیز در *إرشاد* همین روایت را با اندک اختلافی در تعبیر ذکر کرده و در ابتدای آن فرموده‌اند: **أَنَّهُ كَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُنَادِي فِي كُلِّ لَيْلَةٍ حِينَ يَأْخُذُ النَّاسُ مَضَاجِعَهُمْ لِلْمَنَامِ بِصَوْتٍ يَسْمَعُهُ كَافَّةُ أَهْلِ الْمَسْجِدِ وَمَنْ جَاوَرَهُ مِنَ النَّاسِ.** (*إرشاد*، ج ۱، ص ۲۳۴)

و در *أمالی* می‌فرماید: **كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْكُوفَةِ إِذَا صَلَّى بِالنَّاسِ الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ يُنَادِي بِالنَّاسِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، حَتَّى يُسْمِعَ أَهْلَ الْمَسْجِدِ؛ أَيُّهَا النَّاسُ تَجَهَّزُوا... (أمالی شیخ مفید، ص ۱۹۸)**

کوچ کردن از این عالم به عالم دیگر زده شده است؛ به دنیا کم تکیه کنید و به آن دل نبندید و اینطور توهم نکنید که همیشه در دنیا ماندنی هستید. بسوی خدا با اعمال نیک و توشهٔ پسندیده‌ای که در اختیارتان قرار داده بازگردید، زیرا در مقابل شما گردنه‌ای بسیار سخت و ناهموار است و علاوه بر این گردنهٔ سخت، در مقابل شما منزلهای ترسناک و هولناکی است که باید به این منازل مخوف و هولناک وارد شوید و در آنها ناچارید که توقف هم داشته باشید!

از اینجا معلوم می‌شود اینکه جناب حافظ فرمود: «گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد ناپدید»، متخذ از فرمایشات ائمه علیهم السلام است.

به هر حال ما باید این گردنه‌های عجیب و منازل هولناک را طی کنیم، ولی راه حل عبور از منازل و تحمل سختی آنها چیست؟

راه حل همان است که حضرت فرمودند: **انْقَلِبُوا بِصَالِحٍ مَا بِحَضْرَتِكُمْ**. این مشکل با اعمال صالح حل می‌شود، با عشق به خدا حل می‌شود!

البته دوستان خدا این منازل را در همین دنیا طی می‌کنند؛ مگر مرحوم قاضی نفرمود: «ما برزخمان را در همین دنیا طی کردیم؟! تمام اولیاء الهی چنین اند؛ کسی که وارد حرم پروردگار شده باشد، کسی که از نفس خود گذشته است، کسی که جز خدا کس دیگری را ندیده، کسی که عمرش را با خدا گذرانده است، کسی که تمام ساعات او با خدا بوده، اعمال صالحه انجام داده و از این عالم عبور کرده است؛ چنین کسی آن عقبات سهمگین را در همین دنیا و با سرعت بالا طی خواهد کرد.

صفات اهل دنیا

کسانی که حب دنیا را در دل جای داده و از عشق ورزیدن به خداوند متعال اعراض کرده‌اند، بواسطه همین محبت و تعلقشان به دنیا، صفاتی پیدا نموده‌اند که این صفات، آنها را به طور کلی از محبین و دلسوختگان جمال مطلق، جدا ساخته است. در روایت معراجیه خداوند متعال، به حبیب خود صلی الله علیه و آله وسلم

خطاب می‌کند: یا اَحْمَدُ! اُبْعِضِ الدُّنْيَا وَ اَهْلَهَا. «ای احمد! دنیا و اهل آن را مبعوض بدار.»

حضرت از خداوند می‌پرسند: یا رَبِّ وَ مَنْ اَهْلُ الدُّنْيَا؟ «خداوند! اهل دنیا چه کسانی هستند؟»

خداوند در توصیف اهل دنیا می‌فرماید: اَهْلُ الدُّنْيَا مَنْ كَثُرَ اَكْلُهُ وَ ضَحِكُهُ وَ نَوْمُهُ وَ غَضَبُهُ، قَلِيلُ الرِّضَا، لَا يَعْتَدِرُ اِلَى مَنْ اَسَاءَ اِلَيْهِ وَ لَا يَقْبَلُ عُذْرَ مَنْ اَعْتَدَرَ اِلَيْهِ، كَسْلَانٌ عِنْدَ الطَّاعَةِ، شُجَاعٌ عِنْدَ الْمَعْصِيَةِ، اَمَلُهُ بَعِيدٌ وَ اَجَلُهُ قَرِيبٌ، لَا يُحَاسِبُ نَفْسَهُ، قَلِيلُ الْمَنْفَعَةِ، كَثِيرُ الْكَلَامِ، قَلِيلُ الْخَوْفِ، كَثِيرُ الْفَرَحِ عِنْدَ الطَّعَامِ.

وَ اِنَّ اَهْلَ الدُّنْيَا لَا يَشْكُرُونَ عِنْدَ الرَّخَاءِ وَ لَا يَصْبِرُونَ عِنْدَ الْبَلَاءِ، كَثِيرُ النَّاسِ عِنْدَهُمْ قَلِيلٌ، يَحْمَدُونَ اَنْفُسَهُمْ بِمَا لَا يَفْعَلُونَ وَ يَدْعُونَ بِمَا لَيْسَ لَهُمْ وَ يَتَكَلَّمُونَ بِمَا يَتَمَنَّوْنَ وَ يَذْكُرُونَ مَسَاوِي النَّاسِ وَ يَخْفَوْنَ حَسَنَاتِهِمْ.

فَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يا رَبِّ! كُلُّ هَذَا الْعَيْبِ فِي اَهْلِ الدُّنْيَا؟
قال: يا اَحْمَدُ! اِنَّ عَيْبَ اَهْلِ الدُّنْيَا كَثِيرٌ؛ فِيهِمُ الْجَهْلُ وَ الْحُمُقُ، لَا يَتَوَاضَعُونَ لِمَنْ يَتَعَلَّمُونَ مِنْهُ وَ هُمْ عِنْدَ اَنْفُسِهِمْ عُقْلَاءٌ وَ عِنْدَ الْعَارِفِينَ حُمَقَاءٌ!^۱
اهل دنیا کسانی هستند که زیادتر از نیاز خود غذا می‌خورند؛ پرخورند. یکی از دستورات سلوکی، قلت اكل است. خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به ما دستور داده‌اند که قبل از سیر شدن، دست از غذا خوردن بکشیم و تا گرسنه نشدیم، به سمت غذا نرویم.

اهل دنیا زیاد می‌خندند، زیاد می‌خوابند؛ خواب مؤمن باید کم باشد. خواب زیاد موجب حسرت خوردن انسان در روز قیامت می‌شود، زیرا این خوابیدن انسان

را از عبادت پروردگار بازمی‌دارد. خواب اندازه‌ای دارد که اگر انسان زیاده‌تر از آن به خواب رفت، چه از نظر جسمی و چه از نظر روحی، ضربه می‌خورد و زیان خواهد دید. خواب زیاد انسان را از فیوضات بی‌بهره کرده و سبب محرومیت انسان از بهره‌های شب و سحر می‌شود.

اهل دنیا زیاد غضب می‌کنند، غضبناک‌اند. خیلی کم راضی می‌شوند، کم می‌شود که رضایت بدهند. هیچ‌وقت نسبت به کسی که به او بدی کرده است، عذرخواهی ندارند و عذر کسی را که از آنها طلب پوزش می‌کند نیز نمی‌پذیرند؛ ولی مؤمن اگر مورد بی‌مهری و اسائه ادب قرار گرفت عذرخواهی شخص خاطی را زود می‌پذیرد و اگر خدای ناکرده جسارتی هم مرتکب شد یا اشتباهی از او سر زد، فوراً عذرخواهی می‌کند.

اهل دنیا در وقت طاعت پروردگار کسل‌اند، اما در وقت معصیت شجاع و بی‌باک و متهورند؛ نماز را با کسالت می‌خوانند اما معصیت خدا را بی‌باکانه انجام می‌دهند. آرزوی اهل دنیا دور و دراز اما مدت عمرشان کوتاه است.

شاید این فقره از فرمایش خداوند متعال، اشاره به همان معنائی داشته باشد که امام صادق علیه‌السلام فرمودند: مَنْ يَمُوتُ بِالذُّنُوبِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَمُوتُ بِالْأَجَالِ، وَ مَنْ يَعِيشُ بِالْإِحْسَانِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَعِيشُ بِالْأَعْمَارِ.^۱ «کسانی که بواسطه گناهان خود از دنیا می‌روند، بیشترند از افرادی که با مرگ طبیعی می‌میرند و آنهایی که بواسطه احسان و نیکی کردن و صدقه‌دادن عمر می‌کنند، بیشتر از کسانی هستند که با عمر طبیعی زندگی می‌کنند.» یعنی احسان، عمر انسان را زیاد و معصیت، کوتاه می‌کند. أجل اهل دنیا قریب و نزدیک است، زیرا اهل دنیا، اهل معصیت پروردگارند و روی همین جهت، به مقتضای فرمایش امام صادق علیه‌السلام،

۱. الامالی شیخ طوسی، ص ۳۰۵.

عمرشان نیز کوتاه خواهد بود. و احتمال دارد از این باب باشد که مهلت اهل دنیا نسبت به آمال و آرزوهای دور و درازشان کوتاه است، گرچه عمرشان هم طولانی باشد.

اهل دنیا اهل محاسبه خود نیستند؛ از خود نمی‌پرسند که: تا به حال چه کرده‌اند؟ کجا و در چه مرحله‌ای قرار دارند؟ چقدر به خداوند نزدیک یا دور شده‌اند؟

منفعت اهل دنیا کم است، به دیگران کم نفع می‌رسانند. سخن زیاد می‌گویند. خوفشان از خدا کم است. اما وقتی سفره غذا پهن می‌شود خیلی خوشحال می‌شوند و شغف به آنها دست می‌دهد!

حقاً چنین است که اهل دنیا در وقت رخاء و آسایش، خداوند را شکر نمی‌کنند و در وقت بلا و امتحان و مشکلات نیز صبر و تحمل ندارند. کثیر مردم در نزد اهل دنیا کم است. خود را بابت کارهایی که نکرده‌اند ستایش می‌کنند و ادعای چیزهایی را دارند که مال ایشان نیست.

اهل دنیا درباره هر چیزی که تمنای او را دارند و آرزوی آن را در سر می‌پرورانند، صحبت کرده و حرف می‌زنند؛ معلوم است که صحبت اهل دنیا از خدا و پیغمبر و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین نیست، بلکه از محبوب خود یعنی دنیا سخن می‌گویند. اگر صد سال هم بنشینند و حرف بزنند، باز هم صحبت‌هایشان از سخن دنیا تجاوز نمی‌کند. اهل دنیا بدی مردم را می‌گویند، اما خوبی آنها را مخفی می‌کنند.

سخن خداوند در وصف اهل دنیا به اینجا که می‌رسد، حضرت رسول صلی الله علیه و آله از خداوند متعال می‌پرسند: پروردگارا! آیا تمام این عیبه‌ها در اهل دنیا وجود دارد؟

خداوند در جواب فرمود: ای احمد! معایب اهل دنیا بسیار است؛ جزء این

معایب جهل است و حُمل؛ اهل دنیا هم جاهل اند و هم احمق! به کسی که از او علم آموختند احترام نمی‌گذارند و در مقابل معلّم و استاد خود تواضع نمی‌کنند. اینها در نزد خود عاقلند امّا در نزد عارفان و خداشناسان، جاهل و احمقند!

چرا اهل دنیا جاهل و احمقند؟ زیرا این جماعت خدا را فروخته و به جای او دنیا را خریده‌اند؛ فیروزه نیشابوری را با خرمهره عوض کرده‌اند! اگر یک کامیون خرمهره و یک فیروزه نیشابوری درجه یک را در مقابل کودکی بگذارید، کدام را بر می‌دارد؟! حکایت اهل دنیا هم چنین است؛ به جای خداوند، دنیا را خریدند و همین دنیا را گرفتند و به آن چسبیدند!

معیار غم و شادی مؤمن

اگر کسی محبّت دنیا در دلش جای گرفت، میزان شادی و غم او نیز امور دنیوی و پستی‌ها و بلندیه‌های دنیا خواهد شد، امّا مؤمن، معیار غم و شادی خود را قُرب و بُعد از پروردگار می‌داند، نه چیز دیگر! کسی که دل به خدا داد، جز خدا را در نظر نخواهد گرفت.

امام صادق علیه‌السلام فرمودند: **أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا دَاوُدُ! بِي فَافْرَحْ وَ بِذِكْرِي فَتَلَذَّذْ وَ بِمُنَاجَاتِي فَتَنَعَّمْ؛ فَعَنْ قَلِيلٍ أُخْلِى الدَّارَ مِنَ الْفَاسِقِينَ وَ أَجْعَلَ لَغُتِّي عَلَى الظَّالِمِينَ.^۱**

«خداوند به حضرت داود علیه‌السلام وحی فرمود که: ای داود! به من خوشحال باش! فرحت به من باشد نه چیز دیگر. و فقط از ذکر من بهره و لذّت ببر و تنعمت در این دنیا مناجات با من باشد؛ اگر در این دنیا که هستی، می‌خواهی از نعمتها استفاده کنی، با من متنعم شو! به زودی این خانه دنیا را از فسّاق و گنهکاران تخلیه می‌کنم و لعنت و دورباش رحمت خود را برای ظالمین قرار می‌دهم.»

۱. بحار/الأنوار، ج ۱۴، ص ۳۴.

انسان مؤمن می‌رسد به آنجائی که از خداوند برای هر لذتی جز لذت یاد و ذکر خداوند، طلب آمرزش می‌کند؛ از خداوند می‌خواهد او را برای هر چیزی جز قُربِ الهی که سبب سرور شود ببخشد؛ همانطور که امام سجّاد علیه‌السلام به خداوند عرضه می‌کردند: «أَسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بَغَيْرِ ذِكْرِكَ وَ مِنْ كُلِّ رَاحَةٍ بَغَيْرِ أَنْسِكَ وَ مِنْ كُلِّ سُورٍ بَغَيْرِ قُرْبِكَ وَ مِنْ كُلِّ شُغْلٍ بَغَيْرِ طَاعَتِكَ»^۱ «و از تو مغفرت و بخشش می‌طلبم بخاطر هر لذتی که از غیر یاد تو می‌برم و بخاطر هر آسایشی که از غیر انس با تو حاصل می‌شود و بخاطر هر شادمانی و سروری که دلیل آن قرب بسوی تو نیست و بخاطر هر کاری که اطاعت تو در آن نباشد.»

حضرت مولی‌الموحدین امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز در نامه خود به عبدالله بن عباس تعبیری به همین معنا آورده‌اند؛ حضرت مرقوم فرموده‌اند: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْمَرْءَ قَدْ يَسُرُّهُ دَرْكُ مَا لَمْ يَكُنْ لِيَفْوَتَهُ وَ يَسُوؤُهُ فَوْتُ مَا لَمْ يَكُنْ لِيَدْرِكَهُ، فَلْيَكُنْ سُورُوكَ بِمَا نَلْتَ مِنْ عَاخِرَتِكَ وَ لِيَكُنْ أَسْفُكَ عَلَى مَا فَاتَكَ مِنْهَا. وَ مَا نَلْتَ مِنْ دُنْيَاكَ فَلَا تُكْثِرْ بِهِ فَرَحًا وَ مَا فَاتَكَ مِنْهَا فَلَا تُأْسَ عَلَيْهِ جَزَعًا، وَ لِيَكُنْ هَمُّكَ فِيمَا بَعْدَ الْمَوْتِ»^۲.

حقاً چنین است که گاهی مسرور کند انسان را رسیدن به چیزی که هرگز از او فوت نمی‌شد و تقدیر این بوده که حتماً آن چیز به شخص برسد. و در مقابل گاهی ناخوشایند می‌کند او را از دست دادن چیزی که هرگز به او ممکن نبود برسد و تقدیر الهی چنین بوده که این شخص به خواسته خود دست پیدا نکند؛ مثلاً مقصودش این بوده است که به امری اعتباری چون مال و جاه و چیزهائی که مقصود و مطلوب اهل دنیا است دست پیدا کند، أمّا تقدیر الهی چنین رقم خورده که دست این

۱. همان مصدر، ج ۹۱، ص ۱۵۱. (مناجاة الذاکرين)

۲. نهج البلاغة، نامه ۲۲، ص ۳۷۸.

شخص به این خواستهٔ خود نرسد.

حال که چنین است، پس سرور تو باید در آن چیزی باشد که از امر آخرت بدان نائل شدی؛ باید از هرچه موجب تقرّب خداوند است، خوشحال شوی؛ حال این امورِ مقرّب می‌تواند انجام نوافل باشد، نماز اوّل وقت باشد، حضور قلب در نماز و نفی خواطر در ذکر پروردگار باشد، تعقیبات بعد از نمازها، خصوصاً بعد از نماز صبح باشد، بیداری بین الطلوعین باشد، بیداری و تهجد در شب باشد، انفاق و انجام خیرات و خوبیها باشد؛ سرور انسان باید به این امور تعلق بگیرد! و همانطور که سرور تو باید به این امور تعلق بگیرد، اُسف تو نیز باید بر چیزی باشد که در مسیر تقرّب به خداوند از دست داده‌ای؛ اگر یک روز گذشت و آنچه موجب تقرّب خداوند بود را تحصیل نکردیم، باید تأسّف بخوریم، همانطور که اولیاء خدا تأسّف می‌خورند! چقدر ما از قضا شدن نماز شبمان تأسّف خورده‌ایم و این تأسّف ما به چه نحوی بوده است؟!

مرحوم شهید اوّل رضوان‌الله‌تعالی علیه شبی نماز شبشان از دست می‌رود. بخاطر حسرتی که از فوت تهجد و نماز شب می‌خورند اشعاری می‌سرایند، درست مانند کسی که پدر و مادر خودش را از دست داده است!

عَظُمَتْ مُصِيبَةُ عَبْدِكَ الْمِسْكِينِ	فِي نَوْمِهِ عَنْ مَهْرٍ حُورِ الْعَيْنِ (۱)
الْأَوْلِيَاءُ تَمَتَّعُوا بِكَ فِي الدُّجَى	بِتَهَجُّدٍ وَ تَخَشُّعٍ وَ حَنِينٍ (۲)
فَطَرَدْتَنِي عَنْ قَرْعِ بَابِكَ دُونَهُمْ	أَتَرَى لِعِظَمِ جَرَائِمِي سَبَقُونِي؟ (۳)
أَوْ جَدْتَهُمْ لَمْ يُذْنِبُوا فَرَحِمَتْهُمْ	أَمْ أَذْنَبُوا فَعَفَوْتَ عَنْهُمْ دُونِي؟ (۴)
إِنْ لَمْ يَكُنْ لِلْعَفْوِ عِنْدَكَ مَوْضِعٌ	لِلْمُذْنِبِينَ فَأَيْنَ حُسْنُ ظُنُونِي؟ (۵) ^۱

۱. مصیبت بندهٔ مسکین و بیچارهٔ تو عظیم و بزرگ شد، برای اینکه خواب

ماند و از نماز شب که مهر و کابین حورالعین باشد، محروم شد. بر من مصیبت بزرگی وارد شد زیرا نتوانستم امشب تهجد داشته باشم و نماز شبم را بخوانم!

۲. اولیاء خدا در تاریکی شب بلند شدند و با تهجد و خشوع و خضوع و ناله، از انس و ذکر تو متنعم گردیدند.

۳. ولیکن من محروم شدم و مرا از اینکه به در خانهات بیایم و در بزم طرد نمودی! آیا چون گناهان بزرگی مرتکب شده‌ام آنها بر من پیشی گرفتند و توفیق آمدن به درب خانهات را یافتند و من محروم شدم؟

۴. آیا دیدی که آنها گناه نکرده‌اند و آنها را مورد رحمت قرار دادی یا گناه کرده بودند ولی از ایشان درگذشتی و عفویشان نمودی ولی مرا عفو نمودی؟

۵. خداوند! اگر در نزد تو جایی برای عفو و بخشش گنهکاران وجود ندارد پس حسن ظن و گمانهای نیکو و امید من به تو چه می‌شود؟!

متن کتاب شریف لمعه متعلق به شهید اول و شرح آن التروضة البهیة که قرن‌ها در حوزه‌های علمیه از کتب درسی است متعلق به شهید ثانی است؛ به تجربه ثابت شده است که اساتید در حوزه، غالب کتب درسی، مثل مطول تفتازانی را اگر دو سه دور درس بدهند، خسته می‌شوند، ولی هرچقدر انسان لمعه و شرح آن را درس می‌گوید، خسته نمی‌شود! این برکت کتاب به جهت خلوصی است که این دو شهید بزرگوار داشته‌اند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در ادامه روایت می‌فرمایند:

آنچه از دنیا به آن می‌رسی و کسب می‌کنی، از مال و اعتبار و هر امر دیگری که در این دنیا پیدا می‌شود، زیاد از آن خوشحال و شادمان نشو! و برای آنچه از دنیا از تو فوت می‌شود یا به آن دست پیدا نمی‌کنی، جزع و فزع نکن! از اینکه چرا فلان مال از دست من رفت یا به فلان ثروت دست پیدا نکردم، تأسف نخور! و هم و کوشش خود را برای بعد از مرگ قرار ده!

از خواب که بیدار می شوی، هم تو این باشد که با عشق خدا بیدار شوی، در وقت خواب نیز هم تو این باشد که با عشق خدا به خواب بروی؛ مؤمن وقتی به خواب هم می رود، چون هم و غم خود را خداوند قرار داده، با عشق و ذکر پروردگار به خواب می رود، سحر هم بیدار می شود و به نماز شب مشغول شده و تهجد می کند، بین الطلوعین را هم با ذکر خدا سپری می کند، باقی روز هم تنها خدا را مد نظر دارد و بس!

اینکه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: مَنْ نَامَ عَلَى الْوُضُوءِ إِنَّهُ أَذْرَكَهُ الْمَوْتُ فِي لَيْلِهِ مَاتَ شَهِيدًا.^۱ «هرکس با وضوء بخوابد و در آن حال از دنیا برود، شهید مرده است.» یعنی انسان در خواب هم می تواند سیر کرده موجبات تقرب به خداوند را برای خود حاصل کند، فلذا باید بدون توجه به هموم دنیوی و با عشق به خداوند بخوابد و بیدار شود تا تمام روز او سرشار از عشق الهی شود.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۲۹۶.



فصل ہایم

اصول مراقبہ برای طبع عشق الہی



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

تحصیل محبت پروردگار منوط به تطهیر قلب و مراقبه دائمی بوده و سالک جهت دستیابی به این کیمیای سعادت باید همواره رعایت شؤون مراقبه را بنماید. مراقبه دستوری خاص از دستورات شرع نیست، بلکه باید مراقبه را عمل به تمام دستورات شرعی دانست و از این جهت برای تبیین و توضیح تمام جوانب مراقبه، باید تمام دستورات شرع را تبیین نمود، ولی از آنجا که بسیاری از واجبات و محرمات و دستورات اخلاقی در مجالهای گوناگون به صورت مستوفی مورد بحث قرار گرفته‌اند، ما بحول و قوه الهی، به چند امر که جهت دستیابی به محبت و عشق پروردگار مهم‌تر و نافع‌تر بوده و البته بیشتر در معرض غفلت قرار می‌گیرد، خواهیم پرداخت.

خلوت

خلوت با خداوند از أهمّ امور سلوکی است که وصول به مقصود بدون آن حاصل نخواهد شد. سالک در قالبهای مختلفی می‌تواند با خداوند خلوت نماید؛ مؤمن گاه در قالب نماز، گاه در قالب قرائت قرآن، گاه در قالب ذکر و دعا و گاهی نیز با نشستن به سمت قبله و توجّه قلبی به خداوند، با حضرت ربّ العزّه خلوت می‌نماید.

خداوند دوست دارد که بندگان به نمازهای فریضه اکتفا نمایند و به هر نحوی که می‌شود در شبانه‌روز ساعاتی را با او خلوت کنند و انس بگیرند. کسانی که به این سعادت نائل می‌شوند، مورد عنایات خاص از سوی پروردگار قرار خواهند گرفت، چرا که فرمود: **أَنِّي حَبِيبٌ مِّنْ أَحَبَّتِي وَ جَلِيسٌ مِّنْ جَالَسَتِي وَ مَوْئِسٌ لِّمَنْ ءَانَسَ بِذِكْرِي وَ صَاحِبٌ لِّمَنْ صَاحَبَتْنِي وَ مُخْتَارٌ لِّمَنِ اخْتَارَنِي**^۱. «من دوست کسی هستم که مرا دوست دارد و همنشین کسی هستم که همنشین من است و انیس آن کسی می‌باشم که با یاد من انس بگیرد و همراه کسی هستم که با من همراهی کند و کسی که مرا برگزیند من نیز او را برمی‌گزینم.» این خلوت با خدا، انسان را سیر می‌دهد و روی همین جهت، در روایات ما

۱. مسکن/الفوائد، ص ۱۷.

احادیث فراوانی با مضمون عزلت از مردم و خلوت با خداوند متعال، بیان شده است.

مرحوم صدوق در *المالی* مسنداً از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند که: آن حضرت فرمودند: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَوْحَى إِلَى نَبِيِّ مِنْ أَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ: إِنَّ أَحَبَّتْ أَنْ تَلْقَانِي غَدًا فِي حَظِيرَةِ الْقُدُسِ فَكُنْ فِي الدُّنْيَا وَحِيدًا غَرِيبًا مَهْمُومًا مَحْزُونًا مُسْتَوْحِشًا مِنَ النَّاسِ بِمَنْزِلَةِ الطَّيْرِ الْوَاحِدِ الَّذِي يَطِيرُ فِي الْأَرْضِ الْقِفَارِ وَ يَأْكُلُ مِنْ رُءُوسِ الْأَشْجَارِ وَ يَشْرَبُ مِنْ مَاءِ الْعُيُونِ فَإِذَا كَانَ اللَّيْلُ أَوَى وَحْدَهُ وَ لَمْ يَأْوِ مَعَ الطُّيُورِ اسْتَأْنَسَ بِرَبِّهِ وَ اسْتَوْحَشَ مِنَ الطُّيُورِ.^۱

«حَظْرُ» در لغت به معنای حَجَر و منع است. «حَظْرُهُ» یعنی مَنَعَهُ: او را منع کرد. «حَظِيرَةُ الْإِبِلِ» به جایی می گویند که دور تا دور آن را جهت مأوی و استراحت شترها با نی یا چوب دیوارکشی کرده اند تا شترها از سرما و خطرات دیگر در امان بمانند.

«حَظِيرَةُ الْقُدُسِ» مکان ممنوعه ای است که تا کسی به مقام قدس و طهارت نرسد نمی تواند داخل آن شود؛ مکانی که برای نامحرمان و نااهلان ممنوع است، اما برای خوبان و خواص نه! مقربان می توانند داخل آن بشوند.

حَظِيرَةُ الْقُدُسِ جای پروردگار است و برای ملاقات او باید بدانجا رفت و چون خداوند پاک و طاهر است، بنابراین در آنجا هم هیچ رجس و ناپاکی راه ندارد. کسی می تواند به آن حریم وارد شود که به مقام طهارت رسیده باشد که: لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ.^۲ «این قرآن را مَس نمی کنند مگر افرادی که به مقام طهارت رسیده باشند.»

۱. *المالی* شیخ صدوق، ص ۱۹۸.

۲. آیه ۷۹، از سوره ۵۶: الواقعة.

اینکه خداوند می‌فرماید: «قرآن را مَس نمی‌کنند»، یعنی به حقیقت قرآن واقف نمی‌شوند، نه اینکه به قرآن دست نمی‌زنند! البتّه دست‌گذاشتن به روی متن قرآن هم باید همراه با طهارت ظاهری باشد و این معنا نیز مرتبه‌ای از مفاد آیه است، اَمَّا مَقْصُودُ اَوَّلَى اَیْنِ اَیْهِ مَسِّ حَقِیْقَتِ وَ باطن قرآن که در کتاب مکنون است، می‌باشد؛ اِنَّهُ لَقُرْءَانٌ کَرِیْمٌ * فِی کِتَابٍ مَّکْنُوْنٍ * لَا یَمَسُّهُ اِلَّا الْمُطَهَّرُوْنَ.^۱

تنها کسانی به حقیقت و باطن قرآن دسترسی پیدا می‌کنند که از تمام آلودگیها و نجاسات پاک شده و به طهارت قلبیه و نفسیه رسیده باشند.

علی‌ایّ حال، خداوند تبارک و تعالی در این حدیث قدسی، به یکی از پیغمبران بنی اسرائیل وحی فرستاده و می‌فرماید: اگر دوست داری من را فردا در حظیره قدس ملاقات کنی، در دنیا تنها و غریب باش و با کسی اُنس نگیر و همیشه همراه غم و غصّه بوده و در قلبت حُزن داشته باش.

البتّه ناراحتی و حزنی مطلوب است که برای خدا باشد، نه برای دنیا! انسان باید ناراحتی و غمش این باشد که از آن حظیره قدس دور است و در فراق به سر می‌برد. اگر خداوند به نبیّ خود می‌فرماید: محزون و ناراحت باش! یعنی برای دوری از عالم وحدت غصّه بخور! مؤمن نباید غمگین باشد که مال و منزل و عیال ندارد، بلکه باید محزون این باشد که خدا ندارد و از وصل او و لقاء او محروم است. خداوند در ادامه می‌فرماید: اگر می‌خواهی من را در حظیره قدس ملاقات کنی، با مردم بیگانه باش؛ مانند یک پرنده تنها. در آسمان بعضی از پرندگان به صورت گروهی مهاجرت می‌کنند و رفت و آمدشان در آسمان جمعی است اَمَّا بعضی پرنده‌ها تک و تنها هستند.

خداوند می‌فرماید: تک باش! همیشه تنها باش؛ مانند پرنده‌ای که به تنهائی

۱. آیات ۷۷ تا ۷۹، از سوره ۵۶: الواقعة.

در زمین بی آب و علف و خشک پرواز می‌کند و اگر بخواهد غذائی هم بخورد از شاخه درختان تغذیه می‌کند، آب شربش هم از آب چشمه‌هاست و وقتی که شب فرا می‌رسد خودش تنها مأوی می‌گیرد و به تنهایی برای خودش جای خواب پیدا می‌کند و با پرندگان دیگر همراه نمی‌شود. با خدا و پروردگار خودش انس می‌گیرد، اما از پرندگان دیگر استیحا ش داشته و با ایشان بیگانه است.

خداوند به این پیغمبر می‌فرماید: اگر می‌خواهی من را فردا در حظیره قدس ملاقات کنی باید اینگونه باشی! برای رسیدن به این مقام بالا باید با من تنها باشی، با خلق نباشی؛ سراغ من بیا!

ما به این دنیا که آمدیم، تنهای تنها آمدیم، بدون هیچ لباس و جامه‌ای و امید و آرزویی و دلبستگی و تعلقی، بعد هم که می‌خواهیم از این دنیا برویم، تنها می‌رویم و با خودمان هیچ چیزی نمی‌بریم؛ اموالی که بدست آوردیم را نمی‌بریم، نزدیکان خود را هم نمی‌توانیم ببریم! نه رفیقان، نه پدر، نه مادر، نه فرزندان، هیچیک با ما همراه نمی‌شوند. علم و دانش و جاه و اعتبار و تعلقات هم، تماماً در همین جا می‌مانند. چرا؟ چون داریم بسوی خدا می‌رویم، از آنجا آمدیم و برمی‌گردیم به همان جایی که بودیم؛ **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**^۱.

وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرْكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ^۲. هنگامی که از عالم توحید آمدیم تنها آمدیم، حالا هم که برمی‌گردیم باید تنها برویم و نمی‌توانیم با خودمان تعلقات این عالم را ببریم؛ حالا که باید تنها برویم، قبل از اینکه ما را به قهر و غلبه تنها از دنیا ببرند، ما بیائیم و خودمان را تنها برسانیم به آن ملاً اعلیٰ.

۱. ذیل آیه ۱۵۶، از سوره ۲: البقرة.

۲. قسمتی از آیه ۹۴، از سوره ۶: الأنعام.

این روایت با اینکه خطاب به یکی از انبیاء بنی اسرائیل است، اما در حقیقت دستور خداوند برای همه ماست! اگر این روایت را نصب العین خودمان کنیم، تا آخر عمر به دردمان می‌خوریم.

بعضی که توجهی به این معارف ندارند، می‌گویند: بیائید شادی کنیم، اصلاً در این دنیا باید همیشه شادی کرد! اما کسی که پشتش از بار گناه خم شده و می‌داند که جزاء اخروی در انتظار اوست، نمی‌تواند این چنین شاد باشد؛ قرآن می‌فرماید:

فَلْيُضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا.^۱

آن قدر ما در مقابل خود راههای طولانی داریم و آن قدر مسیر ما بالا و پائین دارد و مشکلات طریق پیش روی ما قرار می‌گیرد که اگر به این مصائب توجه کنیم و بفهمیم چه روزهای وانفصائی در پیش است، هرگز شادی نخواهیم کرد! وقتی قرار است تمام این مسیر دور و دراز را با پای خودمان طی کنیم دیگر چه جایی برای شادی می‌ماند؟

به هر حال! خداوند در این وحی خود، چند دستور اساسی به تمامی ما می‌دهد تا این راه را هرچه بهتر و مطمئن‌تر طی کنیم:

اوّل: باید وحید و تنها باشیم.

دوّم: باید در این دنیا غریب باشیم و در غربت به سر ببریم.

سوّم: مهموم و محزون باشیم. همّ و غمّ دوری از خدا را داشته باشیم. غصّه فراق خداوند و دست‌نیافتن به لقاء او همیشه در سینه ما باشد.

چهارم: مُسْتَوْحِشًا مِنَ النَّاسِ باشیم؛ یعنی با مردم بیگانه باشیم، چون مردم انسان را بسوی کثرات می‌کشند. مگر صحبت مردمی که شب و روز با دنیا سروکار دارند از چیست؟ اکثر مردم از دنیا سخن می‌گویند و همّ و غمّشان دنیا و مافیها است.

۱. صدر آیه ۸۲، از سوره ۹: التّوبه.

باید با مردم با حسن خلق و مهربانی زندگی کرد و حق همه را بجا آورد، ولی فقط به اهل آخرت که انسان را یاد خدا می اندازند دل داد.

همانقدر که باید از صحبت با اهل دنیا دوری کرد، باید نسبت به همنشینی با خوبان اشتیاق و رغبت داشت؛ زیرا خوبان از عالم توحید و خداوند صحبت می کنند و اینگونه صحبتها مَقْرَّب انسان به خداوند است. برای دیدار با اهل ولایت الله است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: **لِقَاءُ الْإِخْوَانِ مَغْنَمٌ جَسِيمٌ**.^۱ «زیارت برادران دینی غنیمتی بس ارزشمند و بزرگ است!» چرا؟ چون انسان با دیدار برادران دینی به یاد خدا می افتد.

از این رو وقتی از حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام پرسیدند: **مَنْ نُجَالِسُ؟** «با چه کسی مجالست و نشست و برخاست داشته باشیم؟» فرمود: **مَنْ يُذَكِّرُكُمُ اللَّهَ رُؤُوسَهُ وَ يَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقَهُ وَ يَرْغُبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ**.^۲ «کسی که دیدن او یاد خداوند را در دلهایتان زنده گرداند و کلامش به علم شما بیفزاید و عمل وی شما را به انجام امور اخروی تشویق نماید.»

پنجم: اسْتَأْنَسَ بِرَبِّهِ وَ اسْتَوْحَشَ مِنَ الطُّيُورِ؛ انسان باید مانند آن پرنده تنها باشد که با خدای خودش انس می گیرد و از غیر پروردگار استیحاş می نماید.

نماز شب

یکی از مصادیق بارز خلوت با خداوند، إقامة نماز شب و عبادت در دل شب است، زیرا در شب به جهت تاریکی هوا و نبود سر و صدا و خواب بودن اهل دنیا و... اشتغال انسان به کثرات کمتر است و بهتر می تواند به عالم معنی توجه

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۷۹.

۲. همان مصدر، ج ۱، ص ۳۹.

کرده و در درون خود با خداوند متعال خلوت نماید. شیخ صدوق رَحِمَهُ اللهُ در *أُمّالی* در ضمن روایتی از امام صادق علیه السّلام نقل می‌کنند که: خداوند به حضرت موسی علیه السّلام فرمود:

يَا ابْنَ عِمْرَانَ! كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي فَإِذَا جَنَّهُ اللَّيْلُ نَامَ عَنِّي. أَلَيْسَ كُلُّ مُحِبٍّ يُحِبُّ خَلْوَةَ حَبِيبِهِ؟^۱

«ای موسی! دروغ می‌گوید کسی که گمان می‌کند من را دوست دارد اما به هنگام شب، خواب او را از خلوت با من باز می‌دارد! آیا چنین نیست که هر عاشقی خلوت با محبوب خود را دوست می‌دارد؟»

این حدیث شریف علاوه بر مطلوبیت عامّ خلوت با خدا، بر استحباب خلوت با خداوند متعال به خصوص در نیمه‌های شب دلالت دارد و چقدر مرحوم میرزا طهماسب قلی‌خان کرمانشاهی، متخلّص به وحدت، که خود از دلسوختگان و شوریدگان و محبّان خداوند بوده‌اند، در این معنا خوب سروده‌اند که:

دامن خلوت ز دست کی دهد آن کو که یافت

در دل شبهای تار ذوق مناجات را^۲

بله! مؤمنینی که لذّت خلوت با خداوند متعال در دل تاریکی را چشیده باشند، هیچ وقت نماز شب را از دست نمی‌دهند. نماز شب خلوتی است که برای مؤمن و سالک راه خدا ضروری است؛ چنانکه مرحوم آیة‌الحق حاج سید علی قاضی رضوان‌الله تعالی علیه می‌فرمودند: «اگر کسی نماز شب نمی‌خواند امیدی نداشته باشد بهره‌ای ببرد!»

یعنی مؤمن در اثر ترک نماز شب، به آن بهره‌هائی که برای خاصّان خداوند

۱. *أُمّالی* شیخ صدوق، ص ۳۵۶.

۲. *دیوان وحدت کرمانشاهی* (به ضمیمه گنجینه‌الأسرار عمّان سامانی)، ص ۱۴۹.

است دست پیدا نمی‌کند و نباید امید داشته باشد که بتواند در حرم امن و امان خداوند وارد بشود. لذا خلوت در قالب صلاة لیل برای سالک إلى الله واجب است، اما سالک علاوه بر اهتمام به این امر، باید در طول روز هم خلوت مجزائی با خدای خود داشته باشد؛ به این صورت که در شبانه‌روز، علاوه بر اوقات نمازهای یومیّه و نماز شب و بیداری بین الطلوعین، ساعاتی را خصوصاً قبل از غروب آفتاب، با حال تواضع رو به قبله نشسته و در جانی خلوت، به خداوند توجه کرده و به یاد او باشد.

در روایات ما از بین ساعات مختلف روز، بر توجه و خلوت با خداوند متعال در ساعات آخر روز و پیش از غروب آفتاب تأکید شده و ائمه علیهم السلام توجه و عبادت در آن ساعت را معادل بیداری و عبادت در بین الطلوعین قرار داده‌اند.^۱

مرحوم وحدت کرمانشاهی در ادامه بیت قبلی فرموده‌اند:

خاک‌نشینان عشق بی مدد جبرئیل هر نفسی می‌کنند سیر سماوات را^۲
مرحوم آقای حدّاد رضوان‌الله‌تعالی‌علیه می‌فرمودند: «مرا در هر آنی از

۱. مرحوم کلینی در کافی از امام محمدباقر علیه‌السلام روایت می‌کند که: إِنَّ إِبْلِيسَ عَلَيْهِ لَعَائِنُ اللَّهِ يَبُتُّ جُنُودَ اللَّيْلِ مِنْ حَيْثُ تَغَيَّبَ الشَّمْسُ وَ تَطْلُعُ؛ فَأَكْثَرُوا ذِكْرَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي هَاتَيْنِ السَّاعَتَيْنِ وَ تَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ إِبْلِيسَ وَ جُنُودِهِ وَ عَوَّذُوا صِغَارَكُمْ فِي تِلْكَ السَّاعَتَيْنِ فَإِنَّهُمَا سَاعَتَا غَفْلَةٍ. (الكافي، ج ۲، ص ۵۲۲)

همچنین حضرت امام صادق علیه‌السلام در پاسخ به فضیل بن عثمان که از آن حضرت درخواست توصیه‌ای کرده بود فرمودند: أُوصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ وَ حُسْنِ الصَّحَابَةِ لِمَنْ صَحَبَكَ. وَ إِذَا كَانَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلِ الْغُرُوبِ فَعَلَيْكَ بِالدُّعَاءِ وَ اجْتَهَدْ، وَ لَا يَمْنَعُكَ مِنْ شَيْءٍ تَطْلُبُهُ مِنْ رَبِّكَ وَ لَا تَقُولُ: هَذَا مَا لَا أُعْطَاهُ، وَ ادْعُ فَإِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ. (وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۳۴)

۲. دیوان وحدت کرمانشاهی، ص ۱۴۹.

عوالمی سیر می دهند و علومی بسیط و کلی از من می گذرد که اگر بخواهم در هر کدام از آنها توقّف کنم، عوالمی دیگر بر من می گذرد! ^۱

به عنوان مثال، شما در وسیله نقلیه ای نشسته اید و با سرعت زیادی شما را از باغی به باغ دیگر می برند؛ یک باغ پر از گلها و ریاحینی، باغی دیگر با گل‌های دیگر، باغی دیگر با میوه های دیگر و... عوالمی هم که بر خواص مقربان درگاه خداوند می گذرد، به همین صورت است؛ همین که بخواهند در یکی از عوالم توقّف نمایند، همان طور که مرحوم آقای حدّاد بیان فرمودند، عوالمی بر آنها می گذرد! این دقیقاً همان معنائی است که جناب وحدت در شعر خود به آن اشاره کرده اند:

خاک نشینان عشق بی مدد جبرئیل هر نفسی می کنند سیر سماوات را
بوسیله خلوت با خداوند است که عبور از این عوالم حاصل می شود. به عبارت دیگر: انسان زمانی می تواند اینچنین در عوالم مختلف سیر کند که از این عالم کثرت بریده و جدا شده و به عالم وحدت توجه پیدا کند. این توجه به وحدت و خلوت با خداوند است که سبب می شود سیر انسان تسریع شود، اما اگر کسی در عالم کثرت بوده و دائماً به تعلّقات دنیا نظر داشته باشد و صحبتش صحبت دنیا، نشست و برخاستش بر اساس روابط دنیائی و به طور کلی همه فکر و خیالش در حول و حوش دنیا بگذرد، هیچگاه به عالم ربوبی راه پیدا نمی کند!

برای همین است که در هنگام نماز، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: **أَرْحَنَّا يَا بِلَالُ**. ^۲ «ای بلال! اذان بگو و ما را راحت کن!» یعنی اذان بگو تا من بواسطه نماز خواندن از این عالم و کثراتش، به عالم توحید بروم که راحتی من در آنجاست؛ اذان بگو تا من آنجا باشم!

۱. رجوع شود به: روح مجرّد، ص ۷۱.

۲. شیخ بهائی روایت می کند که: **أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يَنْتَظِرُ دُخُولَ وَقْتِ الصَّلَاةِ وَيَقُولُ: أَرْحَنَّا يَا بِلَالُ! (مفتاح الفلاح، ص ۱۸۲)**

رسول خدا همواره در عالم توحید بودند اما می‌خواستند حتی از این تعلقی که بواسطه صحبت کردن با افراد پیرامون خودشان و معاشرت با اصحابی که در کنارشان بودند ایجاد شده، راحت شوند، زیرا بواسطه همین اشتغالات عادی روزانه مجبور بودند از توجه تام به عوالم توحیدی نزول کنند و به کثرات مشغول شوند و الا رسول خدا صلوات الله علیه و آله همواره در عالم توحید مستقرند؛ مشخص است کسی که از مخلصین بوده و بلکه ابرز و اتم مصادیق مخلصین است و دیگران هم به برکت و مدد نفس نفیس او راهی عالم خلوص و طهارت می‌شوند، همیشه در عالم توحید می‌باشد.

معنای این فرمایش حضرت به بلال، همانی است که در جای دیگری فرمودند: **إِنَّهُ لِيُغَانُ عَلَى قَلْبِي وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً**^۱ «همانا بر قلب من غبار می‌نشیند و من برای برطرف کردن آن، هر روز هفتاد مرتبه استغفار می‌نمایم».

ما در تمام عالم خلقت پاکتر از رسول خدا نداریم! این پیامبر با بالاترین درجه پاکی و طهارت برای چه استغفار می‌کند و می‌فرماید: **لِيُغَانُ عَلَى قَلْبِي؟** برای همین ارتباط با عالم کثرت و معاشرت با اصحاب و سایر خلق، نه به جهت معصیت و خطا.

لذا از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: **إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَتَوَبُّ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ**^۲ «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر روز هفتاد بار به درگاه الهی توبه می‌فرمودند، بدون اینکه گناهی مرتکب شده باشند».

۱. روضة المتقين، ج ۱۳، ص ۳۷.

۲. قرب الإسناد، ص ۱۶۹.

اولیاء خدا آن قدر لطیف می‌شوند که از هر توجّهی به کثرت خسته می‌گردند، گرچه آن کثرت حُجُب نوری یا ملائکۀ الهی باشد.
 من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان
 قال و مقال عالمی می‌کشم از برای تو^۱

ملازم خانه بودن

یکی دیگر از راههای عزلت از مردم و خلوت با خداوند، ملازمت با خانه و ترک رفت و آمدهای غیر ضروری است. مرحوم مجلسی در بحار الأنوار از تفسیر قمی نقل می‌کنند که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید: أَيُّهَا النَّاسُ طُوبَى لِمَنْ لَزِمَ بَيْتَهُ وَ أَكَلَ كِسْرَتَهُ وَ بَكَى عَلَى خَطِيئَتِهِ وَ كَانَ مِنْ نَفْسِهِ فِي تَعَبٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ.^۲

خوشا به حال آن کسی که ملازم خانه‌اش است! کمترین فایده ماندن در خانه دور بودن از گناه است، لذا امام صادق علیه السلام فرمودند: إِنْ قَدَرْتَ أَنْ لَا تَخْرُجَ مِنْ بَيْتِكَ فَافْعَلْ؛ فَإِنَّ عَلَيْكَ فِي خُرُوجِكَ أَنْ لَا تَغْتَابَ وَ لَا تَكْذِبَ وَ لَا تَحْسُدَ وَ لَا تُرَائِيَ وَ لَا تَتَصَنَّعَ وَ لَا تُدَاهِنَ.^۳ «اگر می‌توانی از منزلت خارج نشوی این کار را انجام بده، زیرا اگر خارج شدی باید مراقب باشی که مرتکب غیبت، دروغ، حسد و ریا نشوی و ظاهر فریبی نکرده و در کار و نیت تسامح ننمائی.»

انسان وقتی از خانه‌اش بیرون می‌آید، در معرض گناهان مختلفی قرار می‌گیرد؛ در برخورد با دیگران ممکن است دچار غیبت شود، چشمش به نامحرم بیافتد، خدای ناکرده مطلب خلاف واقعی به زبان بیاورد و قس علی هذا از اموری

۱. دیوان حافظ، ص ۱۹۰، غزل ۴۱۷.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۱۰۹.

۳. الکافی، ج ۸، ص ۱۲۸.

که در معاشرت با مردم ممکن است اتفاق بیافتد و انسان را در دام گناه و غضب الهی بیندازد، اما وقتی که شخص از خانه خودش بیرون نمی آید، عمده از این گناهان محفوظ می ماند.

البته آن زمان که حضرت این مطلب را فرمودند، هنوز تلویزیون و اینترنت نیامده بود! اگر حضرت می فرمایند: ملازم خانهات باش، یعنی در خانه بمان و به عبادت خداوند مشغول شو! اما اگر کسی در اطاق خودش تنها باشد و سمت اینترنت برود و صفحات مختلف را باز کند، در ظاهر خلوت دارد، اما خلوت او، خلوت با خدا نیست. اگر مراقبه نباشد و انسان هر صفحه ای را باز کند در واقع با شیطان خلوت کرده است؛ یعنی کسی که از اینترنت استفاده می کند و خدای ناکرده آنچه دلش می خواهد را می بیند و معصیت ها انجام می دهد، دیگر مصداق لَزِمَ يَتِّهِ که حضرت می فرمایند نخواهد بود.

اینترنتی که به این صورت استفاده شود را باید قطع نمود! باید مجاهده کرد؛ اگر انسان در جائی است که دسترسی به اینترنت دارد، باید نهایت مراقبه را داشته باشد تا مبادا استفاده سوئی از این امکانات نماید. باید در مقابل شیطان ایستاد! کسی که حظیره قدس را می خواهد، باید این چنین صفحات را ببندد، بلکه مواظب باشد که اصلاً از اوّل چنین صفحاتی را باز نکند!

باری! امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: خوشا به حال کسی که ملازم خانه اش است و همان خرده غذائی را که دارد می خورد و بر گناهانش اشک می ریزد، از نفس خودش در تعب و ناراحتی است اما مردم از دست او در امان و راحتی هستند.

چه کسی می تواند ادعا کند من گناه ندارم؟! ما همه غیر معصوم هستیم، همه ما خاطی هستیم، در مقابل پروردگار هم قاصریم هم مقصّر! و باید آن قدر اشک بریزیم که با این اشک، گناهان ما پاک شود.

خوشا به حال چنین شخصی! کسی که همیشه از نفس کار می‌کشد و یک لحظه او را بیکار نمی‌گذارد؛ یا نماز می‌خواند، یا قرآن می‌خواند، یا مجاهده می‌کند و خلاصه آن قدر مراقب نفس است که اصلاً آرام و قرار ندارد! مؤمن دائماً از اوقاتش استفاده می‌کند و در راه رسیدن به کمال همیشه در حال بهره‌بردن از عمر خود است. مؤمن در برنامه زندگی‌اش وقت خالی ندارد و هیچ آنی پیدا نمی‌شود که او فراغت داشته باشد؛ همیشه به یاد خداوند است، حتی وقتی که مطالعه هم نمی‌کند، از نماز و تعقیبات آن هم فارغ شده و به حسب ظاهر کاری برایش باقی نمانده است، باز هم فکرش از یاد خدا فارغ نیست و مشغول توجه به خداوند است. سالک إلى الله طالب لقاء پروردگار است و این طلب همیشه در وجودش زنده است.

دست از طلب ندارم تا کام من برآید

یا جان رسد به جانان، یا جان ز تن برآید^۱

در حدیث قدسی داریم که: خداوند فرمود: مَنْ طَلَبَنِي بِالْحَقِّ وَجَدَنِي^۲. «هرکس که حقیقه من را طلب کند، مرا خواهد یافت.» همین طلب داشتن مهم است و انسان نباید بگذارد که آتش طلب در جانش خاموش شود.

وقتی آتش طلب در جان انسان همیشه روشن بود و شخص برای رسیدن به لقاء پروردگار یک لحظه هم آرامش نداشت، آن وقت بدن او هم طبیعتاً رنگ آرامش را ندیده و حسرت یک خواب راحت و خوش را خواهد داشت؛ شبها بعد از

۱. دیوان حافظ، ص ۹۰، غزل ۲۰۲. حضرت علامه رضوان الله علیه در کتاب شریف *الله شناسی*، ج ۱، ص ۳۵۲ در تعلیقه فرموده‌اند: «در این طبع با عبارت «یا تن رسد به جانان» آورده شده بود، لیکن چون از جهت معنی خالی از رکاکت نبود، ما از روی بعضی از نسخ دیگر دیوان حافظ به عبارت «یا جان رسد به جانان» تصحیح نمودیم.»

۲. مسکن الفوائد، ص ۱۸.

یکی دو ساعت خوابیدن، از خواب بیدار می‌شود؛ در واقع عشق خدا بیدارش می‌کند! بلند می‌شود و با خدای خود خلوت می‌نماید.

برای همین است که اولیاءِ الهی یک خواب راحت نداشتند؛ هیچ وقت زندگی ایشان طوری نبود که سیر بخوابند، کما اینکه هیچ وقت نشد که یک دل سیر غذا تناول کنند؛ مانند رسول خدا و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما که هیچگاه یک دل سیر غذا میل نفرمودند.

مرحوم علامه والد رضوان الله تعالی علیه در کتاب شریف روح مجرد، کیفیت خواب و خوراک عارف کامل، مرحوم حاج سید هاشم حدّاد را به این صورت توصیف فرموده‌اند:

«یک شب آقا به من فرمود: چرا هر شب برمی‌خیزی و می‌روی منزل برای سحری خوردن؟! یک چیزی که می‌آورم و می‌خورم، تو هم با من بخور!»
 فردا شب سحری را در نزد ایشان ماندم. نزدیک اذان به منزل که با مسجد چند خانه بیشتر فاصله نداشت رفته و در سفره‌ای که عبارت بود از: پیراهن عربی یکی از آقازادگان، قدری فجل (ترب سفید) و خرما با دو گرده نان آوردند و به روی زمین گذارده فرمودند: بسم الله!

ما آن شب را با مقداری نان و فجل و چند خرما گذرانیدیم و فردای آن روز تا عصر از شدّت ضعف و گرسنگی توان نداشتیم. چون روزها هم در نهایت بلندی و هوا هم به شدّت گرم بود. فلذا با خود گفتم: اینگونه غذاها به درد ما نمی‌خورد، و با آن اگر ادامه دهیم مریض می‌شویم و از روزه و امی مانیم. روی این سبب بعداً پس از صرف سحور با حضرت ایشان، فوراً به خانه می‌آمدم و آبگوشت و یا قدری کته‌ای را که طبخ نموده بودند می‌خوردم، یا بعضاً سحری را از منزل می‌بردم و با سحری ایشان با هم صرف می‌شد.

اما خواب ایشان: اصولاً ما در مدّت یک ماه خوابی از ایشان ندیدیم، چون

شبها تا طلوع آفتاب بیدار و به تهجد و دعا و ذکر و سجده و فکر و تأمل مشغول بودند، و صبحها هم پس از خریدن نان و حوائج منزل دنبال کار در همان محلّ شرطه‌خانه می‌رفتند، و ظهر هم نماز را در منزل می‌خواندند، سپس به حرم مطهر مشرف می‌شدند. و گفته می‌شد: عصر مطلقاً نمی‌خواندند؛ فقط صبحها بعضی اوقات که بدن را خیلی خسته می‌بینند، در حَمّام سر کوچه رفته و با استحمام آب گرم، رفع خستگی می‌نمایند، و یا مثلاً صبحها چند لحظه‌ای تمدّد اعصاب می‌کنند سپس برای کار می‌روند، آنهم آنگونه کار سنگین و کوبنده، زیرا ایشان نه تنها نعل می‌ساختند بلکه باید خودشان هم به سُم ستوران می‌کوبیدند. اَمّا آن وجد و حال و آتش شعله‌ور از درون، اجازه قدری استراحت را نمی‌داد.^۱

کسی که تمام روز مشغول کارکشیدن از نفس و مقاومت در برابر خواسته‌های نفس است، طبیعی است که به دیگران هم آزاری نمی‌رساند، چه در معاشرت، چه در همسایگی و چه در باقی احوال؛ تمام افراد جز دشمنان خدا، از دست مؤمنان در امنیت و راحتی قرار دارند!

روایت دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم، در باب حُسن و بلکه ضرورت ملازمت با منزل نقل شده است. آن حضرت فرموده‌اند: **ثَلَاثٌ مُنْجِيَاتٌ: تَكْفُّ لِسَانَكَ وَ تَبْكِي عَلَى خَطِيئَتِكَ وَ تَلْزَمُ بَيْتَكَ.**^۲

سه چیز است که این سه چیز برای انسان نجات‌بخش است:

اوّل: زبان خود را نگه دار! هر حرفی را نزن! صحبت‌هایی که ممنوع است را بر زبان نیاور.

دوّم: برگناهانت گریه کن! همین اشکی که انسان برای گناهانش می‌ریزد، او

۱. روح مجرد، ص ۳۲ و ۳۳.

۲. الخصال، ج ۱، ص ۸۵.

را نجات می دهد. چنانچه کسی تفصیلاً و به طور جزئی نمی داند چه گناهی مرتکب شده، اما به صورت اجمالی که می داند بالأخره از اول تکلیف تا الآن گناهانی داشته است، برای همین گناهان باید اشک بریزد!

سوّم: ملازم منزل خودت باش! در حفظ و حراست باش! آنچه می توانی از خلوت برای ارتباط و انس با خداوند استفاده نمائی، استفاده کن! از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده است که: ... قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الدُّنْيَا سَاعَةٌ فَاجْعَلْهَا طَاعَةً.

وَبَابُ ذَلِكَ كُلُّهُ مُلَازِمَةُ الْخُلُوةِ بِمُداوَمَةِ الْفِكْرِ وَ سَبَبُ الْخُلُوةِ الْقَنَاعَةُ وَ تَرْكُ الْفُضُولِ مِنَ الْمَعَاشِ وَ سَبَبُ الْفِكْرِ الْفَرَاغُ وَ عِمَادُ الْفَرَاغِ الزُّهْدُ وَ تَمَامُ الزُّهْدِ التَّقْوَى وَ بَابُ التَّقْوَى الْخَشْيَةُ وَ دَلِيلُ الْخَشْيَةِ التَّعْظِيمُ لِلَّهِ تَعَالَى وَ التَّمَسُّكُ بِخَالِصِ طَاعَتِهِ فِي أَوَامِرِهِ وَ الْخَوْفُ وَ الْحَذَرُ مَعَ الْوُقُوفِ عَنْ مُحَارِمِهِ وَ دَلِيلُهَا الْعِلْمُ؛ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ.^۱

... رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: دنیا ساعتی بیش نیست، این یک ساعت را به اطاعت او بگذران!

و درب ورود به تمام این امور هم ملازمت خلوت است؛ یعنی انسان باید همیشه با خلوت همراه باشد. البته خلوتی که آن خلوت ملازم با تفکر مداوم باشد. راه دستیابی به خلوت هم این است که انسان قناعت کرده و از زیادی معاش پرهیز نماید؛ تنها به مقدار کفایت دنبال رزق و روزی برود و از مازاد بر آن که فضول و زیادی است اجتناب کند. اگر انسان دائماً دنبال زیادی و وسعت در رزق و روزی باشد، طبیعتاً مشغول ارتباط با دیگران شده و در نتیجه به آن خلوت مطلوب دست پیدا نمی کند.

۱. مصباح الشریعة، ص ۲۳.

سبب دستیابی به تفکر مطلوب و الهی نیز فراغت است. انسان بدون فراغت به فکر دست پیدا نمی‌کند. عمود فراغت نیز زهد است و تمامیت زهد نیز به تقوا است؛ تا برای کسی ملکه تقوا حاصل نشود به حقیقت زهد دست پیدا نکرده است. راه تحصیل ملکه تقوا نیز خشیت الهی است؛ به خوف تنها خشیت نمی‌گویند، بلکه «خشیت» عبارت است از مراقبه همراه با خوف. شاهد بر فرق میان خوف و خشیت نیز فرمایش خداوند متعال است که فرمود: **لَا تَخَفُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَى**^۱. اگر کسی در بیابان باشد و برای مثال ناگهان شیری به او حمله کند، نمی‌گویند: خشیت پیدا کرد. بلکه می‌گویند: دچار خوف شد؛ زیرا از قبل مراقبتی نکرده است. و برخی نیز گفته‌اند: خشیت خوف ناشی از عظمت مخوف (نه ضعف خائف) است که همراه با تعظیم و خشوع می‌باشد.

دلیل و راهنمای ما به این خشیت نیز، تعظیم خداوند متعال و در نظر گرفتن قهاریت و عظمت اوست و اینکه انسان عمل خود را برای خداوند خالص کرده، فرامین او را انجام دهد و مراقب باشد تا مبادا در ورطه محارم الهی افتاده و خدای ناکرده مرتکب گناه و معصیت شود.

راهنمای ما به این مطلب هم علم و آگاهی است که خداوند متعال فرمود: **إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ**^۲. از میان بندگان خدا فقط علماء هستند که از حضرت پروردگار خشیت دارند؛ «إنما» برای حصر می‌آید؛ یعنی فقط علماء هستند که به خشیت می‌رسند.

مراد خداوند در این آیه از علماء، علماء ربّانی است؛ آنهایی که مراحل عبودیت را طی کرده و به حریم قدس وارد شدند؛ مقصود آنانی هستند که به اسماء

۱. ذیل آیه ۷۷، از سوره ۲۰: طه.

۲. قسمتی از آیه ۲۸، از سوره ۳۵: الفاطر.

و صفات الهی علم پیدا کرده و متحقق شدند. آنها هستند که حقیقه نسبت به پروردگار خشیت دارند و هیچگاه معصیت نمی‌کنند؛ لذا حضرت امام صادق علیه‌السلام در تفسیر آیه فرمودند: *يَعْنِي بِالْعُلَمَاءِ مَنْ صَدَّقَ فِعْلُهُ قَوْلَهُ وَ مَنْ لَمْ يُصَدِّقْ فِعْلُهُ قَوْلَهُ فَلَيْسَ بِعَالِمٍ*^۱ «مراد از علماء در آیه شریفه کسانی هستند که فعل آنها مطابق قولشان بوده و دانسته‌های خود را جامه عمل می‌پوشانند و کسی که اینگونه نباشد عالم نیست.»

جمع میان ملازمت با منزل و فعالیت‌های اجتماعی

ممکن است این اشکال به ذهن کسی خطور کند که: اگر قرار باشد ما دائماً ملازم خانه و منزل خود باشیم، از خدمت به خلق محروم خواهیم شد، حال آنکه انسان باید به دنبال خدمت به خلق باشد.

ما در مقام پاسخ به این سؤال باید ببینیم که آیا روایات وارده از معصومین علیهم‌السلام در باب عزلت و دوری از مردم و ملازمت با منزل، به نحوی اطلاق دارد که حتی انسان را از کمک به محرومین و مستضعفان نیز باز دارد، یا نه! اصلاً مطلب چیز دیگری است؟

در منطق اسلام و در برنامه یک فرد مسلمان، کمک به محرومین و نیازمندان حتماً باید قرار داشته باشد، کارهای عام‌المنفعه حتماً باید باشد و مؤمن هم دائماً باید مشغول این قبیل کارها باشد؛ همان‌طور که امیرالمؤمنین علیه‌السلام دائماً به این کارها مشغول بوده‌اند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام با کدّ یمین و عرق جبین خویش هزار بنده را در راه خداوند آزاد کردند!^۲ یعنی حضرت کار می‌کردند و نتیجه کارشان را صرف

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۶.

۲. حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام به زید شحّام می‌فرمایند: *إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَعْتَقَ أَلْفَ مَمْلُوكٍ مِنْ كَدِّ يَدِهِ*. (همان‌مصدر، ج ۵، ص ۷۴)

آزاد کردن بنده‌ها می‌نمودند. از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده است که فرمودند: مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ.^۱ «کسی که صبح کند در حالیکه به امور مسلمین اهتمام ندارد، اصلاً مسلمان نیست!»

پس اگر هم اولیاء دین در جایی مانند روایات گذشته، امر به ملازمت خلوت می‌نمایند، مراد این است که: مؤمن اولاً: از رفت و آمدهای اضافه اجتناب کرده و در غیر موارد نیاز در خلوت خود و در منزل آرام بگیرد. و ثانیاً: در مواردی که وظیفه است در جامعه تردد نموده و کارهای خیر انجام دهد، در عین اشتغال به امور اجتماعی، در درون قلب خود از خلوت بیرون نیاید. مؤمن باید در تمام اوقات، در خلوت خودش بوده و به فکر تهذیب نفس باشد؛ درس و مباحثه و کسب و کار هم نباید مؤمن را از اهتمام به نفس خود باز دارد!

خود امیرالمؤمنین که فرمودند: طُوبَى لِمَنْ لَزِمَ بَيْتَهُ، چقدر با دستان مبارک خود چاه حفر نمودند که هنوز این چاه‌ها در مدینه موجود است و شیعه و سنی، بلکه تمام مخلوقات، از دسترنج ایشان استفاده می‌کنند؛ حضرت تمام این چاه‌ها را با دست خود کردند و در راه خدا وقف نمودند.

زمانی که امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون از منزل بودند، تماماً زحمت می‌کشیدند و کار می‌کردند و نفس و جان خود را به تعب و سختی می‌انداختند، امّا این فشار به جسم و جان برای خودشان نبود، بلکه همه در راه رضای خداوند و برای این بود که مردم راحت باشند و خوب زندگی کنند.

چقدر در زندگی ائمه علیهم السلام نقل شده است که ایشان به مستضعفین و فقراء رسیدگی کرده، و حتّی شبها جهت کمک و انفاق از خانه خارج می‌شدند تا دیده نشوند؛ پس مشخص می‌شود که تمام این کارها لازم است.

۱. همان مصدر، ج ۲، ص ۱۶۳.

اولیاءِ الهی هم به همین صورت بودند؛ دائماً کار می‌کردند و از نفس خود کار می‌کشیدند؛ نه برای خودشان، بلکه برای دیگران! نه برای خورد و خوراک شخصی، نه برای آسایش و راحتی در این دنیا، بلکه برای آخرتشان! اولیاءِ الهی خود را به زحمت می‌انداختند تا آخرت خود را آباد کنند؛ یعنی زندگی ایشان هرچند مملوّ از رسیدگی به مردم و مستضعفین بود، امّا تمام این کارها با حضور قلب و جهت رشد و ترقّی معنوی و جمع‌آوری توشه جهت آخرت صورت می‌گرفت.

پس زندگی ائمه علیهم‌السلام و اولیاءِ دین به ما نشان می‌دهد که این فرمایش حضرت: **طوبی لمن لزم بیته**، با خدمت انسان به خلق و تلاش برای اصلاح حال محرومین، هیچ منافاتی ندارد.

هیچ اشکالی ندارد که انسان ساعاتی از روز را بیرون باشد و به خلق خدا خدمت کند و ساعاتی دیگر را در روز مشغول خلوت با خدا باشد. البته با وسایلی که امروزه در دسترس ما قرار گرفته است، خیلی‌ها می‌توانند در عین اینکه ملازم خانه خود هستند، خدمت به خلق هم داشته باشند.

انسانی که طالب خداست، در تمام زندگی خدامحور است؛ در منزل باشد یا بیرون از خانه، بالأخره کار و وظیفه خود را انجام می‌دهد، امّا در هر صورت، حال او به نحوی نیست که از منزل و خانه خود زده شود، بلکه منزل برای مؤمن، محلّ پرورش و آرامش است. منزل مؤمن جائی است که در آن خود را تربیت می‌کند و با خدای خود خلوت می‌نماید.

خود حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام با وجود مشغله‌های زیادی که در بیرون از منزل داشتند، باز هم بسیاری از شبها تا به صبح به عبادت مشغول بودند و حتّی یک خواب راحت به نفس و بدن خود نمی‌دادند. درباره حضرت نقل شده است که: **إِنَّ مَوْلَانَا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يُصَلِّي اللَّيْلَ**

کُلَّهُ.^۱ «حضرت، تمام شب را مشغول نماز و عبادت بودند!» یعنی اگر فرموده‌اند که: مؤمن باید از دست خودش در تعب و سختی باشد، خود وجود شریف ایشان، اول عامل به این دستور بودند.

اولیاء الهی هم راه حضرت امیر علیه السلام را در پیش گرفته‌اند؛ مرحوم علامه والد رضوان الله تعالی علیه می‌فرمودند: «من از این بدنم به اندازه سه یا چهار برابر طاقتش کار کشیده‌ام؛ وقتی که به حوزه آمدم چشمانم آن قدر قوی بود که به راحتی مسافت‌های دور را می‌توانستم بینم، اما بعد از این که دو سال در حوزه مشغول درس و بحث شدم، قدرت بینایی‌ام از دست رفت و مجبور شدم به طبیب مراجعه کنم و در نهایت عینک بگیرم.»

خوراک ایشان هم همین‌طور بود، خوابشان هم همین‌طور؛ این مطالب مفصلاً در شرح حال ایشان نوشته شده است و همه مستحضر هستید.^۲ ایشان بسیاری از شبها بیداری و ریاضت داشتند. چه شبهایی که تا به صبح بیدار بودند، در حالیکه روزها به درس می‌رفتند و مشغول درس و مباحثه می‌شدند و شب هم تا نزدیک نیمه‌های شب مشغول نوشتن تقریرات درس بودند، اما بعد از این همه فعالیت، بسیاری از شبها تا صبح مشغول انجام امور سلوکی و نماز و ذکر و دعای خود می‌شدند؛ و آن لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى.^۳ هرچقدر انسان کار کند همان قدر بهره می‌برد.

برخی از احوالات جناب رسول خیابانی

بعضی افراد بی‌سواد و نه تنها بی‌سواد بلکه اهل معصیت را خداوند بواسطه عمل خویشان منقلب کرد و برگرداند!

۱. فلاح السائل ونجاح المسائل، ص ۲۶۶.

۲. رجوع شود به: دوره سه جلدی نور مجتهد یادنامه مرحوم علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی (ره).
۳. آیه ۳۹، از سوره ۵۳: النجم.

در احوالات جناب رسول خیابانی تبریزی که به «رسول ترک» مشهور بوده است، اینطور نقل می‌کنند که: ایشان اهل فساد و فسق و فجور بود. می‌گویند: او اهل دعوای آنچنانی بود و حتی با کلاتری درمی‌افتاد! و مُسکِرَات و عرق نیز می‌خورد، ولی با این همه سیاهی، خصوصیت بارزی داشت و آن اینکه محب و دوستدار و معتقد به حضرت اُباعبدالله علیه‌السلام بود.

وقتی دهه اول محرم فرا می‌رسید، به هیئت‌های عزاداری می‌رفت و به روضه گوش می‌داد و برای حضرت سیدالشهداء گریه می‌کرد و سینه می‌زد. عزاداریهای او نیز از روی اخلاص و محبت واقعی به امام حسین علیه‌السلام بود، نه از روی تصنع و ریا و چشم و هم‌چشمی!

می‌گویند: یک سال، شبی از دهه اول محرم وارد مسجدی می‌شود و بعد از نماز که هیئت مشغول روضه و سینه‌زدن می‌شوند، می‌بیند که رئیس هیئت از اینکه یک آدم اهل فسق و فجور داخل هیئتشان شده است خوشش نمی‌آید، زیرا ممکن بوده که آبروی هیئتشان بواسطه حضور این شخص برود و بالأخره دوست داشته افرادی که به هیئت می‌آیند همه از مؤمنین و خوبان باشند. وقتی می‌بیند یک آدمی که وصله ناجوری به این جمع است خودش را داخل می‌کند طبعاً متأثر می‌شود، ولی با وجود این ناراحتی و نگرانی، آن شب چیزی نمی‌گوید.

بعد از این جریان، باز رسول ترک وارد همان هیئت می‌شود. این بار می‌بیند که چند نفر از جوانهای هیئتی دارند با مسؤول هیئت صحبت می‌کنند. پس از مدتی کوتاهی یکی از این جوانان می‌آید و به رسول ترک می‌گوید: شما دیگر به این هیئت نیائید، اینجا جای شما نیست!

رسول ترک به احترام امام حسین علیه‌السلام چیزی نمی‌گوید، ولی در قلبش متأثر می‌شود و با همان حال، سرش را پایین می‌اندازد و از مسجد خارج می‌گردد. فردای آن روز بعد از اذان صبح، می‌بیند که در خانه‌اش را می‌زنند. در را که

باز می‌کند می‌بیند که مسؤول هیئت است و به محض دیدن رسول‌ترک، شروع به بوسیدن او می‌کند! بعد هم می‌گوید: از امشب هر وقت که خواستی به هیئت ما بیا، هیچ عیبی ندارد!

رسول‌ترک با تعجب می‌پرسد: چطور دیشب مرا بیرون انداختید، ولی امروز با این کیفیت دعوت می‌کنید؟! هرچه مسؤول هیئت از پاسخ طفره می‌رود، رسول‌ترک به او اصرار می‌کند که باید سر این مسأله را برای من بیان کنی! بالأخره این جناب مسؤول می‌گوید: دیشب خواب دیدم در شبی تاریک من در صحرای کربلا هستم و خیمه‌های امام حسین علیه‌السلام برپاست و سگی در کنار این خیمه‌ها پاس می‌دهد و محافظت می‌کند. من هرچه خواستم وارد خیمه‌های حضرت أباعبدالله علیه‌السلام شوم این سگ مانع می‌شد. از طرف راست می‌خواستم بروم این سگ نمی‌گذاشت، از طرف چپ می‌خواستم بروم این سگ نمی‌گذاشت! من وقتی با دقت به این سگ نگاه کردم، فهمیدم این سگ تو هستی! می‌گویند: تا رسول‌ترک این حرف را می‌شنود می‌گوید: واقعاً تو من را اینطور دیدی؟! واقعاً من سگ امام حسین هستم؟ واقعاً من از خیمه‌های حضرت پاسداری و دفاع می‌کردم؟ پاسخ می‌دهد: بله! تا این را می‌شنود، شروع می‌کند به گریه کردن و می‌گوید: من از این پس سگ حسینم و خودشان مرا به سگی قبول کرده‌اند.

گفته‌اند که: از همان وقت رسول‌ترک منقلب می‌شود و تمام کارهای زشت خود را کنار می‌گذارد و منظم در هیئت‌های حضرت أباعبدالله علیه‌السلام شرکت می‌کند. در ایام محرم هر کجا مجلسی به اسم آقا أباعبدالله علیه‌السلام تشکیل می‌شد، ولو شده برای پنج دقیقه شرکت می‌نمود و در آخر به هیئت خودشان که هیئت آذربایجانیها در طهران بود می‌رفت و به عزاداری مشغول می‌شد. می‌گویند: گریه‌های او برای امام حسین علیه‌السلام بعضاً تا شش هفت ساعت طول می‌کشید!

دائماً مشغول نماز بود؛ بعضی از دوستان و رفقاییش می‌گویند: وقتی وارد مسجدی می‌شد، در هر گوشهٔ مسجد چندین رکعت نماز می‌خواند، دوستانش به او اعتراض می‌کنند که: اینطور که تو نماز می‌خوانی ما هم که همراه تو هستیم مورد تمسخر واقع می‌شویم!

او در جواب دوستانش می‌گوید: من معصیت خدا را زیاد انجام داده‌ام، می‌خواهم مکانهای مختلف همان‌طور که شاهد معصیت و گناه من بوده‌اند، بر عبادت و نماز من هم شهادت دهند!

رسول‌ترک در روز عاشوراء همیشه در آخر دسته حرکت می‌کرد و با مشت به سرخود می‌زد و گریه می‌کرد. جمعیت می‌ایستادند تا گریهٔ او را تماشا کنند، و همه از گریهٔ او منقلب می‌شدند!

نقل است که: در روز شهادت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام یکی از سرهنگ‌های دوران طاغوت که آدم خیلی هتّاکی بوده است، می‌گوید: من در بازار خواهم ایستاد و هر دسته‌ای که بیاید آن را متفرّق خواهم کرد و لازم نیست کسی به من کمک کند، خودم به تنهایی کافی هستم!

همان‌طور که عرض شد، جناب رسول‌ترک عادت داشت که همیشه عقب دسته حرکت کند اما آن روز، استثناءً به جلوی دسته می‌آید. از یک طرف، دسته مشغول عزاداری و گریه است و از طرف دیگر، آن سرهنگ جسورانه ایستاده و منتظر است تا عزاداران نزدیک شوند و عزادرای آنها را بهم بریزد.

وقتی رسول‌ترک به سرهنگ می‌رسد با حال بُکائی که برای شهادت امام کاظم علیه السلام داشته می‌گوید: جناب سرهنگ! به عزاداری ما خیلی خوش آمدید! الآن یک جنازه، غریبانه و مظلومانه روی زمین افتاده و ما داریم می‌رویم که آن را برداریم، شما هم با ما بیائید و کمک کنید! آن جنازه، بدن مبارک موسی بن جعفر است!

با گفتن این جمله، آن سرهنگ قَدَّاره کش سرش را پائین انداخته، دستمالی از جیب خود درمی‌آورد و اشکهایش را پاک می‌کند! کلام جناب رسول‌ترک یک چنین تأثیری داشته است.

کسی که روزگاری اهل معصیت بوده است، به برکت امام حسین علیه‌السلام چه مقامی پیدا می‌کند!

جناب رسول‌ترک مستجاب‌الدَّعوة بود، به خصوص در اوقاتی که فراوان گریه می‌کرد. رفقاییش می‌گویند: وقتی گریه ایشان شدت پیدا می‌کرد، ما می‌نشستیم آنجا و وقتی آرام می‌گرفت می‌گفتم: برای ما دعا کن! ما فلان حاجت را داریم، فلان گرفتاری را داریم. رسول‌ترک هم برای آنها دعا می‌کرد و دعایش هم مستجاب می‌شد.

می‌گویند: یکی از دوستان سابقش که اهل معصیت بود، زمانی در مجلس روضه امام حسین علیه‌السلام او را می‌بیند و صحبتهایش را می‌شنود و مشاهده می‌کند که رفیق سابقِ اهلِ معصیت او الآن گرم چه صحبت‌های بالا و والایی است! باورش نمی‌شود که این شخص، همان رسول‌ترک سابق باشد؛ کنار رسول می‌نشیند و می‌گوید: تو تصنع می‌کنی!

رسول‌ترک در جواب می‌گوید: تو نمی‌دانی در دل من چه خبر است! اگر یک‌هزارم آنچه در دل من است را خدا در دل تو قرار داده بود، تو هم مثل من متحوّل می‌شدی! من برای تو دعا می‌کنم که خدا یک‌هزارم آنچه در دل من است را برقلب تو وارد کند.

این شخص می‌گوید: رسول‌ترک همانجا دعا کرد و وقتی دعایش تمام شد، من از همان لحظه متحوّل شدم! پس از این جریان، این شخص هم از بگائین و گریه‌کنان بر امام حسین علیه‌السلام می‌شود.

یکی از اسامی خداوند مُبَدِّل است. گناهان بعضی را می‌گیرد و تبدیل به

حسنه می‌کند، انگار که اصلاً گناهی انجام نداده‌اند؛ فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ^۱. البته این کسانی که متحوّل شده و برمی‌گردند، مسلماً زمینه‌ای از قییل داشته‌اند.

می‌گویند: مادر ایشان، بسیار بسیار محبّ و عاشق حضرت أباعبدالله علیه‌السلام بوده و رسول‌ترک از چنین مادری شیر خورده است. آثار این شیر هم می‌شود همین چیزهایی که گفته شد. کسی مانند رسول‌ترک به برکت شیر مادر زمینه سعادت را داشته است، أمّا به جهات خارجی، مانند: عدم تربیت صحیح یا مصاحبت با رفیق ناهل، به حال بدی دچار شده و مرتکب معاصی و فواحش می‌گشت، و این اعمال ناشایست غباری روی دل او کشیده و زنگاری بر دل او نشانده بود، ولیکن در وقتی که باید متنبّه شود، خدا دستش را می‌گیرد و او را بیدار نموده و برمی‌گرداند.

وقتی رسول‌ترک از دنیا می‌رود تشیع باشکوهی برای او صورت می‌گیرد. در همان شب یکی از دوستان او خواب می‌بیند که در وسط جمعیت، خانمی هم در بین تشیع‌کنندگان است. با خودش می‌گوید: لابد این خانم یکی از بستگان رسول است ولیکن باز هم خوب نیست که یک زن وسط این همه مرد بیاید و جزء تشیع‌کنندگان باشد. در همان عالم خواب جمعیت را کنار می‌زند و به آن خانم می‌گوید: صحیح نیست شما که یک خانم هستید، در میان این همه مرد در تشیع شرکت کنید!

آن خانم می‌گوید: می‌دانی من که هستم؟ اسم من زینب است! این جنازه مال ماست!

علی‌ایّ حال، مرحوم رسول‌ترک از بگائین زمان بوده است. در زمان ما،

۱. قسمتی از آیه ۷۰، از سوره ۲۵: الفرقان.

مرحوم حاج هادی ابهری نیز از بگائین بودند. مرحوم حاج هادی اگرچه با بنده نه تطابق و نه حتّی تقارب سنّی داشتند (ایشان در هنگام رحلت هشتاد و دو سال داشتند و حقیر در آن زمان هجده ساله بودم) امّا از وقتی که حقیر حدود هفت هشت سال داشتم، با ایشان خیلی مأنوس بودم و خاطرّم هست که ایشان کِراماً منزل مرحوم علامّه والد می آمدند و ساعتها با هم صحبت می کردیم.

ایشان واقعاً مراقبه تامّه داشتند. دائماً حال گریه و بُكاء داشتند، به صورتی که ما ندیدیم ایشان در مجلسی گریه نکند! مرحوم ابهری حقیقهً مخلص و مشتاق بود و آن قدر بر حضرت أباعبدالله الحسین علیه السّلام گریه کرده بود که سفیدی چشمش بر سیاهی آن غلبه پیدا نموده بود!

با اینکه سوادى نداشت امّا دارای مکاشفات عجیبی بود؛ ایشان حتّی نمی توانست نام خودش را به عنوان امضا بنویسد، ولی مرحوم آیه الحق حاج شیخ محمدجواد انصاری رضوان الله تعالی علیه در مورد ایشان می فرمودند: «در حاج هادی بواسطه شدّت محبّت و ولاء ائمّه طاهرین علیهم السّلام خصوصاً حضرت أباعبدالله الحسین علیه السّلام نوری است که نوع مکاشفاتش، مکاشفات رحمانیه است»؛ یعنی مکاشفات حاج هادی بواسطه شدّت محبّت به ائمّه علیهم السّلام از دستبرد شیطان و نفس در امان است.

غالب مکاشفات ایشان تماماً محقّق می شد و اخبارات او همه به وقوع می پیوست؛ مکاشفات و دریافتهای ایشان داستان و بلکه داستانهای مفصّلی دارد. علی ایّ حال، تمام این برکات بواسطه بکاء است. بکاء بر خطایا و معاصی که حضرت فرمودند: **بَكَى عَلَى خَطِيئَتِهِ**، یا بکاء بر مصائب حضرت سیّد الشهداء علیه السّلام که فضیلتی عجیب دارد. این گریه ها ایشان را به این درجات رسانده بود.

البته حاج هادی به خلاف جناب رسول ترک از همان اوّل جزء اخیر بود و

در شمار اهل معصیت نبود، ولی بخاطر بکاء دائمش بود که رسید به آنجائی که خیلی از باسوادها حسرت آن مقام را دارند.

خلوت و نفی خواطر

در باب خلوت، عمده این است که انسان در تمام احوالات، مراقبه را از دست نداده و از خلوت خود خارج نشود. مرحوم علامه والد به طلاب علوم دینیّه می فرمودند: «شما که بیرون می روید و مثلاً می خواهید به حرم مشرف شوید، دائماً در حال توجّه باشید و نگاهتان را به این طرف و آن طرف نیاندازید! نگاه به این طرف و آن طرف، مستلزم پریشان شدن افکار انسان است.»

این عالم، عالم کثرت است؛ اگر کسی نگاهش را به این طرف و آن طرف بیاندازد، ولو اینکه معصیت خداوند هم انجام ندهد، أمّا باز هم فکر او متوجّه افراد و اماکن سر راه خواهد شد، أمّا اگر انسان در حال توجّه باشد و سر خود را پایین بیاندازد، خلوت خودش را حفظ کرده است.

مرحوم علامه می فرمودند: «در حال نماز و در حال ذکر باید حتماً نفی خواطر داشته باشید. انسان باید خواطر را نفی کند تا بتواند به پروردگار توجّه پیدا نماید.»

رعایت این مقدار از توجّه که مرحوم علامه در این فرمایش بیان کردند، برای مبتدی راه خدا الزامی و ضروری است ولیکن افرادی که در مسیر سلوک راه رفته اند، باید در سایر اوقاتی که به نماز و ذکر هم مشغول نیستند، نفی خواطر داشته و در تمام ساعات لیل و نهار خواطر را از خود نفی نمایند. اگر کثرت خواطر به انسان هجوم بیاورد، مانع از توجّه سالک به پروردگار می شود.

ملازمت با خلوت از ارکان اصلی مراقبه است و طبیعتاً در بدایت امر برای نفس سخت و سنگین می آید. امام کاظم علیه السلام به هشام می فرمایند:

يا هِشامُ! الصَّبْرُ عَلَى الْوَحْدَةِ عَلامَةُ قُوَّةِ الْعَقْلِ؛^۱ فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ اعْتَزَلَ أَهْلَ الدُّنْيَا وَالرَّاعِغِينَ فِيهَا وَرَغِبَ فِيمَا عِنْدَ اللَّهِ، وَكَانَ اللَّهُ أُنْسَهُ فِي الْوَحْشَةِ وَصَاحِبَهُ فِي الْوَحْدَةِ وَغِنَاهُ فِي الْعَيْلَةِ وَمُعِزَّهُ مِنْ غَيْرِ عَشِيرَةٍ.^۲

«ای هشام! صبر بر وحدت و تنهایی، علامت قوت عقل است؛ هرکس که از ناحیه خداوند تعقل کرده و عقل را از آنجا گرفته و در نتیجه به حقیقت علم راه پیدا کند از اهل دنیا و کسانی که به آن رغبت دارند دوری می‌گزیند و به آنچه نزد خداوند است شوق و رغبت نشان می‌دهد و دیگر توجه‌اش به عالم وحدت خواهد بود، نه کثرت.

کسی که چنین شد، خداوند در موقع وحشت و بی‌کسی انیس او و در وقت تنهایی مصاحب او خواهد بود (و چقدر شیرین است که خداوند انیس و مصاحب کسی شود!) و خداوند سبب غنا و بی‌نیازی او در وقت فقر و احتیاج است و او را بدون آنکه عشیره و اقوامی داشته باشد عزت می‌بخشد.»

اینکه در روایت حالت «وحدت» و «وحشت» را ذکر می‌فرمایند، از باب این است که در وحدت و تنهایی، انسان حتماً مُصاحِبِ لازم دارد وگرنه خداوند تبارک و تعالی چه جایی که وحشت باشد و چه جایی که وحشت نباشد، انیس چنین شخصی است و در تنهایی و غیرتنهایی مصاحب او خواهد بود.

چون این شخص دنیا و عالم کثرت و زخارف آن را رها کرده و فقط به خدا دل داده است، خدا با اوست، چه در وحدت باشد و چه در غیروحدت. خداوند

۱. مرحوم فیض کاشانی رضوان الله تعالی علیه در کتاب شریف *وافی*، ج ۱، ص ۹۹، در معنای: فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ می‌فرماید: «بَلَّغَ عَقْلُهُ إِلَى حَدٍّ يَأْخُذُ الْعِلْمَ عَنِ اللَّهِ مِنْ غَيْرِ تَعْلِيمٍ بَشَرِيٍّ كُلُّ أَمْرٍ أَمْرٌ». «عقل شخص به مرتبه‌ای برسد که علم را در هر امری، مستقیماً از خداوند و بدون تعلیم هیچ انسان دیگری اخذ کرده و کسب نماید.»

۲. *الکافی*، ج ۱، ص ۱۷.

می‌شود مال و غنای او و چه مالی بالاتر از خداوند!

خداوند عزّت‌دهنده چنین کسی است، چون خود اوست که غنای بنده مؤمنش شده است. در ادعیه به ما آموخته‌اند که از خداوند طلب کنیم: **اللَّهُمَّ اجْعَلْ غِنَايَ فِي نَفْسِي**.^۱ «خداوندا غنا و دارائی من را درون نفسم قرار ده!» وقتی خدا بیاید این نفس به غنای الهی غنی خواهد شد.

خداوند إن شاء الله همه ما را موفق بدارد که بهره‌مند شویم و در مقام طاعت باشیم. إن شاء الله به این معانی که بیان شد برسیم؛ یعنی آنیسمان خدا باشد، غنای ما خدا باشد، همه وجود و سرمایه ما خدا باشد.

سعی کنید هر روز یکی از مناجات‌های ختم‌شده حضرت امام سجّاد علیه‌السلام را بخوانید، خیلی خیلی خیلی فضیلت دارد! حضرت در آنجا خطاب به خداوند عرضه می‌کنند: **يَا نَعِيمُ وَ جَنَّتِي وَ يَا دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي**.^۲ «ای خدا! ای نعیم من، ای بهشت من، ای دنیای من، و ای آخرت من!»

۱. إقبال الأعمال، ج ۲، ص ۷۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۱۴۸. (مناجات المریدین)

صمت

گفته شد که برای پدید آمدن عشق خداوند در قلب، تحصیل مقدماتی لازم است و تا این مقدمات فراهم نشود، عشق و حبّ الهی حاصل نخواهد شد و در مقابل، اگر کسی موفق به تحصیل این مقدمات شد، یقیناً ذی‌المقدمه را نیز بدست خواهد آورد.

مقدمه اولی که عرض شد، پیرامون خلوت انسان با خدای خودش بود؛ اینکه مؤمن باید در طول روز یک ساعت خلوتی با خدای خود داشته باشد و در آن ساعت به پروردگار عالم توجه کند و در طول اشتغال به امور دنیا نیز خلوت درون خود را حفظ نماید. بدون خلوت و عزلت از مردم و از کثرات، عشق الهی برای کسی حاصل نمی‌شود؛ حتی انبیاء الهی نیز مقداری از عمر خود را در عزلت و خلوت با خدا به سر می‌بردند.

امر دیگری که رعایت آن به عنوان مقدمه حبّ الهی ضروری و واجب می‌باشد سکوت و صمت است. صمت از اهمّ مراقباتی است که سالک إلى الله برای طی مسیر خداوند باید در نظر داشته باشد. اهمّیت صمت به حدّی است که در لسان روایات از آن به عنوان اولین درجه عبادت یاد شده است^۱ و بزرگان اهل معنا،

۱. در روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به جناب ابوذر فرمودند:

يَا أَبَا ذَرٍّ! أَرْبَعٌ لَا يُصِيبُهُنَّ إِلَّا مُؤْمِنٌ: الصَّمْتُ وَهُوَ أَوَّلُ الْعِبَادَةِ... (الأمالی شیخ طوسی، ص ۵۳۶)

آن را یکی از ارکان خمسۀ سلوک دانسته‌اند.

صمت و جوع و سَهَر و خلوت و ذکر به دوام

ناتمامان جهان را کند این پنج تمام^۱

صمت در سعادت و شقاوت انسان مدخلیتی تام دارد و اولین فائده آن

این است که انسان را از ارتکاب گناہانی که منشأ آن زبان است حفظ می‌کند، چرا که

زبان از مهمترین عوامل گناه است؛ رسول خدا صَلَّی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمودند: وَ

هَلْ يَكُفُّ النَّاسَ عَلَى مَنَاخِرِهِمْ فِي النَّارِ إِلَّا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ؟^۲ «آیا مردم را چیزی

جز محصول زبانهایشان، با رو در آتش جهنم می‌اندازد؟»

«حصائد» جمع حصیده است. در زبان عربی گفته می‌شود: حَصَائِدُ الزَّرْع،

یعنی گندمهایی که قطع و درو شده باشند. این فرمایش حضرت استعاره است و در

آن، زبان به داس و سخنانی که با زبان گفته می‌شود به گندمهای درو شده، تشبیه

گشته است.^۳

پس حَصَائِدُ الْأَلْسِنَةِ یعنی آنچه انسان بر زبانش جاری می‌کند و در عرف

عرب بر خصوص سخنان منفی که در حق دیگران به زبان آورده می‌شود اطلاق

می‌گردد؛^۴ برای مثال: غیبت، تهمت، شهادت ظلم، کذب و مواردی از این قبیل

مصادق حَصَائِدُ الْأَلْسِنَةِ هستند.

از این روایت و سیاق استفهام انکاری آن می‌توان به اهمیت فوق‌العاده زبان

۱. در کلیات قاسم/نوار، مقطعات، ص ۳۳۹، به این صورت آمده است:

صمت و جوع و سَهَر و عُزْلَت و ذکر به دوام

ناتمامان جهان را بکند کار تمام

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۱۵.

۳. الفائق فی غریب الحدیث، ج ۱، ص ۲۵۰.

۴. معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۷۱.

در سعادت و شقاوت انسان پی برد. در روایتی نیز که سابقاً به آن اشاره شد، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم یکی از سه راه نجات انسان را «کَفّ و نگهداری لسان» بیان فرمودند.

سکوت یعنی: انسان اولاً سخنی که معصیت است بر زبان نیاورد و ثانیاً حرفهای بیهوده و آنچه به درد آخرتش نمی خورد و برایش مفید نیست نگوید و بطور کلی از حرفهای مالا یعنی اجتناب کند.

ما که در عمر خود توفیق زیارت بعضی از خوبان و اولیاء خدا مانند مرحوم آقای حدّاد، مرحوم علامه والد، مرحوم علامه طباطبائی و مرحوم آیه الله کشمیری رضوان الله تعالی علیهم اجمعین را داشتیم، به وضوح می دیدیم که تمام این بزرگواران قلیل الکلام و دائم الصّمت بودند.

در هنگام تحصیل در بلده مقدّسه قم، روزهای پنجشنبه خدمت مرحوم علامه طباطبائی قدس سرّه مشرف می شدیم. در این مجلس تنها ایشان و تعداد کمی از آقایان فضلاء می آمدند و اصل این جلسات برای این بود که هرکس، هر سؤال و مطلبی داشت خدمت ایشان عرض کند و ایشان جواب دهند.

مرحوم علامه در این جلسات همیشه ساکت بودند، و تنها اگر سؤال می کردیم جواب می دادند و بلافاصله پس از اتمام پاسخ نیز مشغول ذکر می شدند تا سؤال بعدی از ایشان پرسیده شود. این جلسات عمده تا دو ساعت به طول می انجامید و مرحوم علامه نوعاً جز در موارد پاسخ به سؤالات سکوت می فرمودند. مرحوم حضرت آقای حدّاد و مرحوم علامه والد و مرحوم آیه الله کشمیری رضوان الله تعالی علیهم نیز همین گونه بودند؛ این بزرگواران نیز دائماً ساکت بوده و جز در مواقع ضرورت لب به سخن باز نمی کردند.

مرحوم علامه والد در منزل هم دائم الصّمت بودند و همیشه سکوت می کردند، مگر اینکه مطلبی پیش می آمد که بیانش مفید و لازم بود یا اگر از خدمت ایشان

سؤالی می‌کردیم جواب می‌دادند، ولی در غیر این موارد دیگر سکوت می‌نمودند. این بزرگان باید برای همه ما الگو باشند تا ما این زبان خود را حفظ کنیم؛ اگر ان شاء الله طالب حضرت حق و لقاء او هستیم باید این مقدمات را تحصیل نمائیم. بله! در جایی که سخن، سخن نافع است می‌توان صحبت کرد؛ مثلاً یک وقت انسان معارف یا احکامی را بیان می‌کند که دانستن آن مستحب یا واجب است، یا مطلبی نافع در باب حفظ سلامتی و أمثال آن بیان می‌نماید، اینجا موضعی است که باید سخن گفت و حرف‌زدن در این مواقع، معمولاً ضرری به انسان نخواهد رساند، بلکه چه بسا سکوت در برخی موارد موجب خسارت و ضرر سالک شود، ولیکن در غیر این موارد سکوت مطلقاً ترجیح دارد.

برای طلاب علوم دینی که مبلغ دینند و باید در اوقات غیردرسی به تبلیغ بروند، سخن‌گفتن در تبلیغ مطلوب و لازم است. اوقات دیگر هم که درس برقرار است یا مشغول مباحثه هستند، سخن‌گفتن و حرف‌زدن اشکالی ندارد، بلکه در مورد بحث و درس لازم است، اما آن اوقاتی که درس و مباحثه نیست، بیان معارف و احکام هم نیست و ضرورت اقتضاء نمی‌کند که انسان صحبت کند، باید جداً از حرف‌های بیهوده اجتناب نماید و الا انسان ضرر می‌کند و با دست خالی از دنیا می‌رود، اگرچه اهل ذکر باشد؛ انسان اگر سکوت نکند و از زبان خود در مواضع نابجا استفاده نماید، هرچه از گفتن اذکار بدست آورده، به باد فنا می‌دهد و در حقیقت ذکر او بی‌اثر و بی‌فایده خواهد شد.

فرض کنید شخصی تمام روز به دنبال کسب مال باشد و در جیب خود طلا و نقره جمع کند، اگر ته این جیب سوراخ باشد، در انتهای روز خواهد دید که هرچه در طول روز جمع‌آوری کرده، از دستش رفته و گویا اصلاً از اوّل کاری نکرده است! صحبت‌های مالا یعنی و حرف‌هایی که انسان به زبان می‌آورد، اما نه به درد دنیا و نه به درد آخرت شخص می‌خورد نیز همین حکم را دارد.

سالک راه خدا سیر می‌کند و بواسطه ریاضات و عبادات، همینطور به جلو می‌رود، اما در نهایت می‌بیند که قدمی از قدم برنداشته است! زیرا در واقع، اوقات خودش را به اباطیل و مطالب بیهوده صرف کرده و تمام دارائی معنوی خود را از این طریق خرج نموده است.

بر احوال آن کس نباید گریست که دخلش بود نوزده، خرج بیست کسی که ذکر خدا می‌گوید، سحرها هم بیدار می‌شود، اما در روز حرفهای بیهوده می‌زند و چه بسا شب‌نشینی‌هایی هم داشته باشد که بیهوده است، این شخص عمر خودش را صرف اباطیل کرده است؛ دخلش نوزده سکه بوده، اما بیست سکه خرج کرده است؛ انسان باید بر احوال این شخص گریه کند! همیشه دخل سالک باید بیشتر از خرج او باشد، خصوصاً در امور آخرت. اصلاً سالک همیشه باید دخل داشته باشد و خرج نکند! مگر خرج انسان از کجاست؟! خرج انسان از همان زاد و توشه اوست، از همان تقواست؛ سالک باید همیشه این تقوا را تحصیل کرده و در مرحله بعد برای خودش حفظ نماید. سالک باید ذکر بگوید و این ذکر و اثرات آن را حفظ کند؛ همان‌طور که بدست آوردن تقوا و انجام اذکار و آوردن امری مهم و ضروری است، حفظ این مکتسبات نیز واجب است.

راه حفظ دارائی‌های معنوی انسان سکوت است. البته نه اینکه شخص حرفهای ضروری هم نزند؛ باید آنچه ضرورت دارد را بگوید، اما از سخن مازاد بر ضرورت باید جداً اجتناب کرد. این مطلب را باید نصب‌العین خود قرار داده و همیشه در قلب و ذاکره خود داشته باشیم که: نباید حرف زد مگر به قدر ضرورت. یکی از دوستان و رفقای قدیمی مرحوم علامه والد که هم اهل ذکر و انجام آورد و هم اهل تهجد و بیداری شب بودند، روزی خدمت مرحوم علامه می‌رسند و اذکاری که گفته بودند را خدمت ایشان بیان کرده و درخواست دستور جدید

می نمایند. مرحوم علامه والد به ایشان می فرمایند: «شما از الآن به بعد سکوت داشته باشید، دستور شما سکوت است!»

خود این شخص می گفت: من خیلی اهل حرف زدن بودم، دائماً صحبت می کردم. با این دستور مرحوم علامه تعجب کردم و پرسیدم: آقا! باید سکوت کنم؟! فرمودند: بله، شما باید سکوت داشته باشید! حالا این دستور برای ایشان یک اربعین یادو اربعین بود، نمی دانم، اما به هر حال مرحوم علامه به ایشان گفته بودند: شما فقط باید سکوت اختیار کنید. این دستور مرحوم علامه، دقیقاً بر اساس همین روایات مبارکی است که از اهل بیت علیهم الصلوة والسلام در فضیلت صمت نقل شده است. همان طور که پیشتر اشاره شد و در ادامه هم عرض خواهیم کرد، صمت و سکوت در تعبیر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به عنوان اولین مرتبه عبادت بیان شده است، زیرا سکوت موجب صفا و آرامش ضمیر سالک می شود. سالک با سکوت از سرمایه معنوی خود خرج نکرده و علاوه بر این مهم، صفا و آرامش نفس را هم تحصیل می نماید.

وقتی کسی به این مرحله رسید، می تواند در آثار صنع پروردگار تفکر کرده، متذکر آیات و اسماء الهی شود و به فکر آخرت و زاد و توشه خود باشد و به برکت حفظ لسان و سکوت، راهی به دریای بیکران حکمت پیدا نماید؛ امام رضا علیه السلام فرمودند: **إِنَّ الصَّمْتَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ؛ إِنَّ الصَّمْتَ يَكْسِبُ الْمَحَبَّةَ وَهُوَ دَلِيلٌ عَلَى الْخَيْرِ**.^۱

حقاً اینگونه است که سکوت دری است از درهای حکمت؛ اگر ما بخواهیم در وادی حکمت قدم بگذاریم و کلمات حکمت آمیز از قلبمان تراوش کرده و به زبانمان جاری شود، باید سکوت پیشه کنیم. اما کسی که بر زبان خود محافظت

۱. قرب/إسناد، ص ۳۶۹.

نداشته و از نعمت سکوت بی بهره است، فکرش مشغول کثرات و حرفهای باطل و لغوی می شود که نه به درد دنیا و نه به درد آخرت او می خورد و از حکمت بهره ای نخواهد داشت.

بعد حضرت امام رضا علیه السلام می فرمایند: سکوت موجب جلب محبت می شود و راهنمای به خوبیها و نیکیهاست.

حال ممکن است مراد از کسب محبت، کسب محبت خلق خدا باشد، زیرا انسان با سکوت خود از مُشاجرات لفظی و شوخیهای آزاردهنده و منازعات جلوگیری کرده و به این واسطه در قلب اطرافیان و همشینیان خود جای گرفته، محبوب آنها می شود. شما وقتی در جمع دوستان یا غیردوستان می نشینید و هنگام صحبت کردن دیگران سکوت می کنید، همین نفس سکوت شما ایجاد محبت می کند.

و ممکن است مراد جلب و کسب محبت الهی باشد، زیرا انسان با سکوت خود عملی انجام داده است که مَرْضی رضای خداوند متعال بوده و اسباب محبت و خشنودی او را فراهم ساخته است.

در روایتی دیگر از حضرت امام صادق علیه السلام که با دو طریق نقل شده است، حضرت سکوت را از اسباب جلب محبت الهی شمرده و فرمودند: **إِنَّ أَوْلَى الْأَلْبَابِ الَّذِينَ عَمِلُوا بِالْفِكْرَةِ حَتَّى وَرِثُوا مِنْهُ حُبَّ اللَّهِ؛ فَإِنَّ حُبَّ اللَّهِ إِذَا وَرِثَهُ الْقَلْبُ اسْتِضَاءٌ بِهِ وَ أَسْرَعَ إِلَيْهِ اللَّطْفُ.**^۱ «همانا اولی الالباب کسانی هستند که به تفکر مشغول شدند تا اینکه از این تفکر، محبت خداوند متعال عائدشان گردید؛ چرا که قلب انسان اگر محبت الهی را به ارث برد، بواسطه این محبت نورانی شده و از آن مدد می گیرد و لطف الهی با سرعت بسوی او سرازیر خواهد شد.»

۱. کفایة الأثر، ص ۲۵۷؛ و بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۴۰۳ تا ۴۰۵.

از این روایت نیز مدخلیت صمت در تحصیل محبت الهی بدست می آید، زیرا صمت منشأ تفکر است، چرا که فرمود: **دَلِيلُ التَّفَكُّرِ الصَّمْتُ**^۱ و تفکر در امور مهمه بواسطه سکوت حاصل می شود، نه صحبت کردن؛ وقتی کسی سکوت پیشه کرد، فکر او جَوَلان می یابد و درهای حکمت الهیه به قلبش باز خواهد شد و از تمام ثمراتی که برای فکر و حکمت در روایات بیان شده بهره مند خواهد گردید.

یکی از بزرگان در اجازه نامه خود به شاگردش چنین می نویسد:

«بر دهانت مهر خاموشی بزن! مبادا سخنی که دوست نداری روز قیامت در صحیفه اعمالت باشد از دهانت بیرون آید، چرا که روایت شده است که: یکی از مجاهدین اسلام در غزوه ای با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همراه شد و در آن غزوه به شهادت رسید. وقتی مادر او، فرزندش را در میان کشتگان دید که از گرسنگی، سنگ قناعت^۲ بر شکم خود بسته است، روی شکم بیچه اش دست گذاشت و گفت: **هَنِيئًا لَكَ يَا بُنَيَّ!** ای فرزند، بهشت بر تو گوارا باد! حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تا متوجه شدند فرمودند: **مَهْ! لَعَلَّهُ كَانَ يَتَكَلَّمُ فِيمَا لَا يَعْنِيهِ**. از اظهار نظر در این مسأله اجتناب کن! شاید او سخنان بیهوده می گفته است.»^۳

فرزند این خانم شهید بوده و در غزوه ای همراه با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جهاد کرده و به شهادت رسیده است، ولی هر شهیدی آن مقام عالی شهادت را ندارد! این شخص ولو اینکه در رکاب رسول خدا به شهادت

۱. تحف العقول، ص ۳۸۶.

۲. «سنگ قناعت» سنگی است که هنگام گرسنگی بر شکم می بندند تا اذیت گرسنگی را کاهش دهد.

۳. بخشی از اجازه شیخ ابراهیم بن سلیمان قطیفی به شیخ شمس الدین محمد بن ترکی که مرحوم مجلسی در بحار الأنوار، ج ۱۰۵، ص ۱۰۵، آورده اند.

رسیده است. اما باید حساب حرفهای باطل خود را در محضر الهی پس دهد. بنابراین تکلیف ما روشن است! اگر بخواهیم به محبت خداوند نائل شویم باید سکوت را مراعات کرده و در تمام نشست و برخاستهای خود صمت را مدنظر داشته باشیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در بیانی بسیار ذی قیمت می فرمایند: مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَ عَظَّمَهُ مَنَعَ فَاهُ مِنَ الْكَلَامِ وَ بَطَنَهُ مِنَ الطَّعَامِ، وَ عَنَى نَفْسَهُ بِالصَّيَامِ وَ الْقِيَامِ.

«کسی که خدا را بشناسد و او را تعظیم کند، دهان خویش را از صحبت کردن و کلام اضافی باز داشته و شکم خود را نیز از طعام منع می کند (اینطور نیست که در هر جا و هر زمان، در میهمانی یا در خانه، آنچه می خواهد در شکمش وارد کند)؛ و خودش را با روزه گرفتن در روزها و قیام به عبادت در شبها به سختی می اندازد.» مرحوم شیخ کلینی رحمه الله علیه در کتاب شریف کافی، به جای: عَنَى نَفْسَهُ بِالصَّيَامِ وَ الْقِيَامِ، عَفَا نَفْسَهُ بِالصَّيَامِ وَ الْقِيَامِ^۱ نقل نموده است. طبق این نقل، معنای این فقره از روایت شریفه اینگونه می شود: «نفس خود را با روزه گرفتن و قیام به عبادت، ذلیل نموده و از تمام شوائب هستی پاک و خالص می گرداند، بطوری که هیچ نحوه وجودی برای او باقی نمانده، تماماً و یکسره تجلی انوار تابناک الهی گردد.»^۲

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۳۷.

۲. مرحوم ملا محمد صالح مازندرانی در شرح خود بر کافی می فرماید: «و عَفَا نَفْسَهُ بِالصَّيَامِ وَ الْقِيَامِ، أَيْ جَعَلَهَا صَافِيَةً خَالِصَةً أَوْ جَعَلَهَا مُنْدَرِجَةً ضَعِيفَةً ذَلِيلَةً لِأَنَّ الصَّيَامَ وَ الْقِيَامَ بَوَظَائِفِ الطَّاعَاتِ يَكْسِرَانِ شَهْوَةَ النَّفْسِ.» (شرح کافی، ج ۹، ص ۱۵۸)

مرحوم علامه مجلسی نیز در مرآة العقول از نهاییه نقل می کند که: «أَصْلُ الْعَفْوِ الْمَحْوُ وَ الطَّمْسُ، وَ عَقَبَ الرِّيحُ الْأَثَرَ مَحْتَهُ وَ طَمَسَتْهُ.» و بعد از ذکر معانی دیگری برای «عفو» می فرماید: «و أقول: يُمكنُ أَنْ يَحْمِلَهَا بَعْضُهُمْ عَلَى الْقَنَاءِ فِي اللَّهِ بِاصْطِلَاحِهِمْ.» (مرآة العقول، ج ۹، ص ۲۵۴)

این فرمایش حضرت موجب تعجب اصحاب گردید، فلذا پرسیدند: يَا بَايْنَا وَأُمَّهَاتِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ هَؤُلَاءِ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ؟ «پدر و مادر ما فدای تو ای رسول خدا! اینها، اولیاءِ الهی هستند؟»

حضرت در جواب فرمودند: إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ سَكَتُوا فَكَانَ سُكُوتُهُمْ فِكْرًا وَ تَكَلُّمُهُمْ فَكَانَ كَلَامُهُمْ ذِكْرًا وَ نَظَرُوا فَكَانَ نَظَرُهُمْ عِبْرَةً وَ نَطَقُوا فَكَانَ نُطْقُهُمْ حِكْمَةً^۱ وَ مَشَوْا فَكَانَ مَشْيُهُمْ بَيْنَ النَّاسِ بَرَكَهً. لَوْلَا الْأَجَالُ الَّتِي قَدْ كُتِبَتْ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ خَوْفًا مِنَ الْعَذَابِ وَ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ.^۲

«اولیاء خدا سکوت اختیار کردند و سکوتشان ملازم با تفکر بود؛ سکوت تنها نبود. تکلم نمودند و کلامشان در خلوت و تنهایی ذکر خدا بود. اینها به اشیاء موجودات نگاه کردند، اما نگاهشان به تمام موجودات، نظر اعتبار بود و به دیده عبرت جهان را نگاه می نمودند. صحبت کردند در حالیکه صحبت هایشان برای مردم همه حکمت بود. اولیاء خدا حرکت کردند و مشی و حرکت ایشان میان مردم موجب برکت بود.»

اگر آن أَجْلِهَائِی که خداوند برای اینها مقرر فرموده که باید در آن میعاد معین موتشان فرا برسد نبود، روحشان در اجسادشان استقرار نمی کرد و پر می کشید و به عالم ملکوت می رفت، هم به جهت خوف از عذاب الهی و هم به جهت اشتیاق به ثواب خداوند و بهشت او.»

۱. این روایت در کتاب شریف کافی، ج ۲، ص ۲۳۷ نیز نقل گردیده و در آن تَكَلَّمُوا فَكَانَ كَلَامُهُمْ ذِكْرًا نیامده است، ولی در نسخهٔ مالی وجود دارد؛ یعنی تَكَلَّم و نطق، ذکر و حکمت دانسته شده است. مرحوم ملامحسن فیض کاشانی در توضیح آن فرموده اند: «و ما فی روایة الصدوق من جعل کلامهم تارةً ذکراً و أخرى حکمةً، إشعاراً بأنه لا یخرج عن هذین؛ فالأول فی الخلوة و الثانی بین الناس، کذا قیل.» (الوافی، ج ۴، ص ۱۷۶)

۲. الأمالی شیخ صدوق، ص ۳۰۳.

روایات در باب اهمّیت و آثار سکوت فراوان است. عمده این است که انسان توفیق عمل به این روایات را پیدا کند و چقدر این امر مشکل است! اینکه انسان وقتی در جمعیهای خانوادگی یا رفاقتی می‌نشیند ولو فقط دو سه نفر باشند، از زبانش مواظبت کرده و سخن نگوید؛ کار خیلی سختی است!

همه این مطلب را تصدیق می‌کنند و أوضحُ مِنَ الشَّمْسِ است که کسی که در جمعی می‌نشیند، طبعاً دوست دارد صحبت کند و در زمینه‌های مختلف با دیگران سخن بگوید؛ امّا سالک راه خدا برای دستیابی به مقامات عالی باید سکوت پیشه کرده و با نفس خود مجاهده نماید.

امام صادق علیه‌السلام بعد از ذکر وصایای لقمان حکیم به فرزند خود، می‌فرماید: اخْزُنْ لِسَانَكَ كَمَا تَخْزُنُ مَالَكَ.^۱ «زبان خود را محفوظ بدار و در گنجینه دهان خود حفظ کن، همان‌طور که مال خود را در خزانه حفظ می‌کنی.»

روایاتی در اهمّیت و ضرورت سکوت

در اینجا مناسب است جهت تکمیل بحث و استفاده از انوار معارف ائمه اطهار علیهم‌السلام، به چند روایت دیگر در باب اهمّیت صمت و ضرورت سکوت پرداخته و فرمایشات حضرات معصومین علیهم‌السلام را حسن ختام این قسمت قرار دهیم.

روایت اوّل: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا حَافِظَ أَحْفَظُ مِنَ الصَّمْتِ.^۲ مرحوم کلینی از جابر بن یزید جعفی ضمن حدیثی طولانی از امام محمد باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: «هیچ حافظی،

۱. النّصّال، ج ۱، ص ۱۲۲.

۲. الکافی، ج ۸، ص ۱۹. (خطبه وسیله)

حفظ کننده تر از سکوت نیست.» چیزی پیدا نمی شود که مثل سکوت انسان را در دنیا از گناهان و از خواطر و کثرات و در آخرت از عذاب حفظ نماید.

روایت دوم: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: **أَعْظَمُ النَّاسِ قَدْرًا مَنْ تَرَكَ مَا لَا يَغْنِيهِ**.^۱

مرحوم صدوق هم در کتاب *معانی الأخبار* و هم در *امالی* خود از رسول خدا صلوات الله علیه و آله نقل کرده اند که: «عظیم ترین مردم از حیث قدر و منزلت کسی است که چیزهائی که به دردش نمی خورد و مقصودش نیست، ترک کند؛ چنین کسی نزد پروردگار از همه قدر و منزلت بیشتری دارد.»

برای مؤمن فقط چیزی مهم است و ارزش دارد که او را به خدا نزدیک گرداند و لذا **مَنْ تَرَكَ مَا لَا يَغْنِيهِ**، یا کسی است که به مقام لقاء الله و خلوص رسیده و به دنبال غیر خدا نمی رود یا سالکی است که در نهایت مراقبه بوده و به هیچ چیزی به جز اموری که مقرب إلى الله است مشغول نمی شود.

روایت سوم: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: **مَا عَبْدُ اللَّهِ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ الصَّمْتِ وَ الْمَشْيِ إِلَى بَيْتِهِ**.^۲

مرحوم صدوق در *خصال* از ابن ولید از صفّار از ایوب بن نوح از ربیع بن محمد از ابی الرّبیع شامی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که: «خداوند به چیزی بافضیلت تر از سکوت و پیاده رفتن بسوی کعبه معظمه عبادت نشده است.»

از این روایت نیز فهمیده می شود که چقدر سکوت فضیلت دارد و ما از آن غافلیم! چرا که سکوت نوعی جهاد است و از پیاده رفتن سوی بیت الله الحرام که با

۱. *الامالی* شیخ صدوق، ص ۲۱؛ و *معانی الأخبار*، ص ۱۹۶.

۲. *الخصال*، ج ۱، ص ۳۵.

زحمت و مشقت بسیار انجام می‌گیرد کمتر نیست. مشی و پیاده‌رفتن به سمت خانه خدا بسیار فضیلت دارد و سکوت نیز هم‌رتبه آن قرار داده شده است.

روایت چهارم: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: وَكَانَ فِيهَا أَصْحَفُ إِبْرَاهِيمَ... عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ بَصِيرًا بِزَمَانِهِ مُقْبِلًا عَلَى شَأْنِهِ حَافِظًا لِّلِسَانِهِ؛ فَإِنَّ مَنْ حَسَبَ كَلَامَهُ مِنْ عَمَلِهِ قَلَّ كَلَامُهُ إِلَّا فِيمَا يَنْعِنِيهِ.^۱

شیخ صدوق در کتاب خصال در ضمن حدیث طویلی که متضمن سؤالات ابوذر از محضر پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است، نقل می‌کنند که: رسول خدا فرمودند: در صحف حضرت ابراهیم علیه السلام آمده است که: بر شخص عاقل سه امر فرض و واجب است:

أَوَّلًا: نَسَبَتْ بِهِ زَمَانَهُ خُودَ بَصِيرٍ وَ آگَاه بُوْدِهِ وَ زَمَانِ شَنَاسٍ بَاشُد.

ثَانِيًا: بَعْدَ از اَيْنَكِه زَمَانٍ وَ زَمَانَهُ خُودَ را شَنَاخت، با خُودِش بگوِيْد: مَن بَايْد چه كَنَم وَ شَأْنِ مَن چِيَسْت؟ بفَهْمَد كِه خُودَ در اَيْنِ زَمَانِهِ از او چه چِيْزِي خُواستِه است وَ بِه سَمْتِ هَمَانِ اَمْرِي كِه مَرَضِيَّ خُودِاوند است اِقْبَالَ كُردِه وَ بَا رَغْبَتِ بِه اَن سُو حَرَكْتِ نَمَايْد وَ بَدَانِ مَشْغُولِ شُود.

الْبَتَّةَ وَظَلِفَةُ عَمْدَةٍ مَا در تمام دورانها همان عبودیت و تهذیب نفس است، ولی باید در هر زمان به اقتضاء شرائط مصداق آن را کشف نمود.

ثَالِثًا: مَرَاقِبِ زَبَانِ خُودِ بَاشُد وَايْنِ زَبَانِ را جَدًّا از حَرْفِهای بِيَهودِه حَفْظِ نَمَايْد، زِيْرَا اِگَر كُسي حَرْفِ زَدَنِ خُودِ را از عَمَلِش بِه حَسَابِ آوَرْد، سَخْنَانِ خُودِ را كُوتاهِ مِي كُنْد مَگَر در مَوَارِدِي كِه جَايِ سَخْنِ كُفْتَنِ بَاشُد.

اِگَر مَا حَرْفِ زَدَنِهَايِمَانِ را نِيْز بِه عَنْوَانِ اَعْمَالِ خُودِ بِه حَسَابِ بِيَاوَرِيْم وَ بَدَانِيْم كِه دُو مَلَكِ مُوَكَّلِ بَرِ اِنْسَانِ، كَلَامِ شَخْصِ را نِيْز ثَبِتِ وَ ضَبْطِ مِي نَمَايْنْد وَ بَرِ اَن

محاسبه می‌شود، مسلماً در کمیت و کیفیت حرف زدن خود تغییر ایجاد می‌کنیم.

روایت پنجم: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: عَلَيْكَ بِطَوْلِ الصَّمْتِ؛ فَإِنَّهُ مَطْرَدَةٌ لِلشَّيَاطِينِ وَ عَوْنٌ لَكَ عَلَى أَمْرِ دِينِكَ.^۱

مرحوم صدوق در ادامه حدیث قبل، در ضمن وصایای حضرت رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به جناب ابوذر، نقل می‌کنند که آن حضرت فرمودند: «بر تو باد به سکوت‌های طولانی! چون این امر موجب طرد شیطان شده و تو را در امر دینت یاری می‌رساند.»

روایت ششم: در وصایای امیرالمؤمنین به امام حسن علیهما السلام آمده است که: الزَّمِ الصَّمْتَ تَسْلَمْ.^۲

«ملازم صمت باش؛ همیشه سکوت کن که در این صورت سالم می‌مانی.» هم از گناهان در امان خواهی بود، هم از بسیاری از آفات دنیوی و مشکلاتی که ناشی از حرف‌های بیهوده است سالم می‌مانی و هم قلب و جانت از تکرر و تشّت حفظ می‌شود.

روایت هفتم: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَإِنْ أَرَدْتَ أَنْ تَقَرَّ عَيْنُكَ وَ تَنَالَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ فَاقْطَعْ الطَّمَعَ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ وَ عُدَّ نَفْسَكَ فِي الْمَوْتَى وَ لَا تُحَدِّثَنَّ نَفْسَكَ أَنَّكَ فَوْقَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ وَ اخْزُنْ لِسَانَكَ كَمَا تَخْزُنُ مَالَكَ.^۳

مرحوم صدوق در خصال این روایت را که متضمّن وصایای لقمان به فرزند خود است، از حماد بن عیسی از حضرت امام صادق علیه السلام نقل فرموده‌اند و

۱. همان مصدر، ج ۲، ص ۵۲۶.

۲. الأُمّالی شیخ مفید، ص ۲۲۲.

۳. الخصال، ج ۱، ص ۱۲۲.

سابقاً به بخشی از آن اشاره کردیم.

امام صادق علیه السلام می فرمایند: اگر می خواهی چشمانت روشن شود و به خیر دنیا و آخرت دست پیدا کنی، به چهار امر اهتمام داشته باش:

اول: از آنچه در دست مردم است، قطع طمع کن! کاری به مال مردم و اعتبارشان نداشته باش! **يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ.**^۱ کسی که از مردم قطع طمع می کند، وجهه قلبش بسوی خداوند متمایل می شود و کسی که چنین شد، دیگر از خدا أخذ خواهد کرد.

دوم: خودت را جزء مردگان به حساب بیاور! فرض کن که الان از دنیا رفته‌ای؛ اگر کسی یقین پیدا کند که تا یک هفته دیگر بیشتر زنده نخواهد بود، چه می کند؟! یقیناً خودش را برای سفر آخرت آماده می نماید!

خدا رحمت کند استاد فقه و اصول ما، مرحوم آیه الله حاج شیخ مرتضی حائری رضوان الله علیه را، ایشان یک سال مانده به رحلتشان گفته بودند: «من دوست دارم یک سال دیگر زنده بمانم تا مقداری به خودم برسم، عبادت کنم و درسی بگویم و...» یک سال بعد از این سخن از دنیا رفتند!

کسی که بداند یک هفته دیگر از دنیا می رود طبعاً خودش را نیز آماده خواهد کرد و هر طور شده سعی و تلاش می کند تا از تک تک دقائق و ساعات این یک هفته باقی مانده استفاده کند. البته کم کاریها زیاد است، غفلت ها خیلی زیاد است، اما اگر شخص، مؤمن و طالب خدا باشد، دیگر نماز شبش ترک نمی شود، بلکه شبها تا صبح بیدار خواهد بود، چون فقط یک هفته فرصت دارد! دیگر این یک هفته را خواب ندارد! در این یک هفته باید هم موانع راه را از میان بردارد و هم تحصیل زاد و توشه کند.

۱. آیه ۱۵، از سوره ۳۵: فاطر.

حضرت می‌فرمایند: خودت را جزء مردگان حساب کن! یعنی برای خودت یک روز هم فرصت حساب نکن و مشغول آخرت باش؛ در اینصورت کار تمام است! اگر پیش خود حساب کنی که رفتنی هستی و دیگر در این دنیا نخواهی بود، از همین الآن مشغول تهجّد و انجام دستورات الهی خواهی شد.

سوّم: مبدا حدیث نفس کنی که من از فلانی بالاتر هستم! چه بسا کسی خود را با دیگری مقایسه کند و برای مثال پیش خود بگوید: من از فلانی زودتر وارد راه خدا شدم، زودتر ایمان آوردم، اخلاص و علم من بیشتر است، حَسَب و نَسَب من چنان است! این حرفها همه خطاست و انسان اصلاً نباید به این معانی توجّه کند. نون در وَ لَا تُحَدِّثَنَّ نون تأکید ثقیله است؛ یعنی به هیچ وجه جایز نیست که خود را از دیگری بالاتر بدانی، به هیچ وجه!

مرحوم علامه والد رضوان الله تعالی علیه می‌فرمودند: «مبدا سالکین راه خدا کسی از اهل معصیت را ببینند و با خود گمان کنند که از آن شخص اهل معصیت بالاتر هستند، از کجا معلوم که آن اهل معصیت روزی تائب شود و ما عاقبت به خیر نشویم؟!» چه تضمینی است که همه عاقبت به خیر شویم؟

باید همه ما از خدا بخواهیم و با قلب پاک و نیت صادقه تقاضا کنیم که عاقبت به خیر شویم؛ انسان مؤمن باید همیشه از خداوند طلب عاقبت به خیری نماید و همیشه از اینکه در دام عُجَب بیافتد برحذر باشد؛ بزرگترین خطر برای مؤمن همین عُجَب و خودپسندی است.

چهارم: زبان خود را در خزانه دهانت بگذار و در این خزانه را هم باز نکن! مبدا هرچه می‌خواهی، بگوئی و هر حرف لغوی از دهانت خارج شود! باید از حرفهای مالایعنی و آنچه نه به درد دنیا می‌خورد و نه به درد آخرت، پرهیز کنی. همان‌طور که مال خودت را در خزانه حفظ می‌کنی و محفوظ می‌داری، زیانت نیز باید محفوظ باشد.

سکوت همراه با تفکر

گفته شد که: لازمهٔ پیمودن راه خدا و ورود به حرم امن الهی، ملازمت با صمت و سکوت است و سالک باید جز در موارد ضرورت، اوقات خود را به سکوت بگذراند. در مقابل، در مواردی که سخن گفتن ضرورت داشته و بر مؤمن واجب می‌شود، مانند درس و بحث یا أداء اذکار صلوات واجبه، باید حتماً لب باز کرده و سکوت برای او جایی ندارد.

در روایاتی که پیرامون اهمّیت و فضیلت سکوت از نظر گذشت، عمدهٔ سخن از مطلق سکوت بود و ائمه علیهم السّلام برای اصل صمت و بستن دهان از کلام زائد، خواصّ و فوائدی را ذکر فرموده بودند، اما در تعداد دیگری از روایات سکوت و صمت به تفکر مقید شده و معصومین علیهم السّلام سکوت همراه با تفکر را مطلوب و دارای آثار و فوائد شمرده‌اند.

اکنون باید ببینیم جمع این روایات به چیست؟ و آیا فقط سکوت همراه با تفکر دارای فضیلت و فائده است یا مطلق سکوت مُستَحْسَن بوده و مطلوب خداوند متعال است؟

به نظر می‌رسد نفس سکوت و صمت دارای آثار حسنه‌ای است که چه انسان سکوت خود را با تفکر همراه نماید و چه سکوت او عاری از تفکر باشد، این ثمرات و فوائد عائد او خواهد شد. آن دسته از روایات که ثمرات مختلفی را بر مطلق صمت بر شمرده‌اند، ناظر به همین محسّنات عمومی صمت می‌باشند.

البته سکوت همراه با تفکر، از خواصّ بیشتری برخوردار است و انسان تنها در صورت قرین کردن سکوت خود با تفکر، از ثمرات آن که در دسته دیگری از روایات بیان گردیده است، بهره‌مند خواهد شد.

مرحوم صدوق از پدرشان مُسنَداً از امیرالمؤمنین علیه السّلام نقل کرده‌اند که حضرت فرمود:

جُمَعَ الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي ثَلَاثِ خِصَالٍ: النَّظَرِ وَالسُّكُوتِ وَالْكَلامِ؛ فَكُلُّ نَظَرٍ لَيْسَ فِيهِ اعْتِبَارٌ فَهُوَ سَهْوٌ، وَكُلُّ سُكُوتٍ لَيْسَ فِيهِ فِكْرَةٌ فَهُوَ غَفْلَةٌ، وَكُلُّ كَلَامٍ لَيْسَ فِيهِ ذِكْرٌ فَهُوَ لَغْوٌ؛ فَطُوبَى لِمَنْ كَانَ نَظَرُهُ عِبْرًا وَ سُكُوتُهُ فِكْرًا وَ كَلَامُهُ ذِكْرًا وَ بَكَى عَلَى خَطِيئَتِهِ!^۱

«تمام خیرات و خوبیها در سه چیز جمع شده است: نگاه کردن، سکوت نمودن و سخن گفتن؛ هر نگاهی که انسان می‌کند، اگر برای عبرت گرفتن نباشد، این نگاه سهو و خطا است و هر سکوتی که همراهش تفکر نباشد غفلت است و هر کلامی که متضمن ذکر و یاد خدا نباشد سخن لغو است. پس خوشا به سعادت آن کسی که نگاه کردن او از روی عبرت است و در سکوت خود مشغول تفکر است و زمانی که صحبت می‌کند، کلام او ذکر و یاد خداوند است و با تمام اینها، بر خطاهای خود نیز اشک می‌ریزد!»

ملاحظه می‌شود که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در این فرمایش، تمام خیرات و برکات را منحصر به سه امر دانسته‌اند:

اول: انسان به هر چیزی که نگاه می‌کند، عبرت بگیرد و عالم را با دیده اعتبار بنگرد؛ خود حضرت در جای دیگری فرمودند: مَا أَكْثَرَ الْعِبَرَ وَ أَقَلَّ الْإِعْتِبَارَ.^۲

«چقدر چیزهائی که می‌توان از آنها عبرت گرفت زیاد و چقدر عبرت گرفتن‌ها اندک‌اند!»

همه ما، گذر عمر را می‌بینیم؛ افراد پیرامون ما زمانی نوزاد بودند، بعد بزرگ و بزرگ‌تر شدند و الآن انسانهای بالغ بیست ساله و سی ساله و پنجاه ساله شده‌اند، اینها همه عبرت است. اما اگر کسی همینطور اطراف خود را ببیند و عبرت نگیرد،

۱. الأمالی شیخ صدوق، ص ۲۷.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۹۷، ص ۵۲۸.

این دیدنها او را رشد نمی دهد؛ نگاهی قرین خیر است که همراه با عبرت گرفتن باشد.

دوم: سکوت انسان باید همراه با تفکر باشد؛ اینکه انسانی گوشه‌ای ولو ساکت بنشیند، اما از فکر تهی باشد، در شمار غافلین محسوب خواهد شد. البته مراد از فکر، هر فکری نیست! اگر فکر انسان مشغول دنیا باشد باز هم در غفلت است! سکوت مؤمن باید توأم با فکر و توجه به خداوند و اسماء و صفات او باشد؛ انسان باید در سکوت خود یا به خداوند و نعمت‌های او فکر کند یا حداقل در خودش تفکر کرده و ببیند از کجا آمده است؟ در کجا قرار دارد؟ به کجا خواهد رفت؟ برای رفتن خود زاد و توشه‌ای تحصیل کرده است یا نه؟ آیا با قافله محبین همراه بوده یا از قافله عقب مانده است؟ چه مقدار در نمازهای خود حضور قلب کسب کرده است؟

اگر سکوت کسی مقرون با این نوع تفکرات بود ناجح است و الا از غافلین محسوب می شود. سکوتی که با خاطری مشوّش باشد، آن اثری که باید داشته باشد را نخواهد داشت. اما اگر انسان بتواند با توجه، به سمت قبله بنشیند و ذهن را از خاطرات مشوّش باز دارد، کثرات این عالم را کنار زده و به فطرت توحیدی خود نزدیکتر می شود.

اگر این معنا در نماز و سایر عبادات شخص نیز رعایت شد، انسان از همه بهشتیان هم بالا خواهد زد؛ یعنی آن قدر در عوالم ملکوت رشد می کند که از همه جز حضرت رسول مکرّم و امیرالمؤمنین و صدیقه طاهره و اولاد طاهرینشان علیهم السّلام که گلهای سرسبد عالم خلقت اند، عبور خواهد کرد.

پس هرچند مطلق سکوت فوایدی دارد، اما عالی ترین مرتبه سکوت آن است که همراه با فکر باشد. کأنّ این روایت آن دسته از روایات را که از مطلق صمت سخن گفته بودند، خاص تر نموده و بیان می کند که: اگر می خواهید سکوت کنید،

چنین سکوتی داشته باشید، سکوتی که قرین با فکر در مبدأ و معاد باشد؛ این سکوت افضل از بقیه سکوتهاست.

سوّم: لسان انسان هم باید مترنّم به ذکرِ الهی باشد. مؤمن وقتی سخن می‌گوید، کلامش باید ذکر خدا باشد؛ مثلاً یا لا إله إلاّ الله می‌گوید، یا سبحان الله می‌گوید، یا الحمد لله می‌گوید و یا صلوات می‌فرستد.

حضرت می‌فرمایند: خوش به حال آنان که این سه خصلت را جمع کرده و بر گناهان و خطاهایشان اشک می‌ریزند.

یکی از مصادیق بارز این روایت در دوران ما، مرحوم حاج هادی ابهری بودند. همان‌طور که گفتیم، ایشان کثیر البكاء و بلکه دائم البكاء بودند. هم بر خطاها، و هم بر مصائب امام حسین علیه‌السلام بسیار گریه می‌نمودند؛ گوشه‌اتاق می‌نشستند و آن قدر برای حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام گریه می‌کردند که این اواخر سفیدی چشمشان بر سیاهی آن غلبه پیدا کرده بود!

با وجود اینکه بی‌سواد بودند، امّا اگر دوسه ساعت هم پیش ایشان می‌نشستید خسته نمی‌شدید. همان‌طور که گفتیم، مکاشفات ایشان هم نوعاً بخاطر محبّت به اهل بیت علیهم‌السلام، مکاشفات صحیحی بود و به ندرت می‌شد که در مکاشفه ایشان خطائی پیش بیاید!

جدّ ما مرحوم حاج آقا معین شیرازی رضوان‌الله‌علیه، در قبرستان علی‌بن‌جعفر قم و در کنار مزار مرحوم آیه‌الله انصاری همدانی قدس‌سرّه، برای خود قبری خریده بودند. مرحوم حاج هادی به ایشان می‌گویند: شما اینجا دفن نمی‌شوید و اینجا قبر من است! قبر شما فلان جا است! اتفاقاً همین می‌شود و اکنون محلّ قبر مرحوم ابهری در کنار مزار حضرت آقای انصاری قرار دارد و مرحوم حاج آقا معین شیرازی در همان محلی که حاج هادی گفته بودند به خاک سپرده شدند.

مرحوم حاج هادی ابهری دو خصلت داشت که علی‌رغم بی‌سوادی، ایشان را به این مقامات رساند: سکوت ایشان و بکاء ایشان.

پس عمده عمل است؛ با عمل، انسانی که درست خواندن و نوشتن نمی‌داند به جایی می‌رسد که مکاشفاتش نوعاً از خطا مصون است. أمير المؤمنين علیه السلام فرمودند: **الْعَمَلُ، الْعَمَلُ!**^۱ «ای مردم! عمل کنید! عمل کنید!» هرچه انسان بیشتر کار کند بیشتر هم مزد می‌گیرد؛ این مزد نیز نقد است، نسیه نیست! خداوند نقد می‌دهد.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶، ص ۲۵۲.

ذکر

قال الله الحكيم في محكم كتابه الكريم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا.^۱

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! باید خداوند را بسیار یاد کرده و او را صبح و شام تسبیح گوئید.»

در روایت معراجیه آمده است که خداوند متعال در وصف اولیاء خود می‌فرماید:

إِذَا تَلَذَّذَ أَهْلُ الْجَنَّةِ بِالطَّعَامِ وَالشَّرَابِ تَلَذَّذُوا أَوْلِيَّكَ بِذِكْرِي وَكَلَامِي وَ حَدِيثِي. قَالَ: يَا رَبِّ! مَا عَلَامَةُ أَوْلِيَّكَ؟ قَالَ: مَسْجُونُونَ قَدْ سَجَنُوا أَلْسِنَتَهُمْ مِنْ فُضُولِ الْكَلَامِ وَ بَطُونَهُمْ مِنْ فُضُولِ الطَّعَامِ.^۲

«هنگامی که اهل بهشت مشغول تناول خوردنیها و نوشیدنیهای بهشتی هستند - که یک ذره از آن خوردنیها و یک قطره از آن نوشیدنیها در تمام این عالم پیدا نمی‌شود - و از این خوردن و نوشیدن لذت می‌برند، ایشان به ذکر من و سخن گفتن با من مشغول بوده و از این ذکر و تکلم با من لذت می‌برند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از خداوند می‌پرسند: ای پروردگار! علامت این

۱. آیه ۴۱، از سوره ۳۳: الأحزاب.

۲. /رشاد القلوب، ج ۱، ص ۲۰۰.

اولیاء و خاصان درگاهت چیست؟

خداوند می‌فرماید: اینها زندانیانی‌اند که زبانهایشان را از زیادی کلام و شکمهایشان را از زیادی طعام باز داشته و زبان و شکم خود را در بند نموده‌اند. همان‌طور که در آخرت اولیاءِ الهی از اَکَل و شُرَب لذت نمی‌برند، در این دنیا نیز لذت اولیاءِ الهی از اَکَل و شرب نیست، بلکه اَکَل و شرب آنها به اندازه رفع نیاز است؛ تنها زمانی سراغ غذا خوردن می‌روند که گرسنه بوده و چاره‌ای نداشته باشند، چون برای زندگی در این دنیا باید این شکم را خالی نگذاشت.

بنده کراماً دیده بودم وقتی مرحوم آقای حدّاد رضوان‌الله‌تعالی‌علیه جهت تناول غذا سر سفره می‌نشستند، در واقع غذا نمی‌خوردند، بلکه با غذا بازی می‌کردند! یک لقمه کوچک نان برمی‌داشتند، یک ذره سبزی یا ترب می‌گذاشتند روی آن، بعد همین‌طور این دست و آن دست می‌کردند؛ شاید تا انتهای غذا خوردن بیشتر از دو لقمه میل نمودند. در تمام مدّتی که همراه با مرحوم علامه والد به کربلا مشرف شده و خدمت مرحوم آقای حدّاد می‌رسیدیم، برنامه ایشان چه ظهرها و چه شبها به همین صورت بود.

مرحوم علامه طباطبائی نیز به همین صورت بودند. زمانی که در قم مشغول تحصیل بودیم، روزی ایشان را برای نهار به منزل دعوت کردیم. ایشان هنگام غذا با دو سه انگشت، لقمه‌های کوچکی برداشته و تناول می‌فرمودند؛ خیلی کم غذا بودند. کسانی نظیر مرحوم آقای حدّاد و مرحوم علامه طباطبائی مصداق عمل به این فرمایش رسول خدا هستند که: حَسْبُ ابْنِ آدَمَ لَقِیمَاتُ یُقَمِّنَ صَلْبَهُ.^۱ «برای فرزند انسان، چند لقمه کوچک^۲ که تنها کمر او را راست نگه دارد، کافی است.»

۱. عَاةُ الدَّاعِی، ص ۸۴.

۲. «لَقِیمَة» مُصَغَّرُ لَقْمَة است؛ یعنی لقمه کوچک.

اولیاء الهی چیزهای دیگری می‌خورند، غذای اولیاء الله ذکر خداوند است! مگر می‌شود انسان با ذکر، سدّ جوع و سدّ رمق کند؟ بله!

حضرت موسی علیه‌السلام در کوه طور چهل روز نخوردند و نیازشامیدند، أمّا با این حال بدنشان سرحال بود، زیرا این بدن را ذکر خداوند نگه داشته بود.^۱

البته شما این کار را نکنید! شما باید غذا میل نمائید، منتهی نه به مقداری که سیر شوید، بلکه باید قبل سیرشدن، از غذا دست بکشید، تا إن شاء الله برسید به آن مرحله‌ای که دیگر خودبه‌خود نمی‌توانید غذا بخورید، به آن مرحله‌ای که عشق تمام وجود انسان را بگیرد.

وقتی دیگران با خورد و خوراک لذّت می‌برند، اولیاء خدا با ذکر او متلذّذ می‌شوند؛ در دنیا چنین‌اند و در آخرت هم چنین خواهند بود. لذّت آنها ذکر خداوند است، لذا اعتنائی به غذای دنیوی و بهشتی ندارند. آنها از این عوالم عبور کرده‌اند. این نعمتها متعلّق به عالم مُلک و نهایتاً ملکوت است، أمّا اولیاء خدا از این عوالم گذشته‌اند، حتّی از عالم جبروت هم گذشته و به لقاء خداوند فائز شده‌اند. چقدر حافظ عالی فرموده است که:

تو را ز کنگره عرش می‌زنند صغیر ندانمت که در این دامگه چه افتاده است^۲

آنها لذّتشان محبّت و ذکر خداوند است و محبّت او تمام وجودشان را فرا گرفته است. اصلاً وجودشان بواسطه محبّت خدا آتش گرفته است! بنده یادم هست که زمانی مرحوم آقای حدّاد با یکی از شاگردان خود که مبتلای به تمرّد بود، به منزل ما تشریف آورده بودند. در مسأله‌ای میان ایشان و آن شاگرد مشاجره‌ای پیش آمد؛ فاصله آن آقا با مرحوم حدّاد یک متر یا یک متر و نیم بود، بنده خودم دیدم که تا این

۱. مصباح الشریعة، ص ۱۹۶.

۲. دیوان حافظ، ص ۱۰، غزل ۱۶.

شخص آمد که نزدیک شود، مرحوم آقای حدّاد دستشان را بالا آوردند و به او فرمودند: «فلانی! جلو نیا که من کوه آتشم؛ می سوزی!»

فرمایش ایشان مجاز و کنایه نبود، بلکه عین واقعیت بود؛ اگر آن شخص در آن موقع به مرحوم آقای حدّاد نزدیک می شد واقعاً می سوخت! زیرا این شخص تمرّد کرده بود و نفس قدسی حضرت آقای حدّاد در آن هنگام مشتعل به سبحات جلالیه بوده و از این شخص به شدت متأثر و ناراحت شده و طاقت نزدیک شدن او را به خود نداشتند، لذا فرمودند: اگر نزدیک شوی می سوزی؛ یعنی آتش درون من بر تو تأثیر گذاشته و تو را می سوزاند.

بگشای تربتم را بعد از وفات و بنگر کز آتش درونم دود از کفن برآید^۱
این قلب از محبت خدا آتش گرفته است، منتهی ما چشم بصیرت نداریم و این آتش را نمی بینیم. کسی مانند مرحوم آقای حدّاد قدس الله نفسه الزکیّه را می بینیم و با خود می گوئیم: مگر این آقا با سایرین چه فرقی دارد؟ مگر مرحوم آقای حدّاد با سایرین از نظر ویژگیهای ظاهری چه تفاوتی داشتند؟ چه کسی پیدا می شود که به باطن این مرد الهی دست یابد و پی ببرد که در این بدن مادی چه اقیانوسی از توحید و معرفت و عشق به خدا قرار دارد؟!

اینها همه حقایقی است که ما نیز باید با مراقبه و محاسبه، خود را به آن مرتبه برسانیم. بعضی بزرگان می فرمودند: شب که می خواهید بخوابید، خود و اعمال خود را محاسبه کنید. أمّا بعضی دیگر نظرشان این بود که اگر دیدی الآن ضرر کردی، همان موقع جبران کن! یعنی خودت را همان وقت معاتبه کن، سرزنش کن! و بعد از این عتاب هم فرصت از دست رفته را جبران نما؛ دستت را بلند کن و استغفار کن؛ قبل از خواب نیم ساعت بنشین استغفار کن و ذکر خدا بگو.

۱. همان مصدر، ص ۲۰۲، غزل ۹۰.

اگر امروز قرآنت را نخوانده‌ای، اوّل بخوان و بعد بخواب؛ کار را برای فردا نگذار! اگر کار را برای فردا گذاشتیم، آن وقت به امید این فرداها، دیگر کار را انجام نمی‌دهیم؛ بعد می‌بینیم چندین وقت است که گذشته و قرآنمان را نخواندیم، ذکرمان را نگفتیم و مراقبه‌مان ترک شده است.

ذکر لسانی و قلبی

به هر حال، یکی از راههای دستیابی به محبّت و عشق پروردگار و یکی از مقدّمات تحصیل این مهم، ذکر و یاد خداوند است. البتّه مقصود از ذکر چه در این آیه مبارکه: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا**^۱ و چه در روایات و دستورات بزرگان دین، تنها اذکار لسانیّه و زبانی نیست، بلکه اذکار قلبیّه هم مصداق ذکر است و اصلاً حقیقت ذکر و یاد پروردگار، ذکر قلبی است که از اذکار لسانی اقوی می‌باشد.

اگر کسی ذکر **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** را به صورت قلبی به‌جای بیاورد و معنای این ذکر شریف را نیز در قلب خود بگذراند و با قلب خود گوینده این ذکر باشد، اثری که دریافت می‌کند از ذکر لسانی صرف بیشتر خواهد بود. ذکر لسانی بدون توجّه قلبی، در واقع پوسته‌ای بدون حقیقت است که انسان را به مطلوب و مقصود نخواهد رساند؛ عمده این است که وقتی کسی ذکر لسانی می‌گوید، قلب او با زبانش همراه باشد.

به عبارت دیگر: مؤمن نباید هنگام ذکر لسانی در غفلت باشد؛ مثلاً وقتی کسی ذکر شریف **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** را بر زبان می‌آورد، در نفی و اثبات این ذکر (که نفی غیر و اثبات وجود حضرت حقّ است) قلب نیز باید با زبان او همراهی کند و معانی

۱. آیه ۴۱، از سورهٔ ۳۳: الأحزاب.

این ذکر بر دل مرور داده شود؛ یعنی این معنا که عبارت است از: نبودن هیچ مؤثر و هیچ مستقلى غير خداوند متعال در عالم و انحصار حیات و علم و قدرت در ذات مقدّس او، بر دل مرور داده شود.

ذکر نباید صرف لقلقه زبان باشد؛ اگر در هنگام ذکر قلب کسی با زبانش همراهی کرد، آن وقت است که چنین شخصی به سرمنزل مقصود خواهد رسید. پس برای رسیدن به مقصود، هم ذکر لسانی و هم ذکر قلبی، هر دو لازمند. و آنچه از فرمایشات معصومین علیهم السّلام به دست ما رسیده است، این است که: انسان باید همواره به یاد خدا بوده و ذکر لسانی و قلبی را با یکدیگر همراه نماید. کما اینکه اولیاء الهی و اهل معرفت نیز با تبعیّت از دستورات معصومین علیهم السّلام ابتدا به اذکار لسانی دستور می دادند و اینگونه نبود که جانب افراط را گرفته و تنها به ذکر قلبی اهتمام داشته باشند، امّا همواره بر این امر تأکید داشتند که گفتن ذکر باید همراه با توجّه و التفات به معانی آن باشد.

سالک باید همیشه به یاد پروردگار بوده و اذکار لسانی را با توجّه قلبی همراه نماید و اگر اداء اذکار لسانی برای او مقدور نبود، حتماً باید ذکر قلبی را داشته باشد و با قلب خود مثلاً مترنّم به ذکر شریف لا إله إلاّ الله باشد. چقدر جناب فیض کاشانی رضوان الله علیه خوب سروده است:

سکینه دل و جان لا إله إلاّ الله نتیجه دو جهان لا إله إلاّ الله^۱

فیض کاشانی بسیار مرد بزرگی است؛ ایشان هم فقیه بود و هم محدّث، هم فیلسوف بود و هم عارف. مرحوم علامه طباطبائی در مورد ایشان می فرمودند: «ما در بین علماء شیعه به جامعیت مرحوم فیض کم داریم.» إن شاء الله دیوان ایشان را تهیه کرده و در منزل داشته باشید و خصوصاً اشعاری که راجع به لا إله إلاّ الله و

۱. دیوان فیض کاشانی، ص ۵۷۴.

استغفار دارند را مرور کنید. چقدر در این اشعار عالی بیان فرموده است:

ز هرچه غیر یار اُستغفرُ الله ز بود مستعار اُستغفرُ الله^۱

می فرماید: از هرچه غیر یار، یعنی از هرچه غیر خداست، از هر فکر و نیتی به غیر او، استغفار می کنم. از این بود و از این وجودی که ما به خود نسبت می دهیم و مُستعار است، استغفار می کنم.

این وجود و هستی که ما داریم، از ما نیست، بلکه عاریه است. عاریه دهنده نیز پروردگار است و اوست که به ما این وجود را عاریه داده است، زمانی هم این عاریه را پس می گیرد. جناب فیض در اینجا بیان می دارد که از این بود مجازی و اینکه ما احساس وجود استقلالِ نموده و خیال می کنیم هستیم و وجودی برای خود داریم، باید گفت: اُستغفر الله! باید به خدا پناه برد.

ما که هستیم که وجودی داشته باشیم؟! فقط او هست؛ در عالم وجود، یک هستی وجود دارد و آن هستی حضرت حق است. همه به هستی او هستند. تمام آیات قرآن کریم دلالت دارند که ماسوی الله تماماً آیات او هستند، نه در مقابل او! تمام آسمانها و زمین و کواکب و سائر موجودات همه آیه و نشانه او هستند، وجودشان وجود ظلی است نه وجود اصلی و مستقل؛ پس اصل اوست.

دمی کان بگذرد بی یاد رویش از آن دم صد هزار اُستغفرُ الله^۲

یک دم و یک آن که بدون یاد و ذکر و توجه به خداوند تبارک و تعالی بگذرد از آن دم باید صد هزار مرتبه استغفار کرد!

ترجیع بند مرحوم هاتف اصفهانی نیز جزء بهترین اشعار توحیدی است. خوب است انسان این اشعار را با خود داشته باشد و هر روز مطالعه کند. ایشان در آن ترجیع بند می فرمایند:^۳

۱ و ۲. همان مصدر، ص ۵۷۳.

۳. دیوان هاتف/صفهانی، ترجیع بند، بند پنجم، ص ۳۱ و ۳۲.

یار بی پرده از در و دیوار در تجلّی است یا اُولی الأبصار
 شام جوی و آفتاب بلند روز بس روشن تو در شب تار
 گر ز ظلمات خود رهی، بینی همه عالم مشارق الأنوار
 یعنی: اگر از ظلمات خود راه خروجی پیدا کنی، همهٔ عالم را مشارق أنوار
 می‌بینی؛ یعنی همهٔ عالم را تجلیات حضرت حق خواهی دید.

کور و ش قائد و عصا طلبی بهر این راه روشن و هموار
 راه به این همواری است! راه به این روشنی است! بعد برای خودت
 عصا می‌گیری که این راه را بروی؟! مثل کورها برای وجود حضرت حق، برای
 خدای تبارک و تعالی، برای این راه روشن و هموار، دلیل بخواهی اقامه کنی
 که با دلیل حرکت نمائی؟! این راه احتیاج به دلیل ندارد؛ خدا همهٔ عالم را
 گرفته است!

چشم بگشای به گلستان و ببین جلوهٔ آفتاب در گل و خار
 ز آب بیرنگ صدهزاران رنگ لاله و گل نگر در این گلزار
 می‌فرماید: آبی که هیچ رنگی ندارد، وقتی در گلزار، زیر بوته‌های گل روان
 گشته و ساری و جاری می‌شود، از این آب چه گل‌های زیبا و رنگارنگی پدید آمده و
 ظاهر می‌گردند. حالا خدائی هم که بی‌رنگ است، این همه موجودات رنگارنگ و
 زیبا را پدید آورده و می‌بینید چه زیباییها و جمالی را در عالم خلق فرموده است؛
 تمام این جمالها، تمام این کمالها، همه از اوست.

جمال هر جمیلی، هر گلی، هر بلبلی، همه جمال اوست. وقتی انسان این
 پرنده‌ها را با الوان مختلف می‌بیند یا گل‌های زیبا را تماشا می‌کند متحیر می‌شود که
 چه نقّاشی این تصاویر را به این زیبایی نقش‌آفرینی کرده است؟ همه جمال خود
 حضرت حق است که در هر یک به قدر ظرفش منعکس گشته و جز خدا هیچکس
 نیست! به قول جناب حافظ رضوان‌الله‌علیه:

من نمی‌یابم مجال ای دوستان گرچه او دارد جمالی بس جمیل^۱
 تمام زیبایی‌های عالم، از ناحیه پروردگار است! و چقدر خود این خدا
 زیباست که مظاهر جمالش این چنینند. خداوند أَجْمَلُ مِنْ كُلِّ جَمِيل است؛ زیبایی
 که از همه زیبايان زیباتر است.

پا به راه طلب نه از ره عشق بهر این راه توشه‌ای بردار
 وارد راه خدا شو، طالب خدا شو! تا اینکه با عشق، توشه‌ای برای راه خودت
 برداری.

شود آسان ز عشق کاری چند که بود نزد عقل بس دشوار
 اگر پا در راه عشق خدا بگذاری و محبت او را در دل جای دهی، آن وقت
 خیلی از کارهایی که برای عقل، سختی و دشواری زیادی دارد، به برکت محبت
 الهی، آسان و سهل خواهد شد. اگر آتش عشق پروردگار به قلبی زد، دیگر این امور
 پنداری و این کارهای وهمی که در نزد اهل دنیا دارای ارزش است؛ مثل
 توجه داشتن به شخصیت خود، حفظ آبروی خود، نشستن در صدر مجلس که
 دیگران برایش دست و پا می‌شکنند! تماماً بی‌ارزش خواهد شد.

یار گو بالغُدُوْ و الْأَصَال یار جو بالعَشِي و الْإِبْكَار
 همیشه به دنبال یار باش؛ یعنی پیوسته به دنبال خدا بگرد و طالب او باش!
 صبح و شب مشغول ذکر او باش! سابقاً این حدیث قدسی را خواندیم که: مَنْ
 طَلَبَنِي بِالْحَقِّ وَجَدَنِي.^۲ «اگر کسی دنبال من بیاید و من را طلب کند و در این طلب
 خود صادق باشد من را می‌یابد.»

صد رَهت لَنْ تَرَانِي ار گوید باز می‌دار دیده بر دیدار

۱. دیوان حافظ، ص ۱۴۱، غزل ۳۱۴.

۲. الجواهر السنیه فی الأحادیث القدسیه، ص ۱۹۱.

اگر صد مرتبه گفتی: خدایا! خودت را به من نشان بده و در جواب، خداوند همان پاسخی را به تو داد که سابقاً به حضرت موسی علیه السلام داده بود؛ یعنی فرمود: **لَنْ تَرَانِي!** «هیچگاه من را نخواهی دید!» باز هم چشمت به جمال او باشد، شاید تجلی کند و جمالش را ببینی! مگر جمال خداوند دیدنی است؟ بله!

از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کردند: **هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ حِينَ عَبْدَتُهُ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيْلَكَ! مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ.** «آیا پروردگارت را هنگام عبادت دیده‌ای؟ حضرت در جواب فرمود: من این چنین نبودم که خدائی را که ندیده‌ام عبادت کنم؟!»

پرسید: یا امیرالمؤمنین! **كَيْفَ رَأَيْتَهُ؟** «ای امیرمؤمنان! پروردگارت را چگونه دیدی؟» **قَالَ: وَيْلَكَ! لَمْ تَرَهُ الْعَيْنُ فِي مُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ.**^۱ «چشمهای سر با مشاهده دیدگان خدا را ندیده و نمی‌بیند، (چون خدا جسم نیست که با این دو چشم سر دیده شود) ولیکن قلبها به حقائق ایمان خداوند را می‌بیند.»

این دیدن، بواسطه حصول حقیقت ایمان در قلب است. پس نمی‌شود گفت: خدا قابل رؤیت نیست! این فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام، فرمایش کسی است که دومین نفر در عالم خلقت بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است؛ حضرت صریحاً می‌فرمایند: خداوند دیدنی است! و چقدر این جمال خداوند زیبا است!

پس اگر در راه خدا و طریق حق بودیم و صد بار هم از جانب خدا خطاب: **لَنْ تَرَانِي** آمد، باز هم باید امید داشته باشیم که بتوانیم با اعمال صالحه و طلب دائمی و اخلاص و تهذیب نفس و مراقبه، شاهد وصل را در آغوش بگیریم و به ملاقات

خداوند متعال دست پیدا کنیم.

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا.^۱ هرکسی که امید ملاقات پروردگارش را دارد، باید دو کار را انجام دهد تا این شاء الله به لقاء او مشرف شود:

اول: عملش باید عملی نیکو باشد، باید اعمال نیک اعم از واجبات و مستحبات را انجام دهد؛ البته از واجبات نباید چیزی فروگذار شود ولی انجام مستحبات به قدر امکان لازم است.

دوم: در عبادت پروردگارش شریک قائل نشود و در عبادت فقط او را پرستش کند و لا غیر!

با مراعات این دو امر انسان می تواند به لقاء الهی مشرف شود و نباید هیچگاه از رسیدن به این مقصود ناامید گردد.
جناب هاتف در ادامه می فرماید:

تا به جایی رسی که می نرسد پای اوهام و دیده افکار
می توانی در مراتب عالم آن قدر بالا و بالا بروی و در آسمان معرفت اوج
بگیری که پایه اوهام و افکار هم به آن مرتبه نرسد.

بار یابی به محفلی کآنجا جبرئیل امین ندارد جا
اگر کسی در مقام تهذیب نفس باشد، به جایی می رسد که جایگاه جبرئیل
است و بلکه بالاتر! می رسد به جایی که جبرئیل هم سعه و ظرفیت حضور در آن
موطن را ندارد؛ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در شب معراج آن قدر اوج
گرفتند و بالا رفتند که دیگر جبرئیل توان آمدن نداشت. حضرت به او فرمودند: بیا

۱. آیه ۱۱۰، از سوره ۱۸: الکهف.

بالا تر! در جواب گفت: لَوْ دَنَوْتُ أَنُمَلَةً لَا حَتَرَفْتُ.^۱ نمی توانم! «اگر به اندازه یک بند انگشت بالا تر بیایم آتش می گیرم و می سوزم!»

آنجا دیگر جای جبرئیل نیست، جای رسول خدا صَلَّی اللہ علیہ و آلہ و سلم است و آنهایی که از ایشان تبعیت کرده اند. پیامبر امام اند و امت مأموم؛ امام هر جایی که برود مأموم را پشت سر خود می برد و اگر اینطور نباشد اصلاً امام بودن و مأموم بودن صادق نیست! صدق امام و مأموم در جایی است که مأموم پشت سر امام خود به همان جایی برود که امامش می رود.

لذا در روایات داریم که: نماز امام جماعت باید به صورتی باشد که این نماز، مأمومین را بسوی خداوند متعال سوق دهد و افراد در اثر اقتداء به او، بسوی خداوند حرکت کنند.^۲

امام جماعتی که به فکر دنیا و زخارف آن است و با همان فکر تکبیرة الاحرام می گوید، مشخص است که تکلیف مأمومش چه خواهد شد! این مأمومین بسوی خدا سوق داده نمی شوند.

این ره، آن زاد راه و آن منزل مرد راهی اگر، بیا و بیار
ور نه ای مرد راه چون دگران یار می گوی و پشت سر می خار

این راه، این هم توشه و آن هم سر منزل مقصود؛ اگر مرد راه هستی هم خودت بیا و هم زاد و توشه ات را بیاور، اما اگر مانند دیگران مرد راه نیستی، تو خدا خدای خودت را بگو و پشت سرت را بخاران! یعنی اینطور ذکر یار گفتن و یاد او را داشتن به درد نمی خورد! اگر با زبان بگوئیم: خدا! اما در مقام عمل و رفتار صادق نباشیم،

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۱۷۹.

۲. در مستدرک الوسائل، از رسول خدا صَلَّی اللہ علیہ و آلہ و سلم روایت می کند که آن حضرت فرمودند: إِنَّ أَيْمَنَكُمْ قَادَتُكُمْ إِلَى اللَّهِ فَانظُرُوا بِمَنْ تَقْتَدُونَ فِي دِينِكُمْ وَ صَلَاتِكُمْ. (مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۴۶۳)

اگر خدا خدا کنیم اَمّا توجّه به او نداشته باشیم، بر زبانمان یاد او جاری باشد اَمّا مرتکب معصیت شویم و اطاعتش را بجا نیاوریم، این ذکر به درد نمی‌خورد!

هاتف ارباب معرفت که گهی مست خوانندشان و گه هوشیار
قصدهایشان نهفته اسراری است که به ایماء کنند گاه اظهار
پی‌بری‌گر به رازشان دانی که همین است سرّ آن اسرار
که یکی هست و هیچ نیست جز او وحده لا اله الا هو

انسان همیشه باید طالب خدا باشد، اهل معرفت گفته‌اند:

آن دلی‌کو هست خالی از طلب دائماً بادا پر از رنج تعب^۱
هر دلی‌که خالی از طلب پروردگار است، دائماً در رنج و تعب عالم
کثرت قرار می‌گیرد، چون طلب خدا را ندارد. اَمّا وقتی طلب خدا در دل
بیاید و انسان خداجو شود، این رنج و تعب عالم کثرت سرسوزنی در او تأثیر
نمی‌گذارد.

آن سری‌کو را هوای دوست نیست

زو مجو مغزی‌که او جز پوست نیست^۲

مراد از «دوست» خداوند است؛ شاعر می‌فرماید: هرکسی که محبت و هوای
خداوند را در دل ندارد، از او انتظار مغز نداشته باش! او پوسته صرف است،
حقیقتی ندارد؛ مثل بادام و گردویی که فقط پوسته باشد و مغز نداشته باشد. آن دلی
که هوای خدا را ندارد، دل نیست. به همین جهت، نماز این افراد هم پوسته‌ای بیش
نیست، روزه‌شان هم پوسته‌ای بیش نیست، حجّشان هم پوسته‌ای بیش نیست؛
چون به حقیقت نرسیده‌اند.

آن نمازی نماز است که تکبیرش با عشق خدا باشد، تحمید و تسبیح و

۱ و ۲. اسرار الشهود، ص ۱۶.

تسلیمش و کلاً تمام نماز با عشق به او شروع و با عشق به او به اتمام رسد، بطوری که نمازگزار سر از پا نشناسد.

أَصَلَّى فَأَشْدُو حِينَ أَتَلُو بِذِكْرِهَا

و أَطْرَبُ فِي الْمِحْرَابِ وَ هِيَ إِمَامِي (۱)

و بِالْحَجِّ إِنْ أَحْرَمْتُ لَبَيْتُ بِأَسْمِهَا

و عَنْهَا أَرَى الْإِمْسَاكَ فِطْرَ صِيَامِي (۲)^۱

۱. نماز می‌خوانم و چون با یاد او تلاوت می‌نمایم به ترنم درآمده و در محراب عبادت به وجد و طرب می‌آیم؛ و اوست که امام من است.

۲. و چون در حج بیت‌الله بخوادم إحرام ببندم، به نام او لَبَيْتُ می‌گویم. و در روزه‌ای که می‌گیرم، شکستن آن روزه را دست برداشتن از او و از یاد او می‌دانم. امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه‌أظهر و أبرز مصادیق چنین نمازی بودند؛ وقتی حضرت می‌گفتند: **الله أكبر**، دیگر محو خدا می‌شدند. و الشَّاهِدُ عَلَى ذَلِكَ، اینکه: وقتی می‌خواستند تیر را از پای حضرت بیرون بکشند، دیدند آن‌قدر این تیر درد دارد که در غیرنماز، حضرت نمی‌توانند این درد را تحمل کنند، لذا هنگامی که به نماز مشغول شدند، تیر را از پای ایشان بیرون آوردند و حضرت نیز اصلاً متوجه نشدند! این نماز، نماز است. چقدر شاعر عالی فرموده است:

خوشا نماز و نیاز کسی که از سر درد

به آب دیده و خون جگر طهارت کرد^۳

خوشا به حال نماز آن کسی که از سر درد و فراق پروردگار و شوق لقاء او، با

آب دیده، یعنی اشک چشم و خون جگر طهارت می‌کند!

۱. دیوان/بن‌الفارض، ص ۱۸۹.

۲. إرشادالقلوب، ج ۲، ص ۲۱۷.

۳. دیوان/حافظ، ص ۵۰، غزل ۱۰۷.

دوام ذکر

باری، سخن در ذکر و ضرورت اهتمام به آن جهت تحصیل محبت خداوند متعال بود؛ مؤمن برای تحصیل محبت باید دائماً به یاد خداوند متعال و در طلب وی بوده و دوام ذکر داشته باشد. دوام ذکر قلب را نورانی می‌کند و هرچه مؤمن بیشتر ذکر بگوید نورش بیشتر شده و با این نور حرکت کرده و درجه درجه بالا می‌رود. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: **الذِّكْرُ نَوْرٌ وَ رُشْدٌ، الذِّكْرُ جَلَاءُ الْبَصَائِرِ وَ نَوْرُ السَّرَائِرِ، الذِّكْرُ يُونِسُ اللَّبِّ وَ يُنِيرُ الْقَلْبَ وَ يَسْتَنْزِلُ الرَّحْمَةَ، ذِكْرُ اللَّهِ نَوْرُ الْإِيمَانِ. عَلَيْكَ بِذِكْرِ اللَّهِ؛ فَإِنَّهُ نَوْرُ الْقَلْبِ. مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَحْيَا اللَّهُ قَلْبَهُ وَ نَوَّرَ عَقْلَهُ وَ لُبَّهُ.**^۱

«یاد خدا موجب روشنائی قلب و هدایت انسان می‌شود. یاد خدا زنگارهای قلوب را زدوده و نور باطن و جان انسان است. یاد خدا مونس عقل و روشن‌کننده قلب آدمی بود. و موجب نزول رحمت الهی می‌شود. ایمان انسان بواسطه یاد خدا نورانی می‌شود. همیشه به یاد خدا باش! چراکه ذکر خدا کدورت و ظلمت قلب را برطرف می‌کند. هرکس خداوند متعال را یاد کند، خداوند قلبش را زنده کرده و تاریکی جهل را از عقل او برطرف نموده و وی را برای درک معارف حقّه مهیا می‌کند.»

مؤمن با دوام ذکر و تحصیل نور به جایی می‌رسد که مؤمنین دیگری که پائین‌تر از او بوده و به آن درجه و مرحله نرسیده‌اند، از نور او استضاءه و استناره کرده و بهره‌مند می‌شوند.

مرحوم کلینی روایت بسیار نفیسی را از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمودند: **يَا ابْنَ أَبِي يَعْفُورٍ! قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: سِتُّ**

۱. تصنیف غررالحکم ودررالكلم، ص ۱۸۹.

خِصَالٍ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ عَنْ يَمِينِ اللَّهِ.

در اینجا حضرت از جدّ بزرگوار خود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شش خصلت را نقل می‌فرماید که هرکس هر شش را داشته باشد، در برابر و در جهت راست خداوند متعال قرار دارد. سپس می‌فرماید:

فَمَنْ كَانَ هَكَذَا كَانَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَيَسْتَضِيءُ بِنُورِهِمْ مَنْ هُوَ أَسْفَلَ مِنْهُمْ. وَأَمَّا الَّذِينَ عَنْ يَمِينِ اللَّهِ^۱ فَلَوْ أَنَّهُمْ يَرَاهُمْ مَنْ دُونَهُمْ لَمْ يَهْتَنُتْهُمْ الْعَيْشُ مِمَّا يَرَوْنَ مِنْ فَضْلِهِمْ.

فَقَالَ ابْنُ أَبِي يَعْفُورٍ: وَ مَا لَهُمْ لَا يُرَوْنَ وَ هُمْ عَنْ يَمِينِ اللَّهِ؟ فَقَالَ: يَا ابْنَ أَبِي يَعْفُورٍ! إِنَّهُمْ مَحْجُوبُونَ بِنُورِ اللَّهِ؛ أَمَا بَلَغَكَ الْحَدِيثُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يَقُولُ: إِنَّ لِلَّهِ خَلْقًا عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَ عَنْ يَمِينِ اللَّهِ وَ جُوهُهُمْ أَبْيَضُ مِنَ الثَّلْجِ وَ أَضْوَاءُ مِنَ الشَّمْسِ الضَّاحِيَةِ؛ يَسْأَلُ السَّائِلُ: مَا هَؤُلَاءِ؟! فَيَقَالُ: هَؤُلَاءِ الَّذِينَ تَحَابُّوا فِي جَلَالِ اللَّهِ...^۲

«کسانی که چنین باشند، بین یدی الله قرار گرفته‌اند و آنهایی که پائینتر از آنها قرار دارند، از نور آنها بهره‌مند شده و استفاده می‌کنند و ایشانند که در جانب راست پروردگار قرار دارند، اگر کسانی که پائین دستشان هستند، آنها و شدت نور و فضل

۱. از صدر و ذیل حدیث اینطور به دست می‌آید که کسانی که «عن یمین الله» هستند همان کسانی می‌باشند که «بین یدی الله» می‌باشند و لذا به احتمال زیاد اصل حدیث چنین بوده است: «هُمْ الَّذِينَ عَنْ يَمِينِ اللَّهِ» که به «أَمَّا الَّذِينَ» تصحیف شده است.

مرحوم فیض نیز در وافی فرموده است: «بیان: کان بین یدی الله تعالی و عن یمین الله یعنی کان مع کونه بین یدی الله عن یمین الله؛ فهما صفتان لقوم واحد و هم أصحاب الیمین. و اما قوله علیه السلام فی آخر الحدیث: و اما الذين عن یمین الله فلیس یعنی به انفصالهم عن الذين بین یدی الله بل وصفهم تارة بالوصفين و أخرى بأحدهما كما يدل عليه استشهاده بالحديث النبوی.» (الوافی، ج ۵، ص ۵۶۳)

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۷۲ و ۱۷۳.

و برتری ایشان را مشاهده کنند، عیششان منغص می‌شود و دیگر بهشت برایشان گوارا نیست! (در بهشتند، از نعمت‌های بهشتی متنعم‌اند، با این حال وقتی کسانی که بین یدی الله و عن یمین الله هستند را می‌بینند که در چه بهجت و سروری به سر می‌برند، عیششان منغص می‌شود.)

ابن‌ابی‌یعفور از حضرت سؤال می‌کند و می‌گوید: چطور ایشان دیده نمی‌شوند درحالی‌که در جانب راست خداوند قرار دارند؟ (چرا افرادی که در مرتبه پائین‌تر قرار دارند، نمی‌توانند ایشان را ببینند؟) حضرت در جواب می‌فرماید: ای ابن‌ابی‌یعفور! اینها به نور خدا محجوبند و در پرده نور الهی هستند؛ یعنی آنچنان نور پروردگار این خواص را احاطه کرده است که در حجاب نور قرار گرفته‌اند و به تعبیر دیگر در نور گم شده‌اند! لذا دیده نمی‌شوند. البتّه اگر هم کسی آنها را ببیند عیش برایش منغص می‌شود و با خود می‌گوید: آنها چه درجاتی دارند! در چه مرتبه‌ای قرار دارند!

سپس حضرت به ابن‌ابی‌یعفور می‌فرماید: آیا این حدیث به تو نرسیده است که: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرمودند: برای خداوند در جانب راست عرش خلقی است که ایشان هم «عَنْ يَمِينِ اللَّهِ» و هم «بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ» هستند و این دو خصوصیت را با هم دارا می‌باشند؛ یعنی آن‌قدر به خداوند نزدیک‌اند که جامعیت پیدا کرده‌اند. خصوصیت اینها چنین است که صورتهایشان از برف سفیدتر و از خورشید در وسط روز، تابناکتر است.^۱

بعد، پرسنده‌ای سؤال می‌کند: اینها چه کسانی هستند که اینطور

۱. مرحوم علامه والد در برخی از نامه‌هایی که برای مرحوم آقای حدّاد رضوان‌الله تعالی‌علیهما می‌نوشتند، چنین مرقوم می‌فرمودند: إِلَى الشَّمْسِ الْمُضِيَّةِ. «بسوی خورشید تابناک!» این تعبیر همین تعبیری است که رسول خدا می‌فرمودند: وَجُوهُهُمْ أَيْضًا مِنَ النَّجْلِ أَضْوَاءُ مِنَ الشَّمْسِ الضَّاحِيَةِ.

می‌درخشند؟ در جواب گفته می‌شود: اینها همان کسانی‌اند که به یکدیگر در جلال خداوند محبت می‌ورزیدند.» محبتشان محبت جلالیه بوده است؛ طالب خدا بودند و خودشان را به تجلیات جلالیه رسانده بودند و در تحت تجلیات جلالیه، به عشق خدا با یکدیگر محبت می‌ورزیدند.

تجلیات جلالیه خداوند همان واردات فنائیه است. اینان مؤمنان عادی نیستند، مُتَحَایِن فی الله معمولی نیستند، بلکه به جلال الله رسیده‌اند و در آن موطن و مقام به هم محبت می‌ورزند و لذا فرمود: در محضر خداوند و «بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ» حضور دارند و در نزد خداوند معزز و مکرم بوده و در جانب کرامت و شرافت «عَنْ يَمِينِ اللَّهِ» قرار دارند و در نور خدا گم شده‌اند و دیده نمی‌شوند، ولی از نورشان دیگران بهره می‌برند.

این درجه اولیاء خداست که با موالات اهل بیت علیهم‌السلام و پیروی از ایشان و مراقبه و مجاهده، به آن نائل می‌شوند و وجودشان عین نور می‌گردد؛ رَزَقَنَا اللَّهُ بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

گرچه سعی شد در این کتاب شریف، نکاتی درباره محبت خداوند، ضرورت و اهمیت عشق الهی و راههای تحصیل این کیمیای ذی‌قیمت بیان شود، ولی حتی قطره‌ای و نمی‌از این دریای متلاطم و خروشان نیز بیان نشد و اصلاً قابل شرح و بیان نیست، زیرا آن مقام مقامی است که طائر فکر و اندیشه، توان پرواز بسوی آن را ندارد و خامه بیان خجالت‌زده و دست حسرت گزیده، از آن مقام منبع مراجعت می‌نماید.

هرچه گویم عشق را شرح و بیان

چون به عشق آیم خجل گردم از آن

گرچه تفسیر زبان روشنگر است

لیک عشق بی زبان، روشن‌تر است

چون قلم اندر نوشتن می‌شتافت
 چون به عشق آمد، قلم بر خود شکافت
 چون سخن در وصف این حالت رسید
 هم قلم بشکست و هم کاغذ درید
 عقل در شرحش چو خر در گِلِ بخفت
 شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت
 آفتاب آمد دلیل آفتاب
 گر دلیلت باید از وی رو متاب^۱

إِنْ شَاءَ اللَّهُ به مُحَمَّد و آل مُحَمَّد عَلَيْهِمُ السَّلَام خداوند قلبهای همه ما را از محبت خود مملو بگرداند. إِنْ شَاءَ اللَّهُ با جذبۀ عشق خود، ما را از این عالم کنده و به لقاء خود در همین نشئه برساند و ما را از عاشقان راستین خود قرار دهد. إِنْ شَاءَ اللَّهُ ما را به اولیاء خود که در نزد خودش در نور او غرق گشته و فانی و مدهوشند ملحق بفرماید.

إِلَهِي مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا وَمَنْ ذَا الَّذِي أَنَسَ بِقُرْبِكَ فَأَبْتَنَى عَنكَ حَوْلًا. إِلَهِي فَاجْعَلْنَا مِمَّنِ اصْطَفَيْتَهُ لِقُرْبِكَ وَوَلَايَتِكَ وَأَخْلَصْتَهُ لُودُكَ وَمَحَبَّتِكَ وَشَوْقَتَهُ إِلَى لِقَائِكَ وَرَضِيَّتَهُ بِقَضَائِكَ وَمَنْحَتَهُ بِالنَّظَرِ إِلَى وَجْهِكَ وَحَبَوْتَهُ بِرِضَاكَ وَأَعَدَّتْهُ مِنْ هَجْرِكَ وَقِلَافِكَ وَبَوَّأَتْهُ مَقْعَدَ الصَّدَقِ فِي جِوَارِكَ وَخَصَصْتَهُ بِمَعْرِفَتِكَ وَأَهْلَيْتَهُ لِعِبَادَتِكَ وَهَيَّمْتَهُ لِإِرَادَتِكَ وَاجْتَبَيْتَهُ لِمُشَاهَدَتِكَ وَأَخْلَيْتَ وَجْهَهُ لَكَ وَفَرَّغْتَ فُؤَادَهُ لِحُبِّكَ وَرَغَّبْتَهُ فِيمَا عِنْدَكَ وَالْهَمَمَتَهُ ذِكْرَكَ وَأَوْزَعْتَهُ شُكْرَكَ وَشَغَلْتَهُ بِطَاعَتِكَ وَصَيَّرْتَهُ مِنْ صَالِحِي بَرِيَّتِكَ وَاخْتَرْتَهُ لِمُنَاجَاتِكَ وَقَطَعْتَ عَنْهُ كُلَّ شَيْءٍ يَقْطَعُهُ عَنْكَ.

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۷، س ۱۷ تا ۲۰.

اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِمَّنْ دَأَبَهُمُ الْإِزْتِيحُ إِلَيْكَ وَالْحَنِينُ وَدَهْرُهُمُ الزَّفَرَةُ وَالْأَنِينُ
 جِبَاهُهُمْ سَاجِدَةٌ لِعَظَمَتِكَ وَعُيُونُهُمْ سَاهِرَةٌ فِي خِدْمَتِكَ وَدُمُوعُهُمْ سَائِلَةٌ مِنْ
 خَشْيَتِكَ وَقُلُوبُهُمْ مُتَعَلِّقَةٌ بِمَحَبَّتِكَ وَأَفْئِدَتُهُمْ مُنْخَلَعَةٌ مِنْ مَهَابَتِكَ.
 يَا مَنْ أَنْوَارُ قُدْسِهِ لِأَبْصَارِ مُحِبِّهِ رَائِقَةٌ وَسُبُحاتُ وَجْهِهِ لِقُلُوبِ عَارِفِيهِ
 شَائِقَةٌ، يَا مَنْ قُلُوبِ الْمُشْتَاقِينَ وَ يَا غَايَةَ آمَالِ الْمُحِبِّينَ، أَسْأَلُكَ حُبَّكَ وَ حُبَّ
 مَنْ يُحِبُّكَ وَ حُبَّ كُلِّ عَمَلٍ يُوصلُنِي إِلَى قُرْبِكَ وَ أَنْ تَجْعَلَكَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا
 سِوَاكَ وَ أَنْ تَجْعَلَ حُبِّي إِيَّاكَ قَائِدًا إِلَى رِضْوَانِكَ وَ شَوْقِي إِلَيْكَ ذَائِدًا عَنْ
 عِصْيَانِكَ وَ ائْتِنِّي بِالنَّظَرِ إِلَيْكَ عَلَى وَ اَنْظُرْ بَعَيْنِ الْوُدِّ وَ الْعَطْفِ إِلَيَّ وَ لَا تَصْرِفْ
 عَنِّي وَجْهَكَ وَ اجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِ الْإِسْعَادِ وَ الْحُظُوةِ عِنْدَكَ؛ يَا مُجِيبُ يَا أَرْحَمَ
 الرَّاحِمِينَ.^١

١. بحار الأنوار، ج ٩١، ص ١٤٨. (مناجات المحبين)



فہارس عامّہ

آیات روایات اُشعار

اُعلام

منابع ومصادر



۱. فهرست آیات

آیه	البقرة: ۲	صفحه
۲۰	يَكَادُ الْبَرْقُ... إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.	۱۱۹
۲۲	الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ... فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَندَادًا.	۶۸، ۶۷
۱۵۲	فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ.	۴۴
۱۵۶	الَّذِينَ إِذَا أَصَابْتَهُمُ... إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.	۲۲۲
۱۶۳	وَاللَّهُمَّ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ.	۶۸
۱۶۵	وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا... وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ...	۴۵، ۴۳
	۴۹، ۶۴، ۶۵، ۶۸، ۷۹، ۸۱ تا ۸۴، ۸۶، ۸۷	
۱۶۶	إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا.	۷۱
۱۶۶ و ۱۶۷	إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ... وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ * وَقَالَ الَّذِينَ... بِخَرَجِينَ مِنَ النَّارِ.	۸۵
	آل عمران: ۳	
۱۸	شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ.	۱۷۴*
۳۱	قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ.	۶۵
۴۹	وَرَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَءِيلَ... أَنِّي أَخْلَقْتُ لَكُم مِّنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ...	۷۱
۶۴	قُلْ يَٰأَهْلَ الْكِتَابِ... وَلَا يَتَّخِذْ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ.	۷۲
	المائدة: ۵	
۲۷	وَأَتْلُ عَلَيْهِمْ... إِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ.	۱۶۴، ۱۸۱
۵۴	يَٰأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا... يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ.	۱۵۳ ت
	الأنعام: ۶	
۹۴	وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ...	۲۲۲

* حرف «ت» علامت تعلیقه می باشد.

آیه	١٦٠
صفحه	١٦٩ ت

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مَثَالٍهَا.

الأعراف: ٧

١٤٣	وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا... لَنْ تَرٰنِي.	٢٨٠
-----	--	-----

التوبة: ٩

٢٤	قُلْ إِنْ كَانَ ءَابَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ...	٨٥
٣١	اتَّخَذُوا أَخْبَارَهُمْ وَرُهِبْنَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ.	٧٢
٨٢	فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا.	٢٢٣
١١١	إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ...	١٠٦

يوسف: ١٢

٣٠	وَقَالَ نِسْوَةٌ... قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا.	٥١ ت
١٠٦	وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ.	٨٧، ٧٨

إبراهيم: ١٤

٣٠	وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا.	٦٨
----	--------------------------------	----

النحل: ١٦

٧٥	ضَرَبَ اللَّهُ... عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ.	١١٧
----	---	-----

الاسراء [بنسرا ئيل]: ١٧

١	سُبْحَنَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ...	١٩٨
٦٧	وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ.	٨٢
٧٩	وَمِنْ الْبَلِّ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ...	١٣٤

الکھف: ١٨

١٠٤ و ١٠٣	قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ... يُحْسِنُونَ صُنْعًا.	١٨٤
١١٠	قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ...	٢٨١

مریم: ١٩

٩٦	إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا.	٦١
----	--	----

آيه	صفحه
	طه: ٢٠
٧٧	وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا... لَا تَخَفْ دَرَكًا وَلَا تَخْشَى.
٢٣٥	
	الأنبياء: ٢١
٢٦ و ٢٧	وَقَالُوا... بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يُسْبِقُونَهُ... يَعْمَلُونَ.
٢٧	لَا يُسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ.
١٨٩	
١٣٨	
	التور: ٢٤
٣٥	اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ.
٩٥	
٣٧	رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ.
١٩٦	
	الفرقان: ٢٥
٧٠	إِلَّا مَنْ تَابَ... فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ.
٢٤٤	
	العنكبوت: ٢٩
٤١	مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ...
٧٨	
	لقمان: ٣١
٢٥	وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ...
٨٠	
	السجدة: ٣٢
١٦ و ١٧	تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ... وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ * فَلَا تَعْلَمُ... بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.
١٣١	
	الأحزاب: ٣٣
٤	مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ.
٢٠٢، ٢٠٠	
٢١	لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ...
١١٠، ١٣٤	
٤١	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا.
٢٧٥، ٢٧١	
٤١ و ٤٢	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا * وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا.
١٦٣	
	فاطر: ٣٥
١٥	يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ.
٢٦٣	
٢٨	وَمِنَ النَّاسِ... إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ...
٢٣٤، ٢٣٥	

آیه	صفحه
یسر: ٣٦	
٨٢	١٨٦
غافر [المؤصر]: ٤٠	
١٦	١٨٤
الزخرف: ٤٣	
٣٨	١٦٥
الحجرات: ٤٩	
٧	٨٦
ق: ٥٠	
٢٢	١٨٤، ١٦٥
النجم: ٥٣	
٣٩	٢٣٩
الواقعة: ٥٦	
٧٩ تا ٧٧	٢٢١
٧٩	٢٢٠، ١٣٣
الحشر: ٥٩	
٧	٧٠
٩	٨٦
٢١	٢٧٧ ت
٢٢	٧٧
الانشقاق: ٨٤	
٦	٩٢
القدر: ٩٧	
١	٧٥ ت

٢. فهرست روايات *

أحاديث قدسي

صفحة

- ٢٧١ إذا تَلَذَّذَ أَهْلُ الْجَنَّةِ بِالطَّعَامِ وَالشَّرَابِ تَلَذَّذُوا أَوْلَئِكَ بِذِكْرِي وَكَلَامِي... (رواية معراجيه)
- ٢٢٠ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَوْحَى إِلَى نَبِيٍِّّ مِنْ أَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَآئِيلَ: إِنَّ أَحَبِّتَ أَنْ تُلْقَانِي غَدًا فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ...
٢١٩ أَنِّي حَبِيبٌ مَنْ أَحَبَّنِي وَجَلِيسٌ مَنْ جَالَسَنِي...
- ١٤١ أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مُوسَى : أَحْبِبْنِي وَحَبِّبْنِي إِلَى خَلْقِي....
- ٢١٠ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى دَاوُدَ : يَا دَاوُدُ! بِي فَافْرَحْ وَبِذِكْرِي فَتَلَذَّذْ...
- ١٨٥ عَبْدِي أَطْعَمَنِي أَجْعَلْكَ مِثْلِي؛ أَنَا حَيٌّ لَا مَوْتَ...
- ١٣٣ فَلَيْسَ كَدَارِ الْأَخِرَةِ دَارٌ تَجَاوَرَ فِيهَا الطَّيِّبُونَ...
- ٩٢، ٤٤ كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ.
- ١٩٢ لَا يَسْعُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَلَكِنْ يَسْعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ.
- ١٧٥ مَنْ أَحْدَثَ وَلَمْ يَتَوَضَّأْ فَقَدْ جَفَانِي...
- ٢٧٩، ٢٣١ مَنْ طَلَبَنِي بِالْحَقِّ وَجَدَنِي.
- ٢٢٥ يَا ابْنَ عِمْرَانَ! كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي فَإِذَا جَنَّهُ اللَّيْلُ نَامَ عَنِّي...
- ١٣٢ يَا ابْنَ مَرْيَمَ! لَوْ رَأَتْ عَيْنُكَ مَا أَعْدَدْتُ لِأَوْلِيَائِي الصَّالِحِينَ ذَابَ قَلْبُكَ...
- ٢٠٧ يَا أَحْمَدُ! أَبْغِضِ الدُّنْيَا وَأَهْلَهَا... أَهْلُ الدُّنْيَا مِنْ كَثَرِ أَكْلِهِ وَضَحِكِهِ...

حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

- ١٤١ أَحِبُّوا اللَّهَ لِمَا يَغْدُوْكُمْ بِهِ مِنْ نِعَمِهِ، وَأَحِبُّوْنِي لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَأَحِبُّوا قَرَابَتِي لِي.

*. شامل: أحاديث قدسي، روايات و سيرة معصومين صلوات الله عليهم أجمعين.

صفحه

١٨٢	أَدْعُوكُمْ إِلَى كَلِمَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ عَلَى اللِّسَانِ ثَقِيلَتَيْنِ فِي الْمِيزَانِ...
٧٣	أَشْجَعُ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ.
٢٦٠	أَعْظَمُ النَّاسِ قَدْرًا مَنْ تَرَكَ مَا لَا يَعْنِيهِ.
١٢٩	أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشَقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَأَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ...
١١٠ ت	أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا؟
١٠٨	الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانِي بَعْدَ مَا أَمَاتَنِي وَإِلَيْهِ النُّشُورُ.
١٠٨	الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَدَّ عَلَيَّ رُوحِي لِأَحْمَدَهُ وَأَعْبَدَهُ.
٩٦	الدُّنْيَا حَرَامٌ عَلَى أَهْلِ الْآخِرَةِ وَالْآخِرَةُ حَرَامٌ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا...
٢٣٤	الدُّنْيَا سَاعَةٌ فَاجْعَلْهَا طَاعَةً...
٢٠٥، ٢٠٤	الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ صَرَّتَانِ.
١٩٨ ت	اللَّهُمَّ ارْنا الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ.
١٩٨ ت	اللَّهُمَّ ارْنا الْحَقَائِقَ كَمَا هِيَ.
١٢٦، ٧٦	النَّفْسُ هِيَ الصَّنَمُ الْأَكْبَرُ.
١٢٠ ت*	الْهَدْيُ الصَّالِحُ وَالسَّمْتُ الصَّالِحُ جُزْءٌ مِنْ خَمْسَةِ وَعِشْرِينَ جُزْءًا مِنَ النَّبَوَّةِ.
١٧٥	إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يُجَدِّدُ الْوُضُوءَ لِكُلِّ فَرِيضَةٍ وَلِكُلِّ صَلَاةٍ.
٢٢٧ ت	أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَنْتَظِرُ دُخُولَ وَقْتِ الصَّلَاةِ وَيَقُولُ: أَرْحَنَا يَا بِلَالُ!
٢٨٢ ت	إِنْ أُمِّتْكُمْ قَادَتْكُمْ إِلَى اللَّهِ فَانظُرُوا بِمَنْ تَقْتَدُونَ فِي دِينِكُمْ وَصَلَاتِكُمْ.
١٣٤ ت	إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا صَلَّى الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ أَمَرَ بِوُضُوئِهِ وَسِوَاكِهِ...
٢٢٨	إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَتَوَبُّ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ.
١٢١	إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى.
٢٨٦	إِنَّ لِلَّهِ خَلْقًا عَنِ يَمِينِ الْعَرْشِ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَعَنِ يَمِينِ اللَّهِ...
٢٢٨	إِنَّهُ لَيَغَانُ عَلَى قَلْبِي وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً.
٢٣٣	ثَلَاثٌ مُنْجِيَاتٌ تَكُفُّ لِسَانَكَ وَتَبْكِي عَلَى خَطِيئَتِكَ وَتَلْزُمُ بَيْتَكَ.
٤٤	جَذْبَةٌ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تُوَاظِي عَمَلَ الثَّقَلَيْنِ.

صفحه

۲۷۲	حَسْبُ ابْنِ آدَمَ لَقِيْمَاتُ يَقْمَنُ صَلْبُهُ.
۲۸۱	حضرت رسول ﷺ در شب معراج ... به او فرمودند: بیا بالاتر!...
۱۳۲	در وصف بهشت فرمودند: فِيهَا مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَ لَا أُذُنٌ سَمِعَتْ...
۷۲	رُهْبَانِ اللَّيْلِ أَشَدُّ النَّهَارِ.
۲۸۵، ۲۸۷ ت	سِتُّ خِصَالٍ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ... وَجُوهُهُمْ أُنِضُّ مِنَ الثَّلَجِ...
۷۱ ت	عِشْرُونَ مَلَكًا عَلَى كُلِّ آدَمِيٍّ.
۲۶۱	... عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ بَصِيرًا بِزَمَانِهِ مُقْبِلًا عَلَى شَأْنِهِ...
۲۶۲	عَلَيْكَ بِطَوْلِ الصَّمْتِ؛ فَإِنَّهُ مَطْرَدَةٌ لِلشَّيَاطِينِ وَ عَوْنٌ لَكَ عَلَى أَمْرِ دِينِكَ.
۱۰۹	كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي حَتَّى يَتَوَرَّمَ قَدَمَاهُ وَ يَقُولُ: أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا؟
۱۰۸ ت	مَا اسْتَبَقَظَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ نَوْمٍ إِلَّا خَرَّ لِلَّهِ سَاجِدًا.
۷۱ ت	مَا مِنْ شَيْءٍ مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ أَكْثَرَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ.
۲۳۷	مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ.
۱۷۴	مَنْ بَاتَ عَلَى طَهْرٍ فَكَأَنَّمَا أَحْيَا اللَّيْلَ كُلَّهُ.
۲۵۷	مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَ عَظَّمَهُ مَنَعَ فَاهُ مِنَ الْكَلَامِ...
۷۷ ت	مَنْ قَرَأَ لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ، إِلَى آخِرِهَا، فَمَاتَ مِنْ لَيْلَتِهِ، مَاتَ شَهِيدًا.
۲۱۴	مَنْ نَامَ عَلَى الْوُضُوءِ إِنْ أَدْرَكَهُ الْمَوْتُ فِي لَيْلِهِ مَاتَ شَهِيدًا.
۲۵۰	وَ هَلْ يَكُفُّ النَّاسَ عَلَى مَنَاجِرِهِمْ فِي النَّارِ إِلَّا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ؟
۲۴۹ ت	يَا أَبَا ذَرٍّ! أَرْبَعٌ لَا يُصِيبُهُنَّ إِلَّا مُؤْمِنٌ: الصَّمْتُ وَ هُوَ أَوَّلُ الْعِبَادَةِ...
۱۷۷	يَا أَنْسُ! أَكْثَرَ مِنَ الطَّهْوَرِ، يَزِدُّ اللَّهَ فِي عُمرِكَ...
۱۴۴	يَا خَيْرَ ذَاكِرٍ وَ مَذْكُورٍ يَا خَيْرَ شَاكِرٍ وَ مَشْكُورٍ... (دعای جوشن کبیر)
۵۶	يَا مُحَمَّدُ! وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لَقَدْ دَخَلَ السُّرُورُ عَلَى جَمِيعِ الْمَلَائِكَةِ...
۲۵۶	یکی از مجاهدین اسلام... حضرت فرمودند: مَهْ! لَعَلَّهُ كَانَ يَتَكَلَّمُ فِيمَا لَا يَعْنِيهِ.
۱۰۷	يَنَامُ عَيْنَايَ وَ قَلْبِي يَقْظَانُ.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

۲۸۵	الذِّكْرُ نَوْرٌ وَ رُشْدٌ، الذِّكْرُ جَلَاءُ الْبَصَائِرِ وَ نَوْرُ السَّرَائِرِ...
-----	--

صفحه

٢٦٢

الزُّمِ الصَّمْتِ تَسْلَمَ.

٢٦٩

الْعَمَلِ، الْعَمَلِ!

١٠٦

الْمُؤْمِنِ كَيْسَ.

٧٦

إِلَهِي كَيْفَ أَدْعُوكَ وَ أَنَا أَنَا؟!

٢١١

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْمَرْءَ قَدِيسُهُ دَرْكُ مَا لَمْ يَكُنْ لِيَفُوتَهُ...

٢٣٦ ت

إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَعْتَقَ أَلْفَ مَمْلُوكٍ مِنْ كَدِّ يَدِهِ.

٢٠١

إِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يَقْتَدِي بِهِ وَ يَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ...

٢٣٨

إِنَّ مَوْلَانَا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ كَانَ يُصَلِّي اللَّيْلَ كُلَّهُ.

٢٠٥ ت

أَنَّهُ كَانَ يُنَادِي فِي كُلِّ لَيْلَةٍ حِينَ يَأْخُذُ النَّاسُ مَضَاجِعَهُمْ لِلْمَنَامِ...

٢٠٢

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارُ مَجَازٍ وَ الْآخِرَةُ دَارُ قَرَارٍ...

٢٤٥، ٢٣٨، ٢٣٧، ٢٢٩

أَيُّهَا النَّاسُ طُوبَى لِمَنْ لَزِمَ بَيْتَهُ وَ أَكَلَ كِسْرَتَهُ وَ بَكَى عَلَى خَطِيئَتِهِ...

٢٠٦، ٢٠٥

تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَقَدْ نُوْدِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ... انْقَلِبُوا بِصَالِحٍ مَا يَحْضُرُكُمْ...

٢٠١ ت

ثُمَّ يَقُومُ الْقَائِمُ الْمَأْمُومُ وَ الْإِمَامُ الْمَجْهُولُ لَهُ الشَّرْفُ وَ الْفَضْلُ وَ هُوَ مِنْ وَلَدِكَ يَا حُسَيْنُ!...

٢٦٦

جُمِعَ الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي ثَلَاثِ خِصَالٍ: النَّظَرِ وَ السُّكُوتِ وَ الْكَلَامِ...

١٠٥

حُبُّ اللَّهِ نَارٌ لَا تَمُوتُ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا اخْتَرَقَ.

١٠٨، ١٠٧

حَبَّذَا نَوْمُ الْأَكْيَاسِ وَ إِفْطَارُهُمْ.

١٥٩

خَرَجَ عَلَيَّ ا يَسِيرُ بِالنَّاسِ، حَتَّى إِذَا كَانَ بِكَرْبَلَاءَ عَلَى مِيلَيْنِ أَوْ مِيلٍ...

٤٥

رَبِّ أَدْخِلْنِي فِي لُجَّةِ بَحْرِ أَحَدِيَّتِكَ وَ طَمَاطَامِ يَمِّ وَحْدَانِيَّتِكَ... (دَعَايَ صِغْفَى صَغِيرٍ)

١٩٠

رَحِمَ اللَّهُ امْرَأَةً عَرَفَ قَدْرَهُ.

٢٠٢

فَقَطَّعُوا عِلَاقَ الدُّنْيَا.

٢٠٥ ت

كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بِالْكُوفَةِ إِذَا صَلَّى بِالنَّاسِ الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ... أَيُّهَا النَّاسُ تَجَهَّزُوا...

١٧٠

كَانَ عَلِيٌّ إِذَا أَرَادَ أَنْ يُوَيِّخَ الرَّجُلَ يَقُولُ لَهُ: أَنْتَ أَعْجَزُ مِنْ تَارِكِ الْغُسْلِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ!...

٢٥٩

لَا حَافِظَ أَحْفَظُ مِنَ الصَّمْتِ. (خُطْبَةٌ وَسِيلُهُ)

١٧٦

لَا يَنَامُ الْمُسْلِمُ وَ هُوَ جُنُبٌ وَ لَا يَنَامُ إِلَّا عَلَى طَهْوَرٍ... (حَدِيثُ أَرْبَعِمِائَةٍ)

٢٢٤

لِقَاءُ الْإِخْوَانِ مَعْنَمٌ جَسِيمٌ.

صفحه

٢٦٦

ما أَكْثَرَ الْعِيبَ وَأَقْلَّ الْإِعْتِبَارَ.

١٠٢

ما رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَقَدْ رَأَيْتُ اللَّهَ فِيهِ أَوْ مَعَهُ.

١٨٥

و تَزْعُمُ أَنَّكَ جَرِمٌ صَغِيرٌ وَ فِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ.

١٥٩

مَرَّ عَلَيَّ بِكَرْبَلَاءَ... وَ يَقُولُ: هَذَا مُنَاحُ رِكَابِهِمْ وَ هَذَا مُلْقَى رِحَالِهِمْ...

٢٨٠

هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ حِينَ عَبْدَتْهُ؟.... قَالَ: وَبِئْسَ! لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ فِي مُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ...

حضرت فاطمة زهراء سلام الله عليها

١١٠

ما كَانَ فِي الدُّنْيَا أَعْبَدَ مِنْ فَاطِمَةَ كَانَتْ تَقُومُ حَتَّى تَتَوَرَّمَ قَدَمَاهَا.

حضرت سيّد الشهداء عليه السّلام

٢٤٨

اللَّهُمَّ اجْعَلْ غِنَايَ فِي نَفْسِي.

حضرت إمام زين العابدين عليه السّلام

١٠٤

أَسْأَلُكَ أَنْ تَجْعَلَ لِي مِنْ أَوْفَرِهِمْ مِنْكَ حَقًّا وَ أَغْلَاهُمْ عِنْدَكَ مَنَزَلًا... (مناجات المريدین)

١٠٤

الَّذِينَ صَفَّيْتَ لَهُمُ الْمَشَارِبَ وَ بَلَّغْتَهُمُ الرِّغَائِبَ... (مناجات المريدین)

١١٨ تا ١٢٢

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ لَا تَرْفَعْنِي فِي النَّاسِ دَرَجَةً... (دعای مکارم الأخلاق)

٢٨٩، ٩٥

إِلَهِي مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ... (مناجات المحبّين)

١٤٥

... حُبُّكَ، وَ حُبٌّ مِنْ يُحِبُّكَ، وَ حُبٌّ كُلُّ عَمَلٍ يُوصلُنِي إِلَى قُرْبِكَ. (مناجاة المحبّين)

٢٠٠

وَ أَخْرِجْ حُبَّ الدُّنْيَا مِنْ قُلُوبِنَا كَمَا فَعَلْتَ بِالصَّالِحِينَ... (مناجات الزّاهدين)

٢١١

وَ اسْتَغْفِرْكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بِغَيْرِ ذِكْرِكَ وَ مِنْ كُلِّ رَاحَةٍ بِغَيْرِ انْسِكَ... (مناجات الذّاكرين)

١١٠ ت

يَا صَاحِبَ رَسُولِ اللَّهِ! أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ جَدِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ...

٢٤٨، ٩٩

يَا نَعِيمِي وَ جَنَّتِي وَ يَا دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي. (مناجات المريدین)

حضرت إمام باقر عليه السّلام

٢٢٦ ت

إِنَّ إِبْلِيسَ عَلَيْهِ لَعْنُ اللَّهِ يَبِثُّ جُنُودَ اللَّيْلِ مِنْ حَيْثُ تَغِيبُ الشَّمْسُ...

٨٧

در تفسیر آیه شریفه: الَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا، می فرماید: هُمْ ءَالُ مُحَمَّدٍ ﷺ.

١٣٠ ت

وَ كَانَ يَجْمَعُنَا فَيَأْمُرُنَا بِالذِّكْرِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ...

صفحه

۷۳ هُم وَاللّٰهُ اَوْلَیَّاءُ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ، اتَّخَذُوهُمْ اَئِمَّةً دُونَ الْاِمَامِ الَّذِی جَعَلَهُ اللّٰهُ لِلنَّاسِ اِمَامًا.

حضرت امام صادق علیه السلام

۲۵۹ اخْرُجْ لِسَانَكَ کَمَا تَخْرُجُ مَالُكَ.

۹۷ إِذَا تَخَلَّى الْمُؤْمِنُ مِنَ الدُّنْيَا سَمَا وَ وَجَدَ حَلَاوَةً حُبِّ اللّٰهِ...

۷۵ ت إِذَا كَانَتْ عَشِيَّةُ الْخَمِيسِ وَ لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ نَزَلَتْ مَلَائِكَةٌ مِنَ السَّمَاءِ...

۱۲۹ أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشَقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ...

۱۹۰ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا آيَةَ اللّٰهِ الْعُظْمَى.

۲۰۴ الْمُؤْمِنَةُ أَعَزُّ مِنَ الْمُؤْمِنِ وَ الْمُؤْمِنُ أَعَزُّ مِنَ الْكَبِيرَةِ الْأَحْمَرِ...

۱۷۳ الْوُضُوءُ شَطْرُ الْإِيمَانِ.

۱۲۱ ت إِنَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ الْفَقِيرَ لَيَقُولُ: يَا رَبِّ! ارْزُقْنِي حَتَّى أَفْعَلَ كَذَا وَ كَذَا...

۲۵۵ إِنَّ أَوَّلَى الْأَلْبَابِ الَّذِينَ عَمِلُوا بِالْفِكْرَةِ حَتَّى وَرِثُوا مِنْهُ حُبَّ اللّٰهِ...

۲۲۹ إِنْ قَدَرْتَ أَنْ لَا تَخْرُجَ مِنْ بَيْتِكَ فَافْعَلْ؛ فَإِنَّ عَلَيْكَ فِي خُرُوجِكَ أَنْ لَا تَغْتَابَ...

۱۰۷ إِنَّمَا الْكَيْسُ كَيْسُ الْآخِرَةِ.

۲۲۶ ت أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللّٰهِ وَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ وَ حُسْنِ الصُّحَابَةِ....

۷۰ حَتَّى قَطَرَاتِ بَارَانَ تَوْسَطَ مَلَائِكَه نَازِلِ مِی شُونَد.

۲۳۶ دَر تَفْسِیرِ آیَةِ: إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ... فَرَمُودَنْد: یَعْنِی بِالْعُلَمَاءِ مَنْ صَدَّقَ فِعْلُهُ قَوْلَهُ...

۸۷ دَر تَفْسِیرِ آیَةِ شَرِیفَةِ: الَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا، مِی فَرَمَیْد: هُمْ ءَالُ مُحَمَّدٍ وَسَلَو.

۱۷۲ رُوزِ پَنَجَشَنَبِه حَضَرَتِ فَرَمُودَنْد: إِنَّكُمْ تَأْتُونَ غَدًا مَنَزِلًا لَيْسَ فِيهِ مَاءٌ فَاعْتَسِلُوا الْيَوْمَ...

۱۶۷ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ غُسْلِ الْجُمُعَةِ، فَقَالَ: وَاجِبٌ فِي السَّفَرِ وَ الْحَضَرِ.

۱۷۱ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ... قَالَ: إِنْ كَانَ فِي وَقْتٍ فَعَلَيْهِ أَنْ يَغْتَسِلَ وَ يُعِيدَ الصَّلَاةَ...

۱۷۰ غُسْلُ يَوْمِ الْجُمُعَةِ طَهُورٌ وَ كَفَّارَةٌ لِمَا بَيْنَهُمَا مِنَ الذُّنُوبِ مِنَ الْجُمُعَةِ إِلَى الْجُمُعَةِ.

۲۶۲ فَإِنْ أَرَدْتَ أَنْ تَقَرَّ عَيْنُكَ وَ تَنَالَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ فَاقْطَعْ الطَّمَعِ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ...

۶۲ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ... فَقَالَ: صَدَقْتَ يَا سَدِيرًا! إِنْ ائْتَلَفَ قُلُوبُ الْأَبْرَارِ إِذَا تَقَوُّوا...

۱۸۱ لَا وَاللّٰهِ لَا يَقْبَلُ اللّٰهُ شَيْئًا مِنْ طَاعَتِهِ عَلَى الْإِضْرَارِ عَلَى شَيْءٍ مِنَ مَعَاصِيهِ.

۲۶۰ مَا عُبِدَ اللّٰهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنَ الصَّمْتِ وَ الْمَشْيِ إِلَى بَيْتِهِ.

صفحه

- ٢٧٥ ما مِنْ عَمَلٍ أَفْضَلَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ.
مَنْ تَطَهَّرَ ثُمَّ أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ بَاتٍ وَفِرَاشُهُ كَمَسَجِدِهِ...
- ١٧٣ مَنْ قَرَأَ عِنْدَ مَنَامِهِ آيَةَ الْكُرْسِيِّ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَالْآيَةَ الَّتِي فِي آلِ عِمْرَانَ...
- ١٧٤ مَنْ يَمُوتُ بِالذُّنُوبِ أَكْثَرَ مِمَّنْ يَمُوتُ بِالْأَجَالِ...
- ٢٠٨ وَالْخَلْقُ فِي الْفَزَعِ وَهُمْ ءَامِنُونَ وَالْخَلْقُ يُعْرَضُونَ وَهُمْ حُدَاثُ الْحُسَيْنِ ...
- ٢٩٨ ... وَ بَابُ ذَلِكَ كُلِّهِ مُلَازِمَةُ الْخُلُوةِ بِمُدَاوَمَةِ الْفِكْرِ...
- ٢٣٤ يَا ابْنَ أَبِي يَعْفُورٍ!... فَمَنْ كَانَ هَكَذَا كَانَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ...
- ٢٨٥ يَا عُمَرُ! إِنَّهُ إِذَا كَانَ لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَلَائِكَةٌ بِعَدَدِ الذَّرِّ...
- ٢٧٥ يَرَوْنَ الْمَالَ مَالَ اللَّهِ، يَضَعُونَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ. (حديث عنوان بصرى)
- ١١٧

حضرت إمام موسى بن جعفر عليهما السلام

- ٢٧٥ إِنَّ لِلَّهِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَلْفَ نَفْحَةٍ مِنْ رَحْمَتِهِ يُعْطَى كُلُّ عَبْدٍ مِنْهَا مَا شَاءَ...
- ٢٥٦ دَلِيلُ التَّفَكُّرِ الصَّمْتُ.
- ١٦٨ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الْأَوَّلَ ... فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَتَمَّ صَلَاةَ الْفَرِيضَةِ بِصَلَاةِ النَّافِلَةِ...
- ١٦٦ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ ... فَقَالَ: وَإِنْ كُنْتُ عَلَى وُضُوءٍ؛ إِنْ مَنْ تَوَضَّأَ لِلْمَغْرِبِ...
- ٢٤٧ يَا هِشَامُ! الصَّبْرُ عَلَى الْوَحْدَةِ عَلَامَةُ قُوَّةِ الْعَقْلِ...

حضرت إمام رضا عليه السلام

- ٢٥٤ إِنَّ الصَّمْتَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ...
- ١٦٩ إِنَّمَا جُعِلَ صَوْمُ السَّنَةِ لِيَكْمُلَ بِهِ صَوْمُ الْفَرَضِ...
- ١٧٥ تَجْدِيدُ الْوُضُوءِ لَصَلَاةِ الْعِشَاءِ يَمْحُو: لَا وَاللَّهِ وَبَلَى وَاللَّهِ.
- ١٧٠ سَأَلْتُهُ عَنِ الْغُسْلِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ. فَقَالَ: وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى عَبْدٍ أَوْ حُرٍّ.

سائر أنبياء عليهم السلام

- ٩٦ حضرت عيسى : بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ: كَمَا نَظَرَ الْمَرِيضُ إِلَى الطَّعَامِ فَلَا يَتَلَذَّذُ بِهِ مِنْ شِدَّةِ الْوَجَعِ...
- ٢٢٤ از حضرت عيسى پرسیدند: مَنْ نُجَالِسُ؟ فرمود: مَنْ يُذَكِّرُكُمْ اللَّهَ رُؤْيَاهُ...

صفحه

سائر احادیث*

- ۱۹۱ السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْآيَةُ الْعُظْمَى، السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْحُجَّةُ الْكُبْرَى.
- ۱۷۳ الْوُضوءُ عَلَى الْوُضوءِ نُورٌ عَلَى نُورٍ.
- ۱۷۵ مَنْ جَدَّدَ وُضوءَهُ مِنْ غَيْرِ حَدَثٍ ءَاخَرَ جَدَّدَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ تَوْبَتَهُ مِنْ غَيْرِ اسْتِغْفَارٍ.

*. در این قسمت روایاتی که مروی عنه آنها ذکر نشده، آمده است.

۳. فهرست اشعار

أشعار عربی

صفحه	تعداد ابیات	
۱۲۵	۲	و جانبِ جنابِ الوصلِ هیهاتَ لم یکنْ و ها أنتَ حیٌّ، إنْ تَکُنْ صادقاً مُتِ
۱۸۵	۱	و تَزْعُمُ أَنَّکَ جِرْمٌ صَغِيرٌ و فیکَ انطوى العالمُ الأكبرُ
۱۰۰	۴	و لکن لَدیَّ المَوْتُ فیهِ صَبَابَةٌ حیاةٌ لَمَنْ أَهْوَى عَلَیْ بِهَا الفَضْلُ
۹۹	۲	هُوَ الحُبُّ فَاسْلَمَ بِالْحَشَا مَا الهَوَى سَهْلُ فما اختارَهُ مُضْنَى بِهِ و لَهُ عَقْلُ
۱۵۴ت*	۱	نَقْلُ فُؤَادِکَ حَيْثُ شِئْتَ مِنَ الهَوَى و ما الحُبُّ إِلَّا لِلْحَبِيبِ الْأَوَّلِ
۲۸۴	۲	أَصْلَى فَأَشْدُو حِينَ أَثْلُو بِذِکْرِهَا و أَطْرَبُ فِی المِحْرَابِ وَ هِیَ إِمَامِی
۱۵۹ تا ۱۴۷	۴۱	شَرِبْنَا عَلَی ذِکْرِ الحَبِيبِ مُدَامَةً سَكِرْنَا بِهَا، مِنْ قَبْلِ أَنْ یُخْلَقَ الْکَرَمُ
۹۷	۲	فَلَا عِيشَ فِی الدُّنْیَا لِمَنْ عَاشَ صَاحِبًا و مَنْ لَمْ یَمُتْ سُکْرًا بِهَا فَاتَهُ الحَزْمُ
۱۷۹	۱	بَیْنِی وَ بَیْنِکَ إِنْیَی یُنَازِعُنِی فَاذْفَعْ بِلُطْفِکَ إِنْیَی مِنْ البَیْنِ
۲۱۲	۵	عَظُمْتُ مُصِيبَةُ عَبْدِکَ الْمَسْکِینِ فِی نَوْمِهِ عَنْ مَهْرٍ حَوْرِ الْعِینِ
۱۵۴ت	۱	فَکُلُّ مُعْرِی بِمَحْبُوبٍ یَدِینُ لَهُ جَمِيعُهُمْ لَکَ قَدْ دَانُوا وَ مَا فَطَنُوا

*. حرف «ت» علامت تعلیقه می باشد.

اشعار فارسی

الف) مثنویات

آ ، الف ، ب ، ت	خ ، د ، ذ ، ز
آفتاب آمد دلیل آفتاب ۲۸۹	خلیل آسا برو حق را طلب کن ۱۹۷
آن دلی کو هست خالی از طلب ۲۸۳	دلیران جهان آغشته در خون ۱۹۶
آن سری کو را هوای دوست نیست ۲۸۳	دهد حق مر تو را هر آنچه خواهی ۱۹۸
اگر مردی برون آی و سفر کن ۱۹۷	ذره ذره کاندیرین ارض و سماست ۱۶۲
برو اندر پی خواجه به آسری ۱۹۷	ز آنکه حس چشم آمد رنگ کش ۱۶۲
بکن اکنون که کردن می توانی ۱۹۴	زین کشش ها ای خدای رازدان ۱۶۲
تو بودی عکس معبود ملائک ۱۸۹	س ، ع ، گ
تو مغز عالمی زان در میانی ۱۸۹، ۱۸۵	سیم پاکی ز اخلاق ذمیمه است ۱۸۰
ج ، چ	عشقهای کز پی رنگی بود ۱۴۰
جهان زان تو و تو مانده عاجز ۱۹۴	عقل در شرحش چو خر در گل بخفت ۲۸۹
جهان عقل و جان سرمایه تست ۱۹۴	گرچه تفسیر زبان روشنگر است ۲۸۸
چشم جذاب بتان زین کویهاست ۱۶۲	م ، ن ، ه
چو محبوسان به یک منزل نشسته ۱۹۵	معه نان را می کشد تا مستقر ۱۶۲
چون سخن در وصف این حالت رسید ۲۸۹	موانع چون در این عالم چهار است ۱۸۰
چون قلم اندر نوشتن می شتافت ۲۸۹	ناریان مر ناریان را جاذبند ۱۶۲
چونک زشت و ناخوش و رخ زرد شد ۱۴۰	نخستین پاکی از احوادث و آنجاس ۱۸۰
چهارم پاکی سر است از غیر ۱۸۰	نشستی چون زنان در کوی اِدبار ۱۹۵
چه کردی فهم ازین دین العجائز ۱۹۷	هر آن کو کرد حاصل این طهارات ۱۸۰
چه می گویم حدیث عالم دل ۱۹۴	هرچه گویم عشق را شرح و بیان ۲۸۸، ۴۳

(ب) اشعار فارسی غیر مثنوی (غزلیات، رباعیات و...)

صفحه	تعداد ابیات	الف ، ب ، ت
۹۵	۲	خورشید رُخت چو گشت پیدا ذرات دو کون شد هویدا
۲۸۱	۱	بار یابی به محفلی کآنجا جبرئیل امین ندارد جا دامن خلوت زدست کی دهد آن کو که یافت
۲۲۵	۱	در دل شبهای تار ذوق مناجات را
۲۲۷، ۲۲۶	۱	خاک نشینان عشق بی مدد جبرئیل هر نفسی می کنند سیر سماوات را
۱۳۹	۱	چو با حبیب نشینی و باده پیمائی به یاد آر محبان باد پیما را
۱۶۴	۱	آئینه شو جمال پری طلعتان طلب جاروب زن تو خانه و پس میهمان طلب
۱۸۴	۱	غیر سلطان عشق هیچ کسی لَمَنْ الْمُلْكُ را نداد جواب تو را ز کنگره عرش می زنند صغیر
۲۷۳، ۱۹۴	۱	ندانمت که در این دامگه چه افتاده است؟ به جهان خرّم از آنم که جهان خرّم از اوست
۱۴۲	۱	عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست
۴۴		تا کرد مرا تهی و پر کرد ز دوست رباعی
۲۵۳	۱	بر احوال آن کس ببايد گریست که دخلش بود نوزده، خرج بیست بحری است بحر عشق که هیچش کناره نیست
۴۳	۱	آنجا جز آنکه جان بسپارند چاره نیست سایه هستی می نماید لیک اندر اصل نیست
۷۷	۱	نیست را از هست اگر بشناختی یابی نجات
		د، ر، ز
		خوشا نماز و نیاز کسی که از سر درد
۲۸۴، ۱۷۹	۱	به آب دیده و خون جگر طهارت کرد

تعداد ابیات صفحه

زان سرکشی که کنگره کاخ وصل راست

۱۲۴ ۱ سرها بر آستانه او خاک در شود

بگشای تربتم را بعد از وفات و بنگر

۲۷۴ ۱ کز آتش درونم دود از کفن برآید

دست از طلب ندارم تا کام من برآید

۲۳۱ ۱ یا جان رسد به جانان، یا جان ز تن برآید

۲۸۳ تا ۲۷۸ ۱۸ یار بی پرده از در و دیوار در تجلی است یا اُولی الأبصار
گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد ناپدید

۱۲۹ ۱ هیچ راهی نیست کان را نیست پایان غم مخور

۲۰۶ مصراع گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد ناپدید

۱۱۳ ۵ مُردم من و محبت تو در دلم هنوز تن خاک گشت و بوی وفادر گلم هنوز

ع، غ، ک، ل، م

آتش مهر تو را حافظ عجب در سرگرفت

۱۰۵ تا ۱۱۱ ۷ آتش دل کی به آب دیده بنشانم چو شمع

۱۹۲ ۵ بیا که کرده‌ام از نقش غیر، آینه پاک که تا تو چهره خود را بدو کنی ادراک

۲۷۹ ۱ من نمی‌یابم مجال ای دوستان گرچه او دارد جمالی بس جمیل
صمت و جوع و سهر و خلوت و ذکری به دوام

۲۵۰ ۱ ناتمامان جهان را کند این پنج تمام

۱۴۸ ۲ از صفای می و لطافت جام درهم آمیخت رنگ جام و مدام

۱۲۴ ۱ بیا و هستی حافظ ز پیش او بردار که با وجود تو کس نشنود ز من که منم

ن، و، ه، ی

رسم عاشق نیست با یک دل دو دلبر داشتن

۲۰۰ ۴ یا ز جانان یا ز جان بایست دل برداشتن

۱۱۴ ۴ ای مَزْرِع مهر تو دل من وی تخم غم تو در گِل من
بارنامه ما و من در عالم حس است و بس

۱۹۹ ۵ چون ازین عالم برون رفتی نه ما بینی نه من

تعداد ابیات صفحه

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان

- ۲۲۹ ۱ قال و مقال عالمی می‌کشم از برای تو
- ۱۸۳ ۱ وَحَدَّهْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
- ۲۷۶ ۱ سَکِينَةُ دَلَّ وَ جَان لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ نَتِيجَةُ دَو جَهَان لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
- ۲۷۷ ۲ ز هرچه غیر یار اُستغفر الله ز بود مستعار اُستغفر الله
به بوی زلف تو گر جان به باد رفت چه شد؟
- ۱۱۲ ۱ هزار جان گرامی فدای جانانه
- چو هست آب حیات به دست، تشنه ممیر
- ۱۳۳ ۱ فَلَاتَمُتْ وَ مِنْ الْمَاءِ كُلُّ شَيْءٍ حَيٌّ

٤. فهرست أعلام

(الف) أسماء أنبياء و معصومين صلوات الله عليهم أجمعين:

حضرت رسول خدا، پیغمبر اکرم، سید البشر،	حضرت امام حسن مجتبی : ١١٠، ٢٦٢.
خاتم المرسلین، رسول الله، رسول مکرم،	حضرت امام حسین، سید الشهداء، أباعبدالله
أحمد، خواجه أسرى، محمد بن عبدالله ﷺ:	الحسين، الحسين بن علي : ٩٨، ٩٩، ١٥٩،
٥٦، ٦٩ تا ٧١، ٧٥، ٧٧، ٨٥، ٨٧، ١٠٧ تا ١١٠،	٢٠١، ٢٤٠ تا ٢٤٥، ٢٦٨.
١١٨، ١٢٠، ١٢١، ١٢٥، ١٢٦، ١٢٩، ١٣١،	حضرت امام سجّاد : ٩٥، ١٠٤، ١١٠، ١١٨،
١٣٢، ١٣٤، ١٤١، ١٥٢، ١٥٩، ١٦٦، ١٦٩،	١٢٠، ١٢٢، ١٢٣، ٢٠٠، ٢١١، ٢٤٨.
١٧٤، ١٧٥، ١٧٧، ١٨٢، ١٨٣، ١٩٠، ١٩٣،	حضرت امام محمد باقر : ٧٣، ٨٧، ٩٩،
١٩٧، ١٩٨، ٢٠١، ٢٠٤ تا ٢٠٧، ٢٠٩، ٢١٤،	١٠٨، ١٣٠، ١٤١، ١٥٩، ١٦٠، ٢٢٦، ٢٥٩.
٢٢٧، ٢٢٨، ٢٣٢ تا ٢٣٤، ٢٣٧، ٢٤٩ تا ٢٥١،	حضرت امام جعفر صادق، أبوعبدالله :
٢٥٤، ٢٥٦ تا ٢٥٨، ٢٦٠ تا ٢٦٢، ٢٦٧، ٢٧١،	٦٢، ٧٠، ٧٥، ٨٧، ٩٧، ٩٨، ١٠٧، ١٢١، ١٢٩،
٢٧٢، ٢٨٠ تا ٢٨٢، ٢٨٥ تا ٢٨٧، ٢٨٩.	١٣٠، ١٣٤، ١٦٧، ١٦٨، ١٧٠ تا ١٧٥، ١٨١،
حضرت أمير المؤمنين، مولى الموالى،	٢٠٤، ٢٠٨، ٢١٠، ٢٢٠، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٢٨،
مولى الموحدين، أمير مؤمنان، علي بن أبي طالب	٢٢٩، ٢٣٤، ٢٣٦، ٢٥٥، ٢٦٠، ٢٦٢ تا ٢٦٤،
: ٤٥، ٥٦، ٧٣، ١٠٢، ١٠٥ تا ١٠٨، ١٥٩،	٢٨٥.
١٦٠، ١٧٠، ١٧١، ١٧٦، ١٧٧، ١٨٥، ١٩٠،	حضرت امام موسى بن جعفر الكاظم، أبالحسن
١٩٣، ١٩٦، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٥، ٢١١، ٢١٣،	أول : ٧٥، ١٦٦، ١٦٨، ١٦٩، ١٩١، ٢٤٢،
٢٢٤، ٢٢٩، ٢٣٠، ٢٣٢، ٢٣٦ تا ٢٣٩، ٢٥٩،	٢٤٦.
٢٦٢، ٢٦٥ تا ٢٦٧، ٢٦٩، ٢٨٠، ٢٨٤، ٢٨٥.	حضرت امام أبي الحسن الرضا : ١٦٨،
حضرت فاطمة زهرا، صديقة طاهره، صديقة	١٦٩، ١٧٠، ١٧٤، ١٩٧، ٢٥٤، ٢٥٥.
كبرى : ١٠٧، ١١٠، ١٩٣، ٢٦٧.	حضرت امام جواد الائمه : ١٦٨، ١٩١.

حضرت امام هادی : ١٦٨.	حضرت امام زمان عجل الله تعالى فرجه الشريف:
حضرت امام حسن عسكري : ١٦٨.	٧٤، ٢٠١.

حضرت آدم : ١٥٥، ١٥٦.	١٣٣، ٢٢٤.
حضرت إبراهيم : ٢٦١.	حضرت موسى بن عمران، كلیم الله : ١٤١،
حضرت داود : ٢١٠.	٢٢٥، ٢٧٣، ٢٨٠.
حضرت عيسى بن مريم : ١٣٢، ٩٦، ٧١.	حضرت نوح : ١٢٧.

ب) سائر أعلام:

آ، ١	ابهری (حاج هادی): ٢٤٥، ٢٦٨، ٢٦٩.
آرتيماني (رضي الدين): ١٤٦.	أبي الزبيح شامي: ٢٦٠.
إبراهيم بن هاشم: ١٧٠، ١٧٢، ١٧٣.	أبي علي: ٧٩.
ابن التمجيد: ٥٠.	أبي علي أشعري: ١٦٦.
ابن السكيت: ٥١.	أبي مسلم: ٧٩.
ابن أبي يعفور: ٢٨٥ تا ٢٨٧.	أحمد: ١٦٨.
ابن سينا، بو علي سينا: ١٠١، ١٥٣، ١٥٥.	أحمد بن حسن بن علي (ابن فضال): ١٧١.
ابن عاشور: ٥٤.	أحمد بن محمد بن عيسى أشعري: ١٦٧، ١٦٨.
ابن عباس (عبد الله بن عباس): ٥١، ٧٩، ٢١١.	أحمد بن يحيى (أبو العباس): ٦٤.
ابن فارس: ٥١، ٥٢.	إسماعيل بن مهران: ١٦٦.
ابن فارض مصري: ٩٩، ١٠٠، ١٢٥، ١٤٦، ١٤٧.	أصبع بن نباتة: ١٧٠.
ابن وليد: ٢٦٠.	أنس: ٧٧، ١٧٧.
أبو بصير: ١٢١، ١٨١.	أنصاري همداني (حاج شيخ محمد جواد): ١١١،
أبو حمزة ثمالی: ١٤٥.	١١٢، ١١٥، ١١٦، ١٢٨، ١٣٣، ١٦١، ١٧٦،
أبوذر: ٢٤٩، ٢٦١، ٢٦٢.	١٧٩، ٢٤٥، ٢٦٨.
أبو سعيد أبو الخير: ١٥٣.	أيوب بن نوح: ٢٦٨.

ب ، ت

باباطاهر: ۱۱۴.

بایزید: ۱۰۲.

بروجردی (حاج سید حسین): ۱۹۱.

بلال: ۲۲۷، ۲۲۸.

بوعلی سینا ⇨ ابن سینا

بهاری (حاج شیخ محمد): ۱۲۸.

بیاتی (حاج محمد حسن): ۱۱۲.

بیضاوی: ۵۰، ۵۱.

تفتازانی: ۲۱۳.

ج ، ح ، خ

جابر بن عبدالله أنصاری: ۷۳، ۱۱۰.

جابر بن یزید جعفی: ۲۵۹.

جبرائیل، جبرئیل امین : ۷۰، ۲۲۶، ۲۲۷.

۲۸۱، ۲۸۲.

حائری (حاج شیخ مرتضی): ۲۶۳.

حافظ (خواجه حافظ شیرازی): ۱۰۵، ۱۰۶.

۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۴۶.

۱۷۹، ۱۹۴، ۲۰۶، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۷۳، ۲۷۸.

۲۸۴.

حدّاد (حاج سید هاشم): ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۱۲.

۱۱۴ تا ۱۱۶، ۱۲۸، ۱۳۸، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۸۲.

۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۵۱، ۲۷۲ تا ۲۷۴، ۲۸۷.

حسن: ۷۹.

حسین بن خالد صیرفی: ۱۶۸، ۱۶۹.

حسینی طهرانی (سید محمد صادق): ۴۶.

حسینی طهرانی (علامه آیه الله حاج سید

محمد حسین)، مرحوم علامه والد: ۵۲، ۶۰، ۶۱.

۷۴، ۹۲، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۱۰ تا ۱۱۲، ۱۱۵.

۱۱۹، ۱۲۶ تا ۱۲۸، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۴.

۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۶، ۱۹۵، ۱۹۶.

۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۹، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۱، ۲۵۳.

۲۵۴، ۲۶۴، ۲۷۲، ۲۸۷.

حضرت زینب : ۲۴۴.

حضرت معصومه : ۱۱۲.

حمّاد بن عیسی: ۲۶۲.

حمران: ۸۷.

خواجه حافظ شیرازی ⇨ حافظ

خیابانی تبریزی (رسول ترک): ۲۳۹ تا ۲۴۵.

ر ، ز

رازی (شیخ نجم الدین): ۴۴.

راغب اصفهانی: ۵۰، ۶۷.

ربیع بن محمد: ۲۶۰.

رسول ترک ⇨ خیابانی تبریزی

رضوی (سید حسین)، غبار همدانی: ۱۱۲ تا

۱۱۴، ۱۴۶.

روحانی (حاج سید مهدی): ۱۹۱.

زراره: ۸۷.

زید شحّام: ۲۳۶.

زینب ⇨ حضرت زینب

س ، ش

سبزواری (حاج ملا هادی): ۱۴۶.

طبری (عمادالدین): ٥٦.	سَدیر: ٦٢.
طُرَیحی: ٧٢.	سعدی: ١٤٢.
ع ، غ	سکونی: ١٧٢، ١٧٣.
عبدالله بن عباس ⇨ ابن عباس	سلمان فارسی: ١٧٤.
عبدالله بن مُغیرَة: ١٧٠.	سَمَاعَة بن مهران: ١٦٦ تا ١٦٨.
عثمان بن حُنیف: ٢٠١.	سنائی: ١٩٩.
عثمان بن عیسی: ١٦٧، ١٦٨.	سهل بن سعد: ١٣٢.
عراقی (فخرالدین): ١٥٤.	سَید علیخان کبیر ⇨ مدنی (سَید علیخان کبیر)
عطار نیشابوری: ١٤٦.	شبستری (شیخ محمود): ١٨٠، ١٩٨.
علامه حلی: ٢٠١.	شمس مغربی: ١٩٢، ١٤٦، ٧٧.
علامه طباطبائی (حاج سَید مُحَمَّد حسین): ٥٧ تا	شهید اول: ٢١٢، ٢١٣.
٦٢، ٦٥، ٦٧ تا ٦٩، ٧١، ٨٠، ٨٢، ١٢٨، ١٣٢،	شهید ثانی: ٢١٣.
٢٥١، ٢٧٢، ٢٧٦.	شیخ بهائی: ١٤٦، ٢٢٧.
علامه مجلسی ⇨ مجلسی	شیخ حرّ عاملی: ١٦٦، ١٦٩.
علی بن ابراهیم: ١٧٠، ١٧٢، ١٧٣.	شیخ صدوق: ١٧٠، ١٧٣ تا ١٧٥، ٢٢٠، ٢٢٥،
علی بن جعفر: ٢٦٨.	٢٥٨، ٢٦٠ تا ٢٦٢، ٢٦٥، ٢٦٦.
علی بن سیف: ١٦٨.	شیخ طوسی: ٦٢، ١١٠، ١٤١، ١٦٨، ١٧١، ١٧٢،
عمار ساباطی: ١٧١.	٢٠٨، ٢٤٩.
عمّان سامانی (میرزا نورالله): ٢٢٥.	شیخ مفید: ٢٠٥، ٢٦٢.
عمر بن یزید: ٧٥.	ص ، ط
عمرو بن سعید: ١٧١.	صَبّاح حذاء: ١٦٦.
عیاشی: ٨٧.	صدرالمتألّهین (ملاصدرا): ٥٥ تا ٥٩، ١٥٣.
غبار همدانی ⇨ رضوی (سَید حسین)	صَفّار: ٢٦٠.
ف ، ق	طباطبائی (علامه حاج سَید مُحَمَّد حسین) ⇨
فارابی: ١٥٣.	علامه طباطبائی
فخر رازی: ٥٣، ٥٤.	طبرسی (فضل بن حسن): ٧٩.

- فراء: ۵۱. محمد بن علی بن محبوب: ۱۶۸، ۱۷۱.
- فضیل بن عثمان: ۲۲۶. محمد بن مسلم: ۸۷.
- فیض کاشانی (ملاً محسن): ۱۲۷، ۱۴۶، ۲۴۷، ۲۵۸، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۶.
- قاضی طباطبائی (حاج سید علی): ۱۱۱، ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۴۶، ۱۵۸، ۱۸۶ تا ۱۸۹، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۲۵.
- قطیفی (شیخ ابراهیم بن سلیمان): ۲۵۶. معصومه ⇨ حضرت معصومه
- قوچانی (حاج شیخ عباس): ۱۲۸. معین شیرازی (حاج سید عبدالحسین): ۱۷۹، ۲۶۸.
- قونوی (اسمعیل بن محمد): ۵۰. مغربی ⇨ شمس مغربی
- قونوی (صدرالدین): ۱۸۵. ملاً صدرا ⇨ صدر المتألهین
- ک، ل، م** ملاً رومی: ۱۴۰، ۱۴۶.
- کاشانی (ملاً عبد الرزاق): ۱۵۴. نراقی (ملاً محمد مهدی): ۱۲۷.
- کاشانی (ملاً فتح الله): ۸۲. نعم: ۱۵۷.
- کشمیری (سید عبد الکرم): ۲۵۱. نوفلی: ۱۷۲، ۱۷۳.
- کلینی: ۷۳، ۹۷، ۱۲۹، ۱۶۷، ۱۷۴، ۲۲۶، ۲۵۷، ۲۸۵، ۲۵۹.
- لقمان حکیم: ۲۵۹، ۲۶۲. وحدت کرمانشاهی (میرزا طهماسب قلی خان):
- لیث: ۵۱. ۱۴۶، ۲۲۵ تا ۲۲۷.
- مازندرانی (ملاً محمد صالح): ۲۵۷. هاتف اصفهانی: ۱۴۶، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۳.
- مدنی (سید علیخان کبیر): ۱۲۰. هشام: ۲۴۶، ۲۴۷.
- مجلسی (ملاً محمد باقر): ۷۸، ۱۵۹، ۱۷۵، ۲۲۹، ۲۵۷. همدانی (آخوند ملاً حسینقلی): ۱۸۸، ۲۰۵.
- مجلسی (ملاً محمد تقی): ۱۷۳، ۱۹۸. همدانی (میر سید علی): ۱۰۲، ۱۴۷.
- محمد بن ترکی (شیخ شمس الدین): ۲۵۶. یونس: ۵۱.

٥. فهرست منابع و مصادر

١. القرآن الكريم، مصحف المدينة النبوية، به خط عثمان طه.
٢. نهج البلاغة، سيد رضی، تحقیق دکتر صبحی صالح، هجرت، قم، طبع اول، ١٤١٤ هـ.ق.
٣. الصحيفة السجادية، حضرت امام علي بن الحسين زين العابدين عليهما السلام، الهادي، قم، طبع اول ١٣٧٦ هـ.ش.
- ***
٤. احوال و آثار ميرسيد علي همداني، به كوشش دکتر محمد رياض، مركز تحقيقات فارسى ايران و پاكستان، طبع دوم، ١٣٧٠ هـ.ش.
٥. ارشاد القلوب الى الصواب، حسن بن محمد ديلمى، الشريف الرضى، قم، طبع اول، ١٤١٢ هـ.ق.
٦. الإرشاد فى معرفة حجج الله على العباد، شيخ مفيد، تصحيح مؤسسة آل البيت عليهم السلام، كنگره شيخ مفيد، قم، طبع اول، ١٤١٣ هـ.ق.
٧. الاستبصار فيما اختلف من الأخبار، شيخ طوسى، دارالكتب الإسلامية، طهران، طبع اول، ١٣٩٠ هـ.ق.
٨. أسرار الشهود فى معرفة الحق المعبود، شيخ محمد لاهيجى.
- أسفار أربعة - الحكمة المتعالية فى الأسفار الأربعة العقلية
٩. أشعة اللمعات، عبد الرحمن جامى، بوستان كتاب، قم، طبع اول، ١٣٨٣ هـ.ش.
١٠. الإقبال بالأعمال الحسنة (إقبال الأعمال)، سيدابن طاووس، تحقيق قیومی اصفهانی، دفتر تبليغات اسلامى، قم، طبع اول، ١٣٧٦ هـ.ش.
١١. الله شناسى، علامه آية الله حاج سيد محمد حسين حسيني طهرانى، علامه طباطبائى، مشهد.
١٢. الأمالى، شيخ صدوق، كتابچى، طهران، طبع ششم، ١٣٧٦ هـ.ش.
١٣. الأمالى، شيخ طوسى، دارالثقافة، قم، طبع اول، ١٤١٤ هـ.ق.
١٤. الأمالى، شيخ مفيد، دفتر انتشارات اسلامى، قم، طبع اول، ١٤١٣ هـ.ق.
١٥. أمل الأمل فى علماء جبل عامل، شيخ حرّ عاملی، مكتبة الأندلس، بغداد، طبع اول.

١٦. أنوارالتنزيل وأسرارالتأويل، عبد الله بن عمر بيضاوي، دار إحياء التراث العربي، بيروت، طبع أول، ١٤١٨ هـ ق.
١٧. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، علامه ملا محمد باقر مجلسي، دار إحياء التراث العربي، بيروت، طبع دوم، ١٤٠٣ هـ ق.
١٨. بشارة المصطفى لشيعه المرتضى، عماد الدين طبري، المكتبة الحيدرية، نجف، طبع دوم، ١٣٨٣ هـ ق.
١٩. البلد الأمين والدرع الحصين، إبراهيم بن علي كفعمي، مؤسسة الأعلمي، بيروت، طبع أول، ١٤١٨ هـ ق.
٢٠. تاج العروس من جواهر القاموس، سيد محمد مرتضى زبيدي، دار الفكر، بيروت، طبع أول، ١٤١٤ هـ ق.
٢١. التحرير والتنوير، ابن عاشور، مؤسسة التاريخ العربي، بيروت، طبع أول، ١٤٢٠ هـ ق.
٢٢. تحف العقول عن آل الرسول صلى الله عليهم، ابن شعبه حراني، دفتر انتشارات اسلامي، قم، طبع دوم، ١٤٠٤ هـ ق.
٢٣. التحقيق في كلمات القرآن الكريم، آية الله شيخ حسن مصطفوي، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، طهران، طبع أول، ١٣٦٨ هـ ش.
٢٤. تصنيف غرر الحكم ودرر الكلم، عبد الواحد آمدی، دفتر تبليغات اسلامي، قم، طبع أول، ١٣٦٦ هـ ش.
٢٥. تفسير العياشي، محمد بن مسعود عياشي، علمية اسلامية، طهران، طبع أول، ١٣٨٠ هـ ق.
٢٦. تفسير القمي، علي بن إبراهيم قمي، دار الكتاب، قم، طبع سوم، ١٣٦٣ هـ ق.
٢٧. تفسير صدر المتألهين، محمد بن إبراهيم شيرازي، بيدار، قم، طبع دوم، ١٣٦١ هـ ق.
٢٨. تفصيل وسائل الشيعه إلى تحصيل مسائل الشريعة، شيخ حر عاملي، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم، طبع أول، ١٤٠٩ هـ ق.
٢٩. تنبيه الخواطر ونزهة النواظر (مجموعة ورام)، ورام بن أبي فراس، مكتبة الفقيه، قم، طبع أول، ١٤١٠ هـ ق.
٣٠. التوحيد، شيخ صدوق، تصحيح سيد هاشم حسيني طهراني، دفتر انتشارات اسلامي، قم، طبع أول، ١٣٩٨ هـ ق.

۳۱. توحید علمی وعینی، علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، علامه طباطبائی، مشهد، طبع هشتم، ۱۴۳۲ هـ.ق.
۳۲. تهذیب الأحكام، شیخ طوسی، دارالکتب الإسلامیة، طهران، طبع چهارم، ۱۴۰۷ هـ.ق.
۳۳. ثواب الأعمال وعقاب الأعمال، شیخ صدوق، الشریف الرضی، قم، طبع دوم، ۱۴۰۶ هـ.ق.
۳۴. الجواهر السنیة فی الأحادیث القدسیة، شیخ حرّ عاملی، دهقان، طهران، طبع سوم، ۱۳۸۰ هـ.ش.
۳۵. حاشیة القونوی علی تفسیر الإمام البیضاوی ومعه حاشیة ابن التمجید، اسمعیل بن محمد قونوی و مصطفی بن ابراهیم ابن التمجید، دارالکتب العلمیة، بیروت، طبع اول، ۱۴۲۲ هـ.ق.
۳۶. الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة العقلیة، محمد بن ابراهیم شیرازی (صدر المتألهین)، دار احیاء التراث العربی، بیروت، طبع سوم، ۱۹۸۱ م.
۳۷. النخصال، شیخ صدوق، تصحیح علی أكبر غفاری، دفتر انتشارات اسلامی، قم، طبع اول، ۱۳۶۳ هـ.ش.
۳۸. الدر المنثور فی تفسیر المأثور، جلال الدین سیوطی، مكتبة آية الله المرعشي النجفی، قم، ۱۴۰۴ هـ.ق.
۳۹. دیوان ابن الفارض، عمر بن الفارض، دارالکتب العلمیة، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۰ هـ.ق.
۴۰. دیوان حافظ، خواجه حافظ شیرازی، امیرکبیر، طهران، طبع هشتم، ۱۳۶۱ هـ.ش.
۴۱. دیوان حکیم سنائی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی، نگاه، طهران، طبع اول، ۱۳۷۵ هـ.ش.
۴۲. دیوان حکیم قانی، میرزا حبیب الله قانی شیرازی، به خط عبدالکریم شیشجوانی، تاریخ کتابت ۱۳۰۲ هـ.ق.
۴۳. دیوان جامع غبار همدانی، سید حسین رضوی، پدیده، طهران، ۱۳۶۱ هـ.ش.
۴۴. دیوان فیض کاشانی، ملا محسن فیض کاشانی، سنائی، طهران، طبع اول، ۱۳۸۳ هـ.ش.
۴۵. دیوان کامل شمس مغربی، شمس الدین محمد تبریزی مغربی، زوار، طهران، طبع اول، ۱۳۵۸ هـ.ش.
۴۶. دیوان وحدت کرمات شاهیه به ضمیمه گنجینه الاسرار سامانی، طهماسب قلی خان، نهاوندی، قم، طبع دوم، ۱۳۸۸ هـ.ش.

۴۷. دیوان ہاتف/صفہانی، سید احمد اصفہانی، مشکوۃ - بہارن، طهران، طبع اول، ۱۳۷۱ هـ.ش.
۴۸. رسالۃ سیر و سلوک منسوب بہ بحر العلوم، تحقیق و تعلیق علامہ آیۃ اللہ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، نور ملکوت قرآن، مشهد، طبع ہشتم، ۱۴۲۸ هـ.ق.
۴۹. رسالۃ عشق و عقل، شیخ نجم الدین رازی، تصحیح دکتر تقی تفضلی، بنگاہ ترجمہ و نشر کتاب، طهران، ۱۳۴۵ هـ.ش.
۵۰. رسالۃ لبّ الباب در سیر و سلوک/اولی الالباب، علامہ آیۃ اللہ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، علامہ طباطبائی، مشهد، طبع سیزدہم، ۱۴۳۶ هـ.ق.
۵۱. رسالۃ مودت، علامہ آیۃ اللہ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، نور ملکوت قرآن، مشهد، طبع اول، ۱۴۳۰ هـ.ق.
۵۲. روح مجرّد، علامہ آیۃ اللہ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، علامہ طباطبائی، مشهد، طبع ہشتم، ۱۴۲۵ هـ.ق.
۵۳. روضۃ المتّقین فی شرح من لا یحضرہ الفقیہ، ملا محمد تقی مجلسی، بنیاد فرہنگ اسلامی، قم، طبع دوم، ۱۴۰۶ هـ.ق.
۵۴. ریاض السالکین فی شرح صحیفۃ سید الساجدین، سید علیخان مدنی شیرازی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ.ق.
۵۵. شرح الکافی، ملا محمد صالح مازندرانی، با تعلیقہ حاج میرزا ابوالحسن شعرانی، اسلامیہ، طهران، طبع اول، ۱۳۸۲ هـ.ق.
۵۶. شرح دیوان/ابن فارض، عبدالغنی نابلسی و حسن بورینی، دارالکتب العلمیۃ، بیروت، طبع اول، ۱۴۲۴ هـ.ق.
۵۷. شرح فصوص الحکم، ملا عبدالرزاق کاشانی، بیدار، قم، طبع چہارم، ۱۳۷۰ هـ.ش.
۵۸. الصحیفۃ العلویۃ، عبداللہ بن صالح سماہیجی، اسلامی، طهران، طبع سوّم، ۱۳۹۶ هـ.ق.
۵۹. عدۃ الدّاعی ونجاح السّاعی، ابن فہد حلّی، تحقیق موحدی قمی، دارالکتب الإسلامی، طبع اول، ۱۴۰۷ هـ.ق.
۶۰. عرائس البیان فی حقائق القراء، روزبہان بقلی، دارالکتب العلمیۃ، بیروت، طبع اول، ۲۰۰۸ م.
۶۱. علل الشرائع، شیخ صدوق، داوری، قم، طبع اول، ۱۳۸۵ هـ.ق.

۶۲. عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، ابن أبی جمهور أحسانی، دارسید الشہداء، قم، طبع اول، ۱۴۰۵ هـ.ق.
۶۳. الفائق فی غریب الحدیث، زمخشری، دارالکتب العلمیة، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۷ هـ.ق.
۶۴. الفتوحات المکیة، محیی الدین بن عربی، دار صادر، بیروت، طبع اول.
۶۵. فلاح السائل ونجاح المسائل، سیدابن طاووس، بوستان کتاب، قم، طبع اول، ۱۴۰۶ هـ.ق.
۶۶. قرب الإسناد، عبد الله بن جعفر حمیری، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، طبع اول، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۶۷. الکافی، ثقة الاسلام کلینی، تحقیق علی أكبر غفاری، دارالکتب الإسلامیة، طهران، طبع چهارم، ۱۴۰۷ هـ.ق.
۶۸. کامل الزیارات، ابن قولویه، تصحیح علامه امینی، دارالمرتضویة، نجف، طبع اول، ۱۳۵۶ هـ.ق.
۶۹. کشف الیقین فی فضائل امیر المؤمنین علیه السلام، علامه حلّی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، طهران، طبع اول، ۱۴۱۱ هـ.ق.
۷۰. کفایة الأثر فی النصّ علی الأئمة الاثنی عشر، علی بن محمد خزّاز رازی، بیدار، قم، ۱۴۰۱ هـ.ق.
۷۱. کلیات سعدی، سعدی شیرازی، نشر کتب اخلاق، به خط سید حسن میرخانی، تاریخ کتابت ۱۳۸۱ هـ.ق.
۷۲. کلیات صائب تبریزی، میرزا محمد علی صائب تبریزی، مقدمه امیری فیروزکوهی، کتابفروشی خیّام.
۷۳. کلیات عراقی، فخرالدین عراقی، تصحیح سعید نفیسی، سنائی، طهران، طبع چهارم، ۱۳۶۳ هـ.ش.
۷۴. کلیات قاسم/نوار، معین الدین علی، تصحیح سعید نفیسی، سنائی، طهران، ۱۳۴۷ هـ.ش.
۷۵. گلشن راز، شیخ محمود شبستری، انتشارات خدمات فرهنگی کرمان، کرمان، طبع اول، ۱۳۸۲ هـ.ش.
۷۶. لوائح الحق ولوامع العشق، عبدالرحمن جامی، تعریب محمد علاء الدین منصور، المجلس الأعلى للثقافة، قاهره، طبع اول، ۲۰۰۳ م.
۷۷. لوامع صاحب قرانی، ملا محمد تقی مجلسی، اسماعیلیان، قم، طبع دوم، ۱۴۱۴ هـ.ق.

٧٨. المبدأ والمعاد، محمد بن إبراهيم شیرازی (صدر المتألهين)، انجمن حکمت و فلسفه ایران، طهران، ١٣٥٤ هـ.ش.
٧٩. مثنوی معنوی، ملا جلال الدین بلخی رومی، به خط سید حسن میرخانی، تاریخ کتابت ١٣٧٤ هـ.ق.
- ____، ____، به کوشش توفیق سبحانی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، طهران، طبع اول، ١٣٧٣ هـ.ش.
٨٠. مجمع البحرين ومطلع النیرین، فخرالدین طریحی، تصحیح حسینی اشکوری، المكتبة المرتضویة، طهران، طبع سوم، ١٣٧٥ هـ.ش.
٨١. مجمع البیان فی تفسیر القرءان، امین الاسلام طبرسی، ناصر خسرو، طهران، طبع سوم، ١٣٧٢ هـ.ش.
- مجموعه وزام - تنبيه الخواطر ونزهة التواظر
٨٢. مرآة العارفين، صدرالدین قونوی، مولی، طهران، طبع پنجم، ١٣٩٦ هـ.ش.
٨٣. مرآة العقول، ملا محمد باقر مجلسی، دارالکتب الإسلامية، طهران، طبع دوم، ١٤٠٤ هـ.ق.
٨٤. مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، میرزا حسین نوری طبرسی، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، طبع اول، ١٤٠٨ هـ.ق.
٨٥. مسکن الفؤاد عند فقدان الحبة والأولاد، شهید ثانی، بصیرتی، قم، طبع اول.
- مشارب الأذواق - احوال وآثار میر سید علی همدانی
٨٦. مصباح الشریعة ومفتاح الحقیقة، منسوب به امام جعفر صادق علیه السلام، مؤسسه الأعلمی، بیروت، طبع اول، ١٤٠٠ هـ.ق.
٨٧. معاد شناسی، علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، علامه طباطبائی، مشهد.
٨٨. معانی الأخبار، شیخ صدوق، دفتر انتشارات اسلامی، قم، طبع اول، ١٤٠٣ هـ.ق.
٨٩. المعجم الوسیط، ابراهیم مصطفی، حامد عبدالقادر، أحمد حسن الزیات و محمد علی النجار، دارالدعوة مؤسسه الصادق، قاهره، طبع پنجم، ١٤٢٦ هـ.ق.
٩٠. معجم مقاییس اللغة، ابن فارس، تحقیق محمد عبدالسلام هارون، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، طبع اول، ١٤٠٤ هـ.ق.

۹۱. مفاتیح الجنان، حاج شیخ عباس قمی، به خط طاهر خوشنویس، اسلامیه، طهران، تاریخ کتابت ۱۳۵۹ هـ.ق.
 ۹۲. مفاتیح الغیب (التفسیر الکبیر)، فخر رازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، طبع سوم، ۱۴۲۰ هـ.ق.
 ۹۳. مفتاح الفلاح فی عمل الیوم واللیلة من الواجبات والمستحبات، شیخ بهائی، دارالأضواء، بیروت، طبع اول، ۱۴۰۵ هـ.ق.
 ۹۴. مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، دارالقلم، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۲ هـ.ق.
 ۹۵. مکارم الأخلاق، حسن بن فضل طبرسی، الشریف الرضی، قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ.ق.
 ۹۶. مناقب آل أبي طالب علیهم السلام، ابن شهر آشوب، علامه، قم، طبع اول، ۱۳۷۹ هـ.ق.
 ۹۷. منهج الصادقین فی الزام المخالفین، ملا فتح الله کاشانی، اسلامیه، طهران، طبع اول، ۱۳۳۶ هـ.ش.
 ۹۸. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، تحقیق علی أكبر غفاری، دفتر انتشارات اسلامی، قم، طبع دوم، ۱۴۱۳ هـ.ق.
 ۹۹. المیزان فی تفسیر القرآن، علامه آیه الله حاج سید محمدحسین طباطبائی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، طبع پنجم، ۱۴۱۷ هـ.ق.
 ۱۰۰. نور الثقلین، عبدعلی بن جمعه حویزی، اسماعیلیان، قم، طبع چهارم، ۱۴۱۵ هـ.ق.
 ۱۰۱. الوافی، فیض کاشانی، مکتبه الإمام أمير المؤمنين علیه السلام، اصفهان، طبع اول، ۱۴۰۶ هـ.ق.
- وسائل الشیعة - تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة

بسم الله الرحمن الرحيم

مؤسسه ترجمه و نشر «دوره علوم و معارف اسلام»

اتالیفات

حضرت علامه آیت الله حاج سید محمد حسین طهرانی قدس الله نفسه الزکیة

الف: دوره علوم و معارف اسلام

۱. الله شناسی (سه جلد)

تفسیر آیه مبارکه: **اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ** و بحث از مسائلی چون توحید ذاتی و آسمانی و افعالی حضرت حق، کیفیت پیدایش عالم و ربط حادث به قدیم و نزول نور وجود در مظاهر امکان، حقیقت ولایت و ربط موجودات به ذات باری تعالی، و لقاء الله و وصول به ذات مقدس او به فناء و اندکاک هستی مجازی عاریه ای در وجود مطلق و هستی اصیل و حقیقی.

۲. امام شناسی (هجده جلد)

بحثهای تفسیری، فلسفی، روائی، تاریخی، اجتماعی درباره امامت و ولایت بطور کلی؛ و درباره امامت و ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین بالخصوص.

۳. معاد شناسی (ده جلد)

کیفیت سیر و حرکت انسان در دنیا و نحوه تبدل نشأه غرور به عالم حقائق و ارتحال او بسوی خدا و غایه الغایات و طرح مباحثی درباره عالم برزخ و حشر و نشر و حساب و جزاء و میزان و صراط و شفاعت و أعراف و بهشت و دوزخ.

۴. رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم

بیان حقیقت و مقصد سلوک إلى الله و طریقه و آثار آن، همراه با شرحی تفصیلی بر مطالب رساله و مقدمه ای از حضرت مؤلف قدس سره در شرح حال علامه بحر العلوم و صحت انتساب این رساله به ایشان.

۵. رسالة لَبَّ اللّٰبَاب در سیر و سلوک اُولی الالباب

تقریر اولین دوره دروس اخلاقی و عرفانی علامه طباطبائی قدس سرّه پیرامون طرح کلی سلوک الی الله، شرح عوالم مقدم بر عالم خلوص، شرح اجمالی و تفصیلی طریق و کیفیت سیر الی الله، شرائط لازم سلوک و طرق مختلفه نفی خواطر؛ با تنقیحات و اضافاتی از حضرت مؤلف قدس سرّه.

۶. توحید علمی و عینی

سلسله مکاتیب توحیدی حکمی و عرفانی میان آیتین علمین: حاج سید احمد کربلائی و حاج شیخ محمدحسین اصفهانی بر مذاق عرفان و حکمت، به ضمیمه تزییلات و محاکمات حضرت علامه طباطبائی و مقدمه و تزییلات حضرت مؤلف اعلی الله مقامهم.

۷. مهربانان

یادنامه عارف بالله و بامرالله، آیه الله علامه سید محمدحسین طباطبائی تبریزی قدس الله تربته، و مصاحبات حضرت مؤلف قدس الله نفسه با ایشان، شامل ابّحات قرآنی، تفسیری، فلسفی، عرفانی، اخلاقی، علمی و تاریخی.

۸. روح مجرد

یادنامه موحد عظیم و عارف کبیر حاج سید هاشم موسوی حدّاد از اقدم و افضل تلامذه اخلاقی کبیر عارف بالله و بامرالله آیه الله العظمی حاج سید علی قاضی طباطبائی قدس سرهما.

۹. رسالة بدیعة (به زبان عربی، و ترجمه آن به زبان فارسی)

تفسیر آیه: الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاء... و درسهای استدلالی حلی در مورد جهاد و قضاوت و حکومت زن، فلسفه حقوق مرد و زن و معنای تساوی حقوق آنان، و حدود شرکت زنان در جهاد و مناصب اجتماعی؛ و نقد و بررسی برخی اشکالات و توهّمات در باب حقوق زنان.

۱۰. رسالة نوین

بحث تفسیری، روائی، فقهی و تاریخی درباره بناء اسلام بر سال و ماه قمری و عدم مشروعیت ماههای شمسی، و تفسیر آیه: إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ.

۱۱. رسالة حول مسألة رؤية الهلال (به زبان عربی)

بحوث فنیّه و مکاتبات و مراسلات علمیّه فقهیّه درباره لزوم اشتراک آفاق در رؤیت هلال برای ثبوت ماههای قمری.

۱۲. وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، به انضمام: رساله دولت اسلام و

خطبه عید فطر سال ۱۳۹۹ هجری قمری

تقریر منشآت حضرت مؤلف قدس سره در زمینه لزوم تشکیل حکومت اسلام و تهیه مقدمات آن در ضمن بیان برخی از حقائق تاریخی و فعالیت‌های مؤلف در جریان انقلاب.

۱۳. ولایت فقیه در حکومت اسلام (چهار جلد)

تنظیم منشآت حضرت علامه آیه الله مؤلف قدس الله نفسه در ضمن ۴۸ درس درباره حقیقت ولایت معصوم و فقیه عادل جامع الشرائط و حدود آن، دلایل ولایت فقیه و شروط و مواع آن، نحوه حکومت در اسلام و وظیفه مردم در قبال آن.

۱۴. نور ملکوت قرآن (چهار جلد)

بحث‌هایی پیرامون هدایت قرآن کریم به بهترین آئین‌ها و سبل سلام، جاودانگی و عظمت و اصالت قرآن، عملی بودن یکایک احکام قرآن در هر عصر، ردّ نظریه تحدید نسل، نقد و بررسی برخی از کج فهمی‌ها از قرآن مجید، توحیدی بودن منطق قرآن، بیان برخی از احکام قرآن، تأثیر قرآن در تربیت انسان کامل و در تمدن عظیم اسلامی، کیفیت تدوین و کتابت و طبع قرآن کریم.

۱۵. نگرشی بر مقاله بسط و قبض تنویر یک شریعت دکتر عبدالکریم سروش

بیان ده إشکال مهم از اشکالات وارده بر مقاله مزبور و پاسخ به ایراداتی که به حجّیت و ابدیت قرآن و به تمام مقدّسات و حقائق عالم در این مقاله وارد شده است.

۱۶. رساله نکاحیه: کاهش جمعیت ضربه ای سهمگین بر پیکر مسلمین

تحلیل مسأله کنترل جمعیت از دیدگاه قرآن و اسلام و پرده برداری از سیاست‌های مزورانه استکبار در جهت کاهش قوت مسلمین.

۱۷. نامه نقد و اصلاح پیش نویس قانون اساسی

نقد و اصلاح اصول پیش نویس قانون اساسی بر طبق موازین اسلام و طرح اصل ولایت فقیه.

۱۸. لمعات الحسین

برخی از کلمات و مواعظ و خطب حضرت سید الشهداء علیه السلام با ترجمه و ذکر مدارک.

۱۹. هدیه غدیریّه: دو نامه سیاه و سپید

نامه‌ای از امیر اهل خلاف بخارا و جوابیه‌ای از طرف امیر اهل ولاء خراسان، درباره ولایت و خلافت بلا فصل امیر المؤمنین علیه السلام در دو قرن پیش با مقدمه و تحقیقی از حضرت علامه قدس سره.

ب: سائر مکتوبات

۲۰. **رساله مودّت:** تفسیر آیه: **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ** و نخستین

قربانی (حضرت زهرا و فرزندشان حضرت محسن سلام الله علیهما)

خلاصه مباحثی در تفسیر آیه مودّت، و لزوم محبت اهل بیت علیهم السلام، و نقل و بررسی برخی از وقایع بعد از رحلت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تا شهادت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها.

۲۱. **أنوار الملکوت:** نور ملکوت روزه، نماز، مسجد، قرآن، دعا (خلاصه مواعظ ماه

مبارک رمضان سال ۱۳۹۰ هجری قمری)

مباحثی درباره: اهمیت و آثار روزه و اقسام و شرائط آن؛ اهمیت و جایگاه و خواص و آثار نماز، لزوم اهتمام به نماز، لزوم خشوع و حضور قلب در نماز و راهکارهای تحصیل آن؛ فلسفه نماز در مسجد و آداب باطنی و ظاهری مسجد؛ لزوم تمسک به قرآن، خواص، آثار و چگونگی استفاده از آن؛ اهمیت و فضیلت دعا و شرائط و آداب آن.

۲۲. سِرّ الفتوح ناظر بر پرواز روح

در این کتاب بحثها و نظریات کتاب پرواز روح درباره عدم نیاز به استاد و مربی کامل در سیروسلوک برای تکمیل نفوس بشریه، انتقاد از خواندن فلسفه، و منتهی گردیدن نهایت سیر به شناخت ولی مطلق: حضرت حجت صلوات الله علیه، مورد نقد و نظر قرار گرفته است.

۲۳. رساله فقهای حکیم

لزوم اهتمام به خواندن علم حکمت و عرفان، و اشاره به نام کنیری از جهابذه علما و اساطین فقاها تشیع از صدر اسلام تا کنون که به فلسفه و عرفان اهتمام آکید داشته و خودشان با حائز بودن مقام فقه و حدیث از مدرّسین عالی رتبه این علوم محسوب می شده اند.

این رساله به ضمیمه کتاب سِرّ الفتوح طبع شده است.

۲۴. رساله فی الاجتهاد والتقلید

تقریرات درسهای خارج اصول محقق مدقق فقیه اصولی مرحوم حضرت آیه الله حاج شیخ حسین حلّی رحمه الله علیه در مبحث اجتهاد و تقلید.

۲۵. الخیارات

تقریرات درس خارج فقه (مکاسب) مرحوم آیه الله آقاشیخ حسین حلّی قدس سرّه، مبحث خیارات، که توسط حضرت علامه آیه الله حسینی طهرانی قدس سرّه به زبان عربی نگاشته

شده است. و در مواردی نظرات خویش را در تعلیقه آورده‌اند.

۲۶. القطع والظن

قسمت «قطع و ظن» از مجموعه تقریرات درس خارج اصول مرحوم آیه‌الله العظمی خوئی قدس سره که توسط حضرت علامه آیه‌الله حسینی طهرانی قدس سره به زبان عربی نگاشته شده است و در تعلیقه نظرات و تحقیقات خویش را آورده‌اند.

ج: سائر منشورات

۲۷. آیت نور

یادنامه عارف بالله و بامرالله، سید الطائفتین حضرت علامه آیه‌الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی أفاض الله علینا من بركات تربته. این کتاب توسط چند تن از فضلاء تدوین شده و به جمع‌آوری گوشه‌هایی از زندگی و شخصیت ایشان که در لابلای کتب و آثارشان بیان شده، پرداخته است.

۲۸. نور مجرد (سه جلد)

یادنامه عارف بالله و بامرالله، سید الطائفتین حضرت علامه آیه‌الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی أفاض الله علینا من بركات تربته. این کتاب مجموعه‌ای از نوشتجات و فرمایشات حضرت آیه‌الله حاج سید محمدصادق حسینی طهرانی مدظله‌العالی است که در لجنة علمی مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام تحریر و تدوین گردیده است.

۲۹. جذبه عشق: تفسیر آیه شریفه: وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ

تقریرات قسمتی از دروس تفسیری اخلاقی حضرت آیه‌الله حاج سید محمدصادق حسینی طهرانی مدظله‌العالی و بررسی ارزش و ضرورت عشق پروردگار و راههای تحصیل محبت الهی.

اکثر این کتب تحت اشراف این مؤسسه به عربی و برخی از آنها به انگلیسی ترجمه و طبع شده است. مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام